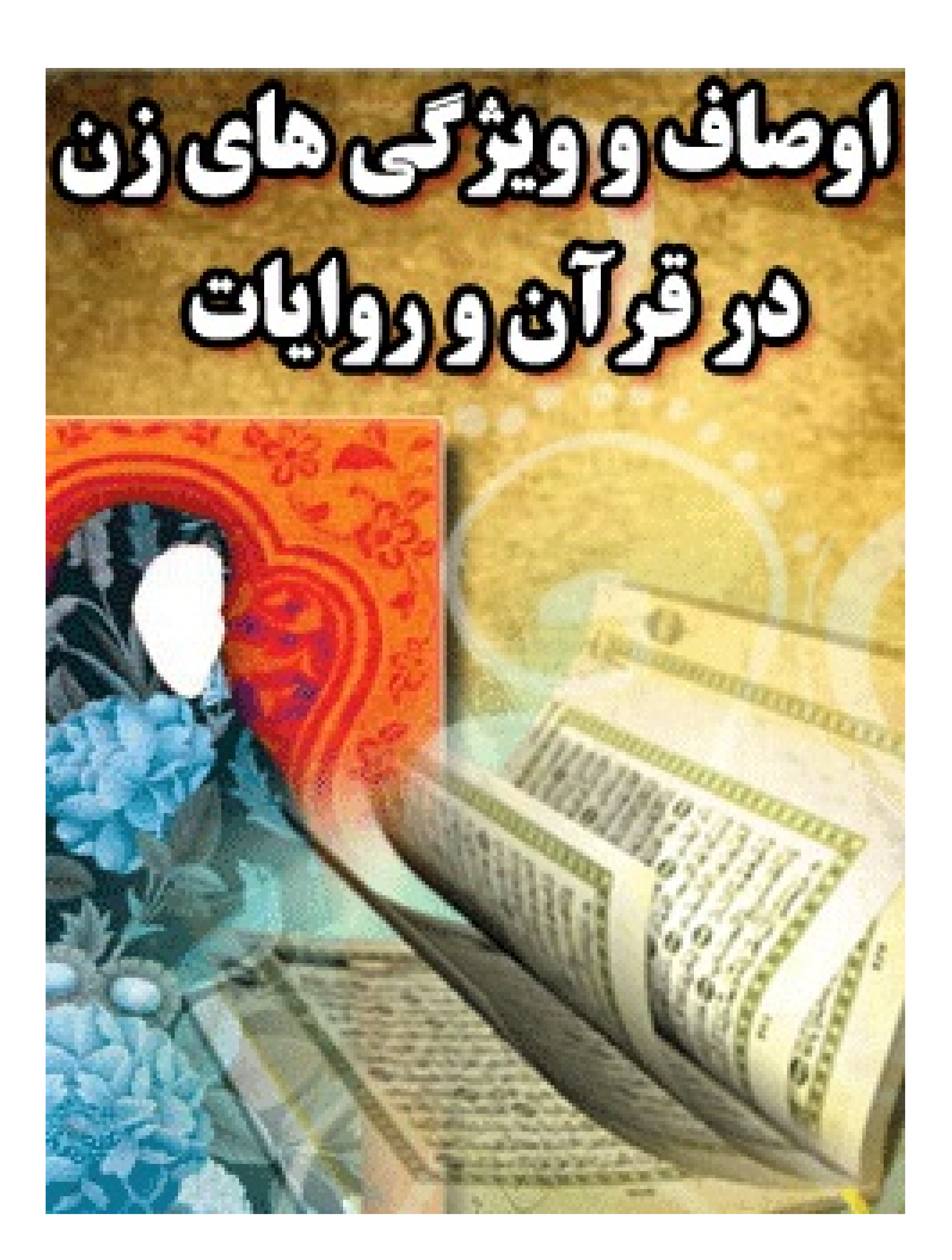

اوصاف و ویژگی های زن
در قرآن و روایات


بسم الله الرحمن الرحیم

اوصاف و ویژگی زن در قرآن و روایات

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

اوصاف و ویژگی زن در قرآن و روایات

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : اوصاف و ویژگی زن در قرآن و روایات[جزوه]/گردآورندگان : حسین رحیمی ، علی دوانی ، فرزانه جاویدی ، حمید پارسانیا ، محمود مهدی پور ، مهدی مهریزی ، عبدالله جوادی آملی ،

وضعیت نشر : بی جا: بی نا، [۱۳××].

مشخصات ظاهری : [۱۰۵] ورق.؛ ۲۰×۳۰ س م.

زنان اسوه در قرآن

نویسنده : حسین رحیمی قصص قرآنی از منابع عظیم تربیتی محسوب می گردد.

در این مقاله سعی شده که با اهتمام به مقوله تربیت به داستان حضرت مریم علیها السلام در قرآن کریم نگریسته شود. در این نوشتار با روش جدیدی به استخراج اهداف تربیتی پرداخته شده است.

این مقاله ضمن واژه شناسی قصص و تربیت به اهدافی چون معرفی اسوه های حسنه، اعمال و افعال مخلصان، مواجهه فرشتگان با برگزیدگان، تواضع در عبادت، حکمت یک نعمت و... به رشته تحریر در آمده است. ۱ پیش درآمد

تلألؤ خورشید پرفروغ عفاف در خانه کوچک عمران ساطع شد تا پرده زمخت ظلمانی اعصار را در هم نوردد، در آن بیت، اسوه عفاف و قانتات(۱) از دامن حنّه پاک دامن پا به منصّه ظهور نهاد.

او در متانت و نجابت، عفت و پاک دامنی، زبان زد خاص و عام زمانه گشت.

زمانی که جهل و خرافه پرستی جایگزین خداپرستی گردد و خداوندگاران زمینی نگذارند مردم خدای حقیقی را ببینند و فطرت خاکیان به انحاء مختلف جهت پیوستن به افلاکیان معطّل بماند، نیاز به الگو و اسوه بیش از همیشه خودنمایی می کند.

آن هم اسوه ای که اسوه آفرین باشد. او کسی نیست جز دختر عمران که سرآمد زنان عصر خویش است. آن بانو در میان اقوام و مللی زیست که عوام و خواص آن قوم «دلی دارند و

دلداری ندارند»!

لیک عنایت و مدد فیض روح القُدُس، از بهر دلداری آن قوم، جز عیسی مسیح علیه السلام کسی نیست. مسیحا علیه السلام واژه با مسما و حیات آفرینی است که بر شریان های بی رمق، دمیدن گرفت تا قلوب به سکون گرائیده را با تلنگری به خلجان وا دارد.

آن چه در این کتابت بدان اشارتی خواهم نمود بر مبنای اهداف تربیتی آن «محدثه صدیقه» است. ۲ معانی واژگان:

«اهداف»، «تربیت»، «قصص»،

در ادبیات عرب اهداف جمع مکسر هدف است و هدف یعنی امری ارزشمند و موردپسند عقل که به فعالیت های آدمی جهت و وحدت می بخشد. بدین سبب انسان های سلیم النفس و عاقل امور سخیف را به عنوان هدف انتخاب نمی کنند.(۲)

افلاطون (۴۲۷ ۳۴۶ ق.م) در رساله نوامیس خویش در مورد «تربیت» می گوید:

«منظور من از تربیت (پائیدیا)(۳) فضیلتی است که در آغاز کودک کسب می کند این تربیت عبارت از تشکیل عادت های نیک و ابتدایی ترین احساسات، یعنی «لذت و مهر و الم و کینه» به صورتی است که خودبخود با عقل که بعد از آن در کودک پدید می آید هماهنگ گردد.»(۴)

و همچنین تعلیم را نوعی تذکار می داند.

تعلیم و تربیت از دیدگاه اگوستین قدیس(۵) (۳۵۴ ۴۳۰ م):

«تعلیم و تربیت عملی است که هدف آن کمک به انسان برای نیل به خشنودی و سعادت جاودانی(۶) از طریق کسب حقیقت در حد توانایی است.»(۷) تربیت از دیدگاه روانشناسان:

در روانشناسی معمولاً بین واژه آموزش و تربیت (تعلیم و تربیت) تمایز آشکاری دیده نمی شود. در روانشناسی به کلّیه برنامه های از پیش تعیین شده معلم که به قصد ایجاد یادگیری در یادگیرنده (متربی) طرح می شود مفهوم آموزش اطلاق می شود.

و به نوعی تربیت نیز به کلیه

آموزش ها و برنامه هایی اطلاق می شود که به انسان در رشد همه جانبه ابعاد وجودی او (از جنبه جسمانی، روانی، عاطفی، اخلاقی، مذهبی، اجتماعی و...) کمک می کنند.

و هدف تربیت اولاً ـ رشد همه جانبه ابعاد وجودی انسان و شکوفا کردن استعدادهای نهفته او، ثانیا آماده کردن انسان برای زندگی اجتماعی و جمعی، ثالثا ایجاد سازگاری و تقویت سازگاری انسان در مقابله با مشکلات زندگی است.(۸) تعلیم و تربیت از دیدگاه اسلام:

«تعلیم و تربیت اسلامی در مجموع به نوعی نظریه رشد نیز قائل است:

«اما رشد از دیدگاه تعلیم و تربیت اسلامی نه مانند رشدی است که گل و گیاه می کنند (طبق نظریه فروبل) و نه رشدی است که تابع مصرف بازسازی تجربه باشد (طبق دیدگاه جان دیوئی) بلکه رشدی است در جهت اهدافی متعالی، رشدی است که در نتیجه فعل اختیاری و انتخابی انسان حاصل می شود، رشدی است که در جهت کمال حقیقی صورت می گیرد و کمال حقیقی انسان این است که انسان به خالق خود نزدیک شود.»(۹)

حضرت سیدالشهداء علیه السلام در دعای عرفه می فرمایند:

ماذا وَجَدَ مَنْ فَقَدَکَ وَ ما الذی فَقَد مَنْ وَجَدَکَ

«چه یافت آن کس که ترا گم کرد؟ و چه گم کرد آن کس که ترا یافت؟»

به دریا بنگرم دریا ته وینم «به صحرا بنگرم صحرا ته وینم

نشان از قامت رعنا ته وینم»(۱۰) به هر جا بنگرم کوه و در و دشت معنای قصص

اهل لغت در معنای «قصص» گفته اند که به معانی: «قصّه» و «داستان»، «اخباری که پیگیری و بازگو می شود»(۱۱)، «پیجویی و دنبال کردن امر»(۱۲)، «دنبال کردن اثر چیزی»(۱۳)، «خبر و سرگذشت»(۱۴) آمده است.

در اصطلاح: قصّه در متون کهن مفهومی عام و

فراگیر داشته است.

جمال میرصادقی می نویسد:

«من اصطلاح قصّه را به هر آنچه در ادبیات قدیم داشته ایم و از آن ها به عنوان افسانه، حکایت، سرگذشت و... یاد می شده است، اطلاق کرده ام»(۱۵)

(سوره آل عمران آیات ۳۴ ۳۳)

اِنَّ اللّه ٰاصْطَفی آدَمَ وَ نُوحا وَ آلَ اِبراهِیمَ وَ آل عِمران عَلَی الْعالمین، ذُریه بَعْضُها مِنْ بَعضٍ وَ اللّه ُسَمیعٌ عَلیم.

«خداوند متعال آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان برگزید، اینان نسلی هستند که اول و آخرشان یکی و از یک سنخ هستند و خدا شنوا و داناست.» ۳ انتخاب انحصاری

اصطفاء(۱۶) از میان خاندانی صورت پذیرفت که خداوند آنان را بر جهانیان برتری داد و انتخاب خدا منحصرا برای پاکان و صالحان است.

مالک الملک و برحمن الرحیم «گفت نه واللّه و باللّه العظیم

نی بحاجت بل به فضل کبریا آن خدائی کو فرستاد و انبیاء

آفرید او شهسواران جلیل آن خداوندی که از خاک ذلیل

بگذارنید از تک افلاکیان»(۱۷) پاکشان کرد از مزاج خاکیان ۳ ۱ اصطفای آدم علیه السلام

الف) اوّلین خلیفه از میان نوع بشر (بقره / ۳۰)(۱۸)

ب) اوّلین افتتاح باب توبه از او (طه / ۱۲۲)(۱۹)

ج) اوّلین تشریع دین برای او (طه / ۱۲۳)(۲۰) ۳ ۲ اصطفای نوح علیه السلام

الف) اوّلین پیامبر از پیامبران اولوالعزم دارای کتاب و شریعت (بقره / ۲۱۳)(۲۱)

ب) پدر ثانی نوع بشر (صافات / ۷۹)(۲۲) ۳ ۳ اصطفای آل ابراهیم علیه السلام (۲۳)

الف) اسحاق علیه السلام و انبیائی که از ذریه آن جناب در بنی اسرائیلند.

ب) اسماعیل علیه السلام و برگزیدگان از ذریه آن بزرگ از جمله سرور کائنات حضرت ختمی مرتبت محمّدبن عبداللّه

صلی الله علیه و آله وسلم و اولیایی که از ذُریّه آن جناب می باشند.

بنابراین مراد، پاکان و معصومین از آن دودمان است.

نکته

گزینش و انتخاب جمعی از انبیاء نفی سایر انبیاء نیست زیرا اثبات شی ء نفی ماعدا نمی کند.

«وَ کُلًا فَضَّلْنا عَلَی الْعالمینَ»

«و همه را بر جهانیان برتری دادیم»(۲۴)

«وَ لَقَدْ فَضَّلْنا بَعْضَ النَّبیّینَ عَلی بَعْضٍ»

«ما برخی از پیامبران را بر برخی دیگر برتری داده ایم»(۲۵) ۳ ۴ اصطفای آل عمران

الف) خاندان عمران پدر حضرت مریم علیها السلام .

ب) پدر حضرت موسی علیه السلام که یکی از ذُریه حضرت ابراهیم علیه السلام است.

بنابراین به ضرس قاطع می توان گفت «آل عمران» حضرت مریم علیها السلام و عیسی علیه السلام یا آن دو با همسر عمران می باشند. و کلمه «مَرْیَمَ ابْنَهَ عِمْرانَ» مکرر در قرآن کریم آمده است. آنچه در قرآن و تفاسیر متعدد بیان شده؛ عمران به عنوان پدر موسی علیه السلام متعین نیست.

چرا چنین انتخابی صورت گرفت؟!

اولاً آنان همانند هم می باشند در گفتار و تسلیم دل ها به حق.

ثانیا به جهت اعمال و افعال نیکشان مستحق موهبت اصطفای حضرت حقند.

ثالثا عدم انقطاع سلسله اصطفا و اتصال آن در همه جا.

(سوره آل عمران آیه ۳۵)

اِذْ قالَتِ امْرَاتُ عِمْرانَ رَبِّ اِنّی نَذَرْتُ لَکَ ما فی بَطْنی مُحرّرا فَتَقَبَّلْ مِنّی اِنَّکَ اَنْتَ السَّمیعُ العَلیمُ.

«به یاد آر زمانی را که همسر عمران گفت پروردگارا من نذر کرده ام که آن چه در رحم دارم محرر یعنی خالص خدمتکار تو باشد از من قبول کن که تنها توئی شنوای دانا» ۴ گرامی ترین نذر

نـذر کننـده، امر یـا امور غیر واجبی را بر خویش واجب می گردانـد که پس از تحقق آن، ادای تکلیف حجت شـرعی است. و

نذر قبل از اسلام

هم در ادیـان و فرق مختلف مطـابق آئین شـان وجود داشت. معنویت و معرفت یک زن (حنّه) به جایی می رسـد که عزیزترین موجود خود را نذر خانه خدا می کند و آن هم مورد پذیرش و قبول درگاه حق می گردد.

شعور یک زن تا حدی است که تسلیم همه جانبه در مقابل خداوند را به فال نیک می گیرد.

بنمای رهی که ره نماینده تویی بگشای دری که در گشاینده تویی

کایشان همه فانیند و پاینده تویی(۲۶) من دست به هیچ دستگیری ندهم ۴ ۱ حنّه کیست؟

او مادر مریم علیها السـلام و همسر عمران است، آن چه از برخی روایات بر می آید عمران یکی از پیامبرانی بود که به او وحی می شد. سال ها از عمر حنّه سپری گشت اما دارای فرزند نشد.

آن گـاه بـا اخلاـص، بـه پروردگـار عـالم تـوجه کرد و نـذر کرد کـه اگر خداونـد به او فرزنـدی عنـایت کنـد، آن را خـادم و خـدمتگزار بیت المقدس قرار دهد. «این نذر بیانگر آن است که قلب حنّه آن چنان سـرشار از ایمان، صداقت، اخلاص و پاکی نسبت به خدا بود که عزیزترین کَس و یگانه فرزندش را به خدا نذر کرد.»(۲۷)

خداوند دعای آن بانو را مسـتجاب نمود و مریم مقدس را به او عنایت فرمود. در این خصوص آیات شـریفه (۳۷ ۳۶ ۳۵) سوره آل عمران در وصف حضـرت حنّه (رضـی اللّه عنه) نازل شد که نمایانگر عفت و نجابت زایدالوصف مادر مریم است. ایمان و تصـدیق باور قلبی او، گفتمان صادقانه حنّه با خالق خویش و خلوص نیت و پاکی درون او سـبب شد تا خداوند فرزند جاودانه ای نصیب او گرداند.

هر چند نیت درونی او که

نذر کرد، پسر بود، لکن پس از آن که به اراده و حکمت خداوند پی برد، تسلیم بی قید و شرط مشیت خالق گردید. یعنی هر چه را او بپسندد من نیز می پسندم.

یکی وصل و یکی هجران پسنند «یکی درد و یکی درمان پسندد

پسندم آن چه را جانان پسندد»(۲۸) من از درمان و درد و وصل و هجران ۴ ۲ اخلاص چیست؟

حکیم الهی، خواجه عبداله انصاری قدس سره می فرماید:

«الاخلاص تصفیه العمل من کلّ شوب»

(اخلاص یعنی صاف نمودن عمل از هر خلطی)

و این اعم است از آن چه شوب به رضای خود داشته باشد یا شوب به رضای مخلوقات دیگری.

خداوند در خصوص اخلاص و نیت درون افراد می فرماید:

«لِیَبْلُوَکُمْ اَیُّکُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً»(۲۹)

«خداوند امتحان می کند شما را تا کدامیک نیکوکارترید در عمل»

موفقیت حنّه در آزمون الهی اخلاص صادقه و نیت عمل او بود که پروردگار عالم به او کوثری هدیه فرمود، تا جهانیان را از غفلت و معاندت برهاند.

(سوره آل عمران آیه ۳۶)

فَلَمّا وَضَعَتْها قالَتْ رَبِّ اِنّی وَضَعْتُهُا اُنْثی واللّه اَعْلمُ بما وَضَعَتْ وَ لَیْسَ الذَّکَرُ کَالاُنثی وَ اِنّی سَمَّیْتُها مَرْیَمَ وَ اِنّی اُعیذُها بکَ وَ ذُریَّتَها من الشَّیْطان الرَّجیم.

«همین که وضع حمل کرد گفت پروردگار من او را دختر زاییدم (و خدا از خود او بهتر می دانست که چه زاییده) و معلوم است که برای خدمتگزار معبد تو پسر چون دختر نیست و من او را «مریم»(۳۰) نام نهادم و من او را و نسل او را از شیطان رجیم به تو پناه دادم». ۵ نعمت فرزند و جایگاه او

مفاهیمی که از آیه شریفه استنباط می گردد از این قرار است:

الف) دختر در دستیابی به کمال

معنوی و شخصیتی خویش نقص ندارد.

ب) انتخاب نام نیکو برای فرزند از سوی والدین فرض است.

ج) پناه به خدا برای خود و دیگران از وساوس شیاطین جن و انسان لازم است.

د) تربیت فرزند با عنایت و اتکاء به خداوند که مربی حقیقی همه متربیان است انجام می پذیرد.

ر) دعای والدین در حق فرزند مستجاب است. آن گونه که از مادر مریم علیها السلام پذیرفته شد.

(سوره آل عمران آیه ۳۷)

فَتَقَبَّلَها رَبُّها بقبُولٍ حَسَنٍ وَ اَنْبَتَها نَباتا حَسَنا وَ کَفَّلَها زَکَریّا کُلَّما دَخلَ عَلَیْها زَکَریّا الْمِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رزْقاً قالَ یا مَرْیَمُ انّی لَکِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِاللّه اِنّ اللّه یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بغَیْرِحِسابٍ.

«پروردگارش دختر را قبول کرد آن هم به نیکوترین وجه و او را پرورش داد آن هم بهترین پرورش و زکریا را کفیل او کرد که هر وقت در محراب او بر او وارد می شد، رزقی مخصوص نزد او می دید، می پرسید: ای مریم این رزق از ناحیه چه کسی برایت آورده اند؟ می گفت این رزق از سوی خدا است، آری خدا به هر کس که بخواهد بی حساب رزق می دهد.» ۶ اعمال و افعال مخلصان

نکاتی را که از آیه شریفه می آموزیم بدین قرار است:

الف) اعمال پاکان و مخلصان به نیکوترین وجه آن مورد پذیرش حضرت حق است.

ب) برای تربیت و سرپرستی او (مریم علیها السلام) تکلیف بر عهده یک پیامبر خدا (زکریا) نهاده شد.

ج) اعمال و افعال شگفت آورش در محراب عبادت نتیجه تعهد و تعبد زاهدانه او بود.

د) با عنایت و الطاف خداوند عبادت خالصانه و خاضعانه یک زن سبب افزونی رزق است.

که طبق گر دور نبود از طبق «تو توهم می کنی از قرب حق

صد کرامت دارد و کار و کیا این نمی بینی که قرب اولیا

موم در دستت چو آهن می بود آهن از داود مومی می شود

قرب و می عشق دارند این کرام»(۳۱) قرب خلق و رزق بر جمله عام

(سوره آل عمران آیات ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸)

هُنا لِکَ دَعا زَکَرِیّا رَبَّهُ قالَ رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّهً طَیِّبَهً اِنَّکَ سَمیعُ الْدُّعاء

فنـادَتْهُ الْمَلائِکَهُ وَ هُوَ قـائِمٌ یُصَّلِی فِی الْمِحْرابِ اَنّ اللّه یُبَشِّرُکَ بیَحْیی مُصَدِّقا بکَلمَهٍ مِنَ اللّه وَ سَیِّدا وَ حَصُورا وَ نبیّا مِنَ الصّالِحین.

قالَ رَبّ اَنّی یَکُونُ لی غُلامٌ وَ قَدْ بَلَغَنِی الْکِبَرُ وَ امْرَاتی عاقِرٌ قالَ کَذلِکَ اللّه یَفْعَلُ ما یَشآء.

قالَ رَبِّ اجْعَلْ لی آیَه قالَ آیَتُکَ الاّ تُکَلِّمَ النّاسَ ثلثهَ اَیّام الاّ رَمْزا و اذْکُرْ رَبَّکَ کَثیراً وَ سَبِّح بالْعَشّی وَالاِبْکار.

«این جا بود که زکریا پروردگارش را به دعا خواند و گفت پروردگارا، ای آن که مستجاب کننده دعاهائی، مرا فرزندی پاک عطا فرما.

ملائکه خطابش کردند و در حالی که او در محراب نماز می خواند، گفتند: خدای تعالی تو را به یحیی مژده می دهد، فرزندی که تصدیق کننده کلمه ای از خدا است (یعنی عیسی علیه السلام) سیّدی است که زن نمی گیرد، و پیامبری از صالحان است.

زکریا گفت چگونه مرا فرزندی خواهد شد با اینکه عمرم به نهایت رسیده و همچنین عمر همسرم، علاوه بر این که او در جوانی هم نازا بود خداوند هر چه را اراده کند انجام دهد.

عرضه داشت پروردگارا برای من نشانه قرار ده، گفت: نشانه تو آنست که سه روز جز با اشاره با مردمان سخن نگوئی(۳۲) و بسیار به یاد خدا باش و شامگاه و بامداد

به تسبیح او بپردازد.» ۷ دعای مخلصانه مستجاب است

آن دم که آدمی زنگار دورن خویش را به آب دیده بسفت، جلاء و شفافیت درون سبب معراج معنوی است. این گونه قصصها پند و اندرزی است برای حمّالان و زر و وبالی که لختی به خود آیند و با خدای خویش آشتی کنند.

آیات شریفه اشاراتی دارند به این که:

الف) طلب «دعا»(۳۳) برای فرزند با فطرت آدمیان عجین است حتی پیامبر خدا هم از این قاعده مستثنی نیست.

ب) دعا در محراب عبادت با حال و رقت قلب سبب افزونی استجابت دعاست.

ج) مژده خالق تحقق یافت، آن هم یحیی علیه السلام که مؤید و مصدق مسیحاست.

د) امید تنها فصل بی خزان زکریا به ثمر نشست و اراده لایزال الهی تحقق پذیرفت.

ه●●) در همه حال و هر زمان و مکانی به یاد خدا بودن موجب آرامش دلهاست.

بنابراین اهمیت یاد خدا از کسی پوشیده نیست.

«یا ایُهَا الَّذِینَ امَنوُا اذْکُروُا اللّه ‌َ ذِکْراً کَثیرا»(۳۴)

«ای اهل ایمان! خدا را بسیار یاد کنید.»

و در جای دیگر می فرماید:

«فَاِذا قَضَیْتُمْ الصَّلاهَ فَاذْکُرُوا اللّه قیاما وَ قُعُودا و عَلی جُنُوبکُمْ»(۳۵)

«آنگاه که از نماز فراغت یافتید، ایستاده، نشسته و بر پهلو (و در هر حال که توانید) خدا را یاد کنید.»

در وصایای امام علی مرتضی علیه السلام به امام حسن مجتبی علیه السلام آمده است:

وَ کُنْ للّه ِ ذاکِراً عَلی کُلِّ حالٍ(۳۶)

«در هر حال خدا را یاد کن»

و در جای دیگر آن حضرت می فرماید:

«مُداومَهُ الذّکْر، قُوَّهُ الاَرْواح»(۳۷)

«مداومت بر یاد خدا موجب قدرت و قوت روح هاست».

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم خطاب به اصحاب خود فرمودند: «آیا شما را آگاه نکنم به بهترین و پاک ترین اعمالتان در پیشگاه پروردگارتان، و پر ارج ترین آن ها از

نظر درجه و منزلت، و چیزی که از درهم و دینار و از مقابله با دشمنان و کشتن و کشته شدن برایتان بهتر باشد، گفتند: آری ای رسول خدا. فرمود: آن، بسیار به یاد خداوند متعال بودن است».(۳۸)

یاد تو مر عاشقان را راحت جان آمده «ای ز دردت خستگان را بوی درمان آمده

در بیابان غمت اللّه گویان آمده صد هزاران عاشق سرگشته بینم بر امید

دیده ها بینم ز درد عشق گریان آمده سینه ها بینم ز سوز هجر تو بریان شده

همچو مجنون گرد عالم مست و حیران آمده»(۳۹) پیر انصار از شراب شوق خورده جرعه ای

معرفت به دعا و اهمیت یاد خدا طریق واقعی سالکان و عابدان است.

و حضرت مریم علیها السلام هم در این زمینه توسل و تمسّک دیرینه داشت.

(سوره آل عمران آیه ۴۲)

وَ اِذ قالَتِ الْمَلائِکَهُ یا مَرْیَمُ اِنَّ اللّه ـ اصْطَفیکِ وَ طَهَّرکِ وَ اصْطَفَیکِ عَلی نِساءِ الْعالَمینَ «و به یاد آر زمانی را که ملائکه گفتند: ای مریم! بدان که خدا تو را انتخاب و از میان همه زنان عالم برگزید.» ۸ مواجهه فرشتگان با برگزیدگان

قبول مریم عبارت از اصطفاء و اختیار نمودن اوست.

خداوند به حضرت مریم علیها السلام و ذریه اش مصونیت از وساوس شیاطین و معصومیت به خاطر اعمالش عنایت فرمود که نوعی طهارت است.

اصطفاء مریم علیها السلام و تطهیر او از پلیدی نمایانگر اجابت دعای مادر است، فرشتگان مژده دادند که:

خدا مریم را بر زنان عالم برگزید و او را لایق مادریِ عیسی علیه السلام دانست و همچنین مریم علیها السلام و فرزندش را آیتی بر عالمیان قرار داد.

پس یک زن غیر نبی به خاطر کمالات معنوی به جایگاهی می رسد که فرشتگان

با او سخن می گویند.

فَاَرْسَلْنا اِلَیْها روُحَنا فَتَمثّل لَها بَشَرا سَویاً(۴۰)

«ما روح خود را (روح القدس) به سوی او فرستادیم پس به شکل بشری کامل بر او نمایان شد»

جایگاه رفیع و منیع او، سبب نزول ملائکه (روح یا فرشته امین) برای نوید مائده مادی و معنوی است. عصمت این بانوی مخدره به جهت مقام و منزلت او در تقوا و عفت است. بنابراین عصمت، فعل اختیاری است که مختص انبیاء نیست. معجزه و آیتی بزرگ از دامن یک زن عفیف و مطهر تلألؤ می یابد که بر عالمیان و آدمیان حجت است.

وَالَّتی اَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِیها مِنْ رُوحِنا وَ جَعَلْناها و ابْنَها آیَه لِلْعالَمینَ(۴۱)

«و یاد کن مریم را که دامان خود را پاک نگه داشت و ما در او از روح خود بدمیدیم و او را با فرزندش معجزه و آیت بزرگ برای اهل عالم قرار دادیم.»

و همچنین در آیه ۱۲ سوره تحریم آمده است:

وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتی اَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِیهِ مِنْ رُوحِنا وَ صَدَّقَتْ بِکَلِماتِ رَبِّها، وَ کُتُبِهِ وَ کانَتْ مِنَ الْقانِتِین.

«و نیز مریم دختر عمران را (یاد آور) که دامن خود را از حرام نگاه داشت و از روح خود در او دمیدیم و سخنان پروردگار و کتابهایش را باور داشت و از فرمانبرداران بود.»

یکی از خصایص ویژه و منحصر به فرد حضرت مریم علیها السلام ولادت شگفت آور فرزند اوست.

مولانا داستان مواجهه فرشته با مریم علیها السلام را با ابیاتی پرنغز و دلنشین به نظم در آورده و می گوید:

جان فزائی دلربائی در خلا دید مریم صورتی بس جان فزا

چون مه و خورشید آن روح الامین پیش او بر رست از روی زمین

آن چنان کز

شرق روید آفتاب از زمین بر رست خوبی بی نقاب

کو برهنه بود و ترسید از فساد لرزه بر اعضای مریم اوفتاد

دست از حیرت بریدی چون زنان صورتی که یوسف ار دیدی عیان

چون خیالی که بر آرد سر ز دل همچو گُل پیشش بروئید او ز گل

گفت بجهم در پناه لطف هو گشت مریم بی خود و بی خویش او

در هزیمت رخت بردن سوی غیب زآنکه عادت کرده بود آن پاک جیب

حازمانه ساخت ز آن حضرت حصار چون جهان را دید ملکی بی قرار

یورتگه نزدیک آن دژ برگزید از پناه حق حصاری به ندید

که امین حضرتم از من مرم بانگ بر وی زد نمودار کرم

از چنین خوش محرمان دم در مکش از سرافرازان عزت سرمکش

هم هلالم هم خیال اندر دلم»(۴۲) مریما بنگر که نقش مشکلم

(سوره آل عمران آیه ۴۳)

یا مَرْیَمُ اقْنتی لِرَبِّکِ وَ اسجُدی وَ ارْکَعی مَعَ الْرّاکِعینَ.

«ای مریم! برای پروردگارت عبادت و سجده کن و با سایر رکوع کنندگان رکوع کن». ۹ تواضع در عبادت

مریم علیها السلام وقتی مقبولیت نزد خدا را کسب کرد، فروتنی و عبودیتش فقط به خاطر او بود و به فراست دریافت که خداوند را به جهت این که شایسته پرستیدن است باید پرستید.

هیچ کسی از آثار تربیتی عبادت در زندگی خویش بی نیاز نیست.

مؤمنین در سخت ترین شرایط و شداید دهر باید به خداوند توکل و توسل جویند و مؤثرترین روزنه استمداد، نماز است.

و نماز ارتباط ناگسستنی مخلوق با خالق و وارستگی از همه و وابستگی به اوست، پس گسستن و هجران از خدا، افزونی غم و دیوانگی دل است. که همواره پیوستن به او

برای سالک نغمه مستانه طلب دارد.

به صحرای غمت کاشانه دارم «زهجرانت دلی دیوانه دارم

چو بلبل ناله مستانه دارم»(۴۳) به امید وصالت ای گل من

وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الاِنْسَ اِلّا لِيَعْبُدوُنَ(۴۴)

«جن و انس را فقط برای اینکه مرا بپرستند، آفریدم.»

امام عارفان و عابدان، مولای متقیان حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرمایند: «(پروردگارا) من تو را از ترس آتشت و به امید بهشت عبادت نمی کنم، بلکه بدان جهت عبادت می کنم که تو را شایسته و سزاوار عبادت یافتم.»

و همچنین از آن حضرت است که فرمود:

«عده ای خدا را برای نیل به ثواب او عبادت می کنند، این عبادت تاجران است و دسته ای از روی ترس، این عبادت غلامان است و جمعی از روی شکر، این عبادت آزادگان است» به طور قطع عبادت حضرت مریم علیها السلام «وَ رِضْوانٌ مِنَ اللّه ِ اَكْبَرُ»(۴۵) (خشنودی خدا از همه آن ها برتر و بالاتر) بوده است.

بنابراین جزای انسان تجسم اعمال اوست.

«هَلْ تُجْزَوْنَ اِلّا ما كُنْتُم تَعْمَلوُنَ»(۴۶)

«آیا پاداش شما جز آن است که خود انجام داده اید؟!»

همه این اعمال و افعال بیانگر آن است که انسان ها جملگی دنبال یک حقیقتند و آن حقیقت، خداست.

ای تیر غمت را دل عُشّاق نشانه!

اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه؟ تا کی به تمنای وصال تو یگانه

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه! خواهد به سر آید شب هجران تو یا نه؟

جمعی به تو مشغول و تو غایب زمیانه

دیدم همه را پیش رخت راکع و ساجد رفتم به در صومعه عابد و زاهد

گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد در میکده، رهبانم و در صومعه عابد

یعنی که تو را می طلبم خانه به

خانه

زاهد به سوی مسجد و من جانب خمار آن دم که عزیزان بروندی پی هر کار

من یار طلب کردم و او جلوگه یار حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار

او خانه همی جوید و من صاحب خانه

هر جا که روم، پرتو کاشانه تویی تو! هر در که زنم، صاحب آن خانه تویی، تو!

مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو! در میکده و دیر که جانانه تویی تو!

مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

پروانه در آتش شد و اسرار عیان دید بلبل به چمن زان گل رخسار نشان دید

یعنی همه جا عکس رخ یار توان دید عارف صفت روی تو در پیر و جوان دید

دیوانه منم، من که روم خانه به خانه

دیوانه برون از همه آیین تو جوید عاقل به قوانین خرد راه تو پوید

هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید تا غنچه بشکفته این باغ که بوید؟

بلبل به غزلخوانی و قمری به ترانه

هر چند که عاصی است، زخیل و خدم توست بیچاره «بهائی» که دلش زار غم توست

تقصیر «خیالی» به امید کرم توست امید وی از عاطفت دمبدم توست

یعنی که گنه را به از این نیست بهانه(۴۷)

«ابن عباس رحمه الله یکی از مفسران بزرگ صدر اسلام می گوید: هنگامی که (مریم علیها السلام) نه ساله شد روزها را روزه می گرفت و شبها را به عبادت می پرداخت و آن چنان در پرهیزکاری و معرفت و شناسائی پروردگار پیش رفت که از احبار و دانشمندان پارسای آن زمان پیشی گرفت.»(۴۸)

(سوره آل عمران آیه ۴۴)

ذلِکَ مِن اَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحِیهِ اِلَیْکَ وَ ما کُنْتَ لَدَیْهِمْ اِذْ یُلْقُونَ اَقْلامَهُمْ اَیُّهُمْ

يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ ما كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ يَخْتَصِمُونَ.

«این از خبرهای غیب است که ما آن را به تو وحی می کنیم و تو نزد ایشان نبودی هنگامی که قرعه های خود را می انداختند که کدامیک سرپرست مریم شوند و تو نزد ایشان نبودی آن زمان که بگو مگو می کردند.» ۱۰ اخبار غیبی

در داستان توطئه برادران یوسف علیه او (سوره یوسف آیه ۱۰۲) و عدم اطلاع نوح و قوم او قبل از وحی (سوره هود آیه ۴۹) نمایانگر خبرهای غیبی از طریق وحی است.

در داستان حضرت مریم علیها السلام می یابیم که بزرگان بنی اسرائیل برای سرپرستی یک دختر مقدس و پاک نژاد چگونه با هم به نزاع برخاسته بودند، پس بندگی و تقوا سبب بزرگی است نه بردگی و بنده پروری.

حضرت مریم علیها السلام خدا محور بود نه خود محور.

در خدا محوری بود که افعال نادر آن قادر در قرعه شامل حال او گردید.

با خیال وهم نبود هوش ما «از غم و شادی نباشد جوش ما

تو مشو منکر که حق بس قادر است(۴۹) حالتی دیگر بود کان نادر است

(سوره آل عمران آیه ۴۵)

اِذْ قالَتِ الْمَلائِکَةُ یا مَرْیَمُ اِنَّ اللّه یُبَشِرُکِ بکَلِمِةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسیحُ عیسَی ابْنُ مَرْیَمَ وَجیهاً فی الدُّنیا و الآخِرَه وَ مِنَ الْمُقَرَّبینَ.

«زمانی که فرشتگان گفتند: ای مریم خدای تعالی بشارتت می دهد به کلمه ای از خودش که نامش مسیح عیسی بن مریم است و آبرومند در دنیا و آخرت، و از مقربین است.» ۱۱ مژده مسیحا علیه السلام

نعمت فرزند از کسی پوشیده نیست، آن هم فرزندی که یکی از پیامبران اولوالعزم خواهد شد.

فرشتگان، حامل وحی از ناحیه خداوند به سوی یک زن پاکیزه و مطهرند.

زنی که در

تقوا و دینداری، نجابت و پاکدامنی سرآمد زنان است و در عبودیت، تسلیم بی قید و شرط خالق است که یکی از شروط بندگی است.

خداوند حضرت مریم علیها السلام و فرزندش را معجزه جاوید و آیت بزرگ برای عالمیان قرار داد. و حضرت مسیح علیه السلام از مقربین درگاه حق تعالی است.

آیات شریفه دیگری نیز بدین مضمون در قرآن کریم آمده است.(۵۰) ۱۱ ۱ فضیلت تقرّب

افعال و صفاتی که انسان را در رسیدن به کمال نهایی (قرب به حق) یاری کند و سبب ارتقای انسان در مراتب قُرب ربوبی گردد، فضیلت محسوب می شود.

این تقرب و نزدیکی مکانی و زمانی نیست که آن مربوط به مسائل مادی است.

بلکه تقرّب به حق معرفتی و معنوی است. ۱ ۱ ۲ حقیقت قرب خدا

هستی درجات و مراتبی دارد نازل ترین آن عالم ناسوت و عالی ترین درجه آن عالم لاهوت است. انسان هر چه برای تحصیل فضایل الهی و ملکوتی در عالم هستی بالا رود، به همان اندازه به ساحت قدس حضرت حق (جل جلاله) نزدیک تر و مقرب تر می گردد.

قرب حق از حبس هستی رستن است»(۵۱) «قرب نی بالا نه پستی جستن است ۱۱ ۳ ذکر، مؤثرترین وسیله قرب به خدا

وَ اذْکُرْ رَبَّکَ فی نَفْسِکَ تَضَرُّعا و خیفَةً وَ دونَ الْجَهْر مِنَ الْقولِ بالْغُدُوِّ وَ الآصالِ و لاتَکُنْ مِنَ الْغافلینَ. اِنَّ الّذینَ عِندَ ربِّکَ لایَسْتَکْبرونَ عَنْ عِبادتِهِ و یُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ یَسْجُدونَ.(۵۲)

«پروردگار خویش را به تضرّع و بیم (در ضمیر خود) و با صدای غیر بلند در بامدادان و شامگاهان یاد کن و از غفلت زدگان مباش، زیرا کسانی که نزد پروردگار تواند از بندگی وی سرپیچی نکنند

و تسبیح او گویند و سجده او نمایند.»

در ابیات عرفانی طاهر همدانی می خوانیم که:

واندر پس و پیش خلق نیکو باش «گر قُرب خدا می طلبی دلجو باش

خورشید صفت با همه کس یکرو باش خواهی که چو صبح صادق الوعد شوی ۴۱۱ معانی عیسی مسیح علیه السلام

کلمه «مسیح» عربی و کلمه «مشیحا» عبری است، رسم بنی اسرائیل چنین بوده که هر پادشاهی تاجگذاری می کرد، از جمله مراسم تاجگذاری این بوده که کاهنان او را با روغن مقدس مسح می کردند تا سلطنتش مبارک شود و بدین مناسبت پادشاه را مسیحا می گفتند، که یا به معنای خود شاه است و یا به معنای مبارک است.

علامه طباطبائی قدس سره می فرماید: از این جهت در عبارت بشارت، آن جناب را مسیح یعنی مبارک نامیدند، که به طور کلی روغن مالی کردن در اعتقاد بنی اسرائیل برای تبرک انجام می شده و مؤید آن این آیه شریفه است که می فرماید:

قالَ اِنّی عَبْدُاللّه ِ آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنی نَبیًّا، وَ جَعَلَنی مُبارکا ایْنما کُنْتُ.(۵۳)

«گفت من بنده خدایم، مرا کتاب داده و پیامبرم کرده و مرا هر جا که باشم مبارک ساخته.»

و اما کلمه «عیسی» در اصل «یشوع» بوده که هم به معنای مخلص تفسیر شده و هم به معنای منجی و در بعضی اخبار به کلمه «یَعیشُ = زنده می ماند» تفسیر شده و این با نامی که برای فرزند زکریا نهاده یعنی «یحیی= زنده می ماند» مناسب تر است، زیرا بین این دو پیامبر از هر جهتی شباهت برقرار بوده است.

بنابراین «مشهور است که عیسی علیه السلام در شهر ناصر، واقع در فلسطین که امروزه هم به زادگاه حضرت عیسی علیه السلام معروف است به دنیا آمد و

او را عیسای ناصری می گفتند و به همین علت پیروانش را نصرانی می خوانند.»(۵۴) پی نوشت :

۱ قانتات: افراد مطیع فرمان خدا.

۲ فلسفه تعلیم و تربیت، ج اول، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، انتشارات سمت، ۱۳۷۲.

۳ Paideia.

۴ Reboul, Olivier, La philosophie de L, Education, P.U.E, ۱۹۷۱, P.۱۳,۱۴.

۵ ST. Augustin.

۶ Beutitude.

۷ Encyclopedia of Education; Vol.I. P. ۴۲۶.

۸ روان شناسی پرورشی، دکتر علی اکبر سیف، تاریخ انتشار ۱۳۷۶. روان شناسی تربیتی، دکتر علی شریعتمداری، تاریخ انتشار ۱۳۷۴. روان شناسی تربیتی، دکتر محمّد پارسا، تاریخ انتشار ۱۳۷۸.

۹ فلسفه تعلیم و تربیت، همان منبع.

۱۰ اشعار عرفانی باباطاهر همدانی.

۱۱ المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۰۴، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ القرآن، ج ۴، ص ۱۹۴.

۱۲ مجمع البحرین، ص ۳۵۷، اساس البلاغه، ص ۳۰۸، المعجم الجامع لغریب مفردات القرآن الکریم، ص ۳۴۱.

۱۳ لسان العرب، المجلد السابع، ص ۷۴، مصباح المنیر، الجزء الثانی، ص ۱۸۸، تبیین اللغات، ج ۲، ص ۳۰۴.

۱۴ قاموس قرآن، ج۶، ص ۱۱. تبیین اللغات، ج ۲، ص ۳۰۴.

۱۵ عناصر داستان نویسی، ص ۱۳.

۱۶ برگزیدن، انتخاب نمودن.

۱۷ مثنوی معنوی، جلال الدین مولوی.

۱۸ «و اذقال ربک للملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه» «آن زمانی که پروردگارت فرشتگان را گفت که من برآنم که در روی زمین خلیفه ای بگمارم».

۱۹ «ثم اجتبه ربه فتاب علیه و هدی». «زان پس پروردگارش او را برگزید و توبه او را پذیرفت و راه رستگاری را بر او نمایاند.»

۲۰ «فاما یاتینکم منی هدی

فمن اتبع هـدای فلایضل و لایشـقی» «و چون راهنمایان من به سویتان آمدند هر کس از آنان پیروی کند گمراه نشود و به رنج و سختی نیفتد.»

۲۱ «کان الناس امه واحـده فبعث اللّه النبیین مبشـرین و منـذرین.» «مردمان در آغاز امتی یگانه بودنـد پس پروردگار پیامبران را برانگیخت که بشارت و هشدارشان دهد».

۲۲ «وجعلنا ذریته هم الباقین و ترکنا علیه فی الاخرین، سـلام علی نوح فی العالمین» «ما ذریه او را تنها کسانی قرار دادیم که در زمین بمانند، و یاد او را در آیندگان حفظ کردیم سلام بر نوح باد در هر دوره.»

۲۳ «ام یحسـدون النـاس علی ما اتیهم اللّه من فضـله، فقـد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمه و آتیناهم ملکا عظیما» (نساء / ۵۴) «بلکه انگیزه آنان حسدی است که نسـبت به آنچه خدا از فضل خود به بعضـی از بندگانش داده، می ورزند و ما به آل ابراهیم نیز کتاب و حکمت و ملکی عظیم دادیم.» «ان اولی الناس بابراهیم للـذین اتبعوه و هـذا النبی و الـذین امنوا واللّه ولی المؤمنین» (آل عمران / ۶۸) «مردمی که از ابراهیم پیروی می کننـد و این پیـامبر و آنـان که به او ایمان آورده انـد، نزدیک ترین مردم به ابراهیمند و خداوند ولی مؤمنان است.»

۲۴ انعام / ۸۱.

۲۵ اسری / ۵۵.

۲۶ مناجات نامه، خواجه عبداللّه انصاری.

۲۷ منزلت زن، ص ۲۷۳، گزیده ای از مقالات و سخنرانی های سمینار احیاء شخصیت زن، حوزه علمیه قم.

۲۸ عارف نامی باباطاهر همدانی.

۲۹ ملک / ۱.

۳۰ مریم در لغت به معنای زن عابد و زن

خدمتکار است و در لغت عبرانی به معنای عابده و خادمه است.

۳۱ مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۷۰۴ ۷۰۱.

۳۲ بحر می جوید ترا، جو را مجو خامشی بحر است و گفتن همچو جو ختم کن واللّه اعلم بالصواب از اشارت های دریا سر متاب (مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۲۰۶۳ و ۲۰۶۲)

«ربنا و ابعث فیهم رسولاً منهم یتلوا علیهم ایاتک و یعلمهم الکتاب و الحکمه و یزکیهم انک انت العزیز الحکیم». (بقره / ۱۲۹) «پروردگارا در میان آنان پیامبری برانگیز که آیات تو را بر مردمان بخواند و آنان را حکمت و کتاب آسمانی بیاموزد و از پلیدی ها پاکشان گرداند ای آن که توئی پیروز و حکیم».

«و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسمعیل ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم» (بقره / ۱۲۷). «و آنگاه ابراهیم و اسماعیل خانه را برافراشتند عرض کردند پروردگارا، تو که دانا و شنوائی، این خدمت را از ما بپذیر». «ربنا واجعلنا مسلمین لک و من ذریتنا امه مسلمه لک و ارنا مناسکنا و تب علینا انک انت التواب الرحیم». (بقره / ۱۲۸) «پروردگارا ما را و از فرزندان ما امتی را فرمانبردار خویش گردان و راه پرستش خود به ما بنمای و بر ما ببخشای که توئی آن توبه پذیر مهربان».

۳۳ معنی دعا: دعا یعنی صدا زدن و مدد خواستن در حل مشکلات از خالق خود. آیات قرآن کریم راجع به دعا کردن: «خدای شما فرمود که مرا با خلوص دل بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم» (غافر / ۶۰) «ای پیامبر نباید آنان را که هر صبحگاه و شبانگاه خدا را

می خوانند از پیش خود برانی» (انعام / ۵۲) نبی مکرم اسلام حضرت محمدبن عبداللّه صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «دعا حربه مؤمن است برای دفع دشمنان و عمود دین است که به آن، دین مؤمن برپا است و نور آسمان و زمین است» (بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۸۸). و همچنین فرمود: «ناتوان ترین مردم کسی است که در دعا کردن ناتوان باشد» (مشکاه الانوار).

۳۴ احزاب / ۴۱.

۳۵ نساء / ۱۰۳.

۳۶ بحارالانوار، ۴۲ / ۲۰۳.

۳۷ غررالحکم.

۳۸ بحارالانوار، ۹۳ / ۱۵۷

۳۹ اشعار عرفانی، خواجه عبدا... انصاری.

۴۰ مریم / ۱۷.

۴۱ انبیاء / ۹۱.

۴۲ مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۷۷۰.

۴۳ دیوان اشعار، آیه ا... حسن حسن زاده آملی.

۴۴ ذاریات / ۵۶.

۴۵ توبه / ۷۲.

۴۶ نمل / ۹۰.

۴۷ دیوان اشعار، شیخ بهائی.

۴۸ مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۳۱.

۴۹ مثنوی، دفتر اول، ابیات ۱۸۰۴ ۱۸۰۳.

۵۰ «قالَ اِنَّما اَنَا رَسوُلُ ربک لأهب لک غلاما زکیا» (مریم / ۱۹). «گفت من فرستاده پروردگار توام، که ترا پسر پاک و ستوده ببخشم» «و کلمته القیها الی مریم و روح منه» (نساء / ۷۱). «مسیح فرستاده خدا و کلمه ای است که خدا آن را به مریم القا کرد

و روحی است از او» «لن یستنکف المسیح ان یکون عبدا للّه و لا الملائکه المقربون» (نساء / ۱۷۲). «عیسی (مسیح) و ملائکه مقربین از اینکه بندگی خدا کنند استنکاف نخواهند ورزید».

۵۱ مثنوی، همان منبع.

۵۲ اعراف / ۲۰۶ و ۲۰۵.

۵۳ مریم / ۳۱.

۵۴ زن در قرآن ص ۸۲، علی دوانی، دفتر انتشارات اسلامی.

زن در قرآن(قسمت اول)

نویسنده:آیت الله علی دوانی(رحمت الله علیه)

پیشگفتار

قرآن مجید کتاب آسمانی ما

قرآن مجید کتاب آسمانی ما مسلمانان جهان متضمن تعالیم حیاتبخشی است که ضامن سعادت بشر در این جهان و سرای دیگر می باشد.

در اعتقاد ما ((قرآن)) وحی آسمانی و کلام الهی است که به وسیله پیک وحی ، جبرئیل امین بر قلب پاک پیغمبر اسلام حضرت ختمی مرتبت محمّد بن عبداللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل گردیده است.

تعالیم این کتاب آسمانی که با شواهد و قرائن بسیار، طی چهارده قرنی که از عمر آن می گذرد، از دست تطاول ایّام مصون و محفوظ مانده است ، با زندگی مرد و زن و پیر و جوان و دارا و ندار، کار دارد. همه را مخاطب ساخته و با آنان سخن گفته و تکالیف همه را روشن کرده است .

به همه می گوید از جانب خدای آفریننده وظایفی دارند که باید آنها را بدانند و به عنوان ایفای نقش بندگی و عبودیت انجام دهند.

مجموعه این وظایف و تکالیف فردی و اجتماعی که ما آنها را احکام و قوانین قرآنی می دانیم و گفتار خداست که در بیش از پانصد آیه قرآن آمده است ، زیر بنای دین مبین اسلام است .

اسلام یعنی آنچه در قرآن آمده است یا پیغمبر توضیح داده و تشریح کرده است و باید تسلیم آن شد؛ چون صددرصد به نفع جامعه انسانی می باشد.

گذشته از احکام و قوانینی که آیین جهانی اسلام بر اساس آن استوار است ، قرآن مجید بسیاری از مباحث اخلاقی و علمی و

تربیتی را نیز به منظور تهذیب فرد و اجتماع بیان می دارد که از هر جهت جالب ، جامع و آموزنده است .

این قسمت را قرآن مجید در خلال سرگذشت پیغمبران پیشین و امتهای ایشان یادآور می شود، به طوری که دو سوم آیات قرآنی را همین آیات تشکیل می دهد. یعنی قص و رویدادهای اقوام و ملل روی زمین از قدیمترین ازمنه تاریخ بشر تا عصر ظهور اسلام که باید آن را کار بزرگ و چشمگیر قرآن مجید دانست .

قرآن ، حقایق زندگی عالم انسانی و علل و موجبات ترقی و تکامل جوامع بشری یا انحطاط و سقوط آنها را به تفصیل شرح می دهد. قرآن بازگو می کند که چگونه بعضی از اقوام به واسطه جبهه گیری در مقابل انبیای عظام و پیغمبران راستین ، عکس العملهای نامطلوبی نشان دادند و موجبات ذلت ، خواری و هلاکت خود را فراهم ساختند و از این راه نام ننگی از خود به یادگار گذاردند. همچنین شرح می دهد برخی دیگر با اینکه مردمی اندک بودند، چسان با پذیرش تعالیم انبیا و نصایح مشفقانه آنان ، راه صحیح زندگی را برگزیدند و با افتخار و سرفرازی تحت رهبری آن ذوات مقدس به حیات خود ادامه دادند.

قرآن بدینگونه درصدد آن است که اقوام بعدی با آگاهی از آنچه راجع به اقوام گذشته در این کتاب گرانقدر آسمانی آمده است ، از دسته نخست عبرت بگیرند و اندیشه و کار دسته دیگر را سرمشق خود قراردهندتا به سعادت دو جهان نایل گردند و با سعی و کوشش خودبه کمال مطلوب انسانی برسند.

پیامبراسلام صلّی اللّه علیه و آله و

سلّم قرآن مجیـد را به عنوان وحی الهی توسط جبرئیل امین در مـدت ۲۳ سـال تلقّی نمود و به صورت کنونی در اختیار پیروان خود قرارداد.

مسـلمانان از همان روزگار نخستین صدراسـلام با عمل به قرآن مجیـد، قسـمت عمـده معموره دنیا را به زیر پرچم درآوردند و تمدنی عظیم تشکیل دادند. در این تمدن عظیم و قلمرو پهناور، مسلمین ، ملل مختلف جهان را از نعمت آزادی و حقوق فردی و عـدالت اجتماعی و صـلح عمومی و مساوات و برابری برخوردار ساختنـد، چنانکه به اعتراف دوست و دشـمن در هیـچ قوم و ملتی سابقه نداشته است و خود، قرنها به عنوان ملت نمونه جهان بر آنان حکم می راندند.

آنچه در قرآن آمده است بر اساس خیر و صـلاح جامعه انسانی و مصـلحت نوع بشر است . از آنجا که قرآن سخن حق و کلام الهی و از فراز آسـمانها و زمان و مکان آمده است ، همگی متقن ، سـنجیده و حساب شده است . آنچه درباره مرد و زن و دنیا و آخرت گفته و آن را موجب نیکبختی یـا عامل بـدبختی آنان دانسـته است ، همگی بر اساس آخرین تجربیات علمی و جهان بینی انسـان است به طـوری که هم اکنـون نیز اگر مردم روی زمین آنهـا را مـورد توجه قرار دهنـد و درست به مرحله عمـل در آورنـد، خود را در هـاله ای از واقعیت و معنویت و تکامل علمی و عقلی خواهنـد دیـد و زن و مرد پیر و جوان در کمال امن و امان و خوشی و خوشبختی و سلامتی و سعادت و رفاه و آسایش به سر خواهند برد.

با توجه

به این واقعیت است که می گوییم تعالیم قرآنی و قوانین اسلامی و مباحث اخلاقی و آنچه قرآن و اسلام در اصول و فروع گفته است بدون استثنا هماهنگ با نیازهای جوامع بشری در هر عصر و زمانی است و همه بر پایه تعقل ، حکمت و مصلحت است .

((قرآن)) راهنمایی می کند و راه می گشاید، آنگاه افراد بشر را آزاد می گذارد تا صلاح و فساد خود را شناخته و هر کدام را که خواستند برگزینند(۱). در این خصوص نه اجباری در کار است و نه تحمیلی بلکه حقیقت را روشن می سازد و تنها اوست که با اراده و اختیار باید تصمیم بگیرد و آینده خود را تعیین کند.(۲)

یکی از موضوعاتی که در قرآن مجید از آن سخن به میان آمده ، زنانی هستند که در خلال قصص قرآنی و رویدادهای تاریخی شناخته شده اند. این زنان گروهی خوب و گروهی بد بوده اند و به همین جهت نیز در قرآن از آنان سخن رفته است .

قرآن در این مورد می خواهد نقش زن را در دو قطب مثبت و منفی ، با ایمان و بی ایمان روشن سازد تا سرگذشت آنان برای زنان مسلمین ، هم سرمش باشد و هم عبرت . سرمشق از زنان پارسای نام آفرینی که منشاء دگرگونیهای مثبت بودند و عبرت از آنان که فکر و کارشان در قطب مخالف ، باعث انحطاط فضیلت انسانی و بدنامی خود و گرفتاری دیگران گردیدند.

قرآن در این سنجش ، سیمای جمعی از زنان با ایمان و خداشناس را که از عقل خدادادی بهره گرفتند و آبرویی به خود و

کسـان خویش و همنوعـان عصـر خود دادنـد، نشـان می دهـد. همچنین نیمرخ نازیبـای برخی دیگر را که بـاعث ننگ محیط و دردسـرهای زیادی گشـتند آشـکار می سازد تا نقل این قسـمت و شـناخت آن دو دسته برای زنان مسلمان نقشی سازنده داشته باشد. مضافا به اینکه با شناخت این دو دسته از زنان ، واقعیت زن و چهره حقیقی نیمی از اجتماع بشری را به خوبی می توان از لابلای حوادث گذشته دید و به نقش هر کدام به خوبی واقف گردید.

باید یادآور شویم که قرآن مجید در دو مورد از زن سـخن گفته است : یکی از حقوق و حدود آنان به عنوان یک فرد انسان و تکـالیف خاص و حقوق و حـدود شـرعی که دارنـد که ما به آن ((حـدود و حقوق زن در قرآن)) می گوییم و در سوره های عدیده قرآن آمده است ، بخصوص سوره ((نساء)) یعنی سوره ای که از حقوق زن سخن رفته است (۳).

مورد دیگر، داستان بعضی از آنان است که در ضمن داستانهای واقعی که در امتهای پیشین بوده یا در زمان پیغمبرما روی داده ، آمـده است . منظور ما در اینجا این قسـمت است که از نظر اخلاقی خواستیم بازگو کنیم تا یک زن و دختر مسـلمان بداند از چه زنانی در قرآن سخن به میان آمده و آنها کیانند و چه سرگذشتی داشته اند و چه کرده بودند؟

اینک خواننـدگان محترم فرصت دارنـد تا از ((زن در قرآن)) بـدانگونه که قرآن و تفسـیر آن بیان می دارد، آگاه شونـد. حوّا (مادر ما انسانها)

((حوّا)) مادر ما انسانها و همسر حضرت آدم پدر

سلسـله بشـر، بلافاصله پس از خلقت آدم و از بازمانده گل او آفریده شد. فرشتگان الهی گل آدم و حوّا را از چهارگوشه زمین برداشتند ولی ساختمان آنان در بهشت و عالم بالا انجام گرفت . همینکه آدم به عنوان شاهکار خلقت الهی ، خلق شد، خداوند اسامی همه اشـیاء یعنی تمام دانستنیها را به وی آموخت و در نتیجه این لیاقت را یافت که خداوند به فرشتگان بفرماید: ((... در مقابل آدم به خاک بیفتیـد و سـجده کنیـد. فرشـتگان همه سـجده کردنـد، جز ابلیس که سـر باز زد و تکبر ورزیـد و از کافران شد)).(۴)

((ابلیس)) و به تعبیر دیگر ((شیطان)) فرشته نبود ولی در میان فرشتگان جای داشت . تمرّد و سرکشی شیطان از سجده نمودن خـدا در مقابل آدم ، موجب طرد و لعن او شـد به طوری که از نظر خدا و فرشـتگان افتاد. شـیطان هم در صدد برآمد که انتقام خود را از آدم ، بهترین مخلوقـات خـدا بگیرد. آدم و حوّا با کمال خوشـی و آسایش در بهشت به سـر می بردنـد و از نعمتها و میوه هـای بهشتی اسـتفاده می کردنـد ولی غفلت جزئی آنـان باعث شـد که هر دو از بهشت رانـده شونـد و قـدم به روی زمین بگذارند.

ماجرای آن را خداوند در سه جای قرآن بیان فرموده ، از جمله در آیات ۳۵۳۳ سوره بقره که بدینگونه است :

((به آدم گفتیم تو و همسـرت در بهشت سکونت گزینید و از نعمتهای آن هر طور خواستید بدون زحمت برخوردار شوید ولی به این درخت نزدیک نگردید که از ستمگران خواهید بود. شیطان آدم و حوّا را

به لغزش افکنـد، خداونـد هم آنها را از بهشت و وضـعی که داشـتند بیرون آورد. سـپس گفتیم در زمین فرود آیید که خواهید دیـد بعضـی نسـبت به بعضـی دیگر دشـمن خواهیـد بود. شـما در زمین خواهیـد ماند و از روزی آن تا روز بازپسـین برخوردار خواهید بود))(۵).

مورد دوم در سوره طه است : ((به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید، همگی سجده کردند جز ابلیس که سرپیچی نمود. پس گفتیم ای آدم ! این ابلیس ، دشمن تو و همسر تو است ، مواظب باشید که شما را از بهشت بیرون نبرد که بدبخت خواهید شد. اگر در بهشت بمـانی نه گرسـنه و نه برهنه می باشـی ، نه تشـنه می شوی و نه در آفتاب خواهی بود. پس از آن شـیطان آدم را وسوسه کرد و گفت : من تو را به درختی جاویدان و سلطنتی که پایان ناپذیر است راهنمایی نکنم ؟

آدم و حوّا نیز از آن درخت ممنوع خوردنـد و به دنبـال آن نقـاط حسـاس بـدنشان نمودار شـد و نـاگزیر شدنـد آن را با برگ درخت بهشتی بپوشانند. بدینگونه آدم نافرمانی کرد و دچار لغزش شد. آنگاه خداوند آدم را مورد مرحمت قرار داد و بخشـید و هدایت نمود و گفت : ای آدم و حوّا! همه تان به اینجا فرود آیید که بعضی نسبت به بعضی دیگر دشمن خواهید بود. در آن وقت هر گـاه از جانب من کسـی آمـد که شـما را هـدایت کنـد، هر کس آن را پـذیرفت ، نه گمراه می شود و نه بـدبخت می گردد(۶))).

مورد سوم در سوره اعراف است : ((ای آدم ! تو و

همسرت در بهشت بمان و هر چه خواستید بخورید ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمگران خواهید بود. شیطان آنان را وسوسه کرد تا نقاطی از بدنشان که باید پوشیده بماند، آشکار شد و به آنان گفت اینکه خدا شما را از خوردن این درخت نهی کرده است برای این است که اگر خوردید دو فرشته خواهید شد یا تا ابد جاوید خواهید ماند و برای آنان قسم یاد کرد که خیرخواه آنان است . از این راه آنان را مغرور کرد. همینکه آدم و حوّا از آن درخت چشیدند، نقاط حساس بدنشان آشکار شد و برای پوشاندن آنها از برگ درخت بهشتی استفاده کردند.

در این هنگام خدا آنان را مخاطب ساخت و فرمود: آیا من شما را ازنزدیک شدن به این درخت منع نکردم و نگفتم که شیطان دشمن آشکار شماست ؟

آدم و حوّا گفتند: خدایا! ما به خود ستم نمودیم . اگر تو ما را نیامرزی ، و به ما رحم نکنی ، از زیانکاران خواهیم بود. خدا به آنان و شیطان فرمود: به زمین فرود آیید که با هم دشمن خواهید بود. زمین تا روز باز پسین برای شما (آدم ، حوّا و شیطان) قرارگاه و جای بهره برداری است . در زمین زندگی می کنید و در آن می میرید و از همین زمین هم بیرون می آیید(۷))).

بدینگونه آدم و حوّا که در بهشت جای داشتند، چون هر دو با شیطان نافرمانی خدا کردند از بهشت رانده شدند و به زمین فرود آمدند.

شیطان واقعا مرتکب گناه شد؛ نسبت دروغ به خدا داد و به آدم و حوّا گفت

: خدا درخت ممنوع را برای شما مباح و حلال گردانید و اضافه کرد که اگر از آن بخورید دو فرشته خواهید بود و برای همیشه در بهشت می مانید و از این راه ، آدم و حوّا را فریب داد و او نخستین کسی بود که دروغ گفت .

ولی آدم و حوّا معصیت نکردند. نافرمانی آنان در اعتقاد ما مسلمین مخصوصا جامعه شیعه که همه انبیا را معصوم می دانیم ((ترک اولی)) بود یعنی جا داشت این کار را نکنند و اگر خودداری می کردند بهتر بود و به خود زیان نمی رساندند.

و اما آن درخت ممنوع چه بود؟ در روایات اسلامی از آن یاد شده است : در تفاسیر جامعه شیعه ، درخت گندم ، درخت انگور، درخت حسد و درخت علم پنج نور مقدس : محمد، علی ، فاطمه ، حسن و حسین - علیهم السلام آمده است . در هر صورت خدا به آدم و حوّا گفته بود به این درخت (درخت صوری یا معنوی) نزدیک نشوید که حد شما نیست و از شما انتظار نمی رود ولی چون آدم و حوّا نزدیک شدند، جرقه آن ، دامن آنان را گرفت و لباس زیبای بهشتی از تنشان فروریخت ، و عریان شدند و به وضع بدی دچار گشتند. ناگزیر با برگ درختان بهشتی ستر عورت نمودند تا نقاط حساس بدنشان آشکار نگردد و بدنما نباشد. در اینجا چند نکته هست که باید در نظر داشت :

۱ - بهشتی که آدم و حوّا در آن خلق شدند و شیطان آنان را فریب داد، بر حسب روایات اسلامی بهشت آخرت که

نیکان دنیا را پس از محاسبه روز رستاخیز در آن جای می دهند نبوده است بلکه بهشت برزخ است که به اصطلاح علمی در یکی از کرات آسمانی می باشد به همین جهت خدا می فرماید: ((فرود آیید)) و آدم و حوّا هم فرود آمدند و به زمین هبوط کردند.

۲ - چگونگی ورود شیطان به این بهشت در روایات معتبر اسلامی درست روشن نیست . اینکه در بعضی از روایات آمده است که شیطان در پوست ((مار)) یا طاووس وارد بهشت شد، از تورات گرفته شده است و روایات درستی نیست .

۳ - اینکه می گویند حوّا از پهلوی چپ آدم و به طفیل وجود او آفریده شده ، حقیقت ندارد. روایات آن هم تحت تاءثیر اخبار تورات ساخته شده و از ((اسرائیلیات)) است .

۴ - ظلمی که آدم و حوّا نمودند، زیان به خود بود نه ستم به غیر که در ردیف ستمگران باشند.

۵ - عصیان و نافرمانی آنان معصیت به آن معنا نبود که بعدها در شرایع آسمانی آمد. چون ((آدم)) معصوم و مصون از گناه و معصیت بود. مفهوم این عصیان ، شرمنده نشدن از کار خود یا دیر شرمنده شدن آنان بوده است که از آنان انتظار نمی رفت .

۶ - ((فَغَوی)) - یا گمراه شدن آدم هم به این معناست که نتوانست جلو خود را بگیرد و به درخت ممنوع نزدیک شد و لغزش پیدا کرد.

۷ - کاری که آدم کرد این بود که خواست هم در بهشت یعنی مقام قرب ربوبی بماند و هم از درختی که او را به دنیا نزدیک می کرد تناول نماید

ولی نتوانست هردوراباهم جمع کند(ازآن زرنگیهایی که فرزندانش در دنیامی کنند)

۹ – خداوند بازگشت (توبه) آنان را به اطاعت فرمان خود پذیرفت ، اما با این وصف دیگر اجازه نداد آنان در بهشت بمانند.

۱۰ – بر خلاف آنچه مشهور است و در بعضی از روایات هم آمده ، قرآن نمی گوید که شیطان نتوانست آدم را فریب دهد ولی حوّا را فریفت بلکه می گوید شیطان آدم را وسوسه نمود:

(فَوَسْوَسَ اِلَیْهِ الشَّیْطانُ)

و به دنبال آن هر دو از درخت ممنوع خوردند:

(فَاَکَلامِنْها)

و عورتین هر دوی آنان آشکار شد:

(فَبَدَتْ لَهُما سَوْآتُهُما)

و به دنبال آن آدم عصیان ورزید:

(فَعَصی ادَمُ رَبَّهُ فَغَوی)

و بعد هم خدا توبه آدم را پذیرفت :

(فَتابَ عَلَیْه)

سوره ((طه)) با صراحت هرچه تمامتر می گوید که شیطان آدم را فریفت و هر دو به درخت ممنوع نزدیک شدند و بعد آدم دید که از وی کار خوبی سر نزده از خدا پوزش خواست و خدا هم او را بخشید.

در سوره ((بقره)) و ((اعراف)) هر دو را در این کوتاهی یا نافرمانی شریک می داند و همه جا عامل فعل را با لفظ مثّنی ذکر می کند و دیگر در قرآن نیست که شیطان نخست حوّا را فریب داد و او آدم را.

در اینکه عقل و اراده در مرد قویتر از زن است و در مقابل ، احساس و عواطف در زن بیشتر از مرد است ، تردیدی نیست . بنابراین امکان اینکه نخست شیطان حوّا را فریفته باشد، هست ولی سخن در این است

که چنین چیزی در قرآن نیست .

اینکه ما داستان حوّا را در اینجا آوردیم به خاطر این است که او نیز در تمام ماجرا سهیم بوده است نه اینکه تمام مسئولیت را به گردن او بگذاریم . بنابراین حوّا نخستین زنی است که در کنار شوی خود در این حادثه بزرگ تاریخ ادیان ، نقشی داشته است .

جالب است که هم در قرآن و هم در روایات اسلامی و هم در ادبیات پارسی و تازی ، بیشتر، آدم را مسئول دانسته اند. علت هم این است که وقتی بنا باشد آدم خلیفه الله فریب بخورد و نتواند جلوی خود را بگیرد، دیگر چه توقعی از حوّاست که نه مانند او نماینده خدا و معصوم بود و نه قدرت تعقل و اراده اش به اندازه او، مع الوصف صدمه این کار به طور مساوی به هر دوی آنان رسید. هر چه کردند هر دو کردند و هر چه دیدند هر دو دیدند! با این فرق که لبه تیز حمله متوجه آدم است که هم می بایست مواظب باشد از فرمان حق غفلت نورزد و هم جلو همسر خود را بگیرد. پس باید اعتراف نمود که در هر صورت بازنده و مسئول ((آدم)) بود.

به گفته حافظ:

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود

آدم آورد در این دیر خراب آبادم

و به گفته جلال الدین بلخی :

جد تو آدم بهشتش جای بود

قدسیان کردند بهر او سجود

یک گنه ناکرده گفتندش تمام

مجرمی مجرم برو بیرون خرام

تو طمع داری که با چندین گناه

داخل جنت شوی ای روسیاه ؟!

و از پروین اعتصامی بشنوید:

خود راءی

می نباش که خود راءیی

راند از بهشت آدم و حوّا را همسر نوح

مطابق نص صریح قرآن مجید، نوح پیغمبر مدت ۹۵۰ سال در میان قوم زیست و به تبلیغ و راهنمایی آنان پرداخت .(۸) نوح پیغمبر مردم را سرزنش می کرد که چرا ایمان به خدای یکتا نمی آورند و از سنگ ، بت ساخته و آنها را پرستش می کنند؟

عمر نوح در روایات اسلامی افزون از هزار سال بوده است . در مدت ۹۵۰ سال ماءمور تبلیغ خلق بوده و هدایت قوم را به عهده داشته است . مردم آن روز با اینکه هنوز تعداد زیادی نبوده اند مع الوصف بر اثر هواخواهی و سرکشی نفس در شرک و بت پرستی و فساد اخلاق فرو رفته بودند.

نوح از یک خانواده شهری ، زنی به همسری گرفت . این زن اگرچه پاکدامن بود ولی یک عادت ناپسند داشت که به همان سبب نیز قرآن مجید او را توبیخ و ملامت کرده است . زن نوح اسرار خانه را به خارج می برد و از شوی خود به این و آن شکایت می نمود.

زن نوح با همه تبلیغات پیگیر و طولانی همسرش پیغمبر خدا، کافر بود و ایمان به خدای یگانه نداشت . او نیز تحت تاءثیر انحراف فکری مردم محیط از اینکه مبداء عالم را خدای خالق توانا و آفریدگار لایزال بداند امتناع می ورزید و در مقابل نصایح مشفقانه و تذکرات خیرخواهانه نوح پیغمبر، سرپیچی می نمود. مردم در غفلت و بی خبری به سر می بردند، نه درباره فلسفه خلقت و آفرینش خود می اندیشیدند و نه از اعتقاد خرافی و

کردار ناپسند و رفتار زشت خود احساس شرمساری می نمودند.

سالهای سال سپری شد و قوم نوح همچنان در معصیت و نافرمانی الهی فرو رفته بودند و نسبت به وضعی که داشتند شادی می کردند. در طول این مدت دراز تعداد کسانی که به نوح گرویدند و دعوت او را اجابت نمودند، به صد نفر نرسید! زن نوح نیز همرنگ جماعت شده بود و از اینکه یکتاپرست باشد سرباز می زد. او علاوه به شوهر خود نیز خیانت می نمود و پاس احترام او را نگاه نمی داشت . زن نوح به میان قوم می آمد و آنان را از پذیرش دعوت همسرش نوح برحذر می داشت و می گفت : او پیر شده و قدرت تعقل و تفکر خود را از دست داده است ! گوش به او ندهید که عقل درستی ندارد!!

در نتیجه نوح نه تنها از اینکه پس از سالهای متمادی و تبلیغات دامنه دار قومش همچنان در گمراهی فرو رفته بودند، رنج می برد بلکه خیانت همسرش و اینکه وی نیز با گمراهان همفکر است حتی آنان را به گمراهی بیشتر تشویق هم می کند، رنج بیشتر می برد. این وضع چندان ادامه پیدا کرد تا سرانجام حوصله نوح به سر آمد.

او دیگر از اصلاح قوم و به راه آمدن آنان ماءیوس شد و دعوت خود را بی نتیجه دید. نوح قوم گناهکار و بی بندوبار را نفرین نمود و عرض کرد: ((خدایا! تمام این مردم کافر و بی دین را نابود گردان و یک نفر از آنان را در روی زمین باقی مگذار(۹))).

البته این هنگامی بود که نوح همه چیز را

به قوم خود گفت ولی قوم در خود سری ولجبازی و شرارت و نافرمانی که پیش گرفته بودند اصرار ورزیدند. خداوند ماجرای نصایح نوح و سخنان نافذ و سازنده او را در قرآن مجید در ((سوره نوح)) بدینگونه به تفصیل شرح می دهد: ((ما نوح را به سوی قوم فرستادیم و گفتیم که قوم خود را از نافرمانی ما بیم ده ، پیش از آنکه عذاب ما آنان را فرا گیرد)).

نوح هم به سوی قوم آمد و گفت : ای قوم ! من برای هدایت و بیم دادن شما از عذاب الهی آمده ام ، آمده ام که به شما بگویم خدای یگانه را پرستش کنیدو از کیفر او بر حذر باشید و اطاعت ذات مقدسش را گردن نهید تا شما را بیامرزد. بدانید که چون مرگتان در رسد، چیزی جلو آن را نمی گیرد ((و چون با این همه پند و اندرز باز هم از خواب غفلت بیدار نشدند و ترتیب اثری به مواعظ نوح ندادند)) نوح گفت : خدایا! من قوم خود را شب و روز دعوت به دین حق کردم ولی آنان به جای اینکه گوش فرا دهند،دسته دسته گریختند.

هر وقت آنان را دعوت نمودم (تا به راه بیایند) و توایشان را بیامرزی ، انگشتان خود را در گوشها نهادند و خود را پوشاندند تا سخنان مرا نشنوند! از پذیرش سخنانم سرباز زدند و تکبر ورزیدند.

آنان را آشکارا دعوت نمودم و همه چیز را برایشان بیان کردم و گفتم در پیشگاه الهی توبه کنید که خدای عالم بخشنده است ولی سرانجام تمامی زحمات مرا نادیده گرفته و به راهی رفتند که

جز زیان ، طرفی نبستند.

خـدایا! آنان بسـیاری از مردم را گمراه نمودنـد. من دیگر امیدی به هدایتشان ندارم . آنان به خود و دیگران سـتم نمودند و هر چه بیشتر بمانند گمراهتر و ستمکارتر می شوند:

((اگر آنـان را بـاقی گـذاری بنـدگانت را گمراه می کننـد و نسـلی هم که از آنـان بـاقی بمانـد همگی آلـوده و کـافر خواهند بود(۱۰))).

((خدایا! مرا و پدر و مادرم را و هر کس که ایمان بیاورد و به خانه من در آید و مردان و زنان با ایمان را بیامرز و سـتمگران را از روی زمین برانداز(۱۱))).

مصیبت بزرگ نوح این بود که گذشته از همسرش ، پسر او نیز رنگ محیط به خود گرفته و در میان مردم گمراه ، گمراه شده بود. نوح نه تنها در معرض ریشخندقوم نادان و جسوربود بلکه در خانه هم راه احتیاط را نگاه می داشت.

سرانجام خداوند نفرین نوح را پذیرفت و دسـتور داد که چون دیگر در بقای قوم سـرکش و هوا پرست ، امیدی نیست ، کشتی بسـاز و خود و تمـام پیروان و معتقـدانت در آن قرار گیریـد ولی سـتمگران را به حـال خود رهـا کن و از من مخواه که آنان را نجات دهم چون همه باید غرق شوند.

همینکه فرمـان خـدا برای نـابودی قوم صـادر شـد و آب از مخازن زمینی جوشـیدن گرفت ، خداونـد فرمود: ((ای نوح ! (چون طوفان همه چیز را نابود می کنـد) از جنس آدمیان و سایر جانـداران یک جفت نر و ماده و بسـتگانت را به کشتی بیاور جز آن کس (زن و فرزند نوح) که قبلا خدا فرموده است باید هلاک شوند.

و هر کس که ایمان آورده باشد نیز به کشتی بیاور ولی جز عده کمی به وی ایمان نیاورده بودند(۱۲))).

طوفان نوح سراسر جهان یا قلمرو تبلیغاتش را فرا گرفت . رعد و برقی آمد و از آسمان مانند آبشار باران بارید. با یک زلزله نیز انفجارهایی در زمین پدید آمد و دهن چاههای زمینی گشوده شد و آب فواره وار از آن جوشید. آب همه بلندیها و پستیها،شهرها،قریه ها و زمینها را فرا گرفت و همه را نابودگردانید.

در این طوفان جهانی ، فقط نوح و سرنشینان کشتی جان به سلامت بردند. زن نوح و پسر او که هر دو از گمراهان و کافران بودند نیز با سایر ستمگران هلاک شدند و نام ننگی از خود به یادگار گذاردند. همسر لوط

همسر لوط نیز مانند همسر نوح از زنان بدکرداری بود که خدا در قرآن مجید از وی به سختی نکوهش کرده است . لوط پیغمبر برادرزاده حضرت ابراهیم خلیل بود. در ((اُور کلدانیان)) از سرزمین بابل واقع در ((بین النهرین)) متولد شد و همراه عمویش ابراهیم به فلسطین آمد و مدتی بعد هم به اتفاق وی راهی مصر شد و از آن پس با هم به فلسطین باز گشتند. چون مردم شهرهای ((سُدُوم)) واقع در اراضی مقدسه یا ((اردن)) گرفتار عادات ناپسند شده بودند و نیاز به راهنما و تبلیغ داشتند، حضرت ابراهیم ، لوط را برای راهنمایی و هدایت مردم سدوم به آن دیار اعزام نمود.

لوط در سدوم دست به اقدامات جدی زد و از هر راهی که امکان داشت مردم را به راه بیاورد، خودداری نکرد.

مردم بی بندو بار

سدوم چنان در فساد فرو رفته بودند که دست به هر کاری می زدند و از هیچ عمل زشتی روی گردان نبودند. مردمی بی ایمان ، خدانشناس ، ستمگر، جسور و فرومایه بودند. آنان علاوه به مرور ایام که در انواع گناهان و معاصی و سنگدلی و شرارت وظلم و فساد فرو رفتند، بی شرمی و رسوایی را به جایی رساندند که پسران را به جای زنان مورد عمل نامشروع قرار می دادند و از زنان فاصله گرفته آنان را به حال خود رها کرده بودند و از ازدواج با آنان خودداری می کردند.

زنان هم که این وضع را دیدند به عنوان اعتراض به کار مردانشان و برای انتقام گرفتن از آنان به یکدیگر پرداختند و بدینگونه ننگین ترین عمل شیطانی یعنی ((همجنس بازی)) در میانشان شیوع یافت .

کار رسوائی قوم لوط به جایی رسید که اگر پسری از قلمرو آنان می گذشت ،سخت درمعرض خطرقرارمی گرفت وآبرویش راازدست می داد!

لوط پیغمبر سالها در میان قوم ماند و آنان را دعوت به پاکی و دوری از گناه و ایمان به خدا و روز جزا نمود. لوط، قوم را از کیفر الهی بیم داد و یادآور شد که چگونه اقوام پیشین بر اثر نافرمانی خداوند و کجرویها مورد قهر الهی قرار گرفتند و به سرنوشت دردناکی مبتلا گشتند ولی قوم چنان در فساد و خوشی و لذت کاذب و لجام گسیختگی فرو رفته بودند که گوش شنوایی برای شنیدن نصایح مشفقانه حضرت لوط نداشتند.

هر چه قوم لوط بیشتر به عمل ناپسند و بسیار زشت خود ادامه می دادند، تبلیغات و پایمردی لوط هم استوارتر و

پیگیرتر می شد. قوم که وجود لوط را مخل آسایش و آزادی کار خویش می دانستند، او و پیروانش را تهدید به تبعید کردند.

لوط به قوم اعلام خطر نمود که اگر از این هم بیشتر در فسق و فجور و فساد اخلاق پیش روند و دست از اعمال ناروا و ننگین خود برندارند، عذابی دردناک خواهند دید ولی قوم آن را با خیره سری و جسارت برگزار کردند و از روی استهزا به لوط گفتند: ((پس عذاب خدایت کی خواهد آمد؟!)).

آنچه بیشتر حضرت لوط را می آزرد، انحراف فکری و گمراهی همسرش بود. زن لوط هم تحت تاءثیر بی دینی مردم محیط، کافر و خدانشناس بود. دامنش پاک بود، ولی میانه ای با شوی خود پیغمبر خدا نداشت . زنی نا نجیب و فرومایه و بدکردار بود.

لوط که از اصلاح قوم و بهبود وضع آنان ماءیوس شده بود، دست به نفرین برداشت و از خدا خواست که آن مردم گمراه و فاسد را به کیفر اعمالشان برساند.

خداوند نفرین لوط را درباره قوم پذیرفت و فرشتگان را برای تنبیه قوم نافرمان ، ماءمور ساخت . فرشتگان الهی شب هنگام (در فلسطین) به خانه ابراهیم در آمدند و به وی سلام کردند و گفتند: ما سر راه خود برای نابودی قوم لوط آمده ایم به تو مژده دهیم که خدا پسری به تو و همسرت ساره به نام ((اسحاق)) می دهد و پس از وی ((یعقوب)) پسر او را به تو موهبت می فرماید.

وقتی ابراهیم متوجه شد که مهمانان ، فرشتگان الهی هستند از آنان خواست که در عذاب قوم لوط شتاب نکنند تا

شاید به راه آیند ولی خداوند وحی فرستاد که ای ابراهیم ! از این خواهش در گذر که فرمان خدایت برای نابودی قوم لوط فرا رسیده و عذابی به آنان می رسد که بازگشت ندارد.

فرشتگان از آنجا (در صورت جوانان زیبا) به خانه لوط در آمدند. لوط از دیدن آنان با آن شکل و صورت ، ناراحت ، دلتنگ و پریشان شد و گفت : امروز، روز دردناکی خواهد بود. وقتی همسر لوط جوانانی با آن قیافه خوش ترکیب و شکل زیبا دید که در خانه آنان پناه گرفته اند، پشت بام خانه رفت و دستها را به هم زد و علامت داد تا قوم را با خبر کند ولی چون کسی متوجه نشد آتش افروخت تا بدین وسیله قوم بدانند جوانانی به خانه لوط آمداند! این عادت ناپسند همسر لوط بود که هر وقت جوانانی وارد شهر می شدند و از بیم آبروی خود پناه به خانه لوط می بردند، او بدانگونه که اشاره نمودیم قوم را آگاه می ساخت . به دنبال آن مردم بی بندو بار و فاسد، به طرف خانه لوط سرازیر می شدند و چه وضع ناگواری که پیش نمی آمد؟

در این موقع نیز زن لوط با افروختن آتش ، قوم را مطلع ساخت ، مردم تبهکار و بی آبرو از هر سو روی به خانه لوط نهادند.

لوط به هراس افتاد و از خانه در آمد و راه را بر آنان گرفت و گفت : ((ای مردم ! از خدا بترسید و شرم کنید و مرا نزد مهمانانم شرمنده منمایید. بیایید با دخترانم ازدواج کنید که آنان برای تاءمین منظور

شما پاکترند، آیا یک مرد رشید در میان شما نیست که پندتان دهد و از خدا بترسد؟(۱۳))).

قوم گفتند: ای لوط! تو آگاهی که ما میلی به دخترانت نداریم و می دانی که ما چه می خواهیم !

لوط که خود را در میان آن جمع فاسد، تنها دید و از هر جهت بی پناه مانده بود گفت : ای کاش ! من قدرتی می داشتم که شما را عقب بزنم و یا خود و مهمانانم به پناهگاه محکمی روی می آوردم ولی قوم چنان در فساد فرو رفته بودند که کوچکترین ترتیب اثری به ناله و اندوه لوط نمی دادند. تمایلات نفسانی همچون پرده ای ضخیم جلو گوشها و دیدگان آنان را گرفته ، همه را کر و کورکرده بود و در حالی که همچون دیوانگان عربده می کشیدند و سخنان زشت بر زبان می راندند،مانند سیل به طرف خانه لوط هجوم بردند.

لوط به سرعت به خانه برگشت و در را محکم بست . مردم سفله و نادان به دنبال لوط به در خانه وی رسیدند و هجوم آوردند که در را بشکنند و به خانه در آیند.

لوط در خانه از یک طرف به فکر جوانان زیبا بود که آنان را کجا ببرد و چگونه از دستبرد مردم بی شرم و فاسق نجات دهد و از طرفی در پشت در مردم را پی در پی نصیحت می کرد، باشد که برای آخرین بار دست از هجوم بردارند و او را بیش از آن نیازارند.

لوط در میان آن شهر و میان قوم ، غریب و بی کس بود، از بی کسی خود ناله می کرد و آرزو

می نمود ای کاش نزد عمویش ابراهیم می بود تا با کمک او این مردم هوا پرست آلوده را به سختی تنبیه می کرد.

درست در همین هنگام آن دو جوان ، خود را معرفی کردند و به لوط گفتند: ای لوط! ما بشر نیستیم بلکه فرشته و فرستادگان خدای توییم آنان هرگز به تو و ما دست نخواهند یافت . سپس فرشتگان اشاره ای کردند و به دنبال آن بیم و هراس بر قوم مستولی شد که گویی همگی نابینا شدند لذا به عقب برگشتند و در حالی که در هم ریخته بودند و به طور نامنظم می گریختند،لوط را تهدید می کردند که سرانجام به حساب او خواهندرسید!

پس از آن فرشتگان به لوط گفتند: ای لوط! چون پاسی از شب بگذرد، خود و کسانت از این قلمرو آلوده به گناه خارج شوید و مواظب باشید کسی شما را نبیند، ولی همسرت را با خود مبر، که پس از بیرون رفتن تو، عذاب الهی نازل می شود و همسرت و سایر بدکاران به کیفر اعمال خود خواهند رسید، این را بدان همینکه صبح شد همگی به هلاکت می رسند(۱۴).

صبح هنگام ، لوط و کسانش غیر از زن کافرش از مرز شهر سدوم خارج شده بودند. در آن وقت به امر خداوند و اشاره فرشتگان زلزله ای آمد و تمام قلمرو تبهکاران را زیر و رو کرد. سپس بارانی از سنگریزه بر آنجا بارید و اندکی بعد شهر سدوم به صورت ویرانه ای در آمد. تمام قوم و کلیه خانه و زندگی آنان چنان نابود شد که گویی نه در آنجا شهری بوده و نه مردمی

در آن سکونت داشته اند.

لوط و کسان و پیروانش به سلامت از آن منطقه آلوده به گناه گذشتند و از عذاب نجات یافتند. از جمله کسانی که در این هلاکت و نابودی سهیم بود همسر لوط بود. خداوند از این زن بدکار که پاس احترام شوهر محترم خود را نگاه نداشت در ۸ آیه قرآن یاد کرده است . از جمله در سوره اعراف ، آیه ۸۳ می فرماید: ((ما لوط و همه کسان و پیروانش را نجات دادیم مگر زنش را که از هلاک شدگان بود(۱۵))).

و نیز در آیه ۱۳۵ سوره صافات می فرماید: ((لوط و همه کسانش را نجات دادیم جز پیرزنی که در میان کافران هلاک شده بود)). و تقریبا به همین الفاظ در بقیه سوره ها(۱۶).

این بود سرگذشت همسر نوح و همسر لوط که با شوهران بزرگوار خود رفتار درستی نداشتند و برضد شوهران خود قیام کردند. خداوند نه تنها در آیات گذشته از آن دو هر کدام به تنهایی نام برده و مورد نکوهش قرار داده و از هلاکت و نابودی آنان خبر می دهد بلکه در آخر سوره تحریم هر دو را یکجا ذکر کرده و می فرماید: ((خداوند مثل می زند برای آنان که از خدا برگشتند و کافر شدند به زن نوح و زن لوط، آنان زنان دو بنده از بندگان شایسته ما بودند ولی به آنان خیانت نمودند (خیانت به همان معنا که گفتم) به همین جهت از جانب خدا سودی به خاطر شوهران خود نبردند و خوبی شوهران تاءثیری در نجاتشان نداشت ، به موقع به آنان گفته شد ای زن نوح و

ای زن لوط! شما با آنان که به دوزخ می روند، وارد آتش جهنم شوید(۱۷))). یادآوری

از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام پرسیدند مگر زنان پیغمبران هم ممکن است خیانتکار باشند که خدا در قرآن می فرماید: ((به شوهرانشان خیانت کردند))؟ حضرت فرمود: نه ، خیانت به آن معنا نیست که در نظر شماست . خیانت آنان این بود که همسر خوبی برای شوهران خود نبودند و اسرار خانه را به خارج می بردند و همرنگ جماعت شده بودند. هاجر

حضرت ابراهیم خلیل ، پیغمبر خدا در ((آور کلدانیان)) از سرزمین بابِل واقع در بین النهرین یعنی جنوب کشور کنونی عراق دیده به دنیا گشود و همانجا پرورش یافت و بزرگ شد. ((آور)) یک واژه فارسی از زبان ایران باستان و به معنای ((شهر)) است . شاید پس از فتح بابل توسط ایرانیان این شهر توسط آنان بنا شده است یا زبان قوم غالب در آن سرزمین رواج یافته است . دلیل دیگر وجود زبان فارسی در سرزمین بابل و محل ولادت حضرت ابراهیم نام پدر ((عموی)) اوست که ((آزر)) بوده و قرآن مجید از وی نام می برد(۱۸).

باری حضرت ابراهیم در همان آورکلدانیان به مقام نبوت رسید و در سایه اراده نیرومند و ایمان بی نظیرش ، با نمرود پادشاه مستبد آنجا که هم خود دعوی خدایی داشت و هم رسوم بت پرستی را حفظ می کرد، به مبارزه برخاست . در این مبارزه ابراهیم پیروز و نمرود شکست خورد و حتی جان خود را هم از دست داد و به دیار عدم شتافت .

پس از نابودی نمرود و رهائی مردم

از مظالم وبیـداد وی ، ابراهیم با کسانش ، همسـرش ساره و برادر زاده اش حضـرت لوط از ((بین النهرین)) بیرون آمد و روی به ((سوریه)) نهـاد. بـدین منظور که در نقاط دیگر نیز وجـدان خواب گرفته مردم غافل را بیـدار کنـد و اوهام و خرافات را از مغزهای آنان در آورد و به خدای یگانه دعوت نماید.

ابراهیم پس از مذاکرات و مناظره با مشـرکان ((سوریه)) که آفتاب و ماه و سـتاره می پرستیدند، کار خود را به انجام رسانید و از آنجـا عـازم ((فلسـطین)) شـد. سـپس بر اثر قحـط سـالی از فلسـطین به مصـر رفت و سالهـا در آنجـا زیست . آنگاه به اتفاق همسرش ساره و خادمه مصری او ((هاجر)) که زنی بزرگزاده و نجیب و با شخصیت بود، به فلسطین بازگشت .

ابراهیم و ساره سالها با هم زنـدگی کردنـد و هر دو پیر شدند ولی فرزندی نداشـتند که یادگار آنان باشد. ساره که دختر خاله شوهر خود حضـرت ابراهیم نیز بود، از اینکه همسـر عالیقـدرش ابراهیم ، پیغمبر خـدا بلاعقب است ، رنج می برد. از این رو به ابراهیم پیشـنهاد کرد تا با ((هاجر)) ازدواج کنـد، باشـد که خداونـد فرزنـدی به وی موهبت نماید و نسل پاکش در زمین باقی بماند.

این ازدواج سرگرفت و خداوند به ابراهیم و هاجر پسری روزی نمود و نامش را ((اسماعیل)) گذاردند. اسماعیل کودکی زیبا و دوست داشـتنی بود. همینکه زبان گشود و سـخن گفتن آغاز کرد و شیرین کاریها نمود، ساره روی طبیعت خود که یک زن و گرفتار احساس بود، ناراحت شد و از پیشنهاد خود پشیمان گردید! او

می دید از نظر روحی دچار وضعی شده است که نمی تواند کودک هووی خود را ببیند و خویشتنداری نماید!

پس از مـدتها صبر و تحمـل ، سـرانجام حوصـله اش به سـر رفت و از ابراهیم خواست که هاجر و کودکش را بردارد و به نقطه دوردستی ببرد و در آنجا رها کند و برگردد، جایی که از مرگ و زندگی آنان خبری به وی نرسد!

خداونـد به ابراهیم وحی نمود که چون این فرزنـد را از گـذشت و فداکاری ساره داری و او که نازاست نمی تواند ناظر وجود فرزند هووی خود باشد، خواهش ساره را قبول کن . سـپس ((بُراق)) وسـیله سـریع السیری فرستاد و ابراهیم و هاجر و اسماعیل سوار شدند و از فلسطین پرواز نمودند و در نقطه ای که امروز شهر ((مکه)) است فرود آمدند.

ابراهیم ، هاجر و فرزنـد خردسالش را به امر خداونـد در نقطه ای مسـکوت و دره ای هول انگیز و میان کوههای به هم پیوسـته رها کرد و به فلسطین بازگشت .

این یک امتحان بزرگ ، هم برای ابراهیم و هم برای هاجر بود و تقدیر و سـرنوشتی که ما از آن سـر در نمی آوریم ولی نتایج حاصل از آن را امروز می بینیم و از آن خبر داریم .

ابراهیم ظرفی آب و مقـداری غـذا که با خود برای هاجر آورده بود، به وی سپرد و سـفارش کرد که پس از آن باید امیدوار به فضل خدا باشد. ((هاجر)) نیز که در آن نقطه آرام و بی سرو صدا و در عین حال وحشتناک تنها به سر می برد، دل به خدا داد و به

امید فضل او نشست .

آب و نان تمام شد و هاجر تشنه و گرسنه ماند. کم کم براثر بی غذایی ، شیر در پستانش خشک شد و اسماعیل کودک شیرخوارش نیز گرسنه گردید و بنای گریه و بیتابی نهاد. هر لحظه وضع کودک وخیم تر و رقت بارتر می شد. هاجر نیز سراسیمه و پریشان ماند. ناگزیر از جا برخاست و با کمال ناامیدی به جستجوی آب پرداخت .

هاجر دید که در نقطه مقابل ، کنارکوه ((صفا)) آب روانی به چشم می خورد. با اشتیاق زیاد خود را به آنجا رسانید ولی دید خبری از آب نیست . از کوه صفا بالا رفت تا از آن بلندی ببیند آیا در جای دیگر آب هست ؟ در آنجا دید که در دامنه کوه مقابل ((مروه)) که یک کیلومتر از آن فاصله دارد آب در روی زمین موج می زند. از ((صفا)) به زیر آمد و با شتاب به سوی دامنه کوه ((مروه)) روان گردید چون به آنجا رسید دید آبی وجود ندارد و آنجا هم مانند نقاط دیگر آن منطقه محدود و کوهستانی ، شن و سنگ است .

به امید یافتن آب از کوه مروه بالا رفت و به اطراف نگاه کرد و با کمال تعجب دید که در پایین کوه صفا که بار نخست دیده بود، آب به چشم می خورد. از مروه به زیر آمد و به طرف صفا دوید. این آمد و رفت هفت بار تکرار شد و سرانجام از یافتن آب ماءیوس گردید و متوجه شد که آب نیست بلکه سرابی است که از تابش نور آفتاب بر روی شنها

به نظر آب می آیـد. این آمـد و رفت هاجر از صـفا به مروه و از مروه به صـفا در احکام حـج اسـلامی نیز به یاد او باقی ماند و جزو اعمال حج است که مرد و زن مسلمان باید هنگام انجام مراسم حج هفت بار فاصله بین صفا و مروه را طی کنند.

هاجر که از دسترسـی به آب ماءیوس شده بود، به طرف کعبه برگشت تا ببیند بر سر کودک گرسنه اش چه آمده است . هاجر با کمال تعجب دید که از زیر پای کودک که آن را بر زمین می ساییده است ، آب از زمین می جوشد. با ایمانی که به تفضل باریتعالی داشت ، اطمینان یافت که این کار با اعجاز غیبی انجام گرفته است ، هاجر نخست قـدری آب به صورت بچه پاشـید، سپس دهان او را تر نمود، آنگاه خود آب نوشید و پستان به دهان اسماعیل نهاد و بچه را شیر داد.

جوشـیدن آب بـدینگونه را عرب ((زمزم)) می گویـد و این آب زمزم از آن زمان تا کنون هم از آن نقطه می جوشـد و همان ((چاه زمزم)) معروف است .

چـون آب در آن درّه دور دست از زمین جوشـیده بود، پرنـدگان بـا شمّ مخصوص آبیـابی از صـدها کیلومـتر پی به وجود آن بردنـد و به خط مسـتقیم به طرف درّه مکه روی آوردنـد. بر اثر آمـد و رفت پرندگان قوم ((جُرْهُم)) که از اعراب اصـیل یمن بودند و از سالها قبل در گوشه ای از اراضی حجاز به سر می بردند و به سوی نقطه ای که پرندگان آمد و رفت داشتند روی

آوردند، با اجازه هاجر در آنجا رحل اقامت افکندند و بدینگونه شهر مکه پی ریزی شد.

((اسماعیل)) از همین قوم نجیب ، زن گرفت و خود و مادرش نیز در همانجا ماندگار شدند و بدرود حیات گفتند و در نقطه ای در کنار کعبه دفن شدند که آنجا را ((حِجْر اسماعیل)) می گویند.

ابراهیم چند بار به همان کیفیت یعنی به وسیله ((بُراق)) از فلسطین به مکه آمد و زن و فرزندش را ملاقات کرد. یک بار خداوند به وی امر نمود تا با کمک اسماعیل که اینک نوجوانی برازنده بود خانه کعبه را بنا کند.

اسماعیل سنگ می آورد و به دست پدر می داد و او روی هم می نهاد و دیوار کعبه را بالا می برد تا اینکه خانه خدا را بدینگونه بنا کردند. همینکه کار بنای خانه خدا به اتمام رسید ابراهیم گفت : ((خدایا! این نقطه را شهر امنی قرار بده و مردمش را از ثمرات زندگانی روزی ده)).

سپس پدر و پسر دست به دعا برداشتند و گفتند: ((خداوند! این کار را از ما بپذیر، می دانیم که تو شنوا و دانایی . پروردگارا! ما دو تن را چنان قرار ده که همیشه در پیشگاه مقدست سر تعظیم و تکریم فرود آوریم و از دودمان ما نیز مردمی پدیدآور که کاملا تسلیم ذات مقدس تو باشند. خداوندا! در میان اینان پیامبری مبعوث کن تا آیات تو را بر آنان بخواند و حقایق کتاب آسمانی و حکمت و راز آفرینش را به آنان بیاموزد و از آلودگیها پیراسته گرداند(۱۹))). آفریدگارا! مرا چنان قرار ده که پیوسته نماز گزارم و از

فرزندانم نیز چنین افرادی پدید آور! پروردگارا! دعای مرا قبول کن !

خداوندا! این نقطه را محل امنی گردان و مرا و فرزندانم را از پرستش بتهابازدار.پروردگارا!این بتها موجب شده اند که بسیاری از مردم گمراه شوند.

((خداوندگارا!من دودمانم رادراین سرزمین غیرقابل کشت و در کنار خانه محترمت ساکن گردانیدم تانمازگزارند،پس دلهای مردم را به سوی آنان گرایش ده و از روزیهای خودبه آنان روزی رسان تانعمت تو را سپاس گزارند(۲۰))).

نام هاجر با صراحت و کنایه در قرآن نیامده است ولی لازم به ذکر نیست که در تمام این موارد یعنی علت آمدن ابراهیم از فلسطین به حجاز و دعا برای فرزندانش و آنچه در سوره بقره و سوره ابراهیم از زبان ابراهیم و اسماعیل حکایت شده است با زندگی هاجر بستگی دارد و در حقیقت داستان اوست که بدینگونه نقل می شود و تردید نیست که مادر اسماعیل ((هاجر)) بوده است. پی نوشتها

۱- (اِنّا هَدَیْناهُ السَّبیلَ اِمّا شاکِرا وَ اِمّا کَفُورا) (سوره انسان ، آیه ۳)

۲- (لا اِکْراهَ فِی الدّینِ قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ)(سوره بقره ، آیه ۲۵۶)

۳- دراین خصوص نگاه کنیدبه کتاب ((نظام حقوق زن دراسلام))تاءلیف استادشهیدآیت اللّه مطهری .

۴- (وَاِذْقُلْنا لِلْمَلئِکه اسْجُدوُا لِا دَمَ فَسَجَدُوا اِلاّ اِبْلیسَ اَب ی وَ اسْتَکْبَرَ وَ ک انَ مِنَ اْلکافِرینَ) (سوره بقره ، آیه ۳۴)

۵- (وَ قُلْنـا یـا آدَمُ اسْـکُنْ اَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّهَ وکُلامِنْها رَغَـدا حَیْثُ شِـئْتُما وَ لا تَقْرَبا هـذِهِالشَّجَرَهَ فَتَکُونا مِنَ الظّالِمینَ فَاَزَلَّهُما الشَّیْطانُ عَنْها فَاَخْرَجَهُما مِمّا کانا فی هِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوابَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَکُمْ فِی الاْ رْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ اِلی حی نٍ

) (سوره بقره ، آیه ۳۶۳۵)

۶- (وَ اِذْقُلْنـا لِلْمَلائِکهِ اسْجُدُوا لاِ دَم فَسَجدوُا اِلاّ اِبْلی سَ اَبی فَقُلْن ا ی ا ادَمُ اِنَّ ه ذ ا عَدُوٌّ لَکَ وَ لِزَوْجِکَ فَلا یُخْرِجَنَّکُما مِنَ الْجَنَّهِ فَتَشْقی اِنَّ لَکَ اَلاّ تَجُوعَ فیها وَ لا تَعْری وَ اَنَّکَ لاتَظْمَؤُا فیها وَ لا تَضْحی فَوَسْوَسَ اِلَیْهِ الشَّیْطانُ قالَ یا ادَمُ هَلْ اَدُلُّکَ عَلی شَجَرَهِ الْخُلْدِ وَمُلْکٍ لا یَبْلی فَاَکَلا مِنْها فَبَدَتْ لَهُما سَوْاتُهُما وَ طَفِقا یَخْصِفانِ عَلَیْهِما مِنْ وَرَقِ الْجَنَّهِ وَعَصی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوی ثُمَّ اجْتَبیهُ رَبُّهُ فَتابَ عَلَیْهِ وَ هَدی قالَ اهْبِطا مِنْها جَمیعا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمّا یَاْتِیَنَّکُمْ مِنّی هُدیً فَمَنِ اتَّبَعَ هُدایَ فَلا یَضِلُّ وَ لا یَشْقی) (سوره طه ،آیه ۱۲۳۱۱۶)

۷- (وَیا ادَمُ اسْکُنْ اَنْتَ وَزَوْجُکَ الْجَنَّهَ فَکُلا مِنْ حَیْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِالشَّجَرَهَ فَتَکُونامِنَ الظّالِمینَ فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّیْطانُ لِیُبْدِیَ لَهُما ماوُرِیَ عَنْهُما مِنْ سَوْاتِهِما وَ قالَما نَهیکُما رَبُّکُما عَنْ هذِهِ الشَّجَرَهِ اِلاّ اَنْ تَکُونا مَلَکَیْنِ اَوْ تَکُونا مِنَ الْخالِدینَ وَقاسَمَهُما اِنّی لَکُما لَمِنَ النّاصِحی نَ فَدَلّیهُما بِغُرُورٍ فَلَمّا ذاقَا الشَّجَرَهَ بَدَتْ لَهُما سَوْاتُهُما وَ طَفِقا یَخْصِفانِعَلَیْهِما مِنْ وَرَقِ الْجَنَّهِ و نادیهُما رَبُّهُمااَلَمْ اَنْهَکُما عَنْ تِلْکُمَا الشَّجَرَهِ وَ اَقُلْ لَّکُما اِنَّ الشَّیْطانَلَکُما عَدُوٌّ مُبی نٌ قالا رَبَّنا ظَلَمْنا اَنْفُسَنا وَ اِنْ لَمْ تَغْفِرْلَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِری نَ قالَ اهْبِطُوا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَکُمْ فِی الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ اِلی حی نٍ قالَ فی ها تَحْیَوْنَ وَفی ها تَمُوتُونَ وَ مِنْها تُخْرَجُونَ) (سوره اعراف ، آیه ۱۹ – ۲۵)

۸- (فَلَبِثَ فی هِمْ اَلْفَ سَنَهٍ اِلاّ خَمْسی نَ عاماً) (سوره عنکبوت ، آیه ۱۴)

۹- (وَ قالَ

نُوحٌ رَبِّ لا تَذَرْ عَلَی اْلاَرْضِ مِنَ الْكافِری نَ دَیّارًا) (سوره نوح ، آیه ۲۶)

۱۰- (اِنَّکَ اِنْ تَذَرْهُمْ یُضِلُّوا عِبادَکَ وَ لا یَلِدوُا اِلاّ فاجِرا کَفّارا) (سوره نوح ، آیه ۲۷)

۱۱- (رَبِّ اغْفِرْلی وَلِوالِدَیَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِنا وَ لِلْمُؤْمِنی نَ وَاْلمُؤْمِناتِ وَ لاتَزِدِ الظّ الِمی نَ اِلاّتَبارا) (سوره نوح ، آیه ۲۸)

۱۲- (حَتّی اِذاجاءَ اَمْرُنا وَفارَالتَّنُّورُ قُلْنَا احمِلْ فی ها مِنْ کُلِّ زَوْجَیْنِ اثْنَینِ وَ اَهلَکَ اِلاّمَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ وَ مَنْ ا مَنَ وَ ما امَنَ مَعَهُ اِلاّ قَلی لٌ) (سوره هود، آیه ۴۰)

۱۳- (قالَ یا قَوْمِ هؤُلاءِ بَناتی هُنَّ اَطْهَرُ لَکُمْ فَاتَّقُوا اللّهَ وَلا تُخْزوُنِ فی ضَیْفی اَلَیْسَ مِنْکُمْ رَجُلٌ رَشی دٌ) (سوره هود، آیه ۷۸)

۱۴- (قالُوا یا لوُطُ اِنّا رُسُلُ رَبِّکَ لَنْ یَصِلوُا اِلَیْکَ فَاَسْرِ بِاَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّیْلِ وَ لا یَلْتَفِتْ مِنْکُمْ اَحَدٌ اِلا امْراءَتَکَ اِنَّهُ مُصی بُها ما اَصابَهُمْ اِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ اَلَیْسَ الصُّبْحُ بِقَری بٍ) (سوره هود، آیه ۸۱)

۱۵- (فَاَنْجَیْناهُ وَ اَهْلَهُ اِلا امْرَاءَتَهُ کانَتْ مِنَ الْغابِری نَ) (سوره اعراف ، آیه ۸۳)

۱۶- از جلمه : (فَنَجَّیْناهُ وَ اَهْلَهُ اَجْمَعینَ اِلاّ عَجُوزا فِی الْغابِری نَ) (سوره شعراء، آیه ۱۷۰ - ۱۷۱)

۱۷- (ضَرَبَ اللّهُ مَثلا لِلَّذی نَ کَفَرُوا امْرَاءَتَ نُوحٍ وَ امْرَاءَتَ لوُطٍ کانَتا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبادِنا صالِحی نَ فَخانَتا هُما فَلَمْ یُغْنِیا عَنْهُما مِنَ اللّهِ شَیْئا وَّقی لَ ادْخُلاَ النّارَ مَعَ الدّاخِلی نَ) (سوره تحریم ، آیه ۱۰) ۱۸- (وَ اِذْقالَ اِبْراهی مُ لِاَ بی هِ ازَرَ اَتَتَّخِذُ اَصْناما الِهَهً) (سوره انعام ، آیه ۷۴)

۱۹- سوره بقره ، آیه

.۱۲۵ - ۱۲۹

۲۰- (رَبَّنا اِنّی اَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتی بِوادٍ غَیْرِ ذی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ ، رَبَّنا لِیُقی مُوا الصَّلوهَ فَاجْعَلْ اَفْئِدَهً مِنَ النّاسِ تَهْوی اِلَیْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَالثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُروُنَ) (سوره ابراهیم ، آیه ۳۷)

زن در قرآن(قسمت دوم)

نویسنده:علی دوانی

ساره

((ساره)) دختر خاله حضرت ابراهیم خلیل بود. از نظر شرایطی که باید یک زن داشته باشد نظیر نداشت . از اعتدال قامت و زیبائی خیره کننده ای برخوردار بود. به همین جهت نیز همسر او نظر به غیرت مردانگی در سفرهای خود از بین النهرین به سوریه و از آنجا به فلسطین و سرزمین کنعانیان واز آنجابه مصر، خاطرش از جانب او جمع نبود و تمام سعی خود را مبذول می داشت تاچشم بیگانه به ساره نیفتد و دردسری برایش به وجودنیاید.

با همه احتیاطی که به عمل می آورد، هنگامی که از فلسطین وارد مصر شد، مرزداران مصری توانستند ساره را ببینند، زن و مرد را آوردند و به پادشاه مصر تحویل دادند، به این امید که در قبال آن کار جایزه خوبی از پادشاه خود بگیرند.

پادشاه مصر از ابراهیم پرسید این زن چه نسبتی با تو دارد؟ ابراهیم گفت : او خواهر من است . به این نیت که اولا ـ هر زن با ایمانی خواهر دینی شوهر خود هم هست و ثانیا اگر پادشاه مصر درباره ساره سخن بگوید، برای او که شوهر ساره بود، مصیبت بار و دردناک نباشد و پادشاه تصور کند درباره خواهر ابراهیم که بلامانع است سخن می گوید نه همسر او! با این وصف ابراهیم ساره را به خدا سپرد و در انتظار عکس العمل خدا نشست .

پادشاه

که هنوز رخسار دلفریب ساره را ندیده بود دستور داد او را به حرمسرا ببرند و تحویل زنان دهند تا چنانکه باید بیارایند و چون از هر جهت آماده شد او را خبر کنند. همینکه پادشاه مصر خواست به ساره نظر بیفکند برقی چشمش را خیره کرد و از هوش رفت و به دنبال آن به زمین خورد.وقتی به هوش آمد و باردوم خواست به وی نظر کندبازچشمش خیره شدوازهوش رفت .

پس ازآنکه به هوش آمد دستور دادابراهیم رابیاورند تا درباره ساره از وی توضیح بیشتری بخواهد.وقتی پرسید:توضیح بده این زن چه نسبتی با تو دارد؟ حضرت ابراهیم که فرصت را مناسب دید، فرمود: او همسر من است و اینکه گفتم خواهر من است به این منظور بود که احتمال می دادم تو نظر سوئی نسبت به او داشته باشی و برای من که شوهراو هستم بیش ازحد ناگوارباشد.

ابراهیم در آن وقت می دانست که شاه مصر ضربت کوبنده خود را دریافته است و از صدمه ای که دیده است ، توضیح بیشتری می خواهد هر چه بود این پیشامد ممکن بود برای هر تازه واردی به مصر روی دهد. ولی ابراهیم و ساره که محبوب خدا بودند در این امتحان و پیشامد، پیروز شدند و از هر اتفاق سوئی بر کنار ماندند.

پادشاه مصر دستور داد ساره را با همان لباس و جواهرات به شوی خود ابراهیم تحویل دهند و گفت اجازه دارد که آزادانه و با کمال آسایش و آرامش در کشور او به سر برند.

ابراهیم که به واسطه قحطسالی از فلسطین به مصر آمده بود، سالها در مصر ماند. پادشاه مصر که پی به

شخصیت ممتاز ابراهیم و همسرش ساره برده بود، به علاوه دختری که از خاندان نجیب و محترم مصر بود به رسم آن روز به عنوان مددکار ساره به ابراهیم بخشید. این زن همان ((هاجر)) است که بعدها به پیشنهاد ساره چنانکه گفتیم با حضرت ابراهیم ازدواج کرد و اسماعیل پسر نخستین وی از او متولد گردید.

ابراهیم پس از چندین سال که در مصر اقامت داشت ، چون آثار خشکسالی از فلسطین بر طرف شده بود به آنجا بازگشت و بار دیگر در آنجا رحل اقامت افکند و به کار هدایت خلق همت گماشت . گفتیم که ابراهیم و ساره سالها با هم زندگی کردند ولی صاحب فرزندی نشدند که روزنه امیدی در شبستان زندگیشان پدید آورد و یادگاری از آنان باشد. یازده سال پس از آنکه ابراهیم از هاجر صاحب پسری شد، خداوند مهربان ساره را نیز بی نصیب نگذاشت و اجر فداکاری و گذشت او را که حاضر شده بود برای خود هوو بیاورد و همسرش از هووی او صاحب فرزندی شود، به او داد.

ابراهیم ۱۲۰ سال داشت و ساره نود ساله بود. فرشتگانی که ماءمور تنبیه قوم لوط بودند و به شهرهای ((سدوم)) می رفتند شب هنگام به خانه ابراهیم در آمدند تا به وی مژده دهند که بر خلاف موازین طبیعی ، ساره در همان سن و سال از وی آبستن خواهد شد و پسری می آورد و این اجر اوست که حاضر شد نسل پاک پیامبر خدا باقی بماند ولو از زن دیگر غیر از خود او باشد! خداوند، خود ماجرا را در سوره هود شرح می دهد.

((فرستادگان آمدند وبه

ابراهیم مژده دادند و گفتند: سلام ! ابراهیم گفت : سلام برشما! به دنبال آن ، چیزی نگذشت که گوساله ای بریان برای آنان آورد. همینکه ابراهیم دید دست آنان به طرف غذا دراز نمی شود، از آنان بد گمان شد و ترسی به دل گرفت . فرشتگان گفتند: مترس که ما فرستادگان خدا به سوی قوم لوط هستیم .

در این هنگام زن ابراهیم (ساره که متوجه شد مهمان فرشتگانند) ایستاده بود و فرشتگان را می نگریست ، خندید! ما به ساره مژده دادیم که فرزندی به نام ((اسحاق)) خواهد آورد و پس از اسحاق هم یعقوب است . ساره گفت : وای بر من ! من می زایم و حال آنکه پیری فرتوت هستم و شوهرم نیز کهنسال است چه خبر شگفت انگیزی ؟! فرشتگان گفتند: آیا از اراده خدا تعجب می کنی ؟این موضوع رحمت وبرکت خدابر شما خاندان نبوت است ، خدایی که همه او راسپاس می گویند و دارای مجد و عظمت است (۱))).

بدینگونه خداوند جهان از ساره بانوی پیری که هیچ انتظار نمی رفت حامله شود، پسری به وجود آورد که نام او را ((اسحاق)) نهادند. اسحاق پدر حضرت یعقوب است . لقب یعقوب ((اسرائیل)) بود، پس یعقوب جد انبیای بنی اسرائیل یعنی موسی و داوود و سلیمان و زکریا و عیسی و یحیی و دیگران است .

این فقط یک معجزه بود وگرنه هیچ علمی نمی تواند بپذیرد که زنی در سن نود سالگی آبستن می شود. معجزه یعنی انجام کاری حیرت انگیز با اراده الهی که قدرت بشری از انجام آن به عجز آید.

وقتی ابراهیم دید

در سر پیری صاحب دو پسر زیبا شده است شکر خدا را به جای آورد و گفت : ((خدا را سپاس می گویم که در سن پیری اسماعیل و اسحاق را به من موهبت کرد، آری خدای من ، دعای بندگان را می شنود(۲))). آسیه همسر فرعون

((آسیه)) از زنان نام آوری است که سرگذشت وی در قرآن مجید آمده است . او بانوی اول مصر و همسر فرعون پادشاه مستبد و خود خواه آن مملکت باستانی بود.ظلم و بیدادگری فرعون درتاریخ بشر ضرب المثل است و نیازی به توضیح ندارد.فرعون نیز مانند نمرود پادشاه بابل ،هم خود دعوی خدایی داشت و هم حافظ و نگهبان بتخانه ملت و مروّج بت پرستی قوم بود.

فرعون که از کم رشدی و فرومایگی قوم ، سوء استفاده می کرد کارش به جائی رسید که نه تنها خود را خدای مردم خواند بلکه گفت : ((خدای خدایان هستم (۳))). ولی همسر او ((آسیه)) زنی بود که در هاله ای از نجابت ، لیاقت و پاکی قرارداشت . آسیه با اینکه زن چنان عنصر گردنکش و خطرناکی بود که افراد ملت از بیم سطوت و بیداد وی خواب راحت نداشتند، مع الوصف او بیدی نبود که با آن بادها بلرزد و عقیده و ایمانش متزلزل شود.

((آسیه)) ملکه نیل تا آنجا در درگاه خداوند تقرب یافته است که پیغمبر اسلام فرمود: ((زنانی که به تکامل رسیدند چهار تن می باشند: آسیه همسر فرعون ، مریم دختر عمران ، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمّد)).

و فرمود: ((بهترین زنان بهشتی چهار تن هستند: آسیه دختر مزاحم همسر فرعون ،

مریم دختر عمران ، خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد و برتر از همه آنان فاطمه است (۴))).

رشد شخصیت و توجه به وظیفه انسانی و ایمانی به خدا، کار یک زن را به جایی می رساند که در خانه فرعون به سر می برد ولی کاخ نشین بهشت و در ردیف بهترین زنان عالم قرار دارد.

آسیه هرگز تحت تاءثیر اعمال ناروا و ستمگریهای شوهر خود واقع نشد. از اینکه همسر سنگدلش زنان آبستن دودمان یعقوب را شکم می درد تا اگر جنین آنان پسر باشد نابود کند، مبادا بزرگ شوند و مزاحم ظلم و ستم وی باشند، بی نهایت رنج می برد و هیچگاه در این خصوص روی خوش به فرعون نشان نداد.

با همین سابقه بود که وقتی بانوی اول مصر در کاخ خود نشسته بود و دید که صندوقی در رود نیل غلت می خورد و به زیر آب می رود و بیرون می آید، به کارکنان کاخ دستور داد آن را از آب بگیرند و ببینند در آن چیست ؟ ماءمورین به وی اطلاع دادند که پسر بچه ای زیباست . این پسر بچه ، همان ((موسی بن عمران)) پیغمبر آینده بود. بچه را به نزد آسیه آوردند.

همینکه چشم آسیه به آن پسر بچه افتاد و متوجه شد که مادر بینوایش از ترس فرعون ، نوزاد خود را بدینگونه به آب افکنده است تصمیم گرفت او را به فرزندی بگیرد وزیر نظر خود بزرگ کند و هرچه باداباد!

فرعون از دیدن بچه ناراحت شد و از بیم آینده دستور داد او را به قتل رسانند ولی آسیه گفت : نه ، نه !

((او نور چشم من و تو است ، او را نکشید، امید است برای ما سودمند باشد یا او را به فرزندی بگیریم (۵))).

بـا اجازه فرعون ، موسـی در دربار مصـر مانـدگار شـد و تحت مراقبت شـخص ملکه و مهر و محبت او رشـد کرد. هنگامی که موسـی به مقام نبوت رسـید - و چنانکه خواهیم گفت - به مصر بازگشت و به تبلیغ فرعون و قوم بت پرست او پرداخت ، آسیه به وی گروید و به خدای جهان ایمان آورد ولی ایمانش را از فرعون پنهان داشت .

او سالها خداونـد یکتا را پرسـتش کرد و تحت رهبری موسـی ایمان خود را نگاه داشت ولی سـرانجام رازش فاش شـد و شوهر ستمگرش فرعون را سـخت آشـفته ساخت . فرعون نخست سـعی کرد ملکه را از آن کار باز دارد. برای انصراف او از هر دری وارد شد و به هر وسیله ای متوسل گردید.

گاهی او را تهدید می کرد و زمانی با تطمیع و وعده های دلفریب و شـیرین دلگرم می ساخت . اما همه این کارها بیهوده بود. آسـیه دل به خـدا داده بود؛ خـدایی که موسـی آن کودک از آب گرفته را که خود پرورش داده بود به مقام نبوت رسانده و با ((یَدِ بیضا)) و عصای کذایی که بزرگترین معجزه موسی پیغمبر خدا بود، ماءمور هدایت و راهنمایی فرعون کرده بود.

او جز ایمان به خـدای خالق جهان و دارنـده آسـمانها و زمین و آفریننـده کوهها و دشـتها و دریاها و جلگه ها و جنگلها و همه چیز و آنچه موسی می گفت ، چیزی نمی شناخت . نه از فرعون هراسی

به دل می گرفت و نه از اینکه ملکه نیل است و همسر آن ستمگر جبار و بی دین می باشد، خشنود بود.

اوفقط به یک چیز می اندیشید،به هدایت فرعون وآدم شدن اوتا مانند خود وی سرانجام به خدای حقیقی ایمان بیاوردودست ازظلم وستم وتباه ساختن مردم محروم و بی پناه برداردولی فرعون راهی درپیش گرفته بود که بازگشت نداشت .

کسی که دعوی خدایی ،آن هم بزرگترین خدا را دارد و ما فوقی برای خود تصورنمی کند،چگونه حاضرمی شودبه فرمان موسی گردن بنهدوخودراازمسند خدایی پائین بیاورد و مانند یک فرد معمولی بگوید: خدایا! مرا بیامرز؟!

فرعون ، عاقبت آسیه را میان ایمان به خدا و اطاعت از خود آزاد گذاشت تا یکی از آنها را برگزیند: یا دل به موسی و سخنان او بدهد و آماده هرگونه پیشامد سوء و شکنجه باشد و یا به صورت همان ملکه نیل و بانوی اول مصر باقی بماند و بت بپرستد و فرعون را خدای خدایان بداند!

آسیه ایمان به خدا و موسی را برگزید و از اعتقاد روشن خود دست برنداشت . او که با دیدن معجزات موسی از صمیم دل ایمان به خالق جهان آورده بود و می دانست که فرعون مردی ستمگر و در عین حال ضعیف و خودکامه است و دعوت انبیا واقعیت دارد، سرانجام زندگی مجلل دربار مصر و کاخ پرشکوه فرعون را که روزی مانند فرعون ، زوال پذیر خواهد بود، باآنچه درنزد خداست و باقی و پایداراست ،معاوضه کرد و تن به هر گونه پیشامدی دادکه درانتظارش بود!گویی زبان دلش به مضمون این شعر گویابود:

ما که دادیم دل و دیده به طوفان قضا

گو بیا سیل غم و خیمه ز بنیاد ببر

فرعون نیز که از سعی خود نتیجه ای نگرفت ، دستور داد آسیه را به چهار میخ بکشند. هنگامی که آسیه را به میخ کشیده بودند، سنگی بزرگ بر سرش کوفتند و بدینگونه به زندگیش پایان دادند. در لحظه ای که آسیه شکنجه می شد با خدا راز و نیاز می کرد. سخن او را در آن حالت دردناك و در زیر شکنجه ، قرآن بدینگونه نقل می کند:

((خدا مثل می زند برای کسانی که ایمان کامل داشتند، به زن فرعون ، هنگامی که گفت : خداوندا! خانه ای در نزد خود برای من بنا کن و مرا از شرّ فرعون و شکنجه او و ظلم ستمگران وی نجات ده (۶))).

((آسیه))درزیرشکنجه های جانکاه فرعون جان دادولی نامش درتاریخ جهان و قرآن کتاب آسمانی مابه عنوان یکی از زنان بزرگ و کم نظیر عالم ،جاویدماند. مادر و خواهر حضرت موسی (ع)

کاهنان به فرعون گفته بودند مردی از دودمان یعقوب که در مصر پراکنده اند، سرانجام به سرنوشت تو خاتمه می دهد و نابودی قطعی تو به دست اوست . فرعون برای جلوگیری از این خطر، دستور داد ماءمورین مرد و زن ، زنان و خانواده های بنی اسرائیل را که آن روز خداپرستان عصر بودند زیر نظر بگیرند و هرگاه اطلاع یافتند یکی از زنان آنان آبستن است شکم بدرند و اگر جنین پسر بود به قتل رسانند.

مادر موسی و زن عمران از برزگان خاندان یعقوب پیغمبر که از زمان حضرت یوسف علیه السّلام در مصر ماندگار شده بودند و اینک جمعیت آنان تعداد

قابل ملاحظه ای را تشکیل می داد، آبستن به موسی بود. چون خدا اراده کرده بود نوزاد او را پیغمبر خود گرداند و به رهبری خلق بگمارد تا لحظه ولادت ،کسی پی نبرد که او حامله است . همینکه وضع حمل کرد به فکر فرو رفت که اگر دژخیمان فرعون از ولادت بچه اطلاع یابند چه خواهد شد(۷).

((درست در همان موقع خدا به مادر موسی وحی فرستاد که بچه را شیر بده و هرگاه از جانب او هراسان شدی او را به ((رودخانه نیل)) بیفکن و دیگر از بابت او بیمی به دل راه مده و محزون مباش که ما او را به سوی تو برمی گردانیم و از پیامبران مرسل قرار می دهیم (۸))).

این الهام غیبی که چون پرتوی از نور در دل پریشان مادر موسی تابیدن گرفت ، او را به لطف حق امیدوار ساخت و یقین حاصل کرد که خداوند متعال حافظ و نگهبان نوزاد او خواهد بود. مادر موسی نوزادش را در صندوقی نهاد و دَرِ آن را بست و از بیم اینکه مبادا تاءخیر در کار باعث شود ماءموران سر رسند و نوزاد دچار سرنوشت وحشتناکی گردد، صندوق را به رودخانه نیل انداخت و او را به لطف خدا سپرد.

در این هنگام ، درست اول صبح بود. مادر موسی دخترش مریم را نیز همراه داشت . در آن لحظه غم انگیز که هوا کم کم روشن می شد، مادر و دختر می دیدند صندوق در میان آبهای نیل غلت می خورد. گاهی به زیر آب می رود و زمانی به روی آب می آید. و معلوم نیست چه سرنوشتی

در انتظارش باشد.

مادر موسی دید ((ماءمورین فرعون خود را به آب افکندند و صندوق را از آب گرفتند، بدون اینکه بدانند طفل درون صندوق دشمن آنان خواهد بود و باعث اندوهشان می باشد، آری ((فرعون و هامان)) وزیر او و سپاهیان آنان دچار اشتباه شدند!)).

وقتی مادر موسی صندوق محتوای نوزاد دلبندش را به رود نیل افکند ((دلش از همه چیز جز یاد فرزندش فارغ بود، به طوری که می خواست فریاد زند و به آب افکندن طفلش را اعلان کند ولی خدا دلش را آرام ساخت تا ایمانش پایدار بماند(۹))).

((آسیه)) زن فرعون سالها بود که با آن ستمگر سنگدل زندگی می کرد و خوشبختانه از وی صاحب فرزندی نشد. او که زنی پاکدل و نجیب بود در همان لحظه که صندوق در آب نیل غلت می خورد در کاخ خود شاهد این منظره بود. کاخ فرعون در کنار نیل قرار داشت و آسیه می توانست از اطاق مخصوص خود هرگونه آمد و رفتی بر روی نیل را زیر نظر داشته باشد. او به ماءمورین کاخ دستور داد خود را به آب زنند و صندوق را در آن وقت صبح از آب گرفته به نزد وی بیاورند ولی در حقیقت لطف خدا بود که همچون سایه ای به دنبال صندوق حامل موسی روان بود.

وقتی مادر موسی دید ماءمورین فرعون صندوق را از آب گرفتند به خواهر موسی که با وی بود و هر دو صندوق را زیر نظر داشتند گفت : ((برو و کار او را دنبال کن و ببین چه بر سر او می آید(۱۰))).

خواهر موسی از مادر فاصله گرفت و به جایی

آمد که می توانست هر گونه حرکت ماءمورین را زیر نظر داشته باشد ولی ماءمورین نمی دانستند در صندوق چیست و آن دختر به چه چیز می اندیشد؟

همینکه خواهر موسی دید صندوق را به درون کاخ فرعون بردند، در صدد برآمد به هر ترتیب که شده است وارد کاخ شود و از سرنوشت برادر آگاه گردد. ماءمورین در حضور آسیه دَرِ صندوق را گشودند و دیدند پسر بچه ای ظریف و زیباست که نگاههای نافذش در بیننده تولید محبت می کند. فرعون نیزدرآن لحظه درکنارهمسرش آسیه نشسته بود و منظره را تماشامی کرد.

زن فرعون که دید مادری از بیم سطوت فرعون نوزاد خود را بدینگونه به آب افکنده و او را به دست تقدیر سپرده است ، سخت ناراحت شد و برای حفظ جان کودک به فرعون گفت : این نوزاد با لطف و ظرافتی که دارد نور چشم من و تو است ، او را نکشید ما او را به فرزندی می گیریم ، شاید به حال ما سودمند باشد یا ناگزیر شویم او را به فرزندی بگیریم ولی هیچکدام نمی دانستند که با آن کار چه می کنند؟

فرعون هم با همه دعوی خدایی که داشت از آن جایی که بشر محدود و خطاکار است بدون اینکه بداند سرانجام خطرناکی در پیش خواهد داشت ، تسلیم پیشنهاد همسرش شد و اجازه داد که آن بچه در کاخ و تحت مراقبت خود آسیه (ملکه) پرورش یابد!

آسیه دستور داد دایه ای بیاید و بچه را شیر دهد ولی موسی پستان هیچ دایه ای را به دهان نگرفت . دایه دیگر آمد، باز بچه زبان به

پستان او نزد و هکذا هر زنی را آوردند که بچه را شیر دهد، موسی پستان هیچکدام را به دهان نگرفت و شیر ننوشید!

((خدا حرام کرده بود که از پستان زنان دیگر شیر بخورد. در همین لحظه که آسیه ناراحت بود چرا بچه پستان دایگان را به دهان نمی گیرد، خواهر موسی سر رسید و گفت : آیا نمی خواهید خانواده ای را به شما معرفی کنم که بتواند بچه را شیر داده و چنانکه بخواهید از وی مراقبت کند؟(۱۱))).

آسیه و فرعون اجازه دادند زنی که آن دختر معرفی کرده بود هم بیاید شاید بچه پستان او را بگیرد. خواهر موسی آمد و به مادر گفت بچه را از صندوق در آورده اند ولی از پستان هیچ زنی شیر نمی خورد. من تو را معرفی کرده ام و هم اکنون با هم برویم و ببینیم چه می شود. همینکه مادر موسی پستان را در آورد و نزدیک بچه گرفت ، طفل چنگ زد و پستان مادر را گرفت و شروع به شیر خوردن کرد.

وقتی آسیه دید که بچه فقط پستان این زن را گرفت ، به مادر موسی و خواهرش تکلیف کرد که باید هر روز به کاخ بیایند و بچه را شیر دهند و از وی که پسر خوانده فرعون و زن اوست سرپرستی کنند!

((بدینگونه خداوند مهربان دوباره او را به آغوش مادر بازگردانید تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد و بداند که وعده خدا حقیقت دارد ولی اکثر مردم این را نمی دانند(۱۲))).

موسی ، نوزادی که مادرش از بیم قساوت فرعون او را به رود نیل افکند و به لطف خدا سپرد،

در آغوش مادر و کاخ مجلل مصر شیر خورد و پرورش یافت و بزرگ شد و پس از آنکه بدون عمد یکی از ماءمورین فرعون را در یک درگیری کشت و ناگزیر شد از شهر خارج شود، رو به بیابان گذاشت . موسی ((صحرای سینا)) را پیمود تا به شهر ((مَدْیَن)) آمد و به طوری که خواهیم گفت ، داماد شعیب پیغمبر شد و پس از یازده سال که به مقام نبوت رسید در سن ۲۸ سالگی از جانب خداوند ماءمور شد برای هدایت فرعون و ملت مصر روانه آن دیار گردد تا هم مادر و برادر خود هارون را دیدار کند و هم به وظیفه دینی و رسالت الهی که داشت اهتمام ورزد.

ماجرای به آب افکندن موسی توسط مادرش به رود نیل را ((پروین اعتصامی)) شاعره نامی به بهترین وجه به شعر در آورده است . جلال الدین محمد بلخی هم داستان را در مثنوی به سلک نظم کشیده است ولی به اعتراف همه اهل فضل و ادب ((پروین)) به مراتب بهتر گفته است :

مادر موسی چو موسی را به نیل

در فکند از گفته ربّ جلیل

خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه

گفت کای فرزند خُرد بی گناه

گر فراموشت کند لطف خدای

چون رهی زین کشتی بی ناخدای

گرنیارد ایزد پاکت به یاد

آب ، خاکت را دهد ناگه به باد

وحی آمد کین چه فکر باطل است

رهروما اینک اندر منزل است

پرده شک را برانداز از میان

تا ببینی سود کردی یا زیان

ما گرفتیم آنچه تو انداختی

دست حق را دیدی و نشناختی

در تو تنها عشق و مهر مادریست

شیوه ما

عدل و بنده پروریست

نیست بازی کار حق ، خود را مباز

آنچه بردیم از تو باز آریم باز

سطح آب از گاهوارش بهتر است

دایه اش سیلاب و موجش مادر است

نسبت نسیان به ذات حق مده

بار کفر است این به دوش خود منه

به که برگردی به ما بسپاریش

کی تو از ما دوست تر می داریش ؟

ما بسی گم گشته باز آورده ایم

ما بسی بی توشه را پرورده ایم

سوزن ما دوخت هر جا هر چه دوخت

زاتش ما سوخت هر شمعی که سوخت

ما بخوانیم ارچه ما را رد کنند

عیب پوشیها کنیم اربد کنند

آن که با نمرود این احسان کند

ظلم کی با موسی عمران کند؟

این سخن ، پروین نه از روی هواست

هر کجا نوریست زانوار خداست دختران شعیب پیغمبر (ع)

مادر موسی تحت مراقبت ((آسیه)) زن فرعون و در کاخ پرشکوه و مجلل او، موسی را شیر می داد و می پرورانید، بدون اینکه

فرعون و آسیه بدانند، این دایه مهربان ، کسی جز مادر طفل شیرخوار نیست ! مادر و خواهر موسی که در ظاهر پرستار پسر خوانده آسیه و فرعون یعنی ((موسی)) بودند، آزادانه به کاخ خدای خدایان (فرعون) آمد و رفت داشتند و از فرزند و برادر خود مراقبت به عمل می آوردند.

این یک نمونه بارز قدرت نمائی خداست که قرآن مجید باز گو می کند.

بدینگونه موسی رشد کرد تا به سن هیجده سالگی رسید. در این هنگام که قوای فکری و نیروی بدنیش تحکیم یافته بود، خداوند جهان ، علم و حکمت به وی آموخت . در یکی از شبها موسی وارد شهر شد و

دید که یکی از ماءمورین مخصوص فرعون با مردی از پیروان او گلاویز شده است و می خواهد او را به قتل رساند(۱۳).

مرد گرفتار از موسی مدد خواست . موسی هم نزدیک آمد و مشتی به سر تجاوزگر کوفت و همین باعث هلاکت او شد! موسی نمی خواست شخص مزبور را به قتل رساند ولی ضرب دست وی باعث شد که متجاوز با یک مشت از پای در آید. موسی که وضع را چنین دید گفت : نزاعی که بین این دو تن به وقوع پیوست کار شیطان بود. آری شیطان همیشه در صدد است بندگان خدا را گمراه کند.

سپس از اینکه مرد تجاوزگر به وسیله او کشته شد، ناراحت گردید چون او نمی خواست دخالت وی باعث شود که قتلی رخ دهد. خبر قتل ماءمور دولت ، توسط موسی در اندک زمانی در همه شهر انعکاس یافت و به گوش عالی و دانی رسید.

فرعون هم از موضوع آگاه شده جلسه ای تشکیل دادند تا ببینند چه تصمیمی درباره موسی بگیرند. نتیجه مذاکرات جلسه این بود که باید موسی را به انتقام قتل ماءمور مخصوص ، اعدام کرد.

درست در همین هنگام مرد نمونه شهر یعنی ((مؤ من آل فرعون)) از انتهای شهر که قصر فرعون در آنجا واقع بود با شتاب خود را به آن نقطه شهر رسانید و موسی را ملاقات کرد و به وی گفت : ای موسی ! بزرگان قوم توطئه کرده اند تا تو را به قتل رسانند. باید به سرعت از شهر خارج شوی . این پند را از من بشنو که خیرخواه تواءم .

موسی هم در حالی که

بیمناک بود و اطراف خود را می پایید تا مبادا او را تعقیب کنند و دستگیر سازند، از پایتخت فرعون خارج شد، در حالی که می گفت : خدایا! مرا از شرّ ستمگران نجات بده . مدت هشت شبانه روز راه پیمود تا از صحرای سینا گذشت و به حومه شهر ((مَدْیَن)) رسید که از شهرهای فلسطین بود. همینکه به مقابل ((مَدْیَن)) رسید گفت : امید است پروردگارم مرا به جایی اطمینان بخش رهنمون گردد.

آنکه در راه طلب خسته نگردد هرگز

پای پر آبله وادی پیمان من است

سرزمین آن روز فلسطین ، مسکن اعراب کنعانی بود. بیشتر مردم آن سامان بت می پرستیدند. پیامبری در میان آنان مبعوث شده بود که به وی ((شُعَیب)) می گفتند. شعیب پیغمبر که در آن اوقات پیر و فرتوت بود در شهر ((مدین)) می زیست . او هم مانند قوم عرب بود.

وقتی حضرت موسی به سر چاه آبی در بیرون شهر مدین رسید دید که مردمی گرد آمده و گوسفندان خود را آب می دهند. موسی لحظه ای در آنجا ایستاد و به اطراف نگاه کرد. در سمت پایین چاه و اجتماع چوپانان و گله ها، دید که دو زن با وقار، گوسفندان خود را گرد می آورند تا پراکنده نشوند. موسی جلو آمد و از آنان پرسید چرا شما نمی آیید گوسفندانتان را آب دهید؟

گفتند: ما گوسفندان خود را آب نمی دهیم و صبر می کنیم تا آنگاه که چوپانان ، گوسفندان خود را آب بدهند و از سر چاه بروند. پدر ما پیری بزرگسال است و چون پسری ندارد ما دختران او شبانی

گوسفندانش را به عهده گرفته ایم (۱۴).

آنان دختران شعیب پیغمبر بودند و تربیت یافته خاندانی بزرگ . موسی که حسن ضعیف نوازی در سرشت وی آمیخته بود، از دختران شعیب پرسید: آیا اجازه می دهید من به نمایندگی شما گوسفندانتان را جلو ببرم و نوبت گرفته ، آب بدهم ؟

دختران شعیب از بیم اینکه مبادا چوپانان از مرد و زن بگویند که این جوان ناشناس چه نسبتی با آنان دارد و برایشان حرفی درآورند، رضایت . ندادند. موسی پرسید: آیا غیر از اینجا چاه آبی یا چشمه دیگری وجودندارد؟ دختران شعیب گفتند: چرا، نزدیک آن درخت چاهی است که سنگ عظیمی بر روی آن نهاده اند تا اگر روزی نیاز به آن پیدا شد، مردم شهر اجتماع کرده سنگ را بردارند و از آب آن استفاده کنند.

موسی پیش رفت و نام خدا را بر زبان آورد و سنگ سنگین را یک تنه از سر چاه برداشت و گوسفندان دختران شعیب را آب داد.

((او گوسفندان آنان را آب داد، سپس زیر درختی رفت که در آن نزدیکی بود و به استراحت پرداخت . در آن هنگام به فکر تنهایی و غربت و خستگی و گرسنگی خود افتاد که در آن نقطه دور دست و میان مردمی ناشناس راه به جایی نمی برد و هیچکس را نمی شناسد. از این رو با خدا به راز و نیاز پرداخت و گفت : پروردگارا! من نسبت به هر چیز نیکویی که برایم بفرستی نیازمند هستم (۱۵))).

دختران شعیب به خانه بازگشتند و ماجرای برخورد با موسی را برای او نقل کردند و توضیح دادند که جوانی نجیب و غیرتمند است

و هم اکنون در زیر درخت نزدیک فلان چاه آرمیده شعیب به دختر بزرگش ((صفورا)) گفت :

((برگرد و او را دعوت کن تا به خانه ما بیاید ولی تذکر داد که اگر خواب بود صبر کند تا بیدار شود. به وی نزدیک نشود و از فاصله ای پیام او را به وی ابلاغ کند.

دختر شعیب به همان نقطه که موسی آرمیده بود آمد و دید که او بیدار است و از آنجا که راه به جایی نمی برد گویی چشم به راه نشسته است . صفورا در حالی که با حجب و حیا گام بر می داشت و جلو می آمد به موسی گفت : پدرم تو را فرا می خواند تا مزد سیراب کردن گوسفندانمان را به تو بدهد. موسی از این پیشنهاد بموقع خوشحال شد و حسن استقبال کرد. به همین جهت دردم برخاست و راه خانه شعیب را پیش گرفت .

در میان راه ((صفورا)) به عنوان راهنما از پیش می رفت و موسی به دنبال او به راه افتاده بود. باد سختی می وزید و گهگاه پیراهن بلند صفورا را پس و پیش می کرد. موسی که تماشای این منظره برایش ناگوار بود. به صفورا گفت : صبر کن ، من از جلو می روم و تو از دنبال من بیا ولی چون من نمی دانم از کدام راه باید رفت ، وقتی به سر دوراهی یا سه راهی رسیدیم تو از پشت سر، ریگی به جلو پرتاب کن تا من بدانم از کدام راه بروم . بدینگونه موسی و صفورا به خانه شعیب رسیدند و به خانه در آمدند.

وقتی موسی به

حضور شعیب رسید و سرگذشت خود را برای او نقل کرد، شعیب گفت نترس که با رسیدن به این شهر از شرّ ستمگران نجات یافتی (۱۶))).

((در این هنگام صفورا رو به پدر کرد و گفت پدر! او را نزد خود نگاهدار و به کار بگمار؛ زیرا بهترین کسی که ممکن است به کار گماری باید دارای دو صفت ممتاز باشد: هم از لحاظ بدنی نیرومند و هم در عمل امین باشد(۱۷))).

((صفورا)) که از لحظه دیدن موسی او را به این دو صفت ممتاز شناخته بود، خواست به پدر بگوید چون پسر ندارد که شبانی گوسفندان او را عهده دار شود ناچار باید از این فرصت استفاده کند و موسی ، جوان نیرومند و امین را نزد خود نگاهدارد تا هم در سایه قدرت بدنی وی گوسفندانش را شبانی کند و هم از بودن او در خانه ایمن باشد.

شعیب خطاب به موسی گفت : ((من می خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو در آورم به این کابین که هشت سال برای من کار کنی . اگر پس از انقضای مدت ، اضافه هم کار کردی ناشی از محبت تو است . نمی خواهم برتو سخت بگیرم . به خواست خدا خواهی دید که من از شایستگانم (۱۸))).

موسی گفت : بسیار خوب ! پس این قراردادی است بین من و شما که هر کدام از این مدت را به انجام رساندم (هشت سال یا بیشتر) در انتخاب آن آزاد باشم ، تحمیلی بر من نباشد و شما آن را قبول کنید. من هم خدا را گواه می گیرم که به وعده خود عمل

کنم .

بـا این قرارداد، موسـی بـا دختر بزرگتر یعنی ((صـفورا)) ازدواج کرد. همان دختری را که در میان بیابان تنها دیـده بود و چون برای خـدا و حفـظ احـترام نـوامیس مردم ، دنـدان روی جگر گـذاشت اینـک او را متعلـق به خود می بینـد و می توانـد به طور مشروع و با وجدانی آسوده در کنار او باشد. گویی ((حافظ)) این شعر را از زبان موسی در این مورد گفته است :

من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب

مستحق بودم و اینها به زکاتم دادند

مهریه دختر شـعیب هشت سال چوپانی موسـی برای او بود ولی چون شعیب انتظار داشت دامادش بیشتر با وی باشد، موسی هم دو سال بیشتر نزد وی ماند:

((و چون موسـی مدت ده سال را به پایان آورد از شعیب اجازه گرفت با همسرش به مصر باز گردد و مادر و خواهر و برادرش را دیـدار کنـد؛ زیرا سـخت در انـدیشه آنـان بـود و می خـواست آنـان را ببینـد و از نگرانی بیرون آورد. می خواست مـادرش گمشده خود را به آن سن و سال و به صورت داماد شعیب پیغمبر ببیند.

شعیب هم به موسـی اجازه داد که برای دیدار مادر و کسانش و تجدید عهد با آنان راهی مصـر گردد. صـفورا آبسـتن بود. در میان راه که از قسـمت جنوبی صـحرای سینا می گذشتند، احساس کرد که می خواهد وضع حمل کند. هر لحظه وضع او وخیم تر می شـد. شبی تاریـک و سـرد بود. در تاریکی شب و هوای سـرد، صـفورا می لرزیـد و به خود می پیچیـد. درست در همین هنگام ، موسی آتشی از جانب کوه طور

(واقع در انتهای صـحرای سـینا نزدیک خلیج عقبه و منطقه کنونی شِرم الشیخ) دید. به تصور اینکه راه نزدیک است و در آنجا کسـی آتشـی روشن کرده است یا آبادی هست ، به زن و کسانش گفت شـما در اینجا درنگ کنیـد که من از دور آتشـی می بینم ، بروم شاید خبری برای شما بیاورم یا پاره آتشی بر گیرم ، باشد که با آن خود را گرم کنید(۱۹))).

فاصله میان نقطه ای که زن و کسان موسی توقف داشتند تا بلندی کوه طور، سیصد میل بوده است ولی موسی با دعوت الهی و به طور ناخودآگاه در اندک مدتی به آنجا رسید و همینکه به آتش نزدیک شد دید که در آن نقطه مقدس و ایمن و پربرکت از درختی که بر افروخته شده بود، او را صدا می زنند که : ((ای موسی ! آتش نیست ، منم ، من خدای جهانیان (۲۰)، پاپوشت را در آور که بر نقطه مقدسی قرار داری (۲۱))).

بدینگونه موسـی بن عمران که فرعون برای جلوگیری از ولادت او ۳۶۰ زن از دودمان یعقوب را شـکم درید و جنین پسر آنان را کشت تا مبادا کسـی که به ظلم و بیـداد وی پایان می دهد، یکی از آنان باشد، پس از آن همه حوادث و ماجراها، در بلندی کوه طور به مقام رهبری خلق منصوب شـد و ماءمور گردید که به مصـر مراجعت کند و به کمک برادرش فرعون و قوم گمراه او را به حق و حقیقت هدایت نماید.

به گفته حافظ:

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد

که چند سال به جان خدمت شعیب کند

و چه نیکو

سروده است شادروان عبدالحسین آیتی ، نویسنده کتاب مشهور و خواندنی ((کشف الحِیَل)):

شبی تاریک تر از جان فرعون

رهی باریکتر زاحسان فرعون

هوا زانفاس قِبطی سردتر بود

رخ بانو زسِبطی زردتر بود

که ناگه آتش دیرینه دوست

زسینا شعله زد بر سینه دوست

ندا آمد که ای همصحبت ما

ببین درنار نور طلعت ما

اگر سرد است تن گرمی زما جو

خشونت کن رها نرمی ز ما جو

بِکَن نعلین یعنی مهر اولاد

گزین مهر مهین ربِّ ایجاد

که گردد مهر فرزندان فراموش

نگردد نار مهر دوست خاموش زلیخا

داستان ((زلیخا و یوسف)) زیباترین داستانهای قرآن است . خداوند خود در آغاز سوره یوسف می فرماید: ((ما زیباترین داستانی را که می توان نقل کرد به تو وحی کردیم (۲۲))).

زلیخا همسر ((عزیز)) یعنی نخست وزیر مصر بود. تواریخ اسلامی ، پست و مقام شوهر زلیخا را، مختلف نقل کرده اند: صدراعظم ، رئیس زندانها یا رئیس کل تشریفات دربار.

پادشاه مصر، فرعون (ریان الولید) از فراعنه عرب بود که بر مصر حکم می راندند(۲۳). شوهر زلیخا کسی است که ما او را به گفته قرآن مجید، ((عزیز)) می خوانیم . از اینجا پیداست که او هر که بوده و هر مقامی که داشته ، از مقربان درگاه و مردی با

نفوذ بوده است چون ((عزیز)) در زبان عربی که قرآن ذکر می کند به معنای شخص مقتدر و با نفوذ است .

همسـر او ((زلیخـا)) در زیبـائی و رعنایی و اعتـدال قامت ، گوی سـبقت از همگان ربوده و از این جهات در تمام مصـر ضـرب المثل بود.

یوسف کوچکترین فرزند یعقوب پیامبر که به وسیله برادرانش در فلسطین به چاه افتاده

بود، توسط کاروانی که روانه مصر بود از چاه در آمد و در بازار برده فروشان مصر فروخته شد. در آنجا او را به عنوان غلام بچه برای عزیز مصر خریدند و بدینگونه وارد خانه او شد.

یوسف در خانه عزیز زیر نظر مستقیم همسر او ((زلیخا)) بزرگ شد تا به سن هیجده سالگی رسید و از علم و حکمت برخوردار گردید. در آن اوقات هنگامی که ((عزیز)) می خواست به مسافرتی برود، همسرش را مخاطب ساخت و گفت : ((جایگاه او را گرامیدار، امید است در تنهائی ما مؤ ثر باشد یا او را چون فرزند خود بگیریم (۲۴))).

با این وصف ، زلیخا زنی جوان بود واینک جوانی بیگانه را با اندامی برازنده و سیمایی زیبا و قیافه ای خوش ترکیب در کنار خود می دید و سعی داشت به هر نحوی شده او را به خود متمایل سازد و راز دل خویش را با وی در میان بگذارد.

به همین جهت نخست با نگاههای معنادار تمام حرکات یوسف را زیر نظر گرفت ، باشد که او را به خود متوجه سازد و چون نتیجه ای نگرفت ، از راه غَنْج و دَلال وارد شد و آنچه در قدرت داشت به کاربرد تا با این حربه برنده او را وادار به تسلیم کند ولی یوسف هم که هاله ای از نور نبوت و تربیت صحیح خانوادگی ، تمام وجودش را فراگرفته بود، بیدی نبود که با این بادها بلرزد. یوسف علاوه بر مقام عصمت ، می دانست که زلیخا زنی شوهردار است و نسبت به او حق پرستاری دارد و سالهاست که خود و شوهرش او

را تحت مراقبت گرفته اند تا به این سن و سال رسانده اند و نباید به آنان خیانت کرد.

سرانجام ((زلیخا)) در غیبت همسرش ((عزیز)) که به سفر رفته بود، یوسف را به خوابگاه خود برد تا در آنجا به طور آشکار از مراوده خود با وی و برخوردهای معنا داری که با او داشته است ، پرده بردارد. بدین منظور، درها را بست و گفت : ((من خود را مهیای تو کرده ام ! ولی یوسف گفت : پناه به خدا! این خیانت است . او خداوندگار من است و مرا گرامی داشته و مقامی نیکو عطا کرده است . اگر من مرتکب چنین خیانتی شوم ، ستمکار و متجاوز خواهم بود. و خدا هرگز ستمکاران را رستگار نمی گرداند(۲۵))).

((زلیخا پند یوسف را به هیچ گرفت و چون هوی و هوس تمام وجودش را فراگرفته بود، نزدیک آمد تا با وی در آمیزد. چنان لحظه حساسی فرا رسیده بود که یوسف چون به یاد خداست به مخالفت پرداخت و خدا نیز او را مورد عنایت قرار داد و قصد سوء و عمل زشت را از وی بگردانید؛ زیرا یوسف از بندگان پاک سرشت بود(۲۶))).

با اینکه یوسف می دانست درها بسته است ، مع الوصف برای اینکه از تماس با زلیخا برکنار بماند به طرف در دوید. در این هنگام قفل در شکست و در باز شد! زلیخا یوسف را دنبال کرد و از پشت سر پیراهن او را گرفت و کشید تا او را به خوابگاه باز گرداند. همین موضوع نیز موجب شد که پیراهن یوسف پاره شود.

یوسف و زلیخا در حال غیرعادی از اطاقها

بیرون پریدند و چون وارد حیاط کاخ شدند ((عزیز)) را دیدند که از سفر بازگشته است .

((عزیز)) آن دو را دید که با رنگی پریده و سر و وضعی غیرعادی از اطاق بیرون می آیند. ((زلیخا)) بدون درنگ گفت : ((مجازات کسی که نسبت به همسر تو قصد سوئی داشته است این است که یا به زندان افتد و یا سخت شکنجه ببیند(۲۷))).

یوسف که خود را در معرض اتهام دید گفت : ((ای عزیز! همسر تو است که با من مراوده نموده و مرا به سوی خود کشیده است)).

در این هنگام طفلی شیرخوار از بستگان زلیخا با قدرت کامله خدا به زبان آمد و گفت : اگر پیراهن یوسف از جلو سینه دریده است ، زلیخا راست می گویدویوسف دروغگوست - زیرادراین صورت یوسف به طرف اورفته است و زلیخا با وی گلاویز شده و پیراهن او را پاره کرده است - ولی اگر پیراهن یوسف از پشت سر پاره شده زلیخادروغ می گویدو یوسف راستگوست .

عزیز که از سخن گفتن طفل شیرخوار در شگفت مانده بود، جلوآمد و پیراهن یوسف را نگاه کرد و چون دید که پیراهن از پشت سر پاره شده به زلیخا رو کرد و گفت : ((هرچه هست زیر سر شما زنان است ؛ زیرا افسون شما زنان بسی بزرگ است (۲۸))).

ماجرا رفته رفته درز گرفت و به گوش خانمهای دربار و اشراف بلکه عموم زنان شهر رسید و همه ، زلیخا را به باد انتقاد و سرزنش گرفتند:

((زنان شهر شایع ساختند که همسر عزیز، پیشخدمت جوان خود را به سوی خویش فراخوانده و دل در گرو عشق او

نهاده و سخت به او دلبسته است ، ما او را در گمراهی آشکاری می بینیم (۲۹))).

چون زلیخا از مضمونهای نیشدار زنان شهر که برایش ساخته بودند آگاه شد، آنان را دعوت کرد و برای هر کدام بالشی در گوشه و کنار سالن پذیرایی نهاد و به دست هر کدام ، کاردی برای قاش کردن میوه داد و همینکه مجلس آراسته شد از یوسف خواست که به مجلس در آید!

همینکه زنان اشرافی و خانمهای درباری مصر، یوسف را با آن اندام دل آرا و قامت موزون و سیمای درخشان دیدند، چنان محو تماشای او شدند که بی اختیار انگشتان خود را با کارد به جای میوه بریدند و متوجه نشدند و گفتند: ((محال است که این جوان محبوب و دلفریب ، بشر باشد، نه ، نه ، او فرشته ای بزرگوار است (۳۰))).

و به گفته سعدی :

گرش ببینی و دست از ترنج بشناسی

روا بود که ملامت کنی زلیخا را

در اینجا زلیخا از فرصت استفاده کرد و به زنان مصر گفت : این است آنچه مرا به خاطر آن سرزنش می کنید. شما طاقت نیاوردید او را به یک نظر ببیند ولی او شبانه روز در کنار من است !

((این است آنچه مرا در خصوص عشق او ملامت کرده اید. من او را به خود دعوت کردم ولی او خودداری کرد. صریحا می گویم اگر آنچه را از وی می خواهم و به او دستور می دهم عملی نسازد، به زندان خواهد افتاد یا خوار و ذلیل می شود(۳۱))).

عزیز و همسرش زلیخا به منظور جلوگیری از آبروریزی بیشتر و بدگویی و سرزنش مردم ، یوسف

را به زندان افکندند ولی یوسف که از خطر بزرگ معصیت الهی رهیده بود گفت : ((پروردگارا! من زندان را بهتر از این می دانم که زنان مرا به آن می خوانند. اگر افسون زنان را از من بر طرف نسازی ممکن است به سوی آنان کشیده شوم و از نادانان به شمار آیم (۳۲))).

خداوند مهربان هم دعای یوسف را مستجاب کرد و با زندانی شدن او خطر فریب و افسون زنان را از وی برطرف ساخت .

یوسف در زندان به سر می برد تا سالها بعد که فرعون مصر خواب دید که هفت گاو لاغر هفت گاو چاق را خوردند. چون از معبّران تعبیر خواست آنان گفتند خوابی پریشان است که قادر به تعبیر آن نیستیم . جوانی که ندیمان فرعون و با یوسف در زندان بود، در این موقع به یاد یوسف افتاد و به فرعون گفت : شخصی بزرگوار و پاکدل در زندان است که کاملا از عهده تعبیر این خواب برخواهد آمد.

فرعون دستور داد او را از زندان در آورند. ولی یوسف گفت : قبل از هر چیز باید معلوم شود گناه من چیست که باید سالها در زندان بمانم ؟ و به ماءمور گفت : برگرد و به پادشاه بگو از زنان مصر سؤ ال کند علت چه بود که زنان اشرافی و خانمهای درباری انگشتان خود را بریدند؟! خدای من از افسون آنان خبر دارد.

فرعون زنان را احضار کرد و پرسید: چرا با یوسف مراوده برقرار ساختید و او را به خود دعوت کردید؟ زنان گفتند: نه ، به خدا سابقه بدی از او سراغ نداریم . در این

هنگـام زلیخا که به واسـطه مرگ شوهرش ((عزیز)) دیگر نه آن عزت و احترام را داشت و نه آن آب و رنگ را، گفت : ((هم اکنـون حقیقت آشـکار شـد. من اعـتراف می کنم که این من بودم که او را به خود دعوت کردم ، او هر چه می گویـد راسـت است (۳۳))).

یوسف با تجلیل خاصـی از اتهامات وارده تبرئه شـد و با عزت و سـرافرازی از زنـدان بیرون آمـد، در حالی که مرد و زن مصـر اطلاع یافتند که یوسف به خاطر پاکی و ترتیب اثر ندادن به خواهشهای همسر عزیز مصر به زندان افتاده بود!

فرعون مصـر چون یوسف را از نزدیـک دیـد و بـا او سـخن گفت ، چنان شخصـیت وی در نظرش بزرگ آمـد که به نفع او از سلطنت کناره گرفت و سرنوشت ملت و مملکت مصر را به دست او سپرد.

بدینگونه یوسف که به خاطر خویشـتنداری از معصیت الهی و پاس احترام ناموس مردم به زندان افتاد، سرانجام همه کاره مصر شد. او، هم پیغمبر خدا بود و هم عزیز مصر، هم با کمال قدرت بر مصر حکومت می کرد و هم چشم و چراغ مصریان بود.

مطـابق برخی از روایـات اسـلامی سالها بعـد که زلیخا پیر و نابینا شـده بود، روزی بر سـر راه یوسف نشـست و همینکه یوسـف خواست از آنجا بگذرد، برخاست و از وی خواست که دعا کند تا خدا چشمش را بینا کند و جوانی و زیبایی روزگار نخستین را به او بازگرداند تا بتواند او را ببیند، و به همسری او در آید. پیک الهی فرود آمد و از یوسف خواست دعا کند. یوسف

پیامبر محبوب خدا هم دعا کرد و زلیخا به همان شکل و اندام خوش ترکیب ، ایامی که با یوسف برخورد داشت و می خواست به طور نامشروع با وی تماس بگیرد، بازگشت و به صورت مشروع به همسری یوسف در آمد.

این نتیجه دوری از گناه و دوری از نافرمانی خداست ! پی نوشتها

۱- (وَ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُنا اِبْراهی مَ بِالْبُشْری قالوُا سَلاما قالَ سَلامٌ فَما لَبِثَ اَنْ جاءَ بِعِجْلٍ حَنی ذٍ فَلَمّا رَءَآ اَیْدِیَهُمْ لا تَصِلُ اِلَیْهِ نَکِرَهُمْ وَ اَوْجَسَ مِنْهُمْ خی فَةً قالُوا لا تَخَفْ اِنّا اُرْسِلْنا اِلی قَوْمِ لُوطٍ وَامْرَاءَتُهُ قائِمَةٌ فَضَحِکَتْ فَبَشَّرْناها بِاِسْحق وَ مِنْ وَراءِ اِسْحقَ یَعْقُوبَ قالَتْ یا وَیْلَتی ءَاءَلِدُ وَ اَنَا عَجُوزٌ وَ هذا بَعْلِ ی شَیخا اِنَّ هذالَشَیْءٌ عَجی بٌ قالُوا اءَتَعْجَبی نَ مِنْ اَمْرِاللّهِ رَحْمَهُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ الْبَیْتِ اِنَّهُ حَمی دٌ مَجی دٌ) (سوره هود، آیه ۶۹ - ۷۳)

۲- (اَلْحَمْدُلِلّهِ الَّذی وَهَبَ لی عَلَی الْکِبَرِ اِسْمعی لَ وَ اِسْحقَ اِنَّ ربّی لَسَمی عُ الدُّعاءِ) (سوره ابراهیم ، آیه ۳۹)

۳- (فَقالَ اَنَاَ رَبُّکُمُ الاْ عْلی) (سوره نازعات ، آیه ۲۴)

۴- تفسیر المیزان ، ج ۱۹، ص ۴۰.

۵- (وَ قالَتِ امْرَاءَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّهُ عَیْنٍ لی وَ لَکَ لا تَقْتُلوُهُ عَسی اَنْ یَنْفَعَنا اَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدا) (سوره قصص ، آیه ۹)

۶- (وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذی نَ آمَنُوا امْرَاءَهَ فِرْعَوْنَ اِذْقالَتْ رَبِّ ابْنِ لی عِنْدَکَ بَیْتا فِی الْجَنَّهِ وَ نَجِّنی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنی مِنَالْقَوْمِ الظّالِمی نَ). (سوره تحریم ، آیه ۱۱)

۷- در اینجا نیز قسمت عمده گفتار خدا را در سوره قصص

به صورت ترجمه می آوریم و فقط چند آیه آن را عینا در پایان کتاب ذکر می کنیم .

۸- (وَ اَوْحَیْنا اِلی اُمِّ مُوسی اَنْ اَرْضِعی هِ، فَاِذا خِفْتِ عَلَیْهِ فَاءَلْقی هِ فِی الْیَمِّ وَ لا تَخافی وَ لا تَحْزَنی اِنّا رادُّوهُ اِلَیْکِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلی نَ) (سوره قصص ، آیه ۷)

۹- (وَ اَصْبَحَ فُؤ ادُ اُمِّ مُوسی فارِغا اِنْ کادَتْ لَتُبْدی بِهِ لَوْلا اَنْ رَبَطْنا عَلی قَلْبِها لِتَکُونَ مِنَ الْمُؤ مِنینَ) (سوره قصص ، آیه ۱۰)

۱۰- (وَقالَتْلِاُخْتِهِ قُصّی هِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ) (سوره قصص ،آیه ۱۱)

۱۱- (وَ حَرَّمْنا عَلَیْهِ الْمَراضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقالَتْ هَلْ اَدُلُّکُمْ عَلی اَهْلِ بَیْتٍ یَکْفُلُونَهُ لَکُمْ وَ هُمْ لَهُ ناصِحُونَ) (سوره قصص ، آیه ۱۲)

۱۲- (فَرَدَدْناهُ اِلی اُمِّهِ کَیْ تَقَرَّعَیْنُها وَ لا تَحْزَنَ وَ لِتَعْلَمَ اَنَّ وَعْدَاللّهِ حَقٌّ وَ لکِنَّ اَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ) (سوره قصص ، آیه ۱۳)

۱۳- در اینجا نیز ما بیشتر، ترجمه آیات قرآنی را در سوره قصص وطه می آوریم نه اصل آیات را برای آگاهی بیشتر به قرآن مجید و ترجمه های آن مراجعه کنید.

۱۴- (وَ لَمّا وَرَدَ ماءَ مَدْیَنَ وَجَدَ عَلَیْهِ اُمَّهً مِنَ النّاسِ یَسْقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَاءَتَیْنِ تَذُودانِ قالَ ما خَطْبُکُما قالَتا لا نَسْقی حَتّی یُصْدِرَ الرِّعاءُ وَ اَبُونا شَیْخٌ کَبی رٌ)(سوره قصص ، آیه ۲۳)

۱۵- (فَسَقی لَهُما ثُمَّ تَوَلیّ اِلَی الظِّلِّ فَقالَ رَبِّ اِنّی لِما اَنْزَلْتَ اِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقی رٌ) (سوره قصص ، آیه ۲۴)

۱۶- (فَجائَتْهُ اِحْدیهُما تَمْشی عَلَی اسْتِحْیاءٍ قالَتْ اِنَّ اَبی یَدْعُوکَ لِیَجْزِیَکَ اَجْرَما سَقَیْتَ لَنا فَلَمّا

جائَهُ وَ قَصَّ عَلَیْهِ الْقَصَصَ قالَ لا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقومِ الظّالِمی نَ) (سوره قصص ، آیه ۲۵)

۱۷- (قالَتْ اِحْدیهُما یا اَبَتِ اسْتَاءْجِرْهُ اِنَّ خَیْرَ مَناسْتَاءْجَرْتَ الْقَوِیُّ اْلاَمی نُ) (سوره قصص ، آیه ۲۶)

۱۸- (قالَ اِنّی اُری دُ اَنْ اُنْکِحَکَ اِحْدَی ابْنَتَیَّ هاتَیْنِ عَلی اَنْ تاءْجُرَنی ثَمانِیَ حِجَجٍ فَاِنْ اَتْمَمْتَ عَشْرا فَمِنْ عِنْدِکَ وَ ما اُری دُ اَنْ اَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنی اِنْ شاءَاللّهُ مِنَ الصّالِحینَ) (سوره قصص ، آیه ۲۷)

۱۹- (فَلَمّا قَضی مُوسَی اْلاَجَلَ وَ سارَ بِاَهْلِهِ آ نَسَ مِنْ جانِبِ الطُّورِ نارا قالَلِاَهْلِهِ امْکُثُوا اِنیّ آ نَسْتُ نارا لَعَلّی آتی کُمْ مِنْها بِخَبَرٍ اَوْ جَذْوَهٍ مِنَ النّارِ لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ) (سوره قصص ، آیه ۲۹)

۲۰- (فَلَمّا اَتیها نُودِیَ مِنْ شاطِی ءِ الْوادِ اْلاَیْمَنِ فِی الْبُقْعَهِ الْمُبارَکَهِ مِنَ الشَّجَرَهِ اَنْ یا مُوسی اِنّی اَنَا اللّهُ رَبُّ الْعالَمینَ) (سوره قصص ، آیه ۳۰)

۲۱- (فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ اِنَّکَ بِالْوادِ اْلمُقَدَّسِ طُویً) (سوره طه ، آیه ۱۲)

۲۲- (نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ اَحْسَنَ الْقَصَصِ بِما اَوْحَیْنا اِلَیْکَ هذَاالْقُرْآنَ)(سوره یوسف ،آیه ۳)

۲۳- باید دانست غیر از فرعون های مصری ، مدتی هم فراعنه عرب بر مصر حکومت می کردند و فرعون به معنای پادشاه بوده است .

۲۴- (وَ قالَ الَّذی اشْتَریهُ مِنْ مِصْرَ لِاِ مْرَاءَتِهِ اَکْرِمی مَثْواهُ عَسی اَنْ یَنْفَعَنا اَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدا) (سوره یوسف ، آیه ۲۱)

۲۵- (وَ راوَدَتْهُ الَّتی هُوَ فی بَیْتِها عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ اْلاَبْوابَ وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ قالَ مَعاذَاللّهِ اِنَّهُ رَبّی اَحْسَنَ مَثْوایَ اِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظّالِمُونَ) (سوره یوسف ، آیه ۲۳)

۲۶- (وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها

لَوْلا اَنْ رَآ بُرْهانَ رَبِّهِ کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ اِنَّهُ مِنْ عِبادِنَاالْمُخْلَصی نَ) (سوره یوسف ، آیه ۲۴)

۲۷- (قالَتْ ماجَزاءُ مَنْ اَرادَ بِاَهْلِکَ سُوءً اِلّاَاَنْیُسْجَنَ اَوْ عَذابٌاَلی مٌ)(سوره یوسف ،آیه ۲۵)

۲۸- (قالَ اِنَّهُ مِنْ کَیْدِ کُنَّ اِنَّ کَیْدَ کُنَّ عَظی مٌ) (سوره یوسف ، آیه ۲۸)

۲۹- (وَ قالَ نِسْوَةٌ فِی الْمَ دی نَهِ امْرَاءَتُ الْعَزی زِ تُراوِدُ فَتیها عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَ غَفَها حُبّا اِنّا لَنَریها فی ضَ لالٍ مُبینٍ) (سوره یوسف ، آیه ۳۰)

۳۰- (فَلَمّا سَ مِعَتْ بِمَکْرِهِنَّ اَرْسَ لَتْ اِلَیْهِنَّ وَ اَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّکاءً وَ آتَتْ کُلَّ واحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِکیّ نا وَ قالَتِ اخْرُجْ عَلَیْهِنَّ فَلَمّا رَاَیْنَهُ اَکْبَرْنَهُ وَ قَطَّعْنَ اَیْدِیَهُنَّ وَ قُلْنَ حاشَ لِلّهِ ما هذا بَشَرا اِنْ هذا اِلّا مَلَکٌ کَری مٌ) (سوره یوسف ، آیه ۳۱)

۳۱- (قالَتْ فَذلِکُنَّ الَّذی لُمْتُنَّنی فی هِ وَ لَقَدْ راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْ تَعْصَمَ وَ لَئِنْ لَمْ یَفْعَلْ ما آمُرُهُ لَیُسْجَنَنَّ وَ لَیَکُونا مِنَ الصّاغِری نَ) (سوره یوسف ، آیه ۳۲)

۳۲- (قالَ رَبِّ السِّجْنُ اَحَبُّ اِلَیَّ مِمّا یَدْعُونَنی اِلَیْهِ وَ اِلّا تَصْرِفْ عَنّی کَیْدَ هُنَّ اَصْبُ اِلَیْهِنَّ وَ اَکُنْ مِنْ اْلجاهِلی نَ) (سوره یوسف ، آیه ۳۳)

۳۳- (قالَ ما خَطْبُکُنَّ اِذْ راوَدْتُنَّ یُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حاشَ لِلّهِ ما عَلِمْنا عَلَیْهِ مِنْ سُوءٍ قالَتِ امْرَاءَتُ الْعَزی زِاْلا نَ حَصْ حَصَ الْحَقُّ اَنَا راوَدتُّهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ اِنَّهُ لَمِنَ الصّادِقی نَ) (سوره یوسف ، آیه ۵۱)

زن در قرآن(قسمت سوم)

نویسنده:علی دوانی بلقیس

خداوند به حضرت سلیمان پیغمبر حشمتی موهبت کرده بود که به هیچیک از بندگان برگزیده اش نداده بود(۱). سلیمان ، هم پیغمبر خدا بود و هم فرمانروای

بزرگ و مقتدر عصر. روزی سلیمان در حالی که طبق معمول گروه بی شماری از جنیان و انسانها و پرندگان در صفهای مشخص ، او را همراهی می کردند، راهی سفر شد. در آن سفر سلیمان وارد سرزمین ((یمن)) گردید و در بیابانی گرفتار مضیقه بی آبی گشت . به دستور سلیمان ، همراهان در صدد برآمدند تا مگر در آن بیابان سوزان به آبی دست یابند ولی چندان که گشتند دسترسی به آب پیدا نکردند.

شاید علت اینکه خداوند به سلیمان مانند پدرش داوود مقام نبوت و سلطنت هر دو را عطا کرده بود، مادیگری و دنیاپرستی قوم آنان ((بنی اسرائیل)) بود که می پنداشتند کسی می تواند بر آنان حکومت کند که از لحاظ مال و ثروت و جلال و حشمت سرآمد مردمان مصر باشد.

هر گاه سلیمان به سفر می رفت یا به تخت می نشست ، سپاهیانی از جن و انس و پرندگان که خداوند مسخر وی کرده بود، پیرامونش را می گرفتند یا به دنبالش راه می افتادند.

در آن بیابان گرم و آفتاب سوزان ، سلیمان دید در آنجایی که نشسته است از گوشه ای آفتاب بر او می تابد. چون به اطراف خود نظر افکند جای ((هُدْهُد)) را در بالای سر خود خالی دید.

سلیمان می خواست هدهد را که در میان پرندگان شامه خاصی برای یافتن آب ولو از مسافت دور داشت ماءمور کند تا هر طور شده او را در آن بیابان از وجود آب آگاه سازد ولی چون جای او را خالی دید گفت : ((آیا هدهد هست و من نمی بینم یا از غایبان است ؟

اگر او در این لحظه حساس (بدون جهت) غیبت کرده باشد به سختی کیفر خواهم داد یا برای عبرت دیگران سر از تنش جدا می سازم مگر اینکه برای غیبت خود عذری موجه بیاورد(۲))).

خداوند به پرندگان مانند دیگر اصناف جانداران الهام کرده بود که باید تحت فرمان سلیمان پیغمبر باشند و از فرمانش سرپیچی نکنند. به همین جهت نیز سلیمان هدهد را در صورت غیبت غیر موجه ، مقصر می دانست . این معنا موهبتی بود که از جانب خداوند فقط به حضرت سلیمان داده شده بود به طوری که نه قبل از وی سابقه داشت و نه بعد از او نظیر پیدا کرد.

دیری نپایید که هدهد آمد و به سلیمان گفت : ((من پی به موضوعی برده ام که تو - پیغمبر خدا - با همه شکوه و جلال و علم و اطلاعی که داری از آن بی خبری ! من از قلمرو ((سبا)) می آیم و خبری مقرون به حقیقت و یقین آورده ام (۳))).

((من در آن شهر زنی را دیدم که بر مردم آنجا حکومت می کند و برایش همه گونه وسائل وقدرت وتجمل فراهم است .اوبه خصوص تختی عظیم دارد)).

((من دیدم که آن زن و افراد مملکت او به جای پرستش خداوند جهان در برابر خورشید سر به خاک نهاده و آفتاب می پرستند. شیطان هم شرک به خدا و کار نامعقول آنان را در نظرشان جلوه داده و از راه حق و صواب بازداشته است ، به همین علت هم از راه راست بازمانده اند(۴))).

((شیطان آنان را فریب داده است تا خدایی که هر راز پنهان در آسمانها و

زمین را آشکار می سازد و از آنچه مردم نهان می دارند یا آشکار می سازند، آگاه است ، پرستش نکنند. خدایی که جز او خدایی نیست ، خدایی که دارنده جهان آفرینش است (۵))).

((هدهد)) علت غیبت خود را این طور گزارش داد که در پی جستجوی آب ، به شهر ((ماءرب)) پایتخت ((قوم سبا)) در یمن رسیده و دیده است که ((بلقیس)) ملکه سبا با شکوه و جلال هر چه تمامتر در حالی که بر تختی عظیم جلوس کرده است بر مردم یمن حکم می راند و خود مردم سبا نیز آفتاب پرست می باشند.

بنابراین ، هدهد در انجام وظیفه کوتاهی نکرده بود و عذر موجه داشت ؛ زیرا اگرچه با همه کوششی که به عمل آورده بود، آبی نیافته بود ولی در عوض خبری مهم آورده و بر امری بزرگ آگاهی یافته بود.

سلیمان پس از استماع گزارش هدهد گفت : ((خواهیم دید که راست می گویی یا از دروغگویانی ؟)) سپس دستور داد نامه ای برای بلقیس ملکه سبا بنویسند و چون نامه مهیا شد، هدهد را مخاطب ساخت و گفت : ((هم اکنون این نامه را ببر - و در حالی که بلقیس با مشاوران خود تشکیل جلسه داده است - در مجمع آنان ، بیفکن آنگاه از ایشان کناره بگیر و ببین با خواندن آن به چه نتیجه ای می رسند(۶))).

هدهد نامه سلیمان را گرفت و روانه قلمرو سبا شد و چون در بالای سر بلقیس و مجمع او قرار گرفت ، نامه را درست به دامن او افکند، سپس به گوشه ای رفت و گوش داد تا ببیند

پس از مطالعه چه تصمیمی خواهند گرفت .

بلقیس ، نامه را گشود و خواند، سپس رو کرد به مشاورانش و گفت : ((ای حاضران مجلس ! نامه ای گرانقدر به سوی من افکنده شد. این نامه از سلیمان است و مضمون آن چنین است : به نام خداوند بخشنده مهربان . بر من برتری مجویید و همه تان به نزد من بیایید و خود را تسلیم کنید))

سپس بلقیس به مشاوران خود گفت : ((ای حاضران مجلس ! بگویید تکلیف من چیست ؟ من هیچ تصمیم قاطعی نمی گیرم مگر اینکه قبلا شما نظر خود را اظهار کنید)).

مشاوران بلقیس گفتند: ((ما دارای نیروی کافی و نفرات جنگجو هستیم . در عین حال اختیار ما به دست تو است ، ببین تا چه پاسخی خواهی گفت)).

بدینگونه وزرای بلقیس امر جنگ و صلح را به عهده ملکه خود محول کردند و آمادگی خود را نیز برای جنگ اعلام داشتند.

بلقیس گفت : ((آنچه من می دانم این است که در صورت اعلان جنگ و شکست ما، پادشاهان فاتح وقتی به عزم جنگ وارد شهری یا کشوری می شوند، نظام شهر و مملکت را در هم ریخته و عزیزترین افراد کشور را به صورت خوارترین آنان در می آورند. آری آنان این کار را خواهند کرد. من به جای اعلان جنگ ، هدیه ای برای آنان می فرستم تا ببینم فرستادگانم با چه تصمیمی از جانب سلیمان بر می گردند(۷))).

آنگاه بلقیس جعبه ای محتوی یک دانه گوهر گرانبها برای سلیمان فرستاد و به مشاوران خود گفت اگر سلیمان پیغمبر خدا باشد ما توانائی جنگ با او را نداریم و چنانچه

پادشاه باشد، هدیه ما را می پذیرد و با این قدرت و نفرات بر او پیروز خواهیم شد.

هدهـد که در گوشه سـقف قرار گرفته بود و سـخنان آنـان را می شـنید، موضوع را به سـلیمان گزارش داد. وقـتی فرسـتادگان بلقیس نزد سـلیمان رسـیدند و هدایا را به او تسلیم کردند، سلیمان که می دید بلقیس و اطرافیانش به جای اینکه تسلیم شوند و به خدا ایمان آورند، آن طور با وی رفتار کردند، سخت برآشفت .

همینکه فرسـتادگان بلقیس به حضور سلیمان رسـیدند، سـلیمان به آنان گفت : آیا می خواهید نظر مرا با مال دنیا جلب کنید؟ اگر این قصـد را دارید بدانید که ((آنچه خدا به من داده است از آنچه شـما دارید بهتر و بیشتر است . شـمایید که از این هدیه خود شـادی می کنیـد))؛ زیرا شـما فقط به ظواهر دنیا می نگریـد و از آنچه در ماورای عالم ماده و مظاهر جهان است غافل می باشید.

سپس بـه فرسـتادگان بلقیس گفـت : ((برگردیـد به سـوی آنـان (بلقیس و مشـاورانش) و هـدایای خـود را نیز ببریـد و به آنها بگوییـد: من سـپاهی به سوی آنـان گسـیل می دارم که قـادر نباشـید در مقابل آن مقاومت کنیـد و آنان را با ذلت و خواری از مملکت سبا بیرون خواهم کرد(۸))).

پس از رفتن فرسـتادگان بلقیس ، سـلیمان رو به حاضـران درگـاه کرد و گفت : ((ای حاضـران درگـاه ! کـدامیک از شـما می توانید تخت بلقیس را پیش از آنکه آنان نزد من بیایند و تسلیم شوند حاضر کنید؟(۹))).

((عِفریت)) که از سرکرده های جن بود گفت : ((من آن را پیش از آن

که تو از جایت برخیزی خواهم آورد. آری من این کار را می کنم و بر آن هم قادر و امین هستم (۱۰))).

به دنبال آن ((آصف بن برخیا)) وزیر حضرت سلیمان که ((بهره ای از علوم کتاب آسمانی داشت گفت : من قادرم آن را پیش از آنکه مژه بر هم بزنی بیاورم (۱۱))). در این مسابقه ((آصف بن برخیا)) برنده شد.

((همینکه سلیمان دید تخت بلقیس را آورده اند و نزد او نهاده اند)) زبان شکرگزاری گشود و گفت : ((این از موهبت خدای من است)) خدا این نعمت و موهبت را به من داده است ((تا مرا بیازماید که آیا پاس نعمت او را نگاه می دارم یا کفران نعمت خواهم کرد)).

سپس گفت : ((هر کس پاس نعمت خدا را نگاهداشت ، سود آن به خود وی باز می گردد و هر کس ناسپاسی کند، زیانی به خدا نمی رساند)) بلکه زیان آن به خود وی می رسد ((زیرا خدای من نسبت به شکر بندگان بی نیاز و در عین حال نسبت به آنان کریم است (۱۲))).

قبل ازآنکه بلقیس به حضور سلیمان بار یابدسلیمان گفت :((شکل تخت او را دگرگون سازید تا ببینم وقتی که آمد، درک و هوش لازم را دارد که امیدوار باشیم ایمان خواهدآوردیااز کسانی است که امیدی به هدایت آنان نیست (۱۳))).

((وقتی بلقیس آمد به وی گفت : آیا تخت تو بدینگونه بوده است ؟ بلقیس گفت : مثل اینکه همان است ! سپس از تماشای آن در دربار سلیمان مات و مبهوت شد. وقتی بلقیس پی برد که آن کار شگفت انگیز را ماءموران سلیمان انجام داده اند

گفت : پیش از این از قدرت سلیمان و حشمت او آگاه بودیم و این حقیقت را اعتراف داشتیم (۱۴))).

به دستور سلیمان کاخی از آبگینه برای سکونت بلقیس ساختند و چون کاخ آماده شد به بلقیس گفتند: ((به کاخ درآی ! هنگامی که بلقیس صحن کاخ را دید پنداشت که آنجا را آب گرفته است . به همین جهت دامن خود را بالا کشید ولی در این هنگام سلیمان گفت : نه ، این آب نیست بلکه صحن آن از آبگینه ساخته شده است)).

پس از آنکه بلقیس کاملا پی به عظمت و شکوه سلیمان برد و او را دارای نیروی مافوق بشری یافت و سخت تحت تاءثیر شخصیت او قرار گرفت ، ایمان آورد: ((گفت : پروردگارا! من در گذشته به خود ظلم کردم و اینک با سلیمان به تو خداوند جهانیان ایمان می آورم (۱۵))). مریم و مادرش حنّه

داستان حضرت مریم در قرآن مجید یکی از شگفت انگیزترین و جالبترین داستانهای قرآنی است . ولادت او و سرگذشت مادرش و ماجرای حامله شدن خود وی که دوشیزه بود و آوردن پسری به نام ((عیسی)) پیغمبر خدا، داستانی شنیدنی و بی نظیر است که در قرآن مجید آمده است .

خداوند داستان آنان را به تفصیل در قرآن سوره مریم شرح داده است . اینک خلاصه آن داستان به موجب آیات سوره آل عمران و سوره مریم و تفسیر آن :

مادر مریم ((حَنِّه)) یا ((حنا)) سالها بود که با ((عمران)) از بزرگان و روحانیون محترم آل یعقوب ازدواج کرده بود ولی از او فرزندی نیاورد. مدتها گذشت اما انتظار او به

جایی نرسید. سرانجام رو به درگاه خدا آورد و دست تضرع و التجا برداشت .

((زن عمران گفت : پروردگارا! من نـذر کرده ام که آنچه را در شـکم دارم (وقتی متولـد شد) آزاد بگذارم (تا خدمتکار خانه تو باشد) پس تو این نذر را از من بپذیر که می دانم شنوا و دانایی (۱۶))).

در آن روز بیت المقدس معروف به ((هیکل)) بود. ساختمان این معبد را حضرت داوود آغاز کرد و فرزندش سلیمان به اتمام رسانید. در کنار همین معبد بود که در دوران اسلامی ((مسجد اقصی)) یا ((بیت المقدس)) ساخته شد.

سرانجام ، دعای مادر مریم که از بانوان پاک سرشت بود مستجاب شـد و احساس کرد که آبستن شده است . به همین جهت وقتی وضع حمل کرد و دیـد که نوزاد دختر است و پسر نیست گفت : خداوندا! من که دختر زاییدم ؟! (چون منتظر پسر بود) ولی خدا بهتر می دانست که آنچه زاییده بود چه دختر پاک سرشتی است . مادر مریم پنداشت که برای خدمت در خانه خدا، پسر به مانند دختر نیست از این رو گفت : ((من او را مریم (۱۷) نامیدم و او و فرزندش را از شرّ شیطان مطرود در پناه تو قرار دادم (۱۸))).

مادر مریم می دید که باید به نذر خود عمل کند. با اینکه مریم دختر بود او را به عنوان ((دختر عابده)) تقدیم خانه خدا کرد.

((خـدا هم مریم را به وجهی نیکو قبول کرد و به خوبی پرورش داد و چون پـدر مریم پیش از ولادت او از دنیا رفته بود از این رو مادرش او را

که طفلی خردسال بود آورد و به متولیان خانه خدا سپرد تا نذر او را برای خدمتگزاری خانه خدا بپذیرند)).

متولیـان بیت المقـدس که از بزرگـان و روحـانیون عـالی مقام بنی اسـرائیل بودنـد بر سـر کفالت مریم با هم به نزاع پرداختنـد. سرانجـام تصـمیم گرفتنـد قلمهـای خود را به آب اندازنـد تـا قلم هر کـدام به روی آب آمـد، به حکم قرعه کفالت مریم دختر عمران مرد نامی و محترم شهر، با او باشد و این افتخار در خانه خدا نصیب او گردد.

در آن میـان تمام قلمها به زیر آب رفت و تنها قلم زکریا به روی آب آمـد. بـدینگونه زکریا(که شوهرخاله مریم بود)کفالت و سرپرستی اورابه عهده گرفت .

در بیت المقدس اطاقکی در جای بلندی در اختیار مریم نهادند و زکریا به مراقبت از وی همّت گماشت .

بـا اینکه غـذا و مایحتاج مریم به عهـده زکریا بود، مع الوصف ((چنـد بار زکریا سـر زده به دیـدن مریم آمـد و دیـد که غـذای بهشتی در مقابل مریم نهاده اند)) و او مشغول خوردن آن است !

((زکریا گفت : ای مریم ! این غـذا را از کجا برای تو آورده اند؟ مریم گفت : آن را از جانب خدا آورده اند، خدا به هر کس بخواهد بی حساب روزی می دهد(۱۹))).

زکریـا متـوجه شـد که مریم سـخت مورد لطف و عنـایت خـداست . مریم سالهـا در خـانه امن خـدا و تحت کفـالت و نظـارت حضـرت زکریا پیغمبر خدا به سـر برد. او هم اکنون دختری بالغ است و با قد کشیده واز نظر ظاهر و باطن بهترین دختران عصر می باشد. او در همان بلندی در اطاقک خود

به سر می برد، در اوقاتی که مردان بیرون می رفتند پایین می آمد و مشغول جاروب کردن خانه خدا و گردگیری نقاط آن می شد.

روزی در اطاقک خود نشسته بود که ((فرشتگان آمدند و به وی گفتند: ای مریم ! فرمانبردار خدا باش و سجده کن و با خاضعان در پیشگاه خدا خضوع کن (۲۰))).

روز دیگر باز فرشتگان نازل شدند و گفتند: ((ای مریم ! خدا تو را بشارت می دهد به مولودی که نامش مسیح (۲۱) عیسی بن مریم است و در دنیا و آخرت آبرومند خواهد بود و از مقربان الهی است (۲۲))).

((او در گهواره مانند روزی که بزرگ خواهد شد، با مردم سخن خواهد گفت ، و یکی از بندگان شایسته خداوند می باشد(۲۳))).

((مریم گفت : خدایا! چگونه ممکن است من صاحب پسری شوم و حال آنکه بشری با من تماس نگرفته است . فرشته گفت : با این وصف خدا این کار را خواهد کرد و آنچه را بخواهد می آفریند. وقتی خدا فرمانی صادر کند (و چیزی را اراده نماید) همینکه بگوید: بشو، می شود(۲۴))).

دنباله داستان را در سوره مریم بخوانید که خداوند ماجرای حامله شدن مریم دوشیزه نمونه و پاک سرشت عصر را شرح می دهد: ((ای پیغمبر! به یادآور داستان مریم را هنگامی که از کسانش کناره گرفت و به نقطه ای در مشرق جایگاه خود رفت در آنجا او پرده ای کشید و دور از چشم آنها مشغول آبتنی شد.

درست در همین هنگام ما روح القدس را به سوی او فرستادیم . روح القدس مانند انسانی معتدل و خوش ترکیب در مقابل او مجسم شد. چون

مریم آن انسان زیبا و خوش قامت را دید، گفت : من به خدا پناه می برم و ازاو می خواهم که توازاوبترسی و مردی پارساباشی و گمان بددرباره من نبری !

روح القدس فرشته الهی گفت : نه ، من بشر نیستم ، من فرستاده خدای تواءم و آمده ام تا از جانب خدا کودکی پاک سرشت به تو موهبت کنم .

مریم گفت : چگونه ممکن است من بچه ای داشته باشم و حال آنکه بشری با من تماس نگرفته است و زناکار هم نبوده ام ؟

فرشته گفت : با این وصف خداوند اراده کرده است که این کار جامه عمل بپوشد. فرشته افزود خدایت می گوید این کار برای من که خدای تو هستم آسان است (و مسئله مشکلی نیست) ما او را نشانه ای از قدرت نمایی خود برای مردم قرار می دهیم و رحمتی از جانب خود می دانیم و در هر صورت باید بدانی که این کار انجام گرفته است (۲۵))).

با همین تجسم روح القدس در مقابل مریم که دوشیزه ای باوقار و جوان و در آن لحظه با بدن لخت مشغول آبتنی بود و گفتگویی که میان او و فرشته الهی رد و بدل شد، مریم که خود را برهنه و در یک قدمی جوانی زیبا و متناسب می دید، تکان سختی خورد و حالت قاعدگی پیدا کرد.

همین معنا موجب شد که به طرز اسرارآمیزی و برخلاف موازین طبیعی و دانش طبیعی و فقط با اراده و خواست الهی آبستن شود. چیزی که برای نخستین بار اتفاق می افتاد و بعد از او هم در جهان اتفاق نیفتاده است

. این فقط یک معجزه بود و خواست خداوند؛ زیرا اراده خداوند بالاتر از موازین طبیعی و قوانین علمی و محاسبات ماست .

مریم با روح و اراده خداوند حامله شد و همین احساس حاملگی او را به محل دوری کشاند. در آنجا درد زاییدن به سراغ او آمد و به درخت نخلی پناه برد.

او که می دید دوشیزه ای دست نخورده آبستن شده است و یک لحظه دیگر وضع حمل می کند بقدری هراسان شد که گفت : ((ای کاش ! پیش از این واقعه مرده بودم و از خاطره ها فراموش شده بودم . درست در همین هنگام از زیر درخت نخلی خشکیده صدایی آمد که : ای مریم ! غمگین مباش ! خدایت از زیر پایت چشمه آبی جاری ساخته است و این را نشانه لطف خود درباره تو قرار داده است .

ای مریم ! شاخه درخت نخل را (که سبز و بارور شده است) تکان ده تا رطب تازه فرو افتد. سپس از آن رطب تازه بخور و چشمت روشن باشد. اگر پس از وضع حمل بدخواهان یهود زاییدن و بچه دار شدن تو را بهانه کردند و دیدی که درباره آن سؤ ال می کنند، به آنان بگو: من برای خدا نذر کرده ام روزه بگیرم ، بنابراین با کسی سخن نمی گویم (۲۶))).

به دنبال آن ، مریم زایید و عیسی نوزاد زیبای خود را پاک و پاکیزه و پیچیده در قنداق ، در بغل گرفت و به میان قوم آمد، شهری که این ماجرا در آن به وقوع پیوست ((ناصره)) واقع در فلسطین بود که امروز هم هست

و به زادگاه حضـرت عیسی معروف است . چون عیسی در ((ناصره)) متولد شد، خود او را ((عیسای ناصری)) می گفتند و به همین علت هم پیروانش را ((نصرانی)) یا ((نصارا)) می خوانند.

مریم که خود از اولاد یعقوب یعنی دودمان بنی اسـرائیل و قوم یهود بود، همینکه با آن کیفیت و حال و وضع ، نوزاد را به بغل گرفته و به میان قوم خود آورد، گفتنـد: ای خواهر هارون ! نه پـدرت مرد بـدی بود و نه مادرت سابقه بدکاری داشـته است تو که دخـتر هسـتی این بچه را از کجـا آورده ای ؟ مریم بـا الهـام غیبی اشـاره به نوزاد کرد که از خود وی جویـا شویـد. گفتنـد: چگونه با نوزادی که در گهواره (قنداق) است سخن بگوییم ؟(۲۷))).

در هیمن لحظه عیسای نوزاد گفت : ((من بنده خدایم و (معانی) کتاب آسـمانی به من داده شده و خدا مرا پیغمبر نموده است و هر جـا بـاشم پر برکت قرار داده و سـفارش کرده است که تـا زنـده ام نمازگزارم و زکات بـدهم . و سـفارش کرده است که نسبت به مادرم نیکوکار باشم و ستمگر و سنگدل نباشم .

درود بر من روزی که متولد شدم و روزی که می میرم و روزی که زنده می شوم)).

خداونـد شخصـیت مریم را در آیه آخر سوره تحریم بـدینگونه بـازگو می فرمایـد:((مریم دختر عمران نمونه کامـل یک فرد با ایمان بود.رحمش پاک و ما روح خود را در آن دمیـدیم . او سـخنان خـدای خود و کتب او را تصـدیق داشت و شـخصا نیز از بندگان فرمانبردار خداوندبود)). همسر ابولهب

((امّ

جمیل)) همسر ابولهب و خواهر ابوسفیان بود. می دانیم که ابوسفیان مالدار معروف بنی امیه و شخص با نفوذ مکه بود و در اظهار عداوت نسبت به پیغمبر اسلام شهرت داشت . ابولهب نیز عموی پیغمبر اسلام و یکی از ده پسر عبدالمطلب ، سرسخت ترین دشمنان پیغمبر و مسلمانان بود.

ابولهب با اینکه از خاندان نجیب هاشم بود، مع الوصف بر اثر همنشینی با افراد فاسد قریش یعنی سران مشرک مکه و تماس دائم با آنها رنگ جماعت به خود گرفته بود. این مرد زردانبوی بد دهن ، هتّاک و جسور، در میان مشرکان مکه بیش از همه نسبت به برادرزاده اش پیغمبر اسلام خصومت می ورزید و او را می آزرد.

زن او ((ام جمیل)) هم زنی بدسرشت و کینه توز بود. خانه آنان در همسایگی پیغمبر قرار داشت . هر خبری که از برادر زاده شوهر خود پیغمبر اسلام می شنید، آن را به اطلاع مشرکان می رسانید.

ام جمیل ، علاوه بر این ، شوهرش او را وا می داشت تا به پیغمبر آزار بیشتر برساند. او حتّی نام پیغمبر را عوض کرده بود و می گفت : به او نگویید ((محمّد)) بلکه بگویید ((مُذَمّم))!!

وقتی این خبررابه پیغمبردادند،فرمود:خداخواسته است نام مراازدهان این زن بیندازد تا هر ناسزایی که می گوید،به ((مُذَمّم))بگوید،من که ((مُذَمّم))نیستم !

ام جمیل ، شبها خار و خاشاک و هیزم می آورد و در نقطه ای که محل عبور پیغمبر بود می ریخت تا از این راه به حضرت صدمه بزند.

شوهر او ابولهب هم داوطلب شده بود که مال و ثروت خود را در راه مبارزه با

پیغمبر صرف کند و این کار را هم می کرد.

ام جمیل از هر گونه شرارت و سخن چینی و جسارت نسبت به پیغمبر خودداری نداشت و عواقب سوء آن را هم به گردن می گرفت .

این زن شریر همینکه پیغمبر را می دید، از گفتن هر سخن زننده و هر گونه فحاشی به حضرت خودداری نمی کرد.

ابولهب نیز بارها همینکه نگاهش به پیغمبر می افتاد، او را دنبال می نمود و خاک و سنگریزه به طرف آن برگزیده خدا پرتاب می کرد.

داستان این مرد و زن بی ادب نگونبخت بد زبان در قرآن مجید، سوره ((ابولهب)) آمده است . این سوره ولو بسیار کوتاه و آنچه درباره ابولهب و زنش می گوید مختصر است ولی با این وصف ، همین سوره کوتاه بیان کننده داستانی طولانی و نقل مختصر آن ، گویای شرح مفصلی از اعمال ناهنجار و رفتار زشت این دو عنصر پلید و رسواست .

خداوند در سوره ((ابولهب)) می فرماید: ((تباه باد دستهای ابولهب (که خاک و سنگ به طرف پیغمبر می ریزد) تباه باد دستهای او. مال و ثروتی که او اندوخت و آنچه کسب کرد، او را از کیفر فردا و عذاب دوزخ بی نیاز نکرد. به زودی می چشد آتشی را که دارای شراره است . زن او که هیزم جمع می کند (تا بر سر راه پیغمبر بریزد، فردای قیامت نیز هیزم کش جهنّم است) و ریسمانی از آتش به گردن دارد(۲۸))). زنی که به خدا شکایت کرد

((اوس بن صامت)) با دخترعمویش ((خَوله)) ازدواج کرده بود. آنان در شهر خود ((مدینه)) باهم

زندگی می کردند و یکدیگر را سخت دوست داشتند. اوس به واسطه تنگدستی و پریشانی ، مردی تندخو و کم حوصله شده بود.

روزی اوس به همسرش نزدیک شد تا خواسته مشروع خویش را برآورده سازد ولی زن امتناع ورزید و به تمنّای شوهرش روی خوش نشان نداد. اوس هم خشمگین شد و زنش را ((ظِهار)) کرد و گفت : تو نسبت به من به منزله مادرم هستی . ولی بعد، از گفته خود پشیمان شد.

((ظِهار)) نوعی از طلاق زن در زمان جاهلیت بود(۲۹) و تا آن موقع منعی از اسلام درباره آن نرسیده بود. ظهاری که ((اوس بن صامت)) کرد، نخستین ظهاری بود که در اسلام به عمل آمد.

((اوس)) به زن خود گفت : ((تصور می کنم تو بر من حرام شده ای . برو حکم آن را از پیغمبر سؤ ال کن و اگر راهی بر حلال شدن مجدد تو نباشد، نباید دیگر به خانه برگردی !)).

((خوله)) هم نزد پیغمبر آمد و گفت : یا رسول الله ! شوهر من اوس بن صامت ، وقتی که من جوان و دارای مال و ثروت و عشیره بودم ، با من ازدواج کرد ولی بعد از آنکه ثروتم از دست رفت و جوانیم زایل شد و بستگانم پراکنده شدند با من ((ظهار)) کرد و بعد هم پشیمان شده است ، آیا راهی هست که ما را دوباره با هم پیوند دهد؟

پیغمبر فرمود: آنچه من می دانم این است که تو بر شوهرت حرام شده ای . ((خوله)) گفت : یا رسول الله ! به خدایی که قرآن بر تو نازل کرده است

، شوهرم نام ((طلاق)) را به زبان نیاورد. او پدر فرزندان من است و من او را از همه کس بیشتر دوست دارم .

پیغمبر فرمود: با این وصف تو بر او حرام شده ای و چیزی هم در این باره از جانب خداوند به من نرسیده است که بتوانم تو را راهنمایی کنم .

((خوله)) خواست باز هم چیزی بگوید ولی پیغمبر فرمود: تو بر او حرام شده ای و نمی توانی با وی سخن بگویی و تماس بگیری .

وقتی ((خوله)) وضع خود را چنین دید، سخت اندوهگین شد، به گونه ای که از روی ناچاری گفت : خدایا! از بی کسی خود و دوری از شوهرم و آنچه بر سر خودم و بچه هایم آمده است ، به تو شکایت می کنم . خدایا! از بدبختی و تنگدستی و پریشانیم به تو شکایت می کنم . خدایا! چیزی به زبان پیغمبرت درباره من نازل کن !

آنگاه سخت گریست و شیون کنان گفت : پروردگارا! از فقر و تنهائی خودم و بی سرپرستی کودکانم که اگر به شوهرم بسپارم تلف می شوند و چنانچه نزد خود نگاهدارم از گرسنگی می میرند، به تو شکایت می کنم . سپس سرودستها را به سوی آسمان بلند کرد و ناله سر داد.

تمام زنان و کسانی که در خانه پیغمبر بودند و مجادله وگفتگوی او را با پیغمبر می شنیدند، به حال او رقّت برده و سخت گریستند.

موقعی که ((خوله)) به خانه پیغمبر آمد و با حضرت ((مجادله)) می کرد پیغمبر مشغول شستن سر خود بود و عایشه یکی از زنان پیغمبر در شستن سر،

به حضرت کمک می کرد. پیغمبر از وضعی که برای ((خوله)) پیش آمده بود سخت ناراحت بود.

((خوله)) بار دیگر رو کرد به جانب پیغمبر و گفت : یا رسول الله ! خدا مرا فدای تو گرداند، فکری برای من کن ! عایشه گفت : ای خوله ! سخن خود را کوتاه کن و دست از مجادله و زبان درازی بردار،نمی بینی پیغمبرچه حالی دارد؟

در همان موقع به پیغمبر وحی می شد و حضرت آرام بود و گوش به وحی الهی یعنی نزول سوره مجادله فراداده بود. بعد از اعلام وحی که پیغمبر حالت عادی خود را باز یافت تبسّم می کرد و فرمود: عایشه ! این زن چه شد؟ عایشه گفت : اینجاست یا رسول الله ! پیغمبر رو کرد به خوله و فرمود: برو شوهرت را بیاور. وقتی شوهر ((خوله)) آمد پیغمبر وحی آسمانی را که آیات اول سوره مجادله راجع به حکم ((ظهار))دراسلام بود،بر وی تلاوت فرمود.

خداوند در آغاز سوره ((مجادله)) می فرماید: ((به نام خداوند بخشنده مهربان . خداوند گفتار آن زن را که با تو – ای پیغمبر – درباره شوهرش مجادله کرد و شکایت به خدا برد، شنید. خداوند گفتگوی شما را می شنود، خداوند شنوا و بیناست .

افراد شما مسلمانان که با زنان خود مظاهره می کنند (با این سخن) زنان ایشان مادران آنان نخواهند شد. مادرانشان کسانی هستند که ایشان را زاییده اند. مردان مسلمان با ادای این سخن (ظهار) سخنی زشت و بیهوده می گویند. این را بدانید خدا آن را می بخشد و از آن در می گذرد.

کسانی که زنان خود را

((ظهار)) می کنند (و بعد پشیمان می شوند) و می خواهند سخنان خود را برگردانند، پیش از آنکه با آنان تماس بگیرند، باید بنده ای آزاد کنند. این پندی است که خداوند به شما می دهد و از آنچه انجام می دهید خبر دارد.

اگر کسی بنده ای نیافت که آزاد کند، باید دو ماه متوالی قبل از تماس (با زن خود) روزه بگیرد. اگر نمی توانند دو ماه روزه بگیرند، باید شصت فقیر را اطعام کنند تا بدینگونه ایمانتان به خدا و پیغمبر محفوظ بماند. اینها حدود و احکام الهی است – که باید آن را معمول داشت – و اگر کسانی کفر ورزند – و از پذیرش آن سر باز زنند – کیفری دردناک خواهند دید(۳۰).

وقتی عایشه ، سوره مجادله را که راجع به گفتگوی ((خوله)) با پیغمبر بود و همان موقع نازل شد، شنید، گفت : آفرین بر خدایی که همه صداها را می شنود. این زن با پیغمبر صحبت می کرد و با اینکه من در گوشه خانه بودم و صدای او را می شنیدم ، بعضی از کلمات او را نتوانستم بشنوم ولی خداوند

همه آن را شنید و به آن پاسخ داد!

پس از نزول این آیات ، پیغمبر ((اوس بن صامت))، شوهر ((خوله)) را احضار کرد و فرمود: به فرمان خداوند، چون همسرت را ((ظهار)) کرده و پشیمان شده ای ،باید یکی از این سه کار را انجام دهی تا بتوانی به زن خود رجوع کنی:

۱ – آیا قدرت داری برده ای را به عنوان کفاره ظهار آزادکنی ؟

اوس بن صامت گفت : نه یا رسول الله

! قیمت برده زیاد است و من طاقت آن را نـدارم ؛ زیرا در آن صورت بایـد تمام هستی خود را از دست بـدهم چون من مردی تهیدستم .

۲ – آیا می توانی دو ماه متوالی روزه بگیری ؟

اوس بـن صـامت گفت : یـا رسـول الله ! به خـدا اگر من سه روز چیز نخـورم بینـاییم را از دست می دهم و از آن می ترسم که چشمم کور شود.

۳ – آیا استطاعت داری شصت گرسنه را طعام دهی ؟

اوس بن صامت گفت : نه به خدا ای پیغمبر! مگر این که خود شما در این خصوص به من کمک کنید!

پیغمبر فرمود: من پـانزده صـاع خرما (هر صاع تقریبا سه کیلو بوده است) به تو می دهم و دعامی کنم که خداونـدبه آن برکت دهدتابه شصت فقیربرسد.

سپس پیغمبر آن مقـدار خرمـا را به او بخشـید و اوس بن صـامت هم آن را به عنوان کفّاره به شـصت فقیر داد. بـدینگونه زنش ((خوله)) بر وی حلال شد و بار دیگر زندگی خود را از سر گرفتند.

سالها بعد از این ماجرا روزی عمربن خطاب در ایّام خلافتش ، از کنار ((خوله)) گذشت . خوله گفت : عمر! بایست ! عمر هم ایستاد. سپس به وی نزدیک شد و به سخنانش گوش داد. خوله مدتی عمر را نگاهداشت و سخنان تندی به وی گفت !

از جمله گفت : ای عمر! به خاطر دارم که به تو ((عُمَیره)) می گفتنـد و در مکّه و بازار ((عُکاظ)) با عصـبانیت از کنیزان برده مراقبت می کردی . دیری نپایید که موسوم به ((عمر)) شدی (۳۱). بعد هم

چیزی نگذشت که تو را ((امیرالمؤ منین)) خواندند. اکنون از خدا بترس و مواظب بندگان خدا باش . این را بدان که هر کس از عـذاب قیـامت نترسـد، هر چیز دوری به وی نزدیک می شود و هر کس از مرگ ترسـید، می ترسـد که فرصت را از دسـت بدهد.

یکی از همراهـان عمر به نـام ((جـارود)) گفت : ای زن ! در مقابل امیرالمؤ منین زیاد حرف زدی ! و به عمر گفت : مردم را به خاطر این پیرزن نگاهداشته ای ؟

عمر گفت : وای بر تو! آیا می دانی این زن کیست ؟

جارود گفت : نه ، کیست ؟

عمر گفـت : این زنی است که خداونـد از فراز هفت آسـمان (۳۲) شـکایت او را شـنید و به او پاسـخ داد. این ((خوله)) دختر ثعلبه است که سوره مجادله درباره او و گفتگویش با پیغمبر نازل شده است . به خدا اگر از من انصراف حاصل نکند و تا شب سخن بگوید، من از او روی بر نمی گردانم تا هر چه می خواهد بگوید(۳۳). زینب دخترعمه پیغمبر

((زیـدبن حـارثه)) غلام بچه حضـرت خـدیجه همسـر پیغمبر بود. ((حکیم بن حُزام)) از تجّار برده فروش مکه ، این زیـد را با بردگـانی چنـد از شـام به مکه آورد و به عمه اش خـدیجه فروخت . این واقعه پیش از نبوت پیغمـبر و ظهور اسـلام و در زمـان جاهلیت اتفاق افتاد.

زمانی که خدیجه به افتخار همسری رسول خدا رسید، پیغمبر آینده اسلام از همسرش خواست که ((زید)) غلام زر خرید خود را به وی ببخشد. خدیجه هم زید را به همسرش بخشید.

پیغمبر که زید را ملک خود می دانست ، او را از قید بندگی و رقیّت آزاد ساخت و به فرزندی گرفت .

در زمان جاهلیت میان عرب رسم بود که پسری را به فرزندی می گرفتند و با اینکه فرزند حقیقی آنان نبود، مع الوصف از هر لحاظ او را مانند پسر خود می دانستند و از جمله با زن او به عنوان زن پسر خوانده خود هم ازدواج نمی کردند. این عمل پسر گرفتن را عرب ((تَبنّی)) می خواند. پسر خواندگی جزو رسوم جاهلیت بود.

وقتی پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم زید را آزاد کرد و به فرزندی گرفت ، طبق رسوم جاهلیت ((زید)) را به نام پدر خوانده اش ((زید بن محمد)) می خواندند. زید پس از آزادی هم در خانه پیغمبر و خدیجه مانند فرزند آنان به سر می برد.

((حارثه)) پدر زید در شام در فراق فرزندش که ناپدید شده بود، در ناراحتی سختی به سر می برد. پیوسته می گریست و ناله سر می داد و از هر کس به خصوص مسافران عرب ، سراغ فرزندش را می گرفت .

تجاری که از مکه به شام آمده بودند، به ((حارثه)) خبر دادند که زید در مکه است و غلام محمد بن عبداللّه ، مرد محبوب قریش است .

((حارثه)) چون این خبر را شنید به اتفاق برادرش ((کعب)) که هر دو مانند سایرمردم شام و اردن ، مسیحی بودند، بار سفر بستند و به مکه آمدند تا مگر زید را آزاد کنند و با خود به وطن و نزد کسانش بازگردانند. آنان در مکه پیغمبر را

ملاقات کردند و گفتند:

((ای فرزند عبدالمطلب ! فرزند سرور بنی هاشم ! شما همسایگان خانه خدا هستید. گرفتاران را از قید و بندها رها می کنید و گرسنگان را سیر می گردانید. اینک ما هم آمده ایم درباره ما نیکی کنی و فرزند ما و بنده خود را خریداری کرده و آزاد سازیم)).

پیغمبر فرمود: آیا نمی خواهید که کاری بهتر ازاین کنم ؟گفتند: چکاری ؟

پیغمبر فرمود: او را حاضر می کنم و آزادش می گذارم تا اگر خواست با شما به شام بر گردد و چنانچه خواست نزد ما بماند به خدا قسم من کسی نیستم که او را از پیش خود برانم .

حارثه و برادرش گفتند: نظری زاید بر حد انصاف دادی .

به دنبال آن پیغمبر اکرم زید را حاضر کرد و از وی پرسید این دو تن کیستند؟ زید گفت : این پدر من حارثه بن شراحیل است و این هم عموی من کعب بن شراحیل می باشد.

پیغمبر فرمود: من تو را آزاد می گذارم ، اگر خواستی با آنان برو و چنانچه خواستی نزد ما بمان .

زید گفت : نزد شما می مانم .

حارثه پدر زید گفت : ای زید! آیا تو بندگی را بر بودن در نزد پدر و مادر و شهر و قوم خود انتخاب می کنی ؟

زید گفت : من در این مرد شریف (پیغمبر اکرم) رفتاری دیده ام که نمی خواهم تا زنده ام از وی جدابمانم .دراینجاپیغمبردست زید راگرفت و نزد جماعتی از قریش آورد و فرمود: ((گواه باشید که این شخص فرزندمن است)).

حارثه پدر زید هم چون این را دید دلش آرام گرفت

و زید را در مکه رها کرد و به شام بازگشت .

بدینگونه ((زیدبن حارثه)) نزد پیغمبر و خانه خدیجه ماندگار شد تا اینکه خداوند پیغمبر را به مقام نبوت برانگیخت و چنانکه گفتیم ((زید)) بعد از امیرالمؤ منین علی علیه السّلام به پیغمبر ایمان آورد.

زیـد بن حارثه از آن روز که پیغمبر او را به فرزندی گرفت ، نزد مردم مکه ((زید بن محمد)) خوانده می شد ولی بعد از آنکه این آیه نازل گردیـد که : ((محمـد پدر کسـی از شـما افراد مسـلمان نیست بلکه او فرسـتاده خدا و خاتم انبیاست (۳۴))).و آیه ((مسـلمانان را به نام پـدران واقعی آنان بخوانیـد(۳۵)))، او خـود را ((زیـد بـن حـارثه)) خوانـد و مردم نیز او را بـا همیـن نـام مخاطب می ساختند.

((زید)) همچنان در خانه پیغمبر به سـر می برد تا اینکه به سنّی رسـید که می بایست ازدواج کند. پیغمبر خود به خانه عمه اش ((امیمه)) دختر عبدالمطلب رفت تا ((زینب)) دختر او را برای زید خواستگاری کند.

((زینب)) اول تصور کرد پیغمبر برای خود به خواسـتگاری او آمـده است ولی همینکه متوجه شد خواسـتگاری برای ((زید بن حارثه است)) ناراحت شـد و به پیغمبر گفت : من دختر عمه شـما هسـتم ، شوهر کنم به کسـی که غلام آزاد شده شـماست ؟ برادر زینب ((عبدالله بن جَحْش)) نیز به این وصلت راضی نبود.

در این موقع آیه ای نـازل شـد که : ((هیـچ مرد بـا ایمـان و زن مؤ منه ای را نمی رسـد که وقتی خـدا و پیغمبرش فرمانی صادر کردند، از خود اختیاری داشته باشند، اگر کسی در

این باره نافرمانی خدا را پیشه سازد، در گمراهی آشکاری به سر خواهد برد(۳۶))).

این آیات قرآنی تکلیف مؤ منین را روشن ساخت ؛ بـدینگونه که اهل ایمان از این پس بایـد بداننـد هر گاه پیغمبر که نماینـده خـالق جهـان است صـلاح آنان را در امری دیـد، سـرپیچی نکننـد؛ زیرا پیغمبر معصوم که خیر و صـلاح جامعه را می خواهـد، هرگز کاری را به زیان امت انجام نمی دهـد و بـد آنان را نمی خواهـد، پس اگر دختر عمه اش را برای زیـد، غلام دیروزش و آزاد شـده امروز خواسـتگاری می کنـد، صـد در صد به سود و صـلاح طرفین است ، هر چند مثلا روی عادات و رسوم معمول محیط زینب از آن نفرت داشته باشد ولی مصلحت در این است که تن به این کار بدهد.

با نزول آیه و توضـیحاتی که پیغمبر پیرامون آن داد، زینب و برادرش ((عبدالله بن جحش)) رضایت دادند و بدینگونه ((زینب)) به عقد ((زید)) در آمد.

با این وصف ، زینب در همان برخورد شب اول عروسی ، سر به ناسازگاری برداشت . زینب زنی خودخواه و بلندنظر بود. خود را از زیـد برتر می دانست ! او ننگ داشت که نوه عبـدالمطلب و دختـر عمه پیغمـبر به عقـد غلاـم آزاد شـده خانـدان خود در آید(۳۷) ولی از طرفی پیغمبر هم زیـد را جوانی بـا ایمـان و لاـیق می دانست و با لیاقت ذاتی و تربیت صـحیح اسـلامی ، مورد علاقه شدید آن حضرت بود.

ثانیا در آغاز ظهور اسلام ، برای الغای تبعیض نژادی و پرکردن شکاف طبقاتی ، می بایست رهبر اسلام ، دست به چنین کاری

بزند و به اصطلاح ((اصلاحات را از خود آغاز کند)).

این کار ولو بر خلاف عادات محیط عقب مانـده و منحط آن روز عرب بود ولی از نظر اسـلام و دیـد وسیع پیغمبر خاتم ، هیچ مانعی نداشت . بنابراین به هرترتیب شده می بایست عملی گردد.

با تمام این اوصاف ، زینب با زید نمی ساخت . ترک عادت برایش مشکل بود. به همین جهت او را سخت می آزرد. زید چند بـار شـکایت به پیغمبر برد و هر بـار از پیغمبر خواست که زینب را طلاق دهـد. پیغمبر هر بار زیـد را از طلاق دادن زن خود بر حذر می داشت و زینب را نصیحت می کرد که با شوهر خود بسازد.

هنگامی که اصـرار زیـد برای طلاق دادن زینب از حـد گـذشت و زینب هم به هیـچ وجه سـرسازگاری نداشت و هربار پیغمبر فرمود: همسـرت را نگاهدار، سرانجام خود، همسرش را طلاق داد و پس از طلاق و پایان عِدّه ، خدا به پیغمبر دستور داد زینب را به همسری خود در آورد و از سرزنش مشرکان و منافقان نهراسد:

((ای پیغمـبر! به یـاد آور زمـانی را که به کسـی که خـدا او را گرامی داشت و تو هم او را گرامی داشـتی ، گفـتی همسـرت را نگاهـدار (و طلاق مـده) و از خـدا بترس . آنچه را خـدا آشـکار می سازد تو پنهان داشتی و از سـرزنش مردم هراسان بودی ، حال آنکه تنها بایـد از خـدا بترسـی . وقتی مـدت احتیاج زیـد از زینب به پایان رسـید (وعـدّه زینب به سر آمـد) او را برای تو تزویج کردیم تا بعد از این افراد

با ایمان مانعی در راه ازدواج پسرخواندگان خود پس از طلاق و اتمام عده آنان نداشته باشند. این خواست خداست که باید عملی گردد(۳۸))).

((بر پیغمبر در آنچه خداوند برای او لازم دانسته است ، ایرادی نیست . این سنّت الهی است که در افرادی از پیشینیان هم جریان داشته است . کار خدا همیشه حساب شده است . آن افراد کسانی هستند که رسالتهای خداوند را ابلاغ می کنند و از نافرمانی الهی بیم دارند و جز خدا از هیچکس نمی ترسند و کافی است که محاسب آنان هم خدا باشد. محمّد پدر واقعی هیچکدام از مردان شما مسلمانان نیست بلکه او پیغمبر خدا و خاتم پیغمبران است و خدا از همه چیز آگاهی دارد(۳۹))).

این بود خلاصه داستان زینب و زید در قرآن مجید. از این آیات استفاده می شود که زینب در دل میل داشت به خود پیغمبر پسر دائیش و چهره درخشان خاندانش شوهر کند ولی پیغمبر او را به عقد غلام آزاد شده اش در آورد. پس از ازدواج با زید هم زینب همان نیت را داشت . بعد از طلاق گرفتن زینب از زید پیغمبر بی میل نبود او را به زنی بگیرد ولی این راز را پنهان می ساخت و از عکس العمل مردم بیم داشت ؛ زیرا مردم عرب ازدواج با زن پسر خوانده خود را حرام می دانستند. ولی چون برای حل قضیه رنجش و ناسازگاری زینب راهی جز این نبود، خدا هم پیغمبر را موظف داشت تا پس از انقضای مدت عده زینب ، او را به همسری بگیرد و بدینگونه مشکلات برطرف گردد.

هنگامی که خدا فرمان

داد پیغمبر، زینب را به همسری خود در آورد و خادمه پیغمبر، موضوع را به اطلاع زینب رسانید، خدا را سجده نمود و به شکرانه آن نذر کرد که پس از ازدواج با پیغمبر، دو ماه روزه بگیرد و گرفت ! زینب سی و چند سال داشت که در سال بیستم هجری چشم از جهان فروبست و از نخستین زنان پیغمبر بود که وفات یافت .

از داستان ازدواج زید و زینب بر اساس آنچه در قرآن مجید و روایات معتبر اسلامی آمده است ، نتایج زیر را می گیریم :

۱ - پیغمبر اکرم زینب را که وابسته نزدیک خود بود، برای غلام آزاد شده اش خواستگاری کرد و همسر او گردانید. چیزی که بر خلاف عادات و رسوم اشراف قریش و مردم مکه بود.

با این عمل ، پیغمبر اسلام خواست هر گونه تبعیضی را از میان بردارد و به جای مال و ثروت و نسب و اسم و رسم ، ایمان ، تقوا و فضیلت را ملاک شخصیت انسان قرار دهد. او این کار را از خاندان خود شروع کرد و عملا ثابت نمود که در اسلام نوکر لایق سابق می تواند با بهترین دختر خانواده ارباب ازدواج کند، چیزی که حتی امروز پس از گذشت چهارده قرن هم کم سابقه است .

۲ - با این کار پیغمبر خواست اعلام کند که برخلاف زمان جاهلیت که کارهاجنبه خرافی داشت ،دردین مبین اسلام ،زن پسرخوانده ، زن پسر واقعی و عروس انسان نیست . بنابراین ،در صورت طلاق گرفتن وی یا مردن شوهرش ، پدرخوانده اش می تواندبااوازدواج کندتابااین کار رسم جاهلی منسوخ گردد.

۳ - چون

زینب در باطن میل داشت با پیغمبر ازدواج کند، خداوند دستور می دهد که پیغمبر پس از اتمام مدت عده اش ، با وی ازدواج کند تا زینب که شکست خود را در ازدواج ، بر اثر وساطت آن حضرت می دید، سرانجام به منظور خود برسد و چنین هم شد.

۴ - زینب زنی با کمال و بلندپرواز بود و خود را از طبقه بالا می دانست . به همین جهت ((زید)) را به نظر نمی آورد. پس چه بهتر، حال که زنی در چنین وضعی به سر می برد، با ازدواج با پیغمبر که به نظر وی سرآمد بزرگزادگان است به آرزوی درونی خود نایل گردد.

درباره بلندپروازی ((زینب)) نقل می کنند که چون به همسری پیغمبر در آمد، هر وقت عایشه یا ((حفصه)) یا دیگری از زنان پیغمبر با وی بگومگویی می کردند، زینب به آنان می گفت : حرف نزنید شما را در زمین عقد بسته اند ولی عقد مرا در آسمانها خوانده اند! اشاره به جمله ((زوّجناکها)) که خداوند راجع به ازدواج او، به پیغمبر خطاب می کند. و همین نیز عقد او بوده و دیگر او را عقد نبستند. در حقیقت عقد کننده زینب ، خدا بوده است .

۵ - پسر خوانده با پسر خود انسان فرق دارد. بنابراین هرچند ((زید)) خود را ((پسر محمّد)) می داند و مردم مکه نیز او را ((پسر محمّد)) می خوانند ولی او را باید به نام پدرش خواند. علاوه ، از این به بعد باید رسم پسرخواندگی کاملا تغییر کند و پدر هر کسی همان است که باعث ولادت او بوده است

، نه پدر مقامی .

۶ – بهترین دلیل بر واقعیت داستان زید و زینب و ازدواج مجدد زینب با پیغمبر، به همینگونه که توضیح دادیم ، این است که اگر پیغمبر در آغاز کار مایل بود با زینب دختر عمه اش ازدواج کند هیچ مانعی نداشت . چرا خود به خواستگاری او برای غلام آزاد کرده اش برود و بگذارد که وی به چنین کسی شوهر کند و پس از اینکه بیوه شد او را بگیرد؟

با این وصف با کمال تاءسف باید بگوییم بعضی از خاورشناسان مغرض و بدخواهان اسلام ،این داستان رادستاویزقرارداده و بر ضدپیغمبر گرامی اسلام سمپاشیهاکرده و تهمتهازده اند.منشاءسوءنظرآنان که همانها نیز دستاویزایشان شده است ، یکی دو حدیث ضعیف و مجعول است که در بعضی از کتب تاریخی و تفاسیرسنّی و شیعه آمده است .در این احادیث مجعول می گوید:

((روزی پیغمبر به خانه زید آمد و دید که زینب برهنه است و آبتنی می کند! زیبائی اندام زینب او را تحت تاءثیر قرار داد و زید هم به همین علت زینب را طلاق گفت تا پیغمبر بتواند با وی ازدواج کند!!)).

یااینکه :((پیغمبربه خانه زیدآمدودیدکه زینب گیسوان خود راشانه می زند. درآن حال زیبائی زینب ،پیغمبررامسحورکرد!وقتی برای زیدنقل کرد،زیدگفت : من او را طلاق می دهم تا شما بتوانید او را به همسری خوددرآوریدا!!)).

یا اینکه می گویند: ((چشم پیغمبر به هر زنی می افتاد، بر شوهرش حرام می شد و می بایست طلاق بگیرد و به پیغمبر شوهر کند!!)).

این همه خرافات و موهومات در کتاب سنّی باشد یا شیعه ، دوست ، به حضرت نسبت دهدیادشمن ،اینهاهمگی برخلاف اعتقاد ما شیعیان نسبت

به مقام شامخ پیغمبر است .این کارهاو انتظارها از یک فرد معمولی زشت است و کمترانتظارمی رود تا چه رسد به شخصی که در اعتقاد ما برای تهذیب اخلاق مبعوث شده وبه منظورحفظحقوق وحدودواحترام فرد واجتماع ،آمده است .

داستان زید و زینب از چند نظر امتحانی جالب بود و کاری بود که به عللی می بایست در آغاز اسلام اتفاق افتد و جز این هم راهی نبود.

جالب است که زید پس از این ماجرا با زنی به نام ((ام اَیْمَن)) که در خدمت پیغمبر بود ازدواج کرد. ازدواج دوم او به خوبی سرگرفت و با خوشی و آسایش زندگی کردند. ثمره این ازدواج پسری بود که او را ((اُسامه)) نامیدند.

((زید بن حارثه)) تا پایان کار، سخت مورد علاقه پیغمبر بود و او نیز پیغمبر را سخت دوست می داشت . زید در سن جوانی بارها از جانب پیغمبر به سرداری سپاهیان اسلام به جهاد رفت تا در سال هشتم هجری در سرزمین ((موته)) واقع در منطقه اردن به شهادت رسید.

جالب است که وقتی پیران صحابه اعتراض کردند که چرا باید ((زید)) با این سن و سال فرمانده باشد، پیغمبر فرمود:((همین است و بایدتن به آن دهید)).

((اسامه بن زید)) پسر او همان است که در سن هفده سالگی و هنگام رحلت رسول خدا در سال دهم هجری ، به فرمان پیغمبر به فرماندهی سپاه دوازده هزار نفری رسید و پس از رحلت پیغمبر در اردن با قوای روم جنگید و پیروز شد و حتی قاتل پدر خود را یافت و به قتل رسانید. پی نوشتها

۱- داستان حضرت سلیمان و بلقیس در

سوره نمل آمده است ، ما فقط به مضمون آیات آن اشاره می کنیم ، خوانندگان به آیات سوره نمل مراجعه کنند.

۲- سوره نمل ، آیه ۲۰ – ۲۱.

۳- سوره نمل ، آیه ۲۲ – ۲۶.

۴- سوره نمل ، آیه ۲۲ – ۲۶

۵- سوره نمل ، آیه ۲۲ – ۲۶

۶- سوره نمل ، آیه ۲۷ – ۲۸.

۷- (قالَتْ یا اَیُّهَا الْمَلَؤُا اِنّی اُلْقِیَ اِلَیَّ کِتابٌ کَری مٌ اِنَّهُ مِنْ سُلَیْمانَ وَ اِنَّهُ بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحی م اَلاّ تَعلُوا عَلَیَّ وَ اءتُونی مُسْلِمی نَ قالَتْ یا اَیُّهَا الْمَلَؤُا اَفْتُونی فی اَمْری ما کُنْتُ قاطِعَهً اَمْرا حَتّی تَشْهَدُونِ قالُوا نَحْنُ اوُلُوُاقُوَّهٍ وَ اُولُوا بَاءْسٍ شَدی دٍ وَالْاَمْرُ اِلَیْکَ فَانْظُری ماذا تَاءْمُری نَ قالَتْ اِنَّ الْمُلوُکَ اِذا دَخَلوُا قَرْیَهً اَفْسَدُوها وَ جَعَلوُا اَعِزَّهَ اَهْلِها اَذِلَّهً وَ کَذلِکَ یَفْعَلوُنَ وَ اِنّی مُرْسِلَهٌ اِلَیْهِمْبِهَدِیَّهٍ فَناظِرَهٌ بِمَ یَرْجِعُ الْمُرْسَلوُنَ)(سوره نمل ،آیه – ۳۵)

۸- سوره نمل ، آیه ۳۶ – ۳۷.

۹- سوره نمل ، آیه ۳۸ – ۴۰.

۱۰- سوره نمل ، آیه ۳۸ – ۴۰.

۱۱- سوره نمل ، آیه ۳۸ – ۴۰.

۱۲- سوره نمل ، آیه ۴۰.

۱۳- (قالَ نَکِّرُوا لَها عَرْشَها نَنْظُرْ اَتَهْتَدی اَمْ تَکُونُ مِنَ الَّذی نَ لایَهْتَدُونَ)(سوره نمل آیه ۴۱)

۱۴- (فَلَمّا جائَتْ قی لَ اَهکَذا عَرْشُکِ؟ قالَتْ کَاَنَّهُ هُوَوَاءُوتی نَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِها وَ کُنّا مُسْلِمی نَ وَ صَدَّها ما کانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللّهِ اِنَّها کانتْ مِنْ قَوْمٍ کافِری نَ) (سوره نمل ،آیه ۴۲ – ۴۳)

۱۵- (قی لَ لَهَا ادْخُلِی الصَّرْحَ فَلَمّا رَاءَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّهً وَ کَشَفَتْ عَنْ ساقَیْها قالَ اِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَواری رَ قالَتْ رَبِّ اِنّی ظَلَمْتُ نَفْسی

وَ اَسلَمْتُ مَعَ سُلَيمانَ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمی نَ) (سوره نمل ، آیه ۴۴)

۱۶- (اِذْ قالَتِ امْرَاءَتُ عِمْرانَ رَبِّ اِنّی نَذَرْتُ لَکَ ما فی بَطْنی مُحَرَّرا فَتَقَبَّلْ مِنّی اِنَّکَ اَنْتَ السَّمی عُ الْعَليمُ) (سوره آل عمران ، آیه ۳۵)

۱۷- مریم به معنای ((عابده)) است .

۱۸- (فَلَمّا وَضَعَتْها قالَتْ رَبِّ اِنّی وَضَعْتُها اُنْثی وَاللّهُ اَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ وَ لَيْسَ الذَّکَرُ کَالاُ نْثی وَ اِنّی سَمَّيْتُها مَرْيَمَ وَ اِنّی اُعی ذُها بِکَ وَ ذُرِّيَّتَها مِنَ الشَّيطانِ الرَّجی م) (سوره آل عمران آیه ۳۶)

۱۹- (فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ اَنْبَتَها نَباتا حَسَنا وَ کَفَّلَها زَکَرِيّا کُلَّما دَخَلَ عَلَيْها زَکَرِيَّا الْمِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقا قالَ يا مَرْيَمُ اَنّی لَکِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِاللّهِ اِنَّ اللّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ) (سوره آل عمران ، آیه ۳۷)

۲۰- (يا مَرْيَمُ اقْنُتی لِرَبِّکِ وَاسْجُدی وَ ارْکَعی مَعَ الرّاکِعی نَ) (سوره آل عمران ، آیه ۴۳)

۲۱- ((مسیح))، هاکس کشیش آمریکایی مقیم همدان می نویسد: ((خداوند ما عیسی ، به مسیح ملقب گشته است ؛ زیرا برای خدمت و فدای معین قرار داده شده است)). (قاموس مقدس ، ص ۸۰۶)

۲۲- (اِذْ قالَتِ الْمَلائِکَهُ يا مَرْيَمُ اِنَّ اللّهَ يُبَشِّرُکِ بِکَلِمَهٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسی حُ عی سَی بْنُ مَرْيَمَ وَجی ها فِی الدُّنْيا وَالْاخِرَهِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبی نَ) (سوره آل عمران ، آیه ۴۵)

۲۳- (وَ يُکَلِّمُ النّاسَ فِی الْمَهْدِ وَ کَهْلا وَ مِنَ الصّالِحی نَ) (سوره آل عمران ، آیه ۴۶)

۲۴- (قالَتْ رَبِّ اَنّی يَکُونُ لی وَلَدٌ وَ لَمْ يَمْسَسْنی بَشَرٌ قالَ کَذلِکَ اللّهُ يَخْلُقُ ما يَشاءُ اِذا قَضی

اَمْرا فَاِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) (سوره آل عمران ، آيه ۴۷)

۲۵- (وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ مَرْيَمَ اِذِانْتَبَذَتْ مِنْ اَهْلِها مَكانا شَرْقِيا فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجابافَاَرْسَلْنا اِلَيْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَرا سَوِيّا قالَتْ اِنّى اَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتَ تَقِيّا قالَاِنَّما اَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِاَ هَبَ لَكِ غُلاما زَكِيا قالَتْ اَنّى يَكُونُ لى غُلامٌ وَ لَمْ يَمْسَسْنِى بَشَرٌ وَ لَمْاَكُ بَغِيّا قالَ كَذلِكِ قالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَ لِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنّاسِ وَ رَحْمَةً مِنّا وَ كانَ اَمْرا مَقضِيّا) (سوره مريم ، آيه ۱۶ – ۲۱)

۲۶- (فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكانا قَصِيّا فَاَجائَهَا الْمَخاضُ اِلى جِذْعِ النَّخْلَهِ قالَتْ يا لَيْتَنِى مِتُّ قَبْلَ هذا وَ كُنْتُ نَسْيا مَنْسِيّا فَناديها مِنْ تَحْتِها اَلاّ تَحْزَنى قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيّا وَ هُزّى اِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُساقِطْ عَلَيْكَ رُطَبا جَنِيّا فَكُلى وَ اشْرَبى وَ قَرّى عَيْنا فَاِمّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ اَحَدا فَقُولى اِنّى نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوْما فَلَنْ اُكَلِّمَ الْيَوْمِ اِنْسِيّا)(سوره مريم ،آيه ۲۶۲۲)

۲۷- (فَاَتَتْ بِهِ قَوْمَها تَحْمِلُهُ قالُوا يا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئا فَرِيّا يا اُخْتَ هارُونَ ما كانَ اَبُوكِ امْرَاءَسَوْءٍ وَ ما كانَتْ اُمُّكِ بَغِيّا فَاَشارَتْ اِلَيْهِ قالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيّا) (سوره مريم ، آيه ۲۷ – ۲۹)

۲۸- (بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم تَبَّتْ يَدا اَبى لَهَبٍ وَ تَبَّ ما اَغْنى عَنْهُ مالُهُ وَ ما كَسَبَ سَيَصْلى نارا ذاتَ لَهَبٍ وَ امْرَاءَتُهُ حَمّالَهَ اْلحَطَبِ فى جيدِها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ)(سوره مسد)

۲۹- عرب متعصب وقتى نسبت به زن خود خشم مى نمود، از جمله به وى مى گفت : ((ظَهْرُكِ كَظَهْرِ اُمّى ؛ يعنى پشت

تو مثل پشت مادر منست)) و با این سخن که آن را ((ظهار)) می گفتند، زن را تا ابد بر خود حرام می کرد. این عمل را ((مظاهره)) می نامیدند، مظاهره در اسلام نیز معمول شد و در فقه اسلامی شرایطی دارد که از جمله باید در حالت خشم انجام نگیرد. تازه اگر هم با شرایط تحقق یابد، با دادن کفاره بار دیگر، زن بر شوهر خود حلال می شود، مبداء تشریع حکم ظهار در اسلام همین داستان است که در متن می خوانید.

۳۰- (بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحی م قَدْ سَمِعَ اللّهُ قَوْلَ الَّت ی تُجادِلُکَ ف ی زَوْجِها وَ تَشْتَک ی اِلَی اللّهِ وَ اللّهُ یَسْمَعُ تَحاوُرَکُما اِنَّ اللّهَ سَمی عٌ بَصیرٌ اَلَّذی نَ یُظاهِرُونَ مِنْکُمْ مِنْ نِسائِهِمْ ما هُنَّ اُمَّهاتِهِمْ اِنْ اُمَّهاتُهُمْ اِلا الّلائی وَ لَدْنَهُمْ وَ اِنَّهُمْ لَیَقُولوُنَ مُنْکَرا مِنَ الْقَوْلِ وَ زوُرا وَ اِنَّ اللّهَ لَعَفُوٌّ غَفوُرٌ وَالَّذی نَ یُظاهِرُونَ مِنْ نِسائِهِمْ ثُمَّ یَعوُدُونَ لِما قالوُا فَتَحْری رُ رَقَبهٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ یَتَماسّا ذلِکُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَ اللّهُ بِما تَعْمَلوُنَ خَبی رٌ فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیامُ شَهْرَیْنِ مُتَتابِعَیْنِ مِنْ قَبْلِ اَنْ یَتَما سّا فَمَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فَاِطْعامُ سِتّی نَ مِسْکی نا ذلِکَ لِتُؤْمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تِلْکَ حُدُودُ اللّهِ وَ لِلْکافِری نَ عَذابٌ اَلی مٌ (سوره مجادله ، آیه ۱ - ۴)

۳۱- عمر و عمیره به معنای پاره های گوشت زیادی است که درلای دندانها می ماند.

۳۲- این گفته عمر است که تصور می کرده خدا در بالای آسمانهاست و گرنه خدا مجرد از زمان و مکان است و در همه جا هست و حدی ندارد که

به آن محدود شود.

۳۳- مجمع البحرین طبرسی ، ج ۹ و ۱۰، ص ۳۴۶. سیره حلبیه ، ج ۲، ص ۷۲۲.

۳۴- (ما کانَمُحَمَّدٌ اَباأَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ وَلكِنْ رَسُولَاللّهِ وَخاتَمَ النَّبِيّى نَ)(سوره احزاب ،آیه ۴۰)

۳۵- (اُدْعُوهُمْ لِا ب ائِهِمْ...) (سوره احزاب ، آیه ۵)

۳۶- (وَ ما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَهٍ اِذا قَضَى اللّهُ وَ رَسُولُهُ اَمْرا اَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَهُ مِنْ اَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالا مُبى نا) (سوره احزاب ، آیه ۳۶)

۳۷- باید دانست که زید غلام سیاه گمنام یا بد شکل نبوده بلکه وی از اهالی شام و می بایست سفید پوست باشد ولی چون نام ((برده)) بر او نهاده شده بود، زینب زیر این بار نمی رفت .

۳۸- (وَ اِذْ تَقُولُ لِلَّذى اَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِ وَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِ اَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللّهَ وَ تُخْفى فى نَفْسِكَ مَا اللّهُ مُبْدى هِ وَ تَخْشَى النّاسَ وَ اللّهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشيهُ فَلَمّا قَضى زَيْدٌ مِنْها وَ طَرا زَوَّجْنا كَها لِكَىْ لا يَكُونَ عَلى الْمُؤْمِنينَ حَرَجٌ فى اَزْواجِ اَدْعِيائِهِمْ اِذا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَ طَرا وَ كانَاَمْرُ اللّهِ مَفْعُولاً) (سوره احزاب ، آیه ۳۷)

۳۹- (ما كانَ عَلَى النَّبِىِّ مِنْ حَرَجٍ فى ما فَرَضَ اللّهُ لَهُ سُنَّهَ اللّهِ فِى الَّذى نَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ كانَ اَمْرُاللّهِ قَدَرا مَقْدُورا الَّذى نَ يُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لا يَخْشَوْنَ اَحَدا اِلا اللّهَ وَ كَفى بِاللّهِ حَسى با ما كانَ مُحَمَّدٌ اَبا اَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ وَ لكِنْ رَسُولَ اللّهِ و خاتَمَ النَّبِيّينَ وَ كانَ اللّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلى ما) (سوره احزاب

آیه ۳۸ - ۴۱)

زن در قرآن(قسمت چهارم)

نویسنده:علی دوانی

همسر پیغمبر

داستان اِفک یا ((حدیث اِفک)) یعنی تهمت زدن به یکی از همسران پیامبر، معروف است . و ماجرای آن در سوره نور به تفصیل آمده است . آیات مربوط به این ماجرا از آیه یازده آغاز و تا ۲۶ پایان می یابد.

تفاسیر و احادیث و تواریخ اسلامی راجع به زنی که مورد تهمت قرار گرفته است دو نظر دارند:

۱ - عموم مفسران و محدثان و مورّخان عامه نوشته اند: وی عایشه دختر ابوبکر بوده است . این نظر هم بر اساس حدیثی است که راوی آن خود عایشه است ، به شرحی که خواهد آمد. بعضی از تفاسیر و تواریخ شیعه نیز بر اثر عدم توجه ، همین نظر را اظهار داشته اند.

۲ - بیشتر تفاسیر شیعه نوشته اند که ماجرای ((اِفک)) از تهمت زدن عایشه به ((ماریه)) همسر مصری پیغمبر ناشی شده است .

اینک نخست به شرح نظریه اول می پردازیم ، آنگاه نظر خود را درباره نظریه دوم ابراز می داریم .

عایشه می گوید: رسم پیغمبر این بود که هر گاه می خواست به سفر برود، قرعه می انداخت و به حکم قرعه یکی از همسران خود را همراه می برد.در غزوه ((بنی مُصطلق))قرعه به نام من اصابت کردومن همراه پیغمبربودم .

پس از خاتمه جنگ و شکست دشمن ، در یکی از منازل میان راه مدینه ، شب هنگام چون کاروان ما خواست حرکت کند، من برای قضای حاجت به نقطه ای رفتم و چون برگشتم دیدم گردنبندم نیست . به نقطه ای که رفته بودم بازگشتم تا آن را بیابم .

وقتی بـه محـل اقـامت کـاروان مراجعـت کردم دیـدم قـافله حرکت کرده است و به تصـور اینکه من در محمـل هسـتم ، آن را برداشته و به شتر بسته و رفته اند.

در آن هنگام یکی از اعراب بادیه به من نزدیک شـد و چون مرا شـناخت شترش را خوابانیـد و مرا سوار کرد وبه قافله رسانیـد. همین معنا موجب شد که منافقان سـروصدا به راه اندازند و پیغمبر مرا به خانه پدرم بفرستد و حتی در صدد طلاق من بر آید تا اینکه آیات ((اِفک)) نازل شد و خدا مرا از تهمتی که زده بودند تبرئه کرد و نظر پیغمبر نسبت به من عوض شد!

این خلاصه داسـتان افک و نزول شانزده آیه سوره نور به روایت عایشه است . اگر داسـتان این بوده است که عایشه می گوید، چندین اشکال در این حدیث به نظر می رسد که باید برای آن پاسخی منظور داشت :

۱ - آیا پیغمبر اجازه داده که زن جوانش شب هنگام بدون اطلاع او از میان جمعیت خارج شود و تنها به نقطه تاریک و دوری از بیابان رود؟

۲ - آیا پیغمبر این قدر نسـبت به ناموس خود (نَعُوذُ بِاللّهِ) سهل انگار بوده است که موقع کوچ کردن نداند همسرش در محمل هست یا جا مانده تا اینکه عربی او را بیابد و سوار کند و بیاورد و به کاروان برساند؟!

۳ - آیـا پیغمبر تـا آنجـا بی خبر بوده که ندانـد تهمت منافقان ، راست است یا دروغ تا اینکه ((آیات افک)) نازل شود و یقین کند که سخن منافقان تهمت بوده است و عایشه تبرئه شود و باردیگر او

را بپذیرد و به خانه بر گرداند؟

۴ – آیا برای پیغمبر روا و جایز است که بر اساس شایعه سازی منافقان ، زن جوانش را از خود براند و نسبت به او سوءظن پیدا کند و باعث شود که شخصیت و آبروی او و خودش لکه دار گردد؟!

اینها نقاط مبهمی است که به طور آشکار در حدیث افک عایشه دیده می شود و قبول آن ماجرا از زبان عایشه را مورد تردید قرار می دهد.

آنچه در احادیث معتبر شیعه راجع به ((حدیث افک)) آمده است ، به خوبی می رساند که موضوع چیز دیگری بوده است و با توجه به آن هیچیک از این اشکالات مورد پیدا نمی کند.

آنچه شیعه در این خصوص روایت کرده این است که روزی پیغمبر اکرم ، کودک خردسالش ((ابراهیم)) را که از همسر مصری خود ((ماریه)) داشت به عایشه نشان داد و فرمود: ((ببین چقدر شبیه من است)).

عایشه گفت : نه ! نمی بینم که شباهتی به شما داشته باشد!!

عایشه می خواست به ((ماریه)) از این راه تهمت بزند. چون او پس از خدیجه تنها زنی بود که از پیغمبر بچه آورده بود و عایشه تنها دختری که به عقدپیغمبر درآمده بود،نمی توانست شاهداین منظره باشد و آن راتحمل کند.

خود وی می گوید: حالتی که در این مواقع به هر زنی دست می دهد، بر من عارض شد.

ولی به گفته علامه فقید سید عبدالحسین شرف الدین عاملی : ((خداوند، ابراهیم و مادرش ماریه را به دست امیرالمؤ منین علیه السّلام از این اتهام تبرئه کرد)).

حاکم نیشابوری داستان آن را در حدیث صحیح ((مستدرک)) و

ذَهَبی در ((تلخیص)) به نقل از خود عایشه آورده اند. نگاه کنید به جلد چهارم مستدرک و تلخیص آن ، صفحه ۳۹ و تعجب کنید.(۱)

باری ، بنابرآنچه در حدیث افک راجع به سوءنظر و حسد عایشه نسبت به ماریه همسر دیگر پیغمبر دیده می شود این است که چون او نمی توانست خود را فاقد اولاد ببیند و بچه هوو را در بغل پیغمبر مشاهده کند، لذا به هووی خود تهمت زد و کسان خود و دیگران را نیز با خود همدست کرد و آن سرو صدا را به راه انداخت . خداوند آیات افک را در تبرئه ماریه از تهمت عایشه نازل فرمود و منافقان را تخطئه کرد که درست به عکس منظور عایشه نتیجه می دهد؛ زیرا:

اولا : خداوند ماریه را تبرئه کرده است نه عایشه .

ثانیا : عایشه بود که ماریه را مورد تهمت و افک قرار داد و موجب شد که منافقان ، زبان درازی کنند و سروصدا به راه بیندازند.

ثالثا : آیات افک در نکوهش عایشه و تخطئه او نازل شده است ، نه برای دفاع از وی و آن داستان نامناسب .

رابعا : باتوجه به این واقعیت کاملا پیداست که عایشه خواسته است با جعل آن حدیث کذایی ، مسیر نزول آیات افک را منحرف سازد و آن را به نفع خود متمایل کند که چون در آن ایام حکومت تعلق به پدر او داشت ، توانست این کار را عملی سازد و تخطئه خود را به صورت تبرئه خویش در آورد، اما در مورد دیگر جلوه گر سازد.

اینک ترجمه آیات افک ، که عینا از نظر خوانندگان

محترم می گذرد:

((کسانی که تهمت (به ماریه) زدند، گروهی از شما مسلمانان (اما منافق) هستند.

(ای مسلمانان راستین)گمان نکنید که این تهمت ، شما را دچار شرّ کند بلکه سرانجام به نفع شما خواهد بود

(و منافقان شناخته می شوند) هر یک از آنان که تهمت زده اند،گناه آن را خواهند برد

و کسی که بیشترین تهمت را به عهده گرفت ، عذابی بزرگ خواهددید(۲))).

((چرا وقتی آن تهمت را شنیدید، مردان و زنان با ایمان درباره خود گمان نیک بردند و فقط گفتند: این تهمتی آشکار است (که منافقان زده اند)؟(۳))).

((چرا وقتی منافقان این تهمت را زدند، چهار شاهد برای اثبات آن نیاوردند؟ وقتی گواهانی نیاوردند، نزد خداوند دروغگو خواهند بود(۴))).

((اگر تفضل خدا و رحمت او در دنیا و آخرت بر شما اهل ایمان نبود، در این سخنان و تهمتها که در آن فرورفته اید (و به زبان می آورید) عذابی بزرگ به شما می رسید(۵))).

((زیرا شما آن سخنان را با زبانهای خود تلقی کرده و چیزی را که علم به آن ندارید با دهانهای خود می گویید و می پندارید که کار آسانی است ، در صورتی که نزد خدا بزرگ است (۶))).

((چرا وقتی آن را شنیدید گفتید: ما را نمی رسد که این سخنان را به زبان آوریم ، ای خدای سبحان این تهمتی بزرگ است ؟ (۷))).

((خدا شما را پند می دهد که هرگز به مانند آن برنگردید، اگر از اهل ایمان هستید(۸))).

((خدا آیات خود را برای شما بیان می کند و خدا دانا و حکیم است (۹))).

((آنانکه دوست دارند کار زشت را در میان اهل ایمان شایع سازند در دنیا

و آخرت عذابی دردناک خواهند داشت ، خدا می داند و شما نمی دانید(۱۰))).

((اگر فضل و رحمت خدا نبود (عذاب خدا شما را فرو می گرفت) خدا مهربان و رئوف است (۱۱))).

((کسانی که زنان پارسا و بی خبر و باایمان را به زنا نسبت می دهند، در -دنیا و آخرت نفرین شده خدایند و کیفری بزرگ در پیش خواهند داشت (۱۲))).

((در روزی که زبانهای آنان و دستها و پاهایشان نسبت به آنچه کرده اند گواهی می دهند(۱۳))).

((زنان پلید و فاسد میل به مردان پلید و آلوده دارند، مردان پلید هم به طرف زنان آلوده می روند، زنان پاک خواهان مردان پاک هستند و مردان پاک هم خواستگار زنان پاکیزه می باشند. این افراد از آنچه بدخواهان به ایشان نسبت می دهند پیراسته اند. آنان آمرزیده اند و روزیِ بزرگی نزد خدا دارند(۱۴))). عایشه و حفصه

پیغمبران در اعتقاد ما مسلمانان جهان ، همگی ((معصوم)) هستند. ((عصمت)) حالتی است که پیغمبران و امامان و از میان زنان عالم حضرت زهرا بانوی عالیقدر اسلام ، بر اثر شایستگی و لیاقتی که از راه وراثت و اصالت خانوادگی و جنبه های شخصی پیدا کرده بودند، از جانب خداوند متعال به آنان موهبت شده بود.

انسان معصوم نظیر ما افراد معمولی اجتماع ، اسیر هوی و هوس و گرفتار تعینات صوری نمی شود. نه گناه می کند و نه دچار خطا و لغزش می گردد و نه مورد تهدید و تطمیع قرار می گیرد. بنابراین ، تمام کارهای معصومین سنجیده و حساب شده و براساس حکمت و مصلحت بوده است .

زنان متعددی که پیغمبر اسلام پس از

پنجاه سالگی گرفته است همگی اتفاقی و ناشی از جنبه های عاطفی و انسانی و به ملاحظات سیاسی و قبیله ای یا اقتصادی و غیره بود.

در آن روزگار به واسطه جنگهای قبیله ای و نزاعهای خانوادگی ، زن در جامعه زیاد می آمد و عرب غیرتمند هم نمی گذاشت آنان تنها بمانند و باعث حرف شوند.به همین جهت تعددازواج ،معمول بود تا جایی که بسیاری ازآنان بیش از یک زن داشتند و گاهی تعدادآنان از پانزده زن و بیشترهم تجاوزمی کرد.

پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از سن ۲۴ سالگی تا پنچاه سالگی با ((خدیجه)) بانوی بیوه ای که دو شوهر کرده و پانزده سال از وی بزرگتر بود، به سر برد. پس از مرگ خدیجه که ۶۵ سال داشت ، پیغمبر تا یک سال غمگین بود و زنی اختیار نکرد. اندوه پیغمبر اسلام در مرگ خدیجه تا آنجا بود که در طول یک سال بعد از مرگ او، لبخند به لب نیاورد.

دومین زنی که به همسری پیغمبر در آمد ((سُوده)) دختر زمعه بود که به پیشنهاد یکی از بانوان مکه به نام ((اُمّ حکیم)) و خواستگاری خود او، به خانه پیغمبر راه یافت .

این بانو نیز بیوه و یک سال از پیغمبر بزرگتر بود. ((سوده)) وقتی به خانه پیغمبر آمد گفت : یا رسول الله ! من زنی سرد مزاجم و میل چندانی به مرد ندارم ، فقط خواستم با این وصلت و در این سن و سال ، نام شما بر روی من باشد و این افتخار را داشته باشم . در حقیقت او پرستاری برای

کودکان بی مادرپیغمبر بود که مادرشان خدیجه یک سال پیش به جهان باقی شتافته بود.

پس از این واقعه ، ابوبکر و زنش که موقعیت شناس بودند با پیشنهاد پی در پی و اصرار زیاد دختر خود ((عایشه)) را به عقد پیغمبر در آوردند. هر بار که پدر و مادر عایشه موضوع را به پیغمبر پیشنهاد می کردند، حضرت می فرمود: بگذارید برای وقت دیگری . و چون اصرار آنان از حد گذشت و پیغمبر دید که در آن ایام بحرانی اگر دست رد به سینه ابوبکر بزند، ممکن است عکس العمل نامطلوب داشته باشد، پذیرفت و عایشه به عقد حضرت در آمد ولی پیغمبر گوشزد نمود که عروسی باشد برای بعد. و چون از مدینه به مکه هجرت فرمود، عروسی هم سرگرفت . عایشه تنها دختری بود که به عقد پیغمبر درآمد.

زن چهارم پیغمبر ((حفصه)) دختر عمر بود. شوهر این زن در جنگ احد شهید شد و او بیوه ماند. حفصه زنی تندخو و عصبی مزاج بود. پس از شهادت شوهر به خانه پدر آمد و چون با زنان پدر و نامادریهای خود نمی ساخت ، پس از انقضای ایام عده اش ، عمر به دوست خود ابوبکر پیشنهاد کرد او را به زنی بگیرد تا از خانه پدر بیرون رود ولی ابوبکر به این دلیل که حفصه زنی تندخوست حاضر نشد با وی ازدواج کند.

عمر همین پیشنهاد را به دوست دیگرش عثمان کرد. عثمان نیز به همان دلیل حاضر نشد حفصه را به همسری بگیرد و گفت : حوصله اخلاق تند او را ندارم .

روزی عمر از وضع خود و حفصه نیز

گله کرد که نمی دانـد با حفصه چه کند. عمر افزود که حفصه علاوه سـربار زندگی او هم شده است و او به سـختی می تواند خود و خانواده اش را اداره کنـد، بخصوص که حفصه هم با اخلاق مخصوص به خود زنـدگی را در کام او تلـخ کرده است و گفت : به همین علت هم کسی حاضر نیست او را به همسری بگیرد.

پیغمبر پس از شـنیدن سـخنان عمر فرمود: چطور است خود من او را به همسـری بگیرم تا همه نارضایی از میان برود؟ بدینگونه حفصه به عنوان یکی از زنان پیغمبر به خانه حضرت آمد.

پنجمین همسر رسول خدا ((ماریه)) بانوی مصری بود که ((مقوقس)) حکمران مصر به حضرت بخشیده بود. روزی پیغمبر در اطـاق حفصه یـا عـایشه بـا ((مـاریه)) خلوت کرده بود و بـا هم سـرگرم گفتگویی بودنـد که میان زن و شوهر مبادله می شود. ((حفصه)) با دیدن آن منظره سخت برآشفت و به پیغمبر اعتراض کرد که چرا ماریه را به اطاق وی آورده است ؟

پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از بیم آنکه مبادا حفصه ماجرا را برای عایشه و هر دو برای پدران خود نقل کنند و آنان نیز اعتراض نمایند و بگومگوی آن به خارج هم سرایت کند، ناراحت شد و به حفصه فرمود: ((اگر قول دهی که آنچه دیده ای به عایشه نگویی و برای پدرت هم نقل نکنی ، من هم تعهد می کنم ماریه را بر خود حرام نمایم و دیگر با او تماس نگیرم)).

حفصه قول داد و پیغمبر هم ماریه را بر خود حرام کرد. تحریم

ماریه بر اثر قسمی که پیغمبر یاد کرد عملی شد.

با این وصف ، حفصه موضوع را به عایشه گفت و هر دو که سخت با ماریه دشمن بودند، جریان را به پدران خود ابوبکر و عمر اطلاع دادند. پیغمبر از آن بیم داشت که آنان مطلب را بزرگ کنند و آبروی آن برگزیده خدا را نزد دوست و دشمن در معرض خطر قرار دهند.

به دنبال این رویداد، سوره تحریم نازل شد. خدا آنچه را اتفاق افتاده بود در آغاز این سوره نقل می کند. سوره نیز به همین جهت به نام ((تحریم)) نامیده شده است . ((تحریم)) یعنی پیغمبر بر اثر این ماجرا ماریه را بر خود حرام کرد.

ترجمه پنج آیه آغاز سوره تحریم این است :

((ای پیغمبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده است ، برخود حرام نمودی تا زنانت (حفصه و عایشه) را از خود راضی کنی ؟ خداوند بخشنده و مهربان است و سخت نخواهد گرفت)).

خدا فرمان داده است که قسمهای خود را با کفاره بگشایید. خداوند سرپرست شماست و دانا و حکیم است . وقتی پیغمبر، رازی را با یکی از زنانش (حفصه) در میان گذاشت و او آن را به دیگری (عایشه) خبر داد و خداوند آن را برای پیغمبر آشکار ساخت ، پیغمبر بعضی از آن را به رخ او کشید و از بازگوکردن قسمتی دیگر صرف نظر کرد چون پیغمبر مطلب را به رخ او کشید، او (حفصه) گفت : چه کسی به تو خبر داد؟ پیغمبر فرمود: خدای دانای حکیم به من اطلاع داد.

اگر شما زنان پیغمبر

(عـایشه و حفصه) از این کار (فاش ساختن راز پیغمبر که خیانت است) به درگاه خداونـد توبه کنیـد، دلهایتان به آن معطوف شده است ولی چنانچه بر ضد پیغمبر دسـته بندی کردید، بدانید که خداوند پشتیبان پیغمبر است و جبرئیل و بهترین فرد شایسته مؤ منین و فرشتگان نیز پس از آنان یاوران اویند(۱۵))).

عموم مفسـران اسـلامی این آیـات را به همین گونه تفسـیر کرده انـد و گفته انـدفرد شایسـته مؤ منین که یـاورپیغمبربوده اسـت ((علی بن ابی طالب علیه السّلام))است .

پس از آن ، خداوند می فرماید: ((امید است که اگر پیامبر شـما دو نفر (عایشه و حفصه) را طلاق دهد، در عوض زنان بهتری به همسـری او درآورد که مسـلمان و مؤ من و خویشتندار و توبه کننده به درگاه خدا و عابده و رهروان به سوی حق باشند، چه دختران بِکر و چه زنان بیوه)).(۱۶)

ملاحظه می کنیـد که خداوند موضوع توطئه حفصه و عایشه و پدران آنان را به اطلاع پیغمبر رسانید و آنان را از اقدام بر ضـد پیغمبر بر حـذر داشت . خداونـد تهدید می کند که اگر آنان دست به کار شدند، خدا و جبرئیل ، پیک وحی الهی و علی علیه السّلام بنده شایسته و با ایمان خدا و فرشتگانش پشتیبان پیغمبر خواهند بود و نقشه آنان نقش بر آب خواهد شد.

خداونـد در تهدیـد خود، عایشه و حفصه را تا سـر حـد طلاق کشانده است و صـریحا می فرماید: ((اگر کار را بزرگ کردید، پیغمبر شما را طلاق خواهد داد و خدا به جای شما زنانی بهتر از شما که دارای همه گونه شرایط

زنان نمونه باشند، چه دختر و چه بیوه به همسری پیغمبرش در خواهد آورد))!

پس از نزول این آیات ، پیغمبر اکرم چون قسم خورده بود، کفّاره داد و بار دیگر ماریه بر او حلال شد. عایشه و حفصه و پدرانشان هم از توطئه و دسته بندی خود نتیجه ای نگرفتند بلکه توطئه به زیان آنان تمام شد؛ زیرا همه مسلمانان متوجه شدند که آنان می خواستند گفتگو و تماس پیغمبر با یکی از همسرانش را که به وی رشک می بردند، به صورت ناخوشایندی درآورند و خاطر پیغمبر را بیازارند و آبرویش را به مخاطره اندازند.

در آیه نُهم همین سوره ، خداوند متعال حفصه و عایشه را متوجه می سازد همانطور که زن نوح و لوط از خوبی شوهران خود،پیغمبران خدا طرفی نبستند و سودی نبردند، شما نیز با اینکه همسر پیغمبر هستید، اگر راز او را فاش ساختید به وی خیانت کرده اید و سرنوشتی بهتر از آنان نخواهید داشت .

جالب است که ((بخاری)) محدث مشهور عامه در کتاب حدیث معروف خود ((صحیح)) جلد سوم ، صفحه ۱۳۶ از عبدالله عباس روایت می کند که گفت : یک سال بود که می خواستم از عمربن خطاب راجع به آیه ای سؤ ال کنم ولی از هیبت او (در زمان خلافتش) نمی توانستم بپرسم . تا اینکه وقتی به قصد حج از مدینه خارج شد و من هم با او بودم هنگام بازگشت در میان راه از وی پرسیدم دو زنی که جزو زنان پیغمبر بودند و خدا می فرماید بر ضد پیغمبر همدستی کردند، چه کسانی بودند؟

عمر گفت : حفصه و

عایشه بودند. پی نوشتها

۱- کتاب اجتهاد درمقابل نص ،ترجمه نویسنده این سطور،چاپ دفترانتشارات اسلامی ،ص ۴۸۵.

۲- (اِنَّ الَّذی نَ جاؤُا بِالاْ فْکِ عُصْبَهٌ مِنْکُمْ لا تَحْسَبُوهُ شَرّا لَکُمْ بَلْ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ لِکُلِّ امْرِءٍ مِنْهُمْ مَا اکْتَسَبَ مِنَ الاِْثْمِ وَ الَّذی تَوَلّی کِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذابٌ عَظی مٌ) (سوره نور، آیه ۱۱)

۳- (لَوْلا اِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنونَ وَ الْمُؤْمِناتِ بِاَنْفُسِهِمْ خَیْرا وَ قالوُا هذا اِفْکٌ مُبی نٌ) (سوره نور، آیه ۱۲)

۴- (لَوْلا جاؤُا عَلَیْهِ بِاَرْبَعَهِ شُهَداءَ فَاِذْ لَمْ یَاءْتُوا بِالشُّهَداءِ فَاوُلئِکَ عِنْدَ اللّهِ هُمُ الْکاذِبُونَ) (سوره نور، آیه ۱۳)

۵- (وَ لَوْلا فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ فِی الدُّنْیا وَالاخِرَهِ لَمَسَّکُمْ فی ما اَفَضْتُمْ فی هِ عَذابٌ عَظی مٌ) (سوره نور، آیه ۱۴)

۶- (اِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِاَلْسِنَتِکُمْ وَ تَقُولُونَ بِاَفْواهِکُمْ ما لَیْسَ لَکُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَیِّنا وَ هُوَ عِنْدَاللّهِ عَظی مٌ) (سوره نور، آیه ۱۵)

۷- (وَ لَوْلا اِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ ما یَکُونُ لَنا اَنْ نَتَکَلَّمَ بِهذا سُبْحانَکَ هذا بُهْتانٌ عَظی مٌ) (سوره نور، آیه ۱۶)

۸- (یَعِظُکُمُ اللّهُ اَنْ تَعُودوُا لِمِثْلِهِ اَبَدا اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنی نَ) (سوره نور، آیه ۱۷)

۹- (وَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمُ الاْ ی اتِ وَاللّ هُ عَلی مٌ حَکیمٌ) (سوره نور، آیه ۱۸)

۱۰- (اِنَّ الَّذی نَ یُحِبُّونَ اَنْ تَشی عَ الْفاحِشَهُ فِی الَّذی نَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ اَلی مٌ فِی الدُّنْیا وَ الاْ خِرَهِ وَ اللّ هُ یَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ) (سوره نور، آیه ۱۹)

۱۱- (وَ لوْلا فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ اَنَّ اللّهَ رَؤُفٌ رَحی مٌ) (سوره نور، آیه

۲۰)

۱۲- (اِنَّ الَّذی نَ یَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ الْمُؤ مِناتِ لُعِنُوا فِی الدُّنْیا وَالْا خِرَهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظی مٌ) (سوره نور، آیه ۲۳)

۱۳- (یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ اَلْسِنَتُهُمْ وَ اَیْدی هِمْ وَ اَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ)(سوره نور،آیه ۲۴)

۱۴- (اَلْخَبی ثاتُ لِلْخَبی ثی نَ وَ الْخَبی ثُونَ لِلْخَبی ثاتِ وَ الطَّیِّباتُ لِلطَّیِّبی نَ وَالطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّباتِ اُولئِکَ مُبَرَّؤُنَ مِمّا یَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ رِزْقٌ کَری مٌ) (سوره نور، آیه ۲۶)

۱۵- (بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحی م یـا اَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِمُ ما اَحَلَّ اللّهُ لَکَ تَبْتَغی مَرْضاتَ اَزْواجِکَ وَ اللّهُ غَفورٌ رَحیمٌ قَدْ فَرَضَ اللّهُ لَکُمْ تَحِلَّهَ اَیْمانِکُمْ وَ اللّهُ مَوْلیکُمْ وَ هُوَ الْعَلی مُ الْحَکی مُ وَ اِذْ اَسَرَّ النَّبِیُّ اِلی بَعْضِ اَزْواجِهِ حَدی ثا فَلَمّا نَبَّاَتْ بِهِ وَ اَظْهَرَهُ اللّهُ عَلَیْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ اَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمّا نَبَّاَهـا بِهِ قـالَتْ مَنْ اَنْبَاَکَ هـذا قـالَ نَبَّاَنِیَ الْعَلی مُ الخَبی رُ اِنْ تَتُوبـا اِلَی اللّهِ فَقَد صَغَتْ قُلُوبُکُما وَ اِنْ تَظاهَرا عَلَیْهِ فَاِنَّ اللّهَ هُوَ مَوْلیهُ وَ جِبْری لُ وَ صالِحُ الْمؤ مِنینَ وَ الْمَلائِکَهُ بَعْدَ ذلِکَ ظَهی رٌ) (سوره تحریم ، آیه ۱ - ۴)

۱۶- (عَسی رَبُّهُ اِنْ طَلَّقَکُنَّ اَنْ یُبْدِلَهُ اَزْواجا خَیْرا مِنْکُنَّ مُسْلِماتٍ مُؤْمِناتٍ قانِتاتٍ تائِباتٍ عابِداتٍ سائِحاتٍ ثَیِّباتٍ وَ اَبْکارا) (سوره تحریم ، آیه ۵)

زن از دیدگاه پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) و مقایسه تطبیقی حضرت زهرا (سلام الله علیها) با آن ویژگی ها

نویسنده:فرزانه جاویدی

اشاره:

شایسته است زن را از دیدگاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)مورد بحث و بررسی قرار دهیم و از دستورات آن حضرت پیروی و تبعیت نماییم. زیرا که در قرآن آمده است "لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه" (سوره احزاب، آیه ۲۱) و سپس

بهترین زن عالم حضرت صدیقه طاهره، زهرای اطهر (سلام الله علیها)دخت آن حضرت را با آن ملاکها مقایسه کنیم تا میزان تاسی کوثر به احمد را بیابیم که خداوند به پاس آن به پیامبر فرمان "فصل لربک وانحر" (سوره کوثر، آیه ۲) داد.بدین منظور تعدادی از احادیث منسوب به آن حضرت در خصوص زنان را بررسی می نمائیم. ویژگیهای زنان خوب

۱- محبوب بودن

۱-۱- حبب الی من دیناکم النساء و الطیب و جعلت قره عینی فی الصلاه (نهج الفصاحه، ح ۱۳۴۳)

من از دنیای شما دو چیز را دوست دارم زن و بوی خوش و روشنی چشم من در نماز است.

۱-۲- ساووا بین اولادکم فی العطیه فلو کنت مفضلا احدا لفضلت النساء (نهج الفصاحه، ۱۷۲۸)

در کار بخشش میان فرزندان خویش مساوات را رعایت کنید. من اگر کسی را برتری دهم زنان را برتری می دهم.

زن خوب از بهترین نعمتهای دنیا است و اسلام برای زن ارزش فوق العاده ای قائل است. برای همین به پدرها سفارش شده هدیه ای که به منزل می آورند اول به دختر بدهند.

حضرت زهرا(ع) محبوبه پدر و همسرش بود، این دختر عزیز گستره وسیعی از قلب مقدس پدر را از آن خود ساخته بود. پیامبر گرامی(ص) هرگاه قصد سفر داشت با آخرین کسی که وداع می فرمود دخت سرفرازش فاطمه(س) بود وهنگام بازگشت از سفر نیز نخست به خانه فاطمه(ع) وارد می شد. ۲- عفت داشتن

۲-۱- العفاف زینه النساء (نهج الفصاحه، ح ۲۰۰۸)

عفت زینت زنان است.

۲-۲- خیر نساءکم العفیفه الغلمه، عفیفه فی فرجها غلمه علی زوجها.(نهج الفصاحه، ح ۱۵۳۴)

بهترین زنان شما زن عفیف راغب است

که در ناموس خود عفت و به شوهر خود رغبت داشته باشد.

عفت به معنی پاکدامنی و پرهیزگاری است. عفیف بودن زن از بارزترین ویژگی های مثبت زنان است، زیرا عفت زن موجب قوام خانواده و جامعه می شود و باعث عدم بروز نابسامانی ها و ناهنجاری ها در اجتماع می گردد. حضرت زهرا(س) چنان عفیف بودند که حاضر نبودند حتی شخص نابینایی بوی ایشان را هم استشمام کند و لذا وقتی پیامبر(ص) همراه مرد نابینایی به منزل ایشان وارد شد حضرت زهرا(س) پوشش کامل داشتند و یا در جواب سئوال پیامبر(ص) که بهترین و شایسته ترین چیز برای زنان چیست؟ حضرت زهرا(س) پاسخ فرمودند: بهترین چیز برای زن این است که مردان بیگانه را نبیند و آنان نیز او را نبینند (مظفری، ص ۱۲۳)، البته به نظر می رسد منظور منع اختلاط شیطانی زن و مرد است و زن در اجتماع باید کرامت و شخصیت خود را حفظ کرده و از برخوردهای غیر ضروری با نامحرمان جدا اجتناب نماید. ۳- شرم داشتن

... الحیاء حسن ولکن فی النساء احسن. (نهج الفصاحه، ح ۲۰۰۶)

شرم نیک است ولی برای زنان نیکوتر است.

شرم به معنی حیا و آزرم است و وجود این خصلت در زنان باعث حفظ حرمت ها می شود و عدم پرده دریها و بی احترامی ها را هم سبب می گردد.

این ویژگی نیز به مانند تمام ویژگی های مثبت به طور کامل در حضرت زهرا(س) بروز وظهور داشت، به طور مثال وقتی پیامبر(ص) موضوع خواستگاری حضرت علی(ع) را با ایشان در میان گذاشتند حضرت زهرا(س) با حیا و شرمی که داشت با وجود

رضایت جوابی ندادند وسکوت کردند و پیامبر(ص) فرمودند: سکوتها اقرارها (قزوینی، ۱۹۷) سکوت به معنی رضایت است. ۴- توانگری

تزوجوا النساء فانهن یاتین بالمال. (نهج الفصاحه، ح ۱۱۴۳)

زن بگیرید که زنان توانگری می آورند.

ازدواج و گرفتن زن، خود باعث فزونی رزق می شود و خداوند، خود رساندن رزق را ضمانت فرموده، آنجا که می فرماید: "وانکحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم وامائکم این یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله و الله واسع علیم" (سوره نور، آیه ۳۲) والبته باید مردان بی زن و زنان بی شوهر و کنیزان و بندگان خود را به نکاح یکدیگر درآورید، اگر فقیرند خدا به لطف خود آنان را بی نیاز خواهد فرمود که خداوند وسعت دهنده و داناست. ۵- مهر سبک

۵-۱- ان من یمن المراه تیسیر خطبتها و تیسیر صداقها. (نهج الفصاحه، ح ۹۲۹)

نشان میمنت زن این است که خواستگاریش آسان و مهرش سبک باشد.

۵-۲- اعظم النساء احسنهن وجوها و ارخصهن مهورا. (نهج الفصاحه، ح ۳۵۹)

بهترین زن آن است که رویش خوبتر ومهرش کمتر است.

۵-۳- خیرهن اسیرهن صداقا. (نهج الفصاحه، ح ۱۵۳۶)

بهترین زنان آن است که مهرش آسانتر باشد.

داشتن مهر سبک از مشخصه های زن خوب و مبارک است و فرهنگ شدن این امر باعث افزایش ازدواج و سهل شدن آن می گردد و در نتیجه افزایش آمار ازدواج جوانان، آمار انحرافات اخلاقی و بزه کاریها هم به شدت کاهش پیدا می کند و جامعه در جهت آرامش و ثبات پیش می رود.

حضرت زهرا(س) در این خصوص هم الگو و بهترین نمونه بودند و صداق ایشان مبلغ ۵۰۰ درهم بود که آن

هم از فروش سپر امیرمومنـان(ع) تـامین شـد واین مهریه برترین و والاـترین بانوی جهان هستی، سالار زنان گیتی ودخت فرزانه سالاـر پیـام آوران خـدا محسوب شـد و ایشان از هرگونه بهاد ادن به ارزشـهای مادی چشم پوشـید تا این درس آموزنـده را به انسانهـای آزاده و وارسـته بیـاموزد که چگونه بایـد در زنـدگی به ارزش هـای معنوی وانسـانی بها دهنـد و این تفکر که مهریه سنگین برای زن اعتبار و شخصیت می آورد باید با تاسی به حضرت زهرا(س) منسوخ گردد. ۶- پارسایی

۶-۱- اربع من سعاده المرء آن تکون زوجته صالحه و ... (نهج الفصاحه، ح ۲۵۷)

چهار چیز نشان خوشبختی مرد است (از آن جمله) زنش پارسا باشد.

۶-۲- الدنیا متاع و خیر متاعها المرءه الصالحه. (نهج الفصاحه، ح ۱۶۰۱)

دنیا متاعی است و بهترین متاع آن زن پارساست.

۶-۳- من رزقه الله امراه صالحه فقد اعانه علی شطر دینه فلیتق الله فی الشطر الباقی. (نهج الفصاحه، ح ۳۰۱۶)

هرکه را خدا زنی پارسا داده وی را بر نصف دین خویش یاری کرده و باید درباره نصف دیگر آن از خدا بترسد.

۶-۴- قلب شاکر و لسان ذاکر و زوجه صالحه تعینک علی امر دنیاک و دینک خیر ما اکتنز الناس. (نهج الفصاحه، ح ۲۰۹۴)

دلی شکرگزار و زبانی ذکر گوی و زنی پارسا که ترا در کار دنیا و دینت اعانت کند بهترین چیزی است که مردم ذخیره کنند.

۶-۵ ثلاثه من السعاده... فمن السعاده: المراه الصالحه تراها فتعجبک و تغیب عنها فتامنها علی نفسها... (نهج الفصاحه، ح ۱۲۴۲)

سه چیز مایه خوشبختی است... از سعادت: زن پارسایی است که دیدارش ترا مسرور سازد و وقتی

از او غایب شوی وی را بر عفت خویش و مال خود امین دانی.

۶-۶- الا اخبرک بخیر ما یکنز المرء؟... المراه الصالحه اذا نظر الیها سرته و اذا امرها اطاعته و اذا غاب عنها حفظته. (نهج الفصاحه، ح ۴۵۶)

می خواهی ترا از بهترین گنجینه مرد خبر دهم؟ ... زن پارسا که وقتی به او نگرد مسرور شود و همین که به او فرمان دهند اطاعت کند و هنگام غیبت، امانت او را محفوظ نگه دارد.

پارسایی به معنای زهد وتقوی ورزیدن و دوری گزیدن از گناه و رو آوردن به طاعت عبادت خداوند است. همان طور که در فرمایشات حضرت رسول(ص) هم آمده این خصلت یکی از بهترین ویژگی زنان است و وجود زن پارسا نعمتی از نعم الهی است.

حضرت زهرا(س) دراین میدان هم پیشتاز بودند و در زهد وپارسایی در بین زنان همتایی نداشتند.

انفاق حضرت زهرا(س) در شب عروسی و یا بخشیدن گردنبند مورد علاقه به سائل و یا سیر کردن اسیر و یتیم و فقیر با وجود گرسنگی خود وخانواده اش که سوره هل اتی در شان ایشان و اهل بیتش(ع) نازل شد نمونه های بارزی از پارسایی ایشان است و سراسر زندگی پرافتخار او، از آغاز تا واپسین لحظات، عبادت خدا بود. ۷- مطیع بودن

۷-۱- خیر النساء التی تسره اذا نظر و تطیعه اذا امرو لا تخالفه فی نفسها و لا مالها بما یکره.(نهج الفصاحه، ح ۱۵۰۴)

بهترین زنان آن است که وقتی مرد به او نگرد مسرور شود و وقتی به او فرمان دهد اطاعت کند و با تن و مال خود بر خلاف رضای شوهر کاری

نکند.

۷-۲- حق الزوج علی المراه ان لا تهجر فراشه و ان تبر قسمه و ان تطیع امره و آن لا تخرج الا باذنه و ان لا تدخل الیه من یکره. (نهج الفصاحه، ح ۱۳۸۹)

حق شوهر بر زن آن است که از بستر وی دوری نگیرد و قسم او را انجام دهد و فرمانش را اطاعت کند و بی اجازه او بیرون نرود و کسی را که دوست ندارد به خانه او نیاورد.

اطاعت از شوهر و فرمانبرداری از او از جمله ویژگی های نیکو برای زنان است چرا که خداوند اطاعت از شوهر را در بسیاری از موارد بر زن فرض نموده و لذا در این جهت هم حضرت زهرا(س) نمونه کامل و اتم بود تا جایی که حضرت امیر(ع) می فرمودند که (فاطمه(س)) در هیچ کاری مرا نافرمانی نکرد. از آن جمله در واقعه بیماری ایشان و درخواست عیادت اغیار از ایشان که حضرت زهرا(س) ابتدا رد کردند ولی وقتی آنها امیرمومنان(ع) رفتند ایشان را واسطه قرار دادند واز ایشان قول گرفتند، وقتی این مسئله را علی(ع) به فاطمه(س) گفتند حضرت زهرا(س) در راستای اطاعت از همسر فرمودند: خانه خانه توست و من همسر تو هر آنچه می خواهی انجام بده، ولی وقت ملاقات، روی از آنان برگرداندند(البته به این دلیل که آنها می خواستند از این ملاقات بهره برداری سیاسی کرده و اوضاع را به نفع خود عوض کنند.) ۸- امین بودن

اربع من اعطیهن فقد اعطی خیر الدنیا و الاخره... و زوجه لا تبغیه خونا فی نفسها و لا ماله. (نهج الفصاحه، ج ۲۵۹)

چهارچیز است که هر کس از آن بهره

دارد، از نیکی دوجهان بهره ور است،... (از آن جمله) زنی که به ناموس و مال وی خیانت نکند. امانتداری از جمله خصلت های شایسته یک زن است، زن امین موجبات آسودگی خاطر مرد را فراهم می نماید و او با دلگرمی و اطمینان خاطر به کسب وکار و فعالیت می پردازد واین خود باعث استحکام خانواده و در نتیجه جامعه با ثبات می گردد. حضرت زهرا(س) در این زمینه هم ممتاز و برجسته بودند و می توان ایشان را الگوی کاملی نه تنها برای زنان بلکه برای مردان هم به حساب آورد.

نمونه بارز آن دفاع ایشان از ولایت بود چرا که پیامبر(س) در روزهای پایانی عمر شریف خود به مردم فرمود: من دو امانت در میان شما می گذارم؛ کتاب خدا وعترتم. اگر به این دو متمسک شوید گمراه نخواهید شد...

حضرت زهرا(س) برای حفظ و دفاع از این امانت یعنی ولایت، کوشش و رنج بسیاری کشیدند و لطمات و صدمات فراوانی متحمل شدند وجان عزیزشان را هم بر سر حفظ ودفاع از ولایت گذاشتند.

در مصادیق جزئی تر هم اظهر من الشمس است که ایشان امین ونگهدار بودند. ۹- مجاهده زن

۹-۱-... جهاد المراه حسن التبعل. (نهج الفصاحه، ح ۱۴۰۳)

جهاد زن، خوب شوهرداری کردن است.

۹-۲- مهنه احداکن فی بیتها تدرک جهاد المجاهدین انشاءالله. (نهج الفصاحه، ح ۲۸۹۲)

(ای زنان) هر یک از شما با اشتغال در خانه خویش اگر خدا خواهد ثواب مجاهدان خواهد یافت.

۹-۳- ایما امراه ماتت و زوجها عنها راض دخلت الجنه. (نهج الفصاحه، ح ۱۰۲۲)

هر زنی که فوت کند و شوهرش از او راضی باشد به بهشت می رود.

جهاد وظیفه عمومی همه مسلمین است. منتها مصادیق آن متفاوت است. جهاد مرد مقابله نظامی، اقتصادی و ... است و جهاد زن هم شوهرداری به نحو احسن می باشد. خوب شوهرداری کردن یعنی محیط خانه را محیط محبت و صمیمت کند، کاری کند که مرد خانه وقتی پس از برخورد کردن با مشکلات و سختی ها با تنی رنجور وخسته و روحی پر ملال به خانه می آید بادیدن قیافه و شنیدن سخنان زن و مشاهده وضع داخل خانه خستگی هایش بر طرف شود و ملال واندوهش به یکسو رود، خوب همسرداری کردن زن به این است که زن از نظر اداره امور داخلی خانه و حفظ آبروی مرد خیال او را آسوده کند. اینجاست که برای چنین زنی ثواب مجاهد در راه خدا خواهند داد.

در مورد حضرت زهرا(س) پیامبر اکرم(ص) یکروز پس از ازدواج ایشان به خانه آنها تشریف بردند و به آنان فرمودند... من کارهای خانه را میان شما تقسیم می کنم. کارهای داخل خانه را زهرا(س) و کارهای خارج خانه را علی(ع) انجام دهد. حضرت زهرا(س) فرمود: غیر از خدا هیچ کس نمی داند که من از این امر (تقسیم وظایف) چقدر خوشحال شدم. زیرا احتیاجی نبود که ایشان خارج از خانه با نامحرمان سروکار داشته باشند. گاهی اوقات هم که امیرمومنان(ع) به جهاد می رفت تمام کارها به دوش فاطمه(س) بود. دخت عزیز پیامبر(ص) آنقدر زحمت می کشید که شریک زندگیش علی(ع) فرمود: فاطمه همسر من در میان خانواده رسول خدا(ص) از محبوب ترین افراد بود، او به قدری (در خانه شوهر) مشک آب به دوش کشید که اثر بند

مشـک در بازویش باقی مانـد و چنـدان دسـتاس کرد که دسـتهایش پینه زد و آنقـدر زیر دیگ، آتش روشن کرد که حرارت آتش رنگ لباسهایش را از بین برد. (مظفری-۱۱۳)

زنـدگی علی(ع) و زهرا(س) برای همه زنان و مردان به ویژه افرادی که گرفتار شخصـیت کاذب شـده اند و کار کردن را دون شان خود می دانند درسی بسیار عالی است. ۱۰- کم موونه بودن

اعظم النساء برکه اقلهن مونه. (نهج الفصاحه، ح ۳۵۸)

از همه زنان پربرکت تر آن است که خرجش کمتر باشد.

قناعت و کم خرج بودن از خصیصه های مثبت یک زن می باشد و بالعکس تقاضای زیاد و توقع بالا موجب آزار و رنج همسر و در صورت عدم توانایی بعضا انحرافاتی را موجب می شود.

در این زمینه هم حضـرت زهرا(س) براستی الگوی مناسب و ایـده آلی بودنـد و بنا به سـفارش پیامبر(ص) هیـچ گاه در خانه از شوهر خود تقاضایی نکردنـد و همواره در سـختی ها و ملایمات صبر و بردباری پیشه کردنـد و هرگز گله و شـکایتی نکردند، چه روزها و شـبهایی که سپری شد و غذایی برای خوردن در خانه علی(ع) یافت نمی شد اما در این شـرایط هم از همسـر خود چیزی مطالبه نمی نمود تا مبادا باعث به زحمت افتادن همسرش شود.

سیمای زن در خطاب های قرآن

نویسنده: حمید پارسانیا

چکیده

موج سوم فمنیسم تحت تأثیر اندیشه های پست مدرن، علم را به ساختار زبانی و در نهایت، به عنصـر جنسیت ارجاع می دهد و معتقـد است که غلبه مرد، علم و همچنین زبـانی مردانه به دنبـال آورده است. بر اساس این دیـدگاه، قرآن نیز که به زبان عربی نازل شده است،

هویتی مذکر دارد.

اما واقع آن است که قرآن عنصر جنسیت را در حقیقت انسانی دخیل نمی داند و بسیاری از خطاب های قرآنی متوجه حقیقت انسانی انـد. اما حتی در مواردی که از نظر محاورات عام زبان عربی، خطاب با ضـمیر مـذکر بیان شـده، بیان قرآن به گونه ای است که ظهور کلام را متوجه حقیقت انسانی می کند.

کلیدواژه ها: فمنیسم، جنسیت، خطابات قرآنی، حقیقت انسانی. پیش درآمد

موج سوم فمنیسم به عنوان یـک جریـان معرفـتی پست مـدرن، پیامـد تزلزلی است که در بنیـان هـای معرفتی نوین از دهه هـای پایانی قرن بیسـتم پیش آمد. اندیشه های پست مدرن روشنگری را، که از ویژگی های تفکر نوین شمرده می شد، مورد تردید قرار دادنـد. پست مـدرن هـا حکـایت و کشف از واقع را به طور کلی، منکر می شونـد و معرفت آدمی را به ساحت های دیگر وجود انسان تقلیل می دهند.

فمنیست ها هم بر همین اساس، شـناخت و معرفت آدمی را به عنصـر «جنسـیت» ارجاع می دهند و معتقدند: غلبه مرد، معرفت و همچنین زبـانی مردانه به دنبـال آورده است. از نظر آنان، زبان های رایـج و از جمله عربی و انگلیسـی، خصـلتی مردانه دارنـد. کسانی که متأثر از دیدگاه های فمنیستی هسـتند قرآن را نیز، که به زبان عربی نازل شده، از قاعده مزبور مسـتثنا ندانسته و زبان قرآن را زبانی مردانه خوانده اند. اینان خطاب های قرآن را شاهد بر مدّعای خود ذکر کرده اند.

حضور تـذکیر و تأنیث در ضـمایر و افعال زبان هایی همچون عربی و انگلیسـی زمینه توهّم مزبور را برای مردانه بودن این زبان هـا به وجود آورده است و این توهّم اگر درست هم باشـد، مـانع از آن نمی شود که در قـالب یکی از این زبـان هـا، خطاب و بیانی شکل

گیرد که ناظر به اصل انسانیت بوده یا آنکه مبنا و هویّتی زنانه داشته باشد و شاهد این مدّعا آثار فمنیست هایی است که با زبان انگلیسی رایج و با ادبیات انگلیسی، مفاهیم فمنیستی خود را منتقل کرده و می کنند.

آنچه در این مقاله آمده بیان این حقیقت است که قرآن عنصر «جنسیت» را در حقیقت انسانی دخیل نمی داند و بسیاری از خطاب های قرآن متوجه حقیقت انسانی است؛ حقیقتی که زن بودن و یا مرد بودن مقوّم آن نیست. مقاله این حقیقت را اثبات کرده که حتی در مواردی که از نظر محاورات عام زبان عربی، خطاب ها با ضمیر مذکر بیان شده اند، بیان قرآن به گونه ای است که ظهور کلام را متوجه حقیقت انسان می گرداند و الزامات ادبی مانع از انتقال صریح مفاهیم انسانی آن نمی شوند.

این مقاله در حقیقت، بازنویسی مجدّد بخشی از کتاب زن در آینه جمال و جلال آیه اللّه عبداللّه جوادی آملی است که اینک با عنوان خطاب های قرآن ارائه می شود. درآمد بحث

خطاب های عام قرآن را به سه دسته می توان تقسیم کرد:

اول. خطاب هایی که با الفاظی بیان می شوند که اختصاص به صنف خاصی ندارند؛ مانند آیاتی که در آن ها از «ناس» و یا «انسان» سخن گفته می شود، و یا از لفظ «مَن» به معنای «کسی که» استفاده می شود. این دسته از الفاظ شامل همه مردان و زنان می شود و به صنف خاصی اختصاص ندارد.

دوم. خطاب هایی که در آن ها از جمع مذکر سالم و مانند آن استفاده می شود. در این خطاب ها، اغلب از اوصافی یاد می شود که در خود وصف و موصوف آن ها، جنسیت دخالتی ندارد و یا از معنایی خبر

می دهند که اختصاصی به صنف خاصی ندارد؛ مثل «کَما اَرسَلنا فیکم رَسوُلاً مِنکم یَتلُوا علیکم آیاتِنا و یُزکّیکَم و یُعلّمُکم الکتابَ و الحکمةَ و یُعلّمکُم ما لم تَکونوا تَعلمونَ»(بقره: ۱۵۱)؛ او کسی است که در میان شما پیامبری از خودتان فرستاد تا نشانه های ما را بر شما بخواند و شما را پاکیزه سازد و کتاب و حکمت به شما بیاموزد و آنچه را نمی دانستید به شما بیاموزاند. در این آیه، از کسانی سخن گفته می شود که رسالت و پیامبری به قصد هدایت آنان است. و البته رسالت متوجه همه انسان هاست، ولی در آیه از ضمیر جمع مذکر سالم «کُم» استفاده شده است. استفاده از ضمیر مذکر در این موارد، مطابق عرف گفت و گو و محاوره است، و فرهنگ محاوره نیز از این خطاب ها تا هنگامی که دلیلی خاص نباشد، معنای عام را می فهمد. این گونه خطاب ها نظیر استفاده از «مردم» در فارسی است، وقتی گفته می شود: مردم رأی دادند و یا مردم قیام کردند. در این صورت، مراد تنها مردان نیستند، بلکه مراد همه افراد می باشند.

سوم. خطاب هایی که در آن ها به ظهور و شمول عرفی ضمایر جمع مذکر نسبت به همه مردان و زنان اکتفا شده و علاوه بر آن، به شمول خطاب نسبت به هر دو گروه زنان و مردان با الفاظ جداگانه تصریح شده و یا آنکه هر یک از دو گروه مردان و زنان به تفصیل بیان گردیده اند.

در خطاب های نوع سوم، تصریح به شمول پیام نسبت به همه مردان و زنان اغلب برای دفع برخی از شبهات است، وگرنه در فرهنگ محاوره، خطاب بدون نیاز به تصریح، شامل همه افراد می شود و

نیازی به تصریح ندارد.

تصریحات قرآنی در خطاب های نوع سوم، اغلب برای رفع افکار جاهلی قبل از اسلام هستند؛ آنان در فرهنگ جاهلی بین مرد و زن فرق می گذاردند و بسیاری از فضایل را مختص مردان می دانستند و زن را با دیده تحقیر و در حکم وسیله ای برای ارضای شهوت می دیدند. قرآن کریم با بیان معنوی بودن فضایل و رذایل، افتخارات دنیوی و طبیعی را نفی نموده، تفاوت هایی را که به جنسیت، نژاد و مانند آن بازگردند، با الفاظ صریح نفی کرده است.

در برخی از آیات با صراحت و تأکید لفظی، به نفی دخالت جنسیت می پردازد؛ مانند: «اِنّی لا أُضیعُ عَملَ عاملٍ مِنکم مِن ذَکَرٍ أو اُنثی» (آل عمران: ۱۹۵)؛ من کار هیچ صاحب کاری از شما را ضایع نمی کنم، اعم از اینکه انجام دهنده زن باشد یا مرد.

آیه درباره مهاجران صدر اسلام است و هنگامی نازل شده که علی بن ابی طالب علیه السلام همراه تعدادی از بانوان از مکّه به سوی مدینه هجرت نمود. پس شأن نزول آیه مختص مردان نیست و آیه درباره جمعی از مردان و زنان است. قسمت اول آیه لفظ «عامل» و ضمیر «کُم» مطابق عرف محاوره، مذکر است. فرهنگ گفت وگو به همراه شأن نزول آیه کافی است بر اینکه عموم و شمول آیه را نسبت به مردان و زنان بیان کند. با این همه، در پایان آیه با تأکید لفظی گفته شده است: زن و مرد بودن در مسئله دخالتی ندارد. این تأکید نشان می دهد که مذکر بودن عبارت های قسمت اول به هیچ وجه، در پیام آیه دخیل نیست و استفاده از آن عبارات به دلیل خصوصیات لفظ

در زبـان است. البته عرف گفت وگو خود متوجه این حقیقت هست و تأکیـد لفظی برای بیـان همان چیزی نیست که عرف آن را می فهمـد، بلکه برای دفع آن توهّم جـاهلی است که پـاداش دادن الهی را مختص مردان می دانـد. قرآن کریم برای دفع این توهّم، پس از بیان مطلب بر دخالت نداشتن عنصر جنسیت تأکید و تصریح لفظی کرده است.

نمونه دیگر آیه ۷۹ سوره مبارکه نحل است که می فرماید: «مَن عَمِلَ صالحا مِن ذَکَرٍ اَو اُنثی و هُو مؤمنٌ فَلَنُحیِیَنّهُ حیاةً طیّبةً»؛ هر کس عمـل صـالحی انجام دهـد، اعم از آنکه مرد یا زن باشـد در حالی که مؤمن است، پس خـدای تعالی او را به حیاتی پاک زنـده می گرداند. در این آیه نیز چهار لفظ «عمل»، «صالح»، «هو» و «مؤمن» مطابق فرهنگ گفت وگو با الفاظ مذکر آمده اند. خداوند سبحان در سخن مزبور، برای دفع توهّم مورد نظر بر دخالت نداشتن جنسیت در مسئله تصریح کرده است.

تصریحات و تأکیدات یاد شده نشان می دهند که کاربرد ضمیر مذکر در مواردی از این قبیل، پیام خاصی به دنبال ندارد، و در موارد دیگر نیز که عبـارات بـدون تصـریح و به تبع زبـان محـاوره به لفـظ مـذکر بیـان شـده، در مقام اختصاص حکم به مردان نیست؛ مثلاً، در حدیث: «طَلبُ العلمِ فریضةٌ علی کُلِّ مسـلم»(۲) به واجب بودن کسب دانش بر هر مسـلمان حکم شـده است و عبارت گرچه در زبان عربی به لفظِ مـذکر «مسـلم» بیان شـده، ولی به این معنا نیست که کسب دانش بر غیر مرد مسـلمان لازم نیست.

قرآن کریم با اعتماد به فرهنگ محاوره، در برخی موارد نیز ارزش ها و فضایل

را با سیاق واحد و با الفاظ مذکر بیان کرده است؛ مانند: «اَلّذینَ یَقولُونَ رَبّنا اِنّنا آمَنّا فَاغفرلَنا ذُنُوبَنا و قِنا عَذابَ النارِ الصّابِرینَ والصّادِقینَ و القانِتینَ والمُنفقینَ و المُستغفرینَ بِالاسحارِ»(آل عمران: ۱۶۱۷)؛ کسانی که می گویند: پروردگارا، ما ایمان آوردیم. پس گناهان ما را ببخش و ما را از عذاب آتش نگهدار؛ آن ها که صابر و صادق و قانت و انفاق کننده هستند و در سحرها استغفار می کنند. در این آیات، با آنکه الفاظ به صورت مذکر آمده اند، در مقام اختصاص دادن اوصاف به مردان نمی باشند.

شاهد این ادعا آیات دیگری است که همین اوصاف را با تفصیل با دو صفت الفاظ مذکر و مؤنث بیان کرده اند: «اِنّ المُسلمینَ والمُسلماتِ والمُؤمنینَ والمُؤمناتِ والقانتینَ والقانتاتِ والصّادقینَ والصّادقاتِ و الصّابرینَ و الصّابراتِ والخاشعینَ والخاشعاتِ والمُتصدّقینَ والمُتصدّقاتِ والصّائمینَ والصّائماتِ والحافظینَ فُروجَهم والحافظاتِ والذّاکرینَ اللّهَ کثیرا والذّاکراتِ اَعدَّاللُّه لهم مغفرةً و اجرا عظیما» (احزاب: ۳۵)؛ به درستی که مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان مؤمن و زنان مؤمن و مردان فروتن و زنان فروتن و مردان راستگو و زنان راستگو و مردان شکیبا و زنان شکیبا و مردان خاشع و زنان خاشع و مردان بخشنده و زنان بخشنده و مردان روزه دار و زنان روزه دار و مردانی که عفّت را نگه دارند و زنان عفیف و مردانی که بسیار یاد خدا می کنند و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، خداوند برای آنان آمرزش و پاداشی عظیم قرار داده است.

در آیه مزبور، با آنکه بسیاری از صفات با تفصیل، به مردان و زنان نسبت داده شده است، در پایان آیه، با استفاده از ضمیر مذکر «کُم» می فرماید: خداوند برای آنان

آمرزش و اجر عظیم قرار داده است. با آنکه ضمیر مذکر است، مرجع آن مردان و زنان هستند، و این نشان می دهد که استفاده از ضمیر مذکر در این موارد، برای اعم از مرد و زن است و کاربرد آن مطابق زبان گفت وگو است. توجه نداشتن به زبان گفت وگو این توهّم را به دنبال می آورد که قرآن کریم در برخی فضایل، زنان را تابع مردان قرار داده است؛ مثلاً، در آیه «صَدَقت بِکَلماتِ رَبِّها و کُتُبه و کانت مِن القانتینَ» (تحریم: ۱۲)، درباره حضرت مریم علیهاالسلام می فرماید: او کلمات پروردگارش را تصدیق کرد و از عبادت پیشگان بود. کلمه «قانتین» در پایان آیه، به معنای عبادت پیشه و اهل قنوت و خشوع و خضوع در برابر خداوند است و این کلمه در آیه به لفظ مذکر به کار رفته.

مذکر بودن «قانتین» در این آیه، به این دلیل نیست که خدای تعالی مردان قانت را به عنوان اصل در نظر گرفته و حضرت مریم علیهاالسلام را به آنان ملحق کرده، بلکه تنها به لحاظ عرف گفت وگو است و مراد از آن تنها مردان قانت نیست و همه را شامل می شود.

در مقابل نیز هر گاه سخن از رذایل و تبه کاری ها مطرح می شود، اگر از ضمیر مذکر استفاده می گردد به این معنا نیست که مردان در رذایل اصل هستند و زنان تابع آنان هستند؛ مثلاً، در سوره یوسف به زلیخا گفته می شود: «واستغفری لِذنبکِ اِنَّکِ کنتِ مِن الخاطِئینَ» (یوسف: ۲۹)؛ از گناه خود استغفار کن. به درستی که تو از خطاکاران بوده ای. «خاطئین» در این آیه، به صورت جمع مذکر به کار برده شده است. این

استعمال تنها مطابق فرهنگ محاوره است و مراد از آن تنها مردان خطاکار نیست، بلکه همه خطاکاران اعم از مرد و زن می باشد. رواج این فرهنگ در گفت وگو و محاورات عمومی موجب می شود تا هر گاه کلام و عبارتی به صورت مذکر به کار برده شد تا هنگامی که قرینه ای خاص نباشد، از آن کلام معنایی عام فهمیده شود.

قرآن کریم با بیانی صریح، جنسیت و نژاد را از مدار فضایل و رذایل انسانی خارج می گرداند و تقوای الهی را محور اصلی برای شناخت فضایل و رذایل معرفی کرده، می فرماید: «یَا اَیُّها النّاسُ اِنّا خَلقناکُم مِن ذَکَرٍ و اُنثی و جَعَلناکم شُعوبا و قَبائِلَ لِتَعارفُوا اِنّ اَکرمَکم عِندَ اللّهِ اَتقیکم» (حجرات: ۱۳)؛ ای آدمیان، شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را شعبه ها و قبیله ها گرداندیم تا همدیگر را بشناسید. گرامی ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست.

آدمیان از خاک آفریده شده اند و در پیدایش آنان، زن و مرد، هر دو دخیل هستند. جنسیت مربوط به نظام طبیعی و دنیوی است و امور طبیعی در حد ذات خود، موجب فخر و یا وهن نیستند. نژاد و زبان نیز امری دنیوی است و شناسنامه طبیعی افراد را تشکیل می دهند. حقیقت و جای آدمی شرقی یا غربی نیست، کرامت و برتری افراد به قرب و نزدیکی آنان به خداوند است و میزان و معیار آن تقواست. پی نوشت :

۱ مدرس برجسته فلسفه و عرفان اسلامی در حوزه و دانشگاه.

۲. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۱، روایت ۲۳، باب ۱.

وظایف بانوان در نگاه نبوی صلی الله علیه و آله و سلم

نویسنده: محمود مهدی پور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم

) فرمود : «هر کس دوست دارد عزیزترین مردم باشد، باید از خدا بترسد، و هر کس دوست دارد قوی ترین مردم باشد، باید بر خدا توکل کند، و هر کس دوست دارد توانگرترین مردم باشد ، باید به آنچه در دست خداست، مطمئن تر از آنچه در دست اوست، باشد».

آنگاه در ادامه فرمود : «آیا شما را به بدترین مردم خبر دهم؟» عرض کردند: «آری ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) . حضرت فرمود :«کسی که به دیگران چیزی نمی دهد و بنده اش را تازیانه می زند». سپس فرمود :« آیا شما را به بدتر از این خبر دهم ؟ » عرض نمودند : « آری». فرمود: «کسی که امیدی به خیرش نیست و مردم از شرش ایمن نیستند.» سپس فرمود : « آیا شما را به بدتر از این آگاه نگردانم؟» گفتند: «آری». حضرت فرمود :« آن کس که مردم را دشمن می دارد و مردم هم او را دشمن می دارند ». (۱)

در سخن دیگری به یاران خود فرمود : « در روز قیامت، انسان قدم از قدم بر نمی دارد تا به چهار سؤال پاسخ دهد: از عمرش که آن را در چه راهی گذراند، و از مالش که از کجا فراهم آورد و در کجا صرف کرد، از عملش که چگونه به آن عمل کرد و از محبت و دوستی اهل بیت ما» .(۲)

۱. سیدمحسن امین، سیره معصومان (علیهم السلام) ، ج ۱، ص ۲۹۸.

۲. علامه محمدباقر مجلسی (قدس سره) بحارالانوار، ج ۱۰۳ ص ۱۱.

در منشور تربیتی ، حقوقی رسول اکرم (صلی الله علیه

و آله و سلم) بایدها و نبایدهای فراوانی وجود دارد و حقوق و وظایف بسیاری تبیین شده است.

به شکل کلی می توان این پیام راحاوی سه بخش مهم دانست:

۱. حقوق و وظایف مشترک زن و مرد.

۲. حقوق و وظایف مردان.

۳. حقوق و ظایف بانوان .

انسان، صرف نظر از ویژگی های جنسیتی، حقوق و وظایفی دارد که به روح و روان او مربوط است و به تعبیر حضرت آیت الله جوادی آملی، روح انسان نه مذکر است و نه مؤنث؛ اگر چه برخی «بایدها و نبایدها» ویژه ی مردان بوده و در مورد بانوان جایگاه ندارد. بخشی از آن نیز تکالیف و حقوق ویژه ی بانوان است.

حدود بیست بند از این منشور نورانی در زمینه رفتار بانوان و یا رفتار دیگران مربوط به آنان است. توجه به این بخش از رهنمودهای آن بزرگوار خواهران گرامی را در فعالیت های فردی و اجتماعی هدایت و حمایت می کند.

۱. زن و حضور در تشییع جنازه؛ پیامبر اعظم از این که بانوان در تشییع جنازه شرکت کنند، منع فرموده است.

« و نهی عن اتباع النساء الجنائز؛ دلیل این نهی ممکن است ، عواطف نیرومند آنان، یا تأثیر گذاری بر مردان و کاهش فضای تفکر و عبرت گیری و یا بی صبری ها و جزع و فریادهای بانوان در فراق عزیزان باشد. در هر صورت بر اساس فتوای غالب فقهای عصر ما شرکت زنان در تشییع جنازه – گرچه متوفا زن باشد – مکروه است». (۱)

۲. زن و خروج از منزل؛ پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) از این که زن بی اجازه ی شوهر

از خانه بیرون رود، نهی فرموده است: «و نهی أن تخرج المرأه من بیتها بغیر اذن زوجها فان خرجت لعنها کل ملک فی السماء و کل شیء تمر علیه من الجن و الانس حتی ترجع الی بیتها؛ اگر زن بدون اجازه از خانه خارج شود، تمام فرشتگان آسمان و هر چه بر آن بگذرد از جنیان و آدمیان او را لعن می کنند، تا ان که به خانه اش باز گردد. برخی از فقهای بزرگ اسلام هم طبق همین حدیث شریف فتوا داده اند».(۲)

۳. آرایش بانوان؛ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از این که زن برای غیر همسرش آرایش کند، نهی فرموده است که اگر چنین کند شایسته است خداوند عزوجل او را با آتش (جهنم) بسوزاند:« و نهی أن تتزین لغیر زوجها فان فعلت کان حقا علی الله عزوجل أن یحرقها بالنار ».

۴. گفت و گو با نامحرم؛ آن بزرگوار از این که زن در غیاب شوهر و محارم خود با بیگانه (بیش از پنج کلمه که چاره ای از آن نیست سخن بگوید، منع کرده است.

تنها شدن زن و مرد نامحرم یکی از لغزش گاه های خطرناک اخلاقی است همچنان که رسول گرامی اسلام فرمود :« هیچ زن و مردی (نامحرم) در جایگاه خلوت قرار نمی گیرند، مگر این که شیطان سومی ایشان است».(۳)

به جهت جاذبه ی ویژه ای که صدا و سیمای بانوان جوان دارد لازم است که برای تأمین سلامت اخلاقی و سعادت جاودانگی خود و نیز مصونیت و تحریک نشدن مردان نامحرم به حداقل نگاه و گفت و گو اکتفا شود . تعبیر منشور گرامی

نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) این است: « و نهی أن تتکلم المرأه عند غیر زوجها، أو غیر ذی محرم منها أکثر من خمس کلمات مما لا بد لها منه».

۵. جامه ی ابریشم؛ پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) از این که مردان جامه حریر و دیبا و قز بپوشند، نهی کرده است ولی این نوع پوشاک برای زنان اشکال ندارد و در برخی روایات نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) طلاو ابریشم برای زنان امت حضرت حلال و برای مردان حرام شده است . (۴) در حدیث شریف مناهی آمده است : « و نهی عن لبس الحریر و الدیباج و القز للرجال فأما للنساء فلا بأس».

۶. نگاه به خانه همسایه؛ رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) از این که مردی به خانه همسایه سرک بکشد، نهی فرموده است، «و نهی أن یطلع الرجل فی بیت جاره».

۸. دست دادن با نامحرم؛ و فرموده است: «و من صافح امرأه تحرم علیه فقد باء بسخط من الله عزوجل؛ هر کس با زنی که با او حرام است، مصافحه کند و دست بدهد، آتش جهنم را برای خویش به ارمغان آورده است».

۹. بد زبانی در شوهر داری ؛ هر زنی که شوهرش را با زبان بیازارد خداوند عزوجل از او بازگشت و کفاره ای نپذیرد. و کار نیکش را قبول نکند تا آن که او را راضی کند، گرچه روز را روزه بدارد و شب را بپا خیزد. و بردگان را آزاد کند و بار آذوقه با اسب های نیکو در راه خدا

انفاق کند و چنین زنی از پیشگامان جهنم خواهد بود . و قال (صلی الله علیه و آله و سلم) : « أیما امرأه آذت زوجها بلسانها لم یقبل الله عزوجل منها صرفا و لا عدلا و لا حسنه من عملها، حتی ترضیه ؛ و ان صامت نهارها و قامت لیلها و أعتقت الرقاب و حملت علی جیاد الخیل فی سبیل الله و کانت فی أول من یرد النار ».

۱۰. صبوری بر اخلاق همسر؛ آن بزرگوار فرموده است: هان بدانید، هر کس بر اخلاق بد همسر خویش صبر کند و از خدا پاداش بخواهد، خداوند برای او پاداش شاکران می دهد. گویی این مشکل برای او تبدیل به نعمت می شود که به جای پاداش صبر ، خداوند به او پاداش شکر گزاران را عنایت می کند».

«ألا و من صبر علی خلق امرأه سیئه الخلق و احتسب فی ذلک الأجر أعطاه الله ثواب الشاکرین».

۱۱. توقعات بی جا؛ آگاه باشید ؛ هر زنی که با شوهر مدارا نکند و او را بر آنچه نمی تواند، وادارد؛ خداوند از او کار نیک و حسنه ای نپذیرد و هنگام ملاقات خدای عزوجل بر او خشمناک خواهد بود:

«ألا ـ وأیما امرأه لم ترفق بزوجها، و حملته علی ما لا یقدر علیه و ما لا یطیق لم یقبل الله منها حسنه ، و تلقی الله عزوجل و هو علیها غضبان» (۵).

از آن جا که در منشور حقوقی، تربیتی، «نبایدها» و مناهی بیشتر مورد توجه قرار گرفته است، تکالیف اثباتی بانوان را باید در دیگر آیات و احادیث وارده از معصومین (علیهم السلام) جست و جو کرد. تفاوت های فقهی،

اخلاقی فراوانی در حقوق زن و مرد و وظایف آن وجود دارد، که محور پژوهش برخی عالمان بوده و جا دارد در شرایط امروز بیشتر مورد تحقیق قرار گیرد. پی نوشت:

۱. العروه الوثقی، ج ۱ ، ص ۴۱۹.

۲. تحریرالوسیله، ج ۲ ، ص ۲۹۹.

۳. نهج الفصاحه، ترجمه دکتر علی شیروانی، ص ۷۸ ، ح ۴۷۸.

۴. شیروانی ، نهج الفصاحه، ص ۲۸، ح ۱۰۴.

۵. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ح ۴۹۶۸.

زن در سخن و سیره رسول خدا(ص)

نویسنده:مهدی مهریزی قرآن کریم نخستین منبع و مرجع برای ارائه تصویر زن از دیدگاه اسلام است. پس از آن سیره و سخنان رسول خدا(ص) در جایگاه دوم قرار می گیرد. آموزه های رسول خدا(ص) برای همه مسلمانان ملاک و معیار است و مرز میان اسلام و دیگر ادیان را روشن می سازد، از این رو تحلیل و بررسی سخنان رسول خدا(ص) درباره زن از جایگاه ویژه و پر اهمیتی برخوردار است.

سخن و سیره رسول خدا(ص) تجلی قولی و رفتاری قرآن کریم است، هر آنچه را که خداوند بزرگ در کتاب خویش بر رسولش فرو فرستاده، انسان ها در سخن و سیره پیامبر مشاهده می کنند. چرا که پیامبر نخستین ایمان آورنده به وحی الهی است.

«ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ؛

پیامبر (خدا) بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است.»

جستجو و تتبع در آموزه های پیامبر ما را به اصول و محکماتی هدایت می کند که تفسیرکننده و تراز برای دیگر سخنان است. می توان گفت اصول و محکمات آموزه هایی است که در مرحله معنا و مصداق تردیدبردار نیست یعنی در مرحله معنا، روشن و واضح و در مرحله مصداق بر بیش از یک مصداق قابل انطباق نیست. چنان

که از پشتوانه تأیید و حمایت قرآنی نیز برخوردار بوده و با آیات کتاب الهی همسو و سازگار است.

به نظر می رسد پنج اصل بنیادین و اساسی از سخنان و سیره رسول خدا(ص) می توان استخراج کرد که بر پایه آن تلقی و تصور مسلمانان از زن باید شکل گیرد. آن اصول عبارتند از:

۱ برابری زنان و مردان در حوزه های انسانی؛

۲ کرامت زن؛

۳ تعامل انسانی با زن؛

۴ جایگاه معنوی زنان؛

۵ منع از خشونت علیه زنان.

اینک به بسط و شرح این اصول و مستندات آن می پردازیم: ۱ برابری زنان و مردان در حوزه انسانی

رسول خدا(ص) بنیاد و جوهره زن و مرد را بر پایه کتاب الهی واحد می بیند، تفاوت های زیستی که به جهت حفظ نسل انسانی در آدمی تعبیه شده بر این جوهر واحد اثر نمی گذارد. دو دسته از سخنان پیامبر می تواند مستند این اصل قرار گیرد.

۱/۱ زنان همتای مردان

«حدثنا قتیبه بن سعید، ثنا حماد بن خالد الخیاط، ثنا عبداللّه العمری، عن عبیداللّه عن القاسم، عن عائشه، قالت: سئل رسول اللّه ص) عن الرجل یجد البلل و لا یذکر احتلاما، قال: یغتسل و عن الرجل یری أنه قد احتلم و لا یجد البلل، قال: لا غسل علیه. فقالت أم سلیم: المرأه تری ذلک اعلیها الغسل؟ قال: نعم، إنما النساء شقائق الرجال؛

عایشه گوید: از رسول خدا سؤال شد اگر مردی رطوبتی ببیند ولی احتلام را به یاد نمی آورد (وظیفه اش چیست؟) فرمود: غسل کند. پرسیده شد: مردی خواب می بیند محتلم شده ولی رطوبتی (در بیداری) نمی بیند؟ فرمود: غسل بر او نیست. ام سلیم پرسید: اگر برای زنی چنین وضعی پیش آید آیا غسل دارد؟ فرمود: بلی زنان همتای مردانند.»

بیهقی نیز همین حدیث

را با سند خود از ابوداود نقل کرده است.

ابن منظور در کتاب «لسان العرب» و زبیدی در «تاج العروس» در معنای شقایق نوشته اند:

«ای نظایرهم و امثالهم فی الاخلاق و الطباع کانهن شققن منهم؛

مانند آنها در خلق و خوی و سرشت اند، گویا از آنها جدا شده اند.»

این حدیث زن و مرد را در مسائل زیستی به استناد یگانگی و همتایی برابر می بیند، پس سایر عرصه های حیات، حکمش معلوم خواهد بود.

۲/۱ مساوات میان دختران و پسران

«حدّث سعید بن یوسف، عن یحیی بن أبی کثیر، عن عکرمه، عن ابن عبّاس قال: قال رسول اللّه ص): ساووا بین اولادکم فی العطیّه؛ فلو کنت مفضّلاً أحدا لفضّلتُ النساء؛

رسول خدا(ص) فرمود: در بخشش میان فرزندان برابری را رعایت کنید. اگر من می خواستم فرزندی را برتری دهم دختران بودند.»

و در روایت دیگری می فرماید:

«فلو کنت مؤثرا أحدا علی أحدٍ لآثرت النساء علی الرجال؛

پیامبر فرمود: اگر کسی را می خواستم برتری دهم زنان را بر مردان برتری می دادم.»

«النبی(ص): سوّوا بین أولادکم فی العطیّه؛ فلو کنت مؤثرا أحدا علی أحد لآثرت النساء علی الرجال؛

پیامبر فرمود: میان فرزندان در بخشش برابری را رعایت کنید. اگر می خواستم کسی را برتری دهم حتما زنان را بر مردان برتری می دادم.»

زینب تمیمی نقل می کند:

«أنّه کره أن یفضِّل الذکورَ من البنین علی الإناث فی العطیّه؛

رسول خدا نمی پسندید پسران بر دختران در بخشش برتری داده شوند.»

بخاری نیز در کتاب صحیح با تعبیر دیگری این حدیث را آورده است که پیامبر می فرماید:

«... اعدلوا بین اولادکم فی العطیّه؛

میان فرزندان در بخشش به عدالت رفتار کنید.»

«حدثنا حامد بن عمر، قال: حدثنا أبوعوانه، عن حصین، عن عامر، قال: سمعت النعمان بن بشیر رضی اللّه عنهما و هو علی المنبر یقول: اعطانی أبی عطیهً، فقالت عمره بنت

رواحه: لا ارضـی حتی تشـهد رسول اللّه ص)، فأتی رسول اللّه ص)، فقال: إنی أعطیت ابنی من عمره بنت رواحه، عطیه فأمرتنی ان اشهدک یا رسول اللّه قال: اعطیت سائر ولدک مثل هذا؟ قال: لا، قال: فاتقوا اللّه و اعدلوا بین اولادکم، قال: فرجع فرد عطیّه؛

عـامر گویـد از نعمـان بن بشـیر بر بالای منبر شـنیدم که می گفت: پـدرم چیزی را به من بخشـید، عمره دختر رواحه گفت باید رسول خـدا بـدین بخشـش رضایت دهـد. پـدرم نزد رسول خـدا آمد و گفت به پسـرم که مادرش عمره است چیزی بخشـیدم. مادرش به من دسـتور داد که بایـد رسول خـدا بـدین امر رضایت دهـد. رسول خـدا فرمود: آیا به دیگر فرزنـدانت مانند این را بخشـیده ای؟ گفت: نه، فرمود: از خـدا بترسـید و میان فرزندان به عدالت رفتار کنید. نعمان از نزد رسول خدا بازگشت و هدیه اش را بازپس گرفت.» ۲ کرامت زن

یکی از آموزه های رسول خدا(ص) که به صورت های مختلف در سـخن و سیره ایشان تکرار شده اعتقاد به کرامت زن است. این مطلب را از این گفتار و کردار می توان استنباط کرد:

۱/۲ سفارش به تکریم زن

«حـدّث (أبوعبـدالغنیّ الحسن بن علیّ بن عیسـی الأزدی المعانی) عن عبدالرّزاق بن همام بسـنده، عن علیّ بن أبیطالب(ع) قال: قال رسول اللّه ص): خیرُکم خیرُکم لأهله، و أنا خیرُکم لأهلی. ما أکرم النساءَ إلاّ کریمٌ، و لا أهانهنّ إلا لئیمٌ؛

رسول خدا(ص) فرمود: بهترین شـما بهترین شـما با خانواده است و من بهترین شما با خانواده هستم. جز کریمان زنان را تکریم نکنند و جز انسان های پست زنان را تحقیر ننمایند.»

«حدّثنا أبوکُرَیب: حدّثنا عبده بن سلیمان، عن محمّد بن عمرو: حدّثنا أبوسلمه، عن أبی هریره قال: قال رسول اللّه

ص): أكمل المؤمنين إيمانا أحسنهم خُلقا، و خِيارکم خِيارکم لنسائهم خُلقا؛

رسول خدا(ص) فرمود: کامل ترين مؤمنان در ايمان، خوش خُلق ترين آنهاست و بهترين شما خوش خُلق ترين شما با زنانند.»

«قال أبوعيسی: حديث أبی هريره هذا، حديث حسن صحيح.

ابن مخلّد، عن محمّـد بن عمرو بن البختری، عن محمّد بن أحمد بن أبی العوّام، عن عبدالوهّاب بن عطاء. عن محمّد بن عمرو، عن أبی سلمه، عن أبی هريره، عن النبیّ(ص) قال: إنّ أکمل المؤمنين إيمانا أحسنهم خُلقا، و خيارکم خيارکم لنسائه؛

از پيامبر نقل شده است: کامل ترين مؤمنان در ايمان خوش خُلق ترين آنان است و بهترين شما، بهترين شما با زنان است.»

«قال رسول اللّه ص): خيرکم خيرکم لنسائه، و أنا خيرکم لنسائی؛

رسول خدا(ص) فرمود: بهترين شما بهترين شما با زنانش می باشد. و من بهترين شما با زنانم هستم.»

«قال رسول اللّه ص): خيرُکم خيرُکم لأهله، و أنا خيرکم لأهلی؛

رسول خدا(ص) فرمود: بهترين شما، بهترين شما با خانواده است و من بهترين شما با خانواده ام هستم.»

«القطب الراوندی فی لبّ اللباب: و عنه(ص)، قال: خيرُکم خيرُکم لنسائکم، و بناتکم؛

از رسول خدا(ص) نقل شده است: بهترين شما بهترين شما با زنان و دختران تان هستيد.»

«أخبرنا عبـداللّه أخبرنا محمّـد: حـدّثنی موسـی، قال: حـدّثنا أبی، عن أبيه، عن جدّه جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن جدّه علیّ بن الحسين، عن أبيه، عن علیّ(ع) قال: قال رسول اللّه ص) فی حديث: و من اتّخذ زوجةً فليُکرمْها؛

رسول خدا(ص) فرمود: هر کس همسری گزيد، وی را تکريم کند.»

۲/۲ محبت به زنان نشانه ايمان و اخلاق پيامبران

«أخبرنا عبـداللّه أخبرنا محمّـد: حـدّثنی موسـی، قال: حـدّثنا أبی، عن أبيه، عن جدّه جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن جدّه علیّ بن الحسين، عن أبيه، عن علیّ(ع) قال: قال رسول اللّه ص): أُعطينا أهلَ البيت سبعةٌ لم يُعطَهُنّ أحدٌ قبلنا، و لا يُعطاها

أحدٌ بعدنا: الصباحهَ، و الفصاحهَ و السماحهَ، و الشجاعهَ، و الحلمَ، و العلمَ، و المحبّهَ من النساء؛

ما خاندان به هفت خصلت اختصاص يافتيم كه پيشينيان آن را نداشتند و پيشينيان نيز نخواهند داشت. خوش منظرى، رساگويى، گشاده رويى، شجاعت، بردبارى، دانش، علاقه مندى به زنان.»

«أخبرنا عبدالله أخبرنا محمّد: حدّثنى موسى، قال: حدّثنا أبى، عن أبيه، عن جدّه جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن جدّه علىّ بن الحسين، عن أبيه، عن علىّ(ع)، قال: قال رسول الله ص): كلّما ازداد العبد إيمانا، ازداد حبّا للنساء؛

رسول خدا(ص) فرمود: هر چه آدمى ايمانش افزايش يابد، علاقه اش به زنان بيشتر گردد.»

۳/۲ اختيارداری زنان در امر ازدواج

«أخبرنا عبدالرزّاق، قال: أخبرنا ابن جريح، قال: أخبرنى أبوالزبير، عن رجل صالح من أهل المدينه، عن أبى سلمه بن عبدالرحمن، قال: كانت امرأه من الأنصار تحت رجل من الأنصار، فقُتل عنها يوم أحد، و له منها ولد، فخطبها عمّ ولدها و رجل إلى أبيها، فأنكح الرجل، و ترك عمّ ولدها، فأتت النبىّ(ص) فقالت: أنكحنى أبى رجلاً لا اُريده، و ترك عمّ ولدى، فيؤخذ منّى ولدى، فدعا النبىّ(ص) أباها فقال: أنكحت فلانا فلانه؟ قال: نعم. قال: أنت الذى لا نكاح لك، اذهبى فانكحى عمّ ولدك؛

ابوسلمه گويد: زنى از انصار همسر مردى از انصار بود، شوهرش در جنگ احد به شهادت رسيد و از وى فرزندى داشت. عموى بچه اش (برادرشوهرش) و مردى ديگر او را از پدرش خواستگارى كردند. پدرش او را به ازدواج مرد بيگانه در آورد و عموى فرزندش را كنار گذارد. دختر نزد پيامبر آمد و گفت پدرم مرا به ازدواج مردى در آورده كه او را نمى خواهم. برادرشوهرم فرزندم را از من مى گيرد. پيامبر پدرش را فرا خواند و فرمود: دخترت

را به ازدواج فلان مرد در آوردی؟ گفت: بلی. فرمود: تو اختیاردار ازدواج دختر نیستی (و رو کرد به دختر و فرمود:) برو با برادرشوهرت ازدواج کن.»

حدّثنا هنّاد بن السریّ: حدّثنا وکیع، عن کهمس بن الحسن، عن ابن بریده، عن أبیه، قال: جاءت فتاه إلی النبیّ(ص) فقالت: إنّ أبی زوّجنی ابن أخیه؛ لیرفع بی خسیسته، قال: فجعل الأمر إلیها، فقالت: قد أجزت ما صنع أبی، و لکن أردت أن تعلم النساء أن لیس لی الآباء من الأمر شی ء.

فی الزوائد: إسناده صحیح، و قد رواه غیر المصنّف من حدیث عائشه و غیرها؛

دختری نزد پیامبر آمد و گفت: پدرم مرا به خاطر خصلت های شخصی به ازدواج پسر برادرش در آورده است. پیامبر اختیار را به دختر داد. آنگاه دختر گفت به این کار پدرم تَن می دهم. خواستم زنان بدانند پدران نسبت به دختران اختیاردار نیستند.»

«حدّثنا أبوالعبّاس محمد بن یعقوب: أنبأنا محمد بن عبداللّه بن عبدالحکم: حدّثنا ابن أبی فدیک، عن ابن أبی ذئب، عن عمر بن حسین، عن نافع، عن ابن عمر، رضی اللّه عنهما: انّه تزوّج ابنه عثمان بن مظعون. قال: فذهبت اُمّها إلی النبیّ(ص) فقالت: إنّ ابنتی تکره و اللّه فأمره رسول اللّه ص) أن یفارقها، ففارقها و قال: لا تُنکحوا النساء حتّی تستأمروهنّ، فإذا سکتنَ فهو إذنهنّ. فتزوّجها بعده المغیره بن شعبه؛

ابن عمر دختر دایی اش را به ازدواج عثمان بن مظعون در آورد. مادر دختر نزد رسول خدا رفت و گفت به خدا سوگند دخترم به این ازدواج راضی نیست. رسول خدا دستور داد دختر جدا شود و فرمود: زن ها را پیش از مشورت با آنان شوهر ندهید. اگر سکوت کردند همان نشانه رضایت است. آنگاه آن دختر با مغیره بن شعبه ازدواج کرد.»

۴/۲ مشورت با زنان

رسول خدا با سخن، تقریر

و عمل بر مشورت با زنان تأکید فرمود:

رسول خدا در زمینه ازدواج و برخی مسائل خانوادگی دیگر، فرمان به مشورت با زنان داده است:

«أخبرنا أبوزکریا بن أبی اسحاق المزکی و أبوبکر بن الحسن القاضی قالا، ثنا أبوالعباس محمد بن یعقوب، أنبأ محمد بن عبداللّه ابن عبدالحکم، أنبأ ابن وهب، اخبرنی اللیث بن سعد عن عبداللّه بن عبدالرحمن القرشی عن عدی بن عدی الکندی عن ابیه عن رسول اللّه ص) انه قال: شاوروا النساء فی انفسهن فقیل له: یا رسول اللّه ان البکر تستحیی قال: الثیّب تعرب عن نفسها و البکر رضاها صمتها؛

از رسول خدا(ص) نقل شده است: با زنان در مسئله ازدواج شان مشورت کنید، بانوان خواستِ خود را آشکار می کنند، و دوشیزگان رضایت شان در سکوت شان است.»

«حدثنا عبداللّه حدثنی أبی، ثنا هشیم عن عمر بن أبی سلمه، عن أبیه، عن أبی هریره، قال: قال رسول اللّه ص): البکر تستامر و الثیب تشاور قیل یا رسول اللّه ان البکر تستحی قال سکوتها رضاها؛

رسول خدا(ص) فرمود: با دوشیزه و بانو در مورد ازدواج شان مشورت کنید. گفته شد: دوشیزگان حیا می کنند. فرمود: سکوت آنان رضایت آنهاست.»

«حدثنا عبداللّه حدثنی أبی، ثنا علی بن عیاش و اسحق بن عیسی و هذا حدیث علی، قال: ثنا اللیث بن سعد قال: حدثنی عبداللّه بن عبدالرحمن بن أبی حسین المکی عن عدی ابن عدی الکندی عن أبیه عن رسول اللّه ص) قال: أشیروا علی النساء فی أنفسهن فقالوا: ان البکر تستحی یا رسول اللّه ص)، قال رسول اللّه ص): الثیب تعرب عن نفسها بلسانها و البکر رضاها صمتها؛

از رسول خدا نقل شده است: با زنان در مورد ازدواج شان مشورت کنید. گفتند: دوشیزگان شرم می کنند. فرمود: بانو رأی خود را اعلام دارد و دوشیزه سکوتش، رضایت است.»

پیامبر(ص) دختری را برای مردی خواستگاری می کند، پدرِ دختر

از پیامبر(ص) اجازه می خواهد که با همسرش مشورت کند، رسول خدا به او اذن می دهد.

در صلح حدیبیّه پس از امضای قرارداد، رسول خدا به مسلمانان دستور داد قربانی کنید و پس از آن تقصیر نمایید. هیچ کس به دستور پیامبر عمل نکرد. رسول خدا بر ام سلمه وارد شد و جریان را ذکر کرد. ام سلمه گفت: شما خود قربانی کنید و حلق کنید و با کسی سخن مگویید. پیامبر بیرون آمد و آن عمل را انجام داد، مسلمانان نیز تبعیت کردند.

ناگفته نماند مشورت جایی است که طرف مشورت، آگاهی لازم را داشته باشد و ناصح و خیرخواه و صاحب تجربه باشد. مجموعه سخنان و تأیید و عمل پیامبر نشان می دهد که هر کس چنین آگاهی، تجربه و خیرخواهی را داشت می تواند طرف مشورت واقع گردد و جنسیت دخالت ندارد و اگر جز اینها در آن روزگار اتفاق نیفتاد، شرایط بیش از این را برای زنان فراهم نساخته بود. ۳ تعامل انسانی با زنان

سیره عملی رسول خدا بر این پایه استوار است که جامعه اسلامی می بایست زنان را به عنوان بخشی از جامعه انسانی با همه گستردگی هایش بپذیرد. و مبنای تعامل با آنان بر محور انسانیت با همه عمق و گستردگی اش صورت پذیرد. در اینجا نمونه هایی از تعامل پیامبر با زنان را گزارش می کنیم که می تواند مستند و مرجع اتخاذ این اصل و قاعده باشد:

۱/۳ سلام کردن به زنان

«محمد بن یعقوب، عن علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن حماد بن عیسی، عن ربعی بن عبداللّه عن ابی عبداللّه ع) قال: کان رسول اللّه ص) یسلم علی النساء و یرددن علیه؛

امام صادق(ع) فرمود: رسول خدا(ص) بر زنان سلام می کرد و آنان پاسخ

می گفتند.

«حدثنا أبوبکر بن ابی شیبه، حدثنا سفیان بن عیینه، عن ابن ابی حسین، سمعه من شهر بن حوشب یقول: اخبرته اسماء ابنه یزید: مر علینا النبی(ص) فی نسوه فسلم علینا؛

شهر بن حوشب گوید: اسماء دختر یزید گزارش داد که رسول خدا(ص) بر گروهی از ما زنان گذشت و بر ما سلام کرد.»

۲/۳ عیادت از زنان بیمار

«حدثنا العباس بن الفضل الأسفاطی، حدثنا أبوالولید الطیالسی، ثنا أبوعوانه، عن عبدالملک بن عمیر، عن امرأه منهم یقال لها أم العلاء أن النبی(ص) دخل علیها فی مرضها فقال أبشری یا أم العلاء فإن مرض المسلم یذهب خطایاه کما یذهب النار خبث الحدید؛

عبدالملک بن عمیر از زنی به نام ام علاء نقل می کند که پیامبر به هنگام بیماری اش بر او وارد شد و فرمود بشارت باد بر تو ای ام علاء، بیماری مسلمان، خطاهایش را می پوشاند چنان که آتش آهن را تصفیه می کند.»

۳/۳ پذیرفتن دعوت به غذا

«حدثنا (إسحاق) الانصاری حدثنا معن حدثنا مالک (بن أنس) عن إسحاق بن عبدالله بن أبی طلحه عن أنس بن مالک: أن جدته ملیکه دعت رسول الله ص) لطعام صنعته، فأکل منه، ثم قال: قوموا فلنصل بکم، قال أنس، فقمت إلی حصیر لنا قد طول ما لبس، فنضحته بالماء، فقام علیه رسول الله ص) و صففت علیه أنا و الیتیم وراءه و العجوز من ورائنا، فصلی بنا رکعتین ثم انصرف؛

انس بن مالک گوید: جده اش ملیکه غذایی پخت و رسول خدا(ص) را برای غذا دعوت کرد رسول خدا(ص) از آن تناول کرد. سپس فرمود: برخیزید نماز بگزاریم. انس گفت: زیراندازی که بسیار کهنه شده را آب زده و آن را تکان دادم رسول خدا برخاست و پشت سر پیامبر نماز خواندیم.»

۴/۳ احوالپرسی و دیدار از زنان

از زنان متعددی در سیره پیامبر یاد شده که رسول

خـدا به دیـدار و احوالپرسـی آنان می رفت. گاه در آن منزل ها استراحت می کرد، بسا اوقات نماز مسـتحبی می خواند. از این زنان می توان نام ام فضل (نخستین زن مسـلمان پس از خـدیجه در مکه) فاطمه بنت اسد (مادر امیرالمؤمنین(ام سـلیم، (همسـر حمزه سـید الشـهداء) لبابه (دختر حارث بن حزن و همسـر عباس بن عبـدالمطلب که در مکه ایمان آورد) شـفاء ام سـلیمان (در مکه ایمان آورد) ام حرام (دختر ملحان و همسر عباده بن صامت)، ام ایمن، جُعده (دختر عبداللّه بن ثعلبه).

در باره ام حرام در کتب سیره چنین منقول است:

«کان رسول اللّه ص) یکرمها و یزورها فی بیتها و یقیل عندها و اخبرها انها شهیده؛

رسـول خـدا او را گرامی می داشـت و از او در خـانه اش احـوال می پرسـید و آنجـا اسـتراحت می نمـود و خـبر داد که وی به شهادت می رسد.»

۵/۳ ترغیب و تشویق به دانش اندوزی

سخنان متعددی از رسول خدا(ص) در تشویق و ترغیب زنان به دانش اندوزی منقول است که به نمونه هایی اشاره می شود:

«نوادر الراوندی،: بإسناده، عن موسی بن جعفر(ع)، قال: قال رسول اللّه ص): اضربوا النساء علی تعلیم الخیر؛

زنان را در راه آموزش خیر و نیکی تنبیه کنید.»

«قال النبی(ص): نِعْم النساء نساءُ الأنصار! لم یمنعهنّ الحیاءُ أن یتفقّهن فی الدین؛

زنان انصار، خوب زنانی هستند، شرم مانع فقاهت آنان در دین نمی شود.»

«قال رسول اللّه ص): ایما رجل کانت عنده ولیده فعلمها فاحسن تعلیمها و ادبها فاحسن تأدیبها ثمّ أعتقها و تزوّجها فله أجران؛

پیامبر(ص) فرمود: هر مردی که کنیزکی نزد او باشـد، او را تعلیم دهد و خوب تعلیم دهد و او را پرورش دهد و خوب پرورش دهد، سپس او را آزاد کند و شوهر دهد، دارای دو پاداش خواهد بود.»

۶/۳ پاسخگویی به پرسش های زنان

«أبی رحمه

اللّه قـال: حـدثنا سـعد بن عبـداللّه قال: حـدثنا إبراهيم بن هاشم و غيره، عن خلف بن حماد، عن الحسـين بن زيـد الهاشـمى عن أبيعبداللّه عليه السـلام، قال: جاءت زينب العطاره الحولاء إلى نساء رسول اللّه ص) و بناته و كانت تبيع منهن العطر فدخل رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و هى عندهن، فقال لها: إذا أتيتنا طابت بيوتنا، فقالت: بيوتك بريحك أطيب يا رسول اللّه قال: إذا بعت فأحسنى و لا تغشى فإنه أتقى و أبقى للمال، فقالت: ما جئت بشىء من بيعى، و إنما جئتك أسالك عن عظمه اللّه

زينب عطـاره زنى است كه لوازم آرايش به زنان مى فروشـد و وسائل آرايش زنان پيامبر(ص) را فراهم مى كنـد. روزى رسول خـدا(ص) وارد خانه شد و او را ديد. فرمود: آفرين بر تو كه اتاق هاى ما را معطر مى كنى. زينب گفت: اتاق هاى شـما به عطر شما خوشـبوتر است اى رسول خدا! پيامبر فرمود: وقتى معامله مى كنى خوب رفتار كن و نارو نزن، اين مايه حفظ و ماندگارى بيشتر مـال است. گفت: اى رسول خـدا! امروز براى فروش نيامـده ام بلكه آمـده ام نسـبت به چگونگى آفرينش جهـان از شـما سؤال كنم. آنگاه رسول خدا با تفصيل چگونگى آفرينش را بيان كرد.»

«مقاتل بن حيان: لما رجعت أسماء بنت عميس من الحبشه مع زوجها جعفر بن أبيطالب دخلت على نساء رسول اللّه ص) فقالت: هل فينا شىء من القرآن قلن: لا، فأتت رسول اللّه ص) فقالت: يا رسول اللّه إن النساء لفى خيبه و خسار! فقال: و مم ذلك قالت: لأنهن لا يذكرن بخير كما يذكر الرجال، فأنزل اللّه تعالى هذه الآيه يعنى: «إن المسلمين و المسلمات ...»؛

اسماء دختر عميس به همراه شوهرش جعفر از

حبشه بازگشت، نزد زنان رسول خدا(ص) رفت و از آنان پرسید: آیا در قرآن مطلبی در باره زنان نازل شده است؟ پاسخ منفی شنید. سپس نزد پیامبر(ص) آمد و گفت: زنان در زیان و خسارت به سر می برند.

پیامبر پرسید: چرا؟ گفت: زیرا خداوند یاد نیکی از آنان نمی کند، آن گونه که از مردان یاد می کند. پس از آن آیه ۳۵ سوره احزاب نازل شد.

همچنین ام سلیم نزد رسول خدا آمد و در باره غسل زنان و جنابت آنان پرسش کرد و رسول خدا پاسخ فرمود. در این سؤال و جواب ام سلمه شرم کرد و به ام سلیم گفت چرا چنین پرسش هایی از رسول خدا داری؟ زنان را شرمگین کردی؟ پیامبر فرمود: ساکت شو؟

۷/۳ تغییر نام زنان از سوی پیامبر

پیامبر نام تعدادی از زنان را پس از اسلام آوردن تغییر داد.

نام عاصیه (دختر عمر) را به جمیله تغییر داد.

نام بَرّه (دختر ابوسلمه) را به زینب و نام زن دیگر را که بَرّه بود به جویریه تغییر داد. پیامبر در فلسفه این رفتار فرموده بَرّه (نیکوکار(گونه ای خودستایی است.

۸/۳ پیامبر همسرانش را به سفر می برد

رسول خدا در هر سفر قرعه می انداخت و یکی از همسرانش را با خود همراه می برد:

«عن عمره بنت عبدالرحمن عن عایشه زوج النبی، قالت: کان رسول اللّه اذا اراد سفرا اقرع بین نسائه فایتّهن خرج سهمها خرج بها؛

عایشه همسر پیامبر گفت: رسول خدا(ص) هر گاه اراده سفر می کرد میان همسرانش قرعه می انداخت و نام هر کس بیرون می آمد، او را همراه می برد.»

این همه، جز مواردی است که از بیعت رسول خدا با زنان، حضور زنان در جنگ ها و مشاغل اجتماعی عصر رسول خدا

در کتب سیره و تاریخ به ثبت رسیده است. و در اینجا از آن صرف نظر می گردد. ۴ جایگاه معنوی زنان

بهشت و دستیابی به فرجام نیک برای انسانِ مسلمان هدف و مقصد است و در تعالیمِ دینی تراز و معیارِ ارزشگذاری و سنجش. در آموزه های رسول خدا، با تعبیرهای گوناگون، طیف هایی از زنان برخوردار از این فرجام نیک معرفی شده اند، چنان که خدمت به آنان نیز عامل برخورداری از بهشت دانسته شده است.

۱/۴ بهشت زیر پای مادران

«حدثنا أبویوسف محمد بن أحمد الرقی، ثنا محمد بن سلمه الحرانی، عن محمد بن إسحق، عن محمد بن طلحه بن عبدالرحمن بن أبی بکر الصدیق، عن معاویه بن جاهمه السلمی، قال: أتیت رسول اللّه ص) فقلت: یا رسول اللّه إنی کنت أردت الجهاد معک، أبتغی بذلک وجه اللّه و الدار الآخره. قال: ویحک! أحیه أمک؟ قلت: نعم یا رسول اللّه قال: فارجع الیها فبرها. ثم أتیته من امامه فقلت: یا رسول اللّه إنی کنت أردت الجهاد معک. أبتغی بذلک وجه اللّه و الدار الآخره. قال: ویحک، أحیه أمک؟ قلت: نعم یا رسول اللّه قال ویحک! الزم رجلها فثم الجنه؛

معاویه بن جاهمه گوید: خدمت پیامبر(ص) رسیدم و گفتم: می خواهم با شما در راه خدا و زندگی آخرت جهاد کنم. فرمود: آیا مادرت زنده است؟ گفتم: بلی. فرمود: برگرد و به او نیکی کن. از مقابل حضرت آمدم و گفتم: ای رسول خدا، می خواهم با شما در راه خدا و برای زندگی آخرت در جهاد شرکت کنم. فرمود: آیا مادرت زنده است؟ گفتم: بلی. فرمود: پاهای مادرت را بچسب که بهشت همان جاست.»

«ان الجنه تحت رجل المرأه؛

بهشت زیر پای زن است.»

«عن انس عن النبی(ص): الجنه تحت اقدام الامهات؛

پیامبر(ص) فرمود:

بهشت زیر پاهای مادران است.»

«عن فاطمه عن النبی(ص): الزم رجلها فان الجنه تحت اقدامها؛

پیامبر(ص) فرمود: ملازم مادر باش که بهشت زیر پاهای اوست.»

«عن سعید بن المسیب، قال: قال عمر: کنا مع رسول اللّه ص) علی جبل فأشرفنا علی واد فرأیت شابا یرعی غنما له أعجبنی شبابه، فقلت: یا رسول اللّه ص) و أی شاب لو کان شبابه فی سبیل اللّه فقال النبی(ص): یا عمر فلعله فی بعض سبیل اللّه و أنت لاـ تعلم ثم دعاه النبی(ص) فقال: یا شاب هل لک من تعول قال: نعم، قال: من، قال: أمی، فقال النبی(ص): الزمها فان عند رجلیها الجنه؛

عمر گوید: با پیامبر، بر بلندای کوهی بودیم که مشرف بر سرزمینی بود. جوانی را دیدم که چوپانی می کند. از جوانی اش خوشم آمد. گفتم: ای رسول خدا، چه جوانی! کاش جوانی اش در راه خدا بود. پیامبر فرمود: شاید در راه خداست و تو نمی دانی. پیامبر جوان را فرا خواند و فرمود: ای جوان آیا عایله داری؟ گفت: بلی. فرمود: چه کسی؟ گفت: مادرم. فرمود: ملازم او باش که بهشت پیش پاهای اوست.»

«حدثنا بکر بن محمد الصیرفی بمرو، ثنا أبوقلابه و ثنا علی بن حمشاذ العدل، ثنا الحسن بن سهل المجوز، ثنا أبوعاصم عن ابن جریج، حدثنی محمد بن طلحه بن عبداللّه بن عبدالرحمن عن أبیه عن معاویه بن جاهمه ابن جاهمه اتی النبی(ص) فقال: انی اردت أن اغزو و جئت استشیرک فقال: أ لک والده قال: نعم، قال: اذهب فالزمها فان الجنه عند رجلها؛

جاهمه نزد رسول خدا آمد و گفت: می خواهم همراه شما در جنگ شرکت کنم و برای مشورت نزد شما آمدم. پیامبر(ص) فرمود: آیا مادر داری؟ گفت: بلی. فرمود: برو و ملازم او باش، که بهشت پیش پاهای اوست.»

«الجنه

بناؤها اقدام الامهات؛

زیربنای بهشت گام های مادران است.»

«عن ابن عباس عن النبی(ص): من قبل بین عینی امه کان له سترا من النار؛

پیامبر فرمود: هر که میان چشمان مادرش را ببوسد، این بوسه پرده ای در برابر آتش خواهد بود.»

۲/۴ نیکی به دختر و خواهر سبب رفتن به بهشت

«عن علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن هشام بن الحکم، عن عمر بن یزید، عن أبی عبداللّه ع) قال: قال رسول اللّه ص): من عال ثلاث بنات أو ثلاث أخوات وجبت له الجنه، فقیل: یا رسول اللّه ص) و اثنتین فقال: و اثنتین. فقیل: یا رسول اللّه ص)، و واحده فقال: و واحده؛

رسول خدا فرمود: هر کس، سه دختر یا سه خواهر را اداره کند، بهشت برایش واجب است. گفته شد: ای رسول خدا دو تا چطور؟ فرمود: و دوتا. گفته شد: ای رسول خدا یکی چطور؟ فرمود: و یکی.»

«حدثنا أحمد بن محمد، حدثنا عبداللّه بن المبارک، حدثنا ابن عیینه عن سهیل بن ابی صالح عن أیوب بن بشیر عن سعیدالاعشی عن أبی سعید الخدری قال: قال رسول اللّه ص): من کانت له ثلاث أخوات أو ابنتان أو أختان فأحسن صحبتهن و اتقی اللّه فیهن فله الجنه؛

رسول خدا فرمود: هر که سه خواهر یا دو دختر یا دو خواهر داشته باشد و با آنان نیک رفتار کند و با خداترسی با آنان معاشرت کند، بهشت ارزانی اوست.»

۳/۴ بهشت پاداش حاملگی، وضع حمل و شیر دادن زنان

«محمد بن علی بن الحسین فی الامالی عن محمد بن الحسن، عن الصفار عن محمد بن الحسین بن أبی الخطاب، عن الحکم بن مسکین، عن أبی خالد الکعبی عن أبی عبداللّه ع) أن رسول اللّه ص) قال: أیما امرأه دفعت من بیت زوجها شیئا من موضع إلی موضع ترید به صلاحا نظر اللّه إلیها،

و من نظر اللّه إليه لم يعـذبه، فقـالت ام سـلمه: يـا رسول اللّه ص) ذهب الرجال بكل خير فأى شـى ء للنساء المساكين؟ فقال(ع): بلى إذا حملت المرأه كانت بمنزله الصائم القائم المجاهـد بنفسه و ماله فى سبيل اللّه فإذا وضـعت كان لها من الاجر ما لا يـدرى أحـد مـا هو لعظمه، فإذا أرضـعت كان لها بكل مصه كعـدل عتق محرر من ولـد اسـماعيل، فإذا فرغت من رضاعه ضـرب ملك كريم على جنبها و قال: استأنفى العمل فقد غفر لك؛

رسول خـدا(ص) فرمود: هر زنى كه در خانه شوهر وسـيله اى را از جايى به جايى بگـذارد و قصـد خير داشـته باشـد، خدا به او توجه كند و هر كه مورد نظر خداوند باشد او را عذاب نمى كند. ام سلمه گفت: اى رسول خدا، مردان همه خوبى ها را از آنِ خود ساختند. زنان بيچاره چه دارند؟ فرمود: وقتى زنى باردار شد مانند روزه دارى است كه به شب زنده دارى مشغول است و در راه خدا با جان و مال جهاد مى كند. هنگامى كه وضع حمل كند، چنان پاداشـى دارد كه هيچ كس نداند. هنگامى كه بچه شير مى دهـد در برابر هر مك زدن، ثواب آزاد كردن برده اى از فرزندان اسـماعيل را دارد و وقتى شـير دادن تمام شد، فرشـته گويد: گذشته ات بخشوده شد. از نو شروع كن.»

«فى حـديث الحولاء العطاره بالسـند المتقدم فى ابواب المقدمات قال: قال رسول اللّه ص): ... يا حولاء، و الذى بعثنى بالحق نبيا و رسولاً و مبشـرا و نـذيرا، ما من امرأه تحمل من زوجها ولـدا إلا كانت فى ظل اللّه عز و جل حتى يصـيبها طلق. يكون لها بكل طلقه، عتق رقبه مؤمنه، فإذا وضعت حملها

و أخـذت فی رضاعه، فما یمص الولـد مصه من لبن أمه إلا کان بین یدیها نورا ساطعا یوم القیامه، یعجب من رآها من الاولین و الآخرین، و کتبت صائمه قائمه، و إن کانت مفطره کتب لها صـیام الـدهر کله و قیامه، فإذا فطمت ولدها، قال الحق جل ذکره: یا أیتها المرأه، قد غفرت لک ما تقدم من الذنوب، فاستأنفی العمل؛

رسول خـدا فرمود: ... ای حولاء، سوگنـد به آن که مرا به پیامبری برانگیخت، هر زنی که باردار شود از شوهرش، در سایه خدا زنـدگی می کنـد، تـا هنگـام درد زایمـان. هر دردی ثواب آزاد کردن یک بنـده مؤمن را دارد. وقتی فارغ شـد و شـیر دادن را شروع کرد، هر گاه کودک مک زنـد از پیش روی آن زن روز قیامت نوری درخشد که هر بیننده ای را به عجب وا دارد. و او روزه دارِ شب زنـده دار محسـوب شود. و اگر در این حـال روزه بـدارد ثواب روزه و عبـادت تمـام روزگـار برایش ثبت شود. وقتی کودک را از شیر گرفت خداوند فرماید: ای زن، گناه گذشته ات را بخشیدم، از نو آغاز کن.»

«و عن سـعید بن جبیر عن ابن عمر، احسبه رفعه. عن النبی(ص): المرأه فی حملها إلی وضعها إلی فصالها کالمرابط فی سبیل اللّه و إن ماتت فیما بین ذلک فان لها أجر شهید؛

رسول خـدا فرمود: زن از هنگام بارداری تا هنگام شـیر گرفتن کودک ماننـد رزمنـده در راه خـداست و اگر در این مدت جان دهد پاداش شهید دارد.»

«المرأه إذا حملت کـان لهـا أجر الصائم القائم المخبت المجاهـد، فی سبیل اللّه و إذا ضـربها الطلق فلاتـدری الخلائق، ما لها من الاجر، فإذا وضعت کان لها بکل مصه أو

رضعه أجر نفس تحییها، فإذا فطمت ضرب الملك علی منکبیها و قال: استأنفی العمل؛

رسول خدا فرمود: زن وقتی حامله شد، ثواب روزه دار عابد، که در راه خدا جهاد می کند خواهد داشت. و هنگامی که درد زایمان گرفت، موجودات نمی دانند او چه پاداشی دارد. وقتی فارغ شد، هر شیر دادن یا مک زدن بسان زنده کردن یک جان ارزش دارد. وقتی کودک را از شیر گرفت، فرشته ای به کتفش زند و گوید: عمل را از سر گیر.» ۵ منع از خشونت علیه زنان

بررسی سخنان و رفتار رسول خدا(ص) نشان می دهد که پیامبر در صدد محو این رفتار در جامعه انسانی و در میان مسلمانان بود. می توان آنچه از ایشان در این باره رسیده به چند گروه تقسیم کرد:

الف

روایت های متعدد وجود دارد که پیامبر در دوره ای مردان را از زدن زنان منع می کرد تا اینکه مردان بسیاری اعتراض کرده و مجددا پیامبر اجازه داد ولی نگاهش بدان منفی بود:

«حدثنا محمد بن الصباح، أبنأنا سفیان بن عیینه، عن الزهری، عن عبدالّله بن عبدالّله بن عمر، عن إیاس بن عبدالّله بن أبی ذباب، قال: قال النبی(ص): لا تضربن إماء الّله فجاء عمر إلی النبی(ص) فقال: یا رسول الّله قد ذئر النساء علی أزواجهن. فأمر بضربهن فضربن، فطاف بآل محمد(ص) طائف نساء کثیر. فلما أصبح قال لقد طاف اللیله بآل محمد سبعون امرأه. کل امرأه تشتکی زوجها فلا تجدون أولئك خیارکم؛

رسول خدا فرمود: کنیزکان خدا (زنان) را کتک نزنید. عمر نزد ایشان آمده و گفت: ای رسول خدا، زنان بر شوهران سرکشی می کنند. پس رسول خدا اجازه داد مردان زنان خود را بزنند. و زنانی کتک خوردند، پس از آن گروه بسیاری از آنان گرد

خانه پیامبر(ص) برای اعتراض جمع شدند. صبح آن روز پیامبر فرمود: شب گذشته هفتاد زن گرد خانه خویشان محمد گرد آمده و از شوهران شان شکوه داشتند. این مردان نیکان شما نیستند.»

این روایت با تعبیرهای مختلف در مستدرک حاکم نقل شده، و به صحت آن حکم شده است. و نیز در سنن دارمی، الطبقات الکبری، مسند حمیدی و مصنف ابن ابی شیبه نیز نقل شده است.

ب

در دسته ای دیگر رسول خدا(ص) با تعبیرهای عاطفی از زدن منع نموده است.

«محمّد بن یعقوب، عن حمید بن زیاد، عن الحسن بن محمد بن سماعه، عن غیر واحد، عن ابان، عن ابی مریم عن أبی جعفر(ع) قال: قال رسول اللّه ص): أیضرب احدکم امرأه ثم یضل معانقها؛

رسول خدا فرمود: چگونه شما مردان همسران تان را کتک می زنید و سپس او را در آغوش می گیرید.»

«أخبرنا محمد بن عمر، عن أبی حبیبه عن داود بن الحصین، عن أبی سفیان، عن أیوب، قال: جاءت امرأه إلی رسول اللّه ص) قد ضربها زوجها ضربا شدیدا، فقام رسول اللّه فأنکر ذلک و قال: یظل أحدکم یضرب امرأته ضرب العبد ثم یظل یعانقها و لا یستحیی؛

زنی نزد رسول خدا آمد و از کتک کاری شوهرش شکوه کرد. پیامبر این عمل را زشت شمرد و فرمود: چگونه شما مردان همسران تان را همچون بردگان کتک می زنید و سپس او را در آغوش می گیرید، آیا شرم نمی کنید؟»

این حدیث با تعبیرهای دیگر در مصنف عبدالرزاق، سنن دارمی، صحیح بخاری و سنن ابن ماجه در برخی از روایت ها از زدن به گونه های خاصی منع شده است:

«و فی حدیث الحولاء، بالسند المتقدم عن رسول اللّه ص) انه قال: فای رجل لطم امرأته لطمه، امر اللّه عز و جل مالک خازن النیران فیلطمه علی حی وجهه سبعین لطمه

فی نار جهنم و ایّ رجل منکم وضع یده علی شعر امرأه مسلمه، سمر کفه بمسامیر من نار؛

رسول خدا فرمود: هر مردی که بر زنش صدمه ای وارد کند، خداوند به نگهبان آتش دستور دهد که بر گونه او هفتاد ضربه در آتش دوزخ وارد سازد. هر مرد مسلمانی که به گیسوی زن مسلمانی چنگ زند، دست او با میخ های آتشین کوبیده خواهد شد.»

«عن النبی(ص) قال: أیما رجل ضرب أمرأته فوق ثلاث، أقامه اللّه یوم القیامه علی رؤوس الخلائق، فیفضحه فضیحه ینظر إلیه الاولون و الاخرون؛

رسول خدا فرمود: هر مردی که زنش را بیش از سه بار کتک زند خداوند او را در قیامت در حضور تمام انسان ها رسوا سازد.»

«عن رسول اللّه ص): أنه نهی عن ضرب النساء من غیر واجب؛

رسول خدا(ص) از کتک زدن زنان در غیر مورد واجب منع کردند.»

«عن النبی(ص) أنه قال: إنی أتعجب ممن یضرب امرأته و هو بالضرب أولی منها، لا تضربوا نساءکم بالخشب، فإن فیه القصاص، و لکن اضربوهن بالجوع و العری، حتی تربحوا فی الدنیا و الاخره؛

رسول خدا(ص) فرمود: در شگفتم که مردی همسرش را کتک زند و خود سزاوارتر است. زنان را با چوب کتک نزنید، که قصاص دارد. بلکه زنان را با گرسنگی و برهنگی تنبیه کنید تا در دنیا و آخرت سود برید.»

«ابن جریج، قال: أخبرنی أبوقزعه إیّای و عطاء، عن رجل من بنی قشیر، عن أبیه، أنه سأل النبی(ص) ما حق امرأتی علیَّ؟ قال: تطعمها إذا طعمت، و تکسوها إذا اکتسیت، و لا تضرب الوجه، و لا تقبح؛

از پیامبر(ص) پرسید: همسرم چه حقی بر من دارد؟ رسول خدا فرمود: هر گاه غذا خوردی به او نیز غذا

دهی، هر گاه که پوشاک تهیه کردی برای او نیز فراهم سازی. به صورت زن آسیب نرسانی و زشتش نخوانی.»

د

در برخی روایت ها، زدن را مشروط به ارتکاب فحشای روشن و آشکار از سوی زن کرده است:

«حدثنا أبوبکر بن أبی شیبه ثنا الحسین بن علی، عن زائده، عن شبیب بن غرقده البارقی، عن سلیمان بن عمرو بن الاحوص، حدثنی أبی أنه شهد حجه الوداع مع رسول اللّه ص). فحمد اللّه و أثنی علیه، و ذکر و وعظ، ثم قال: استوصوا بالنساء خیرا فإنهن عوان عندکم، لیس تملکون منهن شیئا غیر ذلک، إلا أن یأتین بفاحشه مبینه. فإن فعلن فاهجروهن فی المضاجع و اضربوهن ضربا غیر مبرح. فإن أطعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلاً؛

سلیمان گوید: پدرم در حجه الوداع با پیامبر بود. رسول خدا سپاس خدا را گفت و مردم را موعظه کرد، آنگاه فرمود: زنان را سفارش خیر کنید. آنان اسیر دست شما هستند؛ جز نیکی حق ندارید با آنان رفتار کنید. مگر آنکه مرتکب فحشایی آشکار شوند. در آن صورت از بستر آنان کناره بگیرید، آنان را ملایم کتک زنید، و اگر از خلاف بازگشتند بهانه ای بر آنان مجویید.»

این روایت با تفاوت هایی در سنن ابن ماجه، مصنف ابن ابی شیبه و سنن ترمذی هم آمده است.

نکته قابل تأمل در این حدیث این است که پیامبر(ص) در سال آخر حیات خویش، زدن معمولی را مختص به ارتکاب فحشا از سوی زن می داند و آیه را به این فرضِ خاص اختصاص می دهد.

ه●●●

رسول خدا(ص) خود هیچ گاه مرتکب چنین رفتاری نشد:

«حدثنا ابوبکر بن ابی شیبه، ثنا وکیع، عن هشام بن عروه، عن ابیه، عن عائشه، قالت: ما ضرب رسول اللّه ص) خادما له و لا امرأه و لا ضرب بیده شیئا؛

عایشه

گفت: رسول خدا هیچ گاه خدمتگزار یا زنی را کتک نزد.»

روایتی را که شیخ طوسی در کتاب مبسوط آورده و براساس آن فتوا داده است:

«عن أبی سلمه عن فاطمه بنت قیس، أن أباعمرو بن حفص، طلقها البته، و هو غائب فأرسل إلیها وکیله الشعیر فسخطته، فقال: و اللّه ما لک علینا من شی ء فجاءت رسول اللّه ص) فذکرت ذلک له، فقال: لیس لک نفقه فأمرها أن تعتد فی بیت أم شریک، ثم قال تلک امرأه یغشاها أصحابی، اعتدّی عند ابن أم مکتوم، فإنه رجل أعمی تضعین ثیابک، فإذا حللت فأذنینی، قالت: فلما حللت ذکرت له أن معویه بن أبی سفیان و أباجهم خطبانی، فقال: أما أبوالجهم، فلا یضع عصاه عن عاتقه و أما معویه فصعلوک لا مال له، انکحی أسامه؛

ابوعمرو بن حفص همسرش، فاطمه دختر قیس را طلاق غیابی داد و برایش مبلغی جو فرستاد. چون دختر قیس خشمگین گردید، ابوعمرو به وی گفت: به خدا سوگند چیزی از آنِ تو بر ذمه ما نیست. دختر قیس نزد رسول خدا آمد و ماجرا را باز گفت. رسول خدا فرمود: تو حق نفقه نداری و به او فرمان داد که در خانه ام شریک عدّه نگه دارد. سپس فرمود: ام شریک زنی است که اصحاب من گاه با وی دیدار می کنند. در خانه ام مکتوم که مرد نابینایی است و نزد او می توانی حجاب برگیری عدّه نگهدار و پس از پایان عدّه به من خبر ده. دختر قیس پس از پایان عدّه نزد پیامبر آمده و گفت: ابوجهم و معاویه از من خواستگاری کرده اند، چه کنم؟ پیامبر فرمود: ابوجهم همیشه عصایش بر سر زن بلند است و معاویه نیز مردی تنگ دست است، با اسامه ازدواج کن.»

این روایت

نشان می دهد که پیامبر دستور می دهد که به خواستگاری مردی که زن را کتک می زند جواب منفی دهد.

«... قلت یا رسول اللّه ص): إن لی امرأه فـذکر من طول لسانها و بذائها، فقال: طلقها، قلت یا رسول اللّه ص)! إنها ذات صـحبه و ولد، قال: فأمسکها و أمرها، فان لم یکن فیها خیر فستفعل، و لا تضرب ظعینتک ضرب أمتک؛

مردی به پیامبر گفت: زنی زبان دراز و بی حیا دارم چه کنم؟ پیامبر فرمود: او را طلاق ده. مرد گفت: همسری جز او ندارم و از او فرزند دارم. پیامبر فرمود: او را اصلاح کن و اگر سود نداشت در آینده طلاق ده، اما او را مانند کنیزان کتک مزن.»

و

در دسته ای دیگر از روایات، پیامبر(ص) فرمان می دهـد مردان عصایی بر دیوار آویزان کنند، تا اهل و عیال هراسـی داشـته و مرتکب عصیان و نافرمانی نشوند. نمونه ای از این روایات چنین است:

«عن النبی(ص): علق السوط حیث یراه اهل البیت؛

رسول خدا فرمود، تازیانه را در جایی آویزان کنید که اهل خانه ببینند.»

«عن النبی(ص): علقوا السوط حیث یراه أهل البیت، فانه ادب لهم؛

رسول خدا فرمود: تازیانه را در جایی که اهل خانه ببینند آویزان کنید، این سبب تأدیب آنهاست.»

«عن ابی الدرداء قال: اوصانی خلیلی ابوالقاسم(ع) فقال: انفق من طولک علی اهلک و لا ترفع عصاک اخفهم فی اللّه

ابودردا گویـد: رسول خـدا به من توصـیه کرد که از توان مـالی بر اهـل و عیـالت انفـاق کن. عصـا را بالاـ مبر، و به خاطر خـدا برایشان آسان گیر.»

در پایـان این نوشـتار یـادآوری می گردد که اصول یـاد شـده بر پایه نقل های مکرر و همسو با آیات قرآن کریم شـکل گرفته است.

اگر در لابه لای سخنان منسوب به پیامبر مطالبی یافت شود که با این اصول همخوانی و سازگاری ندارد، یا مجعولاتی است که فرهنگ های غیر دینی تحمیل کرده است و یا اینکه ناظر به شرایط فرهنگی خاص بوده و قابل تعمیم به همه دوران ها و زمان ها نیست و گاه نیز در ضمن عملیات نقل، تصحیف و تحریف هایی صورت پذیرفته که سخن را با این اصول ناسازگار می کند. توجه به این سه نکته در رفع تعارض و ناسازگاری ها لازم است.

البته تحلیل و حکم به اینکه چنین روایت هایی در کدام یک از این موارد قرار می گیرد، امری تخصصی است که کارشناسی های متناسب به خود را می طلبد و نمی توان بدون داشتن تخصص های لازم در این وادی گام برداشت.

زنان الگو در قرآن

نویسنده:آیت الله عبدالله جوادی آملی قرآن کریم می فرماید:

آن که خوب است نمونه مردم است نه نمونه مردان و زن خوب، نمونه زنان نیست، بلکه زن نمونه است، چه این که زن بد، نمونه زنان بد نیست، بلکه نمونه انسانهای بد است.

اگر انسان وارسته شد می تواند الگوی دیگر انسانها قرار گیرد. اگر مرد باشد الگوی مردم است نه مردان، واگر زن باشد باز الگوی مردم است نه زنان. این مطلب را قرآن کریم به صورت صریح روشن کرده وچهار زن را به عنوان زن نمونه (دو نمونه خوب ودو نمونه بد) ذکر می کند. زن لوط و زن نوح

, قرآن کریم نمونه مردم بد را با نقل داستان دو زن بد، تبیین کرده ومی فرماید:

ضرب الله مثلا للذین کفروا امراه نوح و امراه لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا و قیل ادخلا النار

مع الداخلین (۱)

خـدا برای کسانی که کافر شدنـد زن نوح ولوط را مثل آورده که هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسـته ما بودند وبه آنها خیانت کردند وکاری از دست شوهران آنها در برابر خدا ساخته نبود، به آنان گفته شد با داخل شوندگان، داخل آتش شوید.

در این جا خداوند نمی فرماید

«ضرب الله مثلا لللاتی کفرن ونمی فرماید: «ضرب الله مثلا للنساء الکافرات

نمی گوید خدا نمونه زنان بد را ذکر کرد، بلکه می گوید نمونه مردم کافر را ذکر کرد. ضرب الله مثلا للذین کفروا نه «للنساء» ونه «لللاـتی کفرن بنـابراین معلوم می شود این «للـذین کفروا» به معنای مردان کافر نیست بلکه به معنای مردم تبهکار وبزهکار است. منظور از خیانت نیز در اینجا، خیانت مکتبی، اعتقادی وفرهنگی است، ولذا ذات اقدس اله به ما فرمود:

لا تخونوا الله و الرسول و تخونوا اماناتکم (۲)

خیانت نکنید به خدا ورسول وخیانت نکنید به امانت هایتان.

ارزیابی مقام وکمالات مریم نقش مادر آن بانو را نباید فراموش کرد. گرچه در تربیت مریم سـلام الله علیها حضـرت زکریا نیز نقش داشت لیکن این امر در مرحله نهـایی بود نه در پیـدایش ابتـدایی، مـادر این بـانو لیاقت آن را داشت که مادر پیغمبر بزاید وآن خضوع را داشت که فرزنـدش را به معبـد حق اهـدا کنـد، واین که ذات اقـدس اله این گوهر را پذیرفت، برای آن بود که می دانست اگر به او فیض عطا نماید امین در حفظ فیض خواهد بود.

به پیـامبر خیـانت کردن، یعنی، بـا دین او بـد رفتـاری کردن. در اینجا که فرمود: زن لوط وزن نوح به این دو پیامبر که یکی از آنها

پیامبر اولواالعزم است ودیگری حافظ شریعت ابراهیم علیه السلام، خیانت کردند، یعنی مکتبشان را نپذیرفتند، واینها نمونه مردم تبهکار و کافرند.

بنابراین معلوم می شود که اگر سخن از «الـذین و «امنوا» ومانند آن است بنابر فرهنگ محاوره، منظور مردم هستند، نه مردان. ودر همین آیه هم که فرمود قیل ادخلا النار مع الداخلین اگرچه «ادخلا» همانطوری که تثنیه مذکر است، تثنیه مؤنث هم هست، اما این که «داخلین را به صورت جمع مذکر سالم ذکر کرد منظور، مردم جهنمی هستند نه مردان جهنمی. زن فرعون

قرآن کریم دو نمونه خوب از زنـان را نیز به عنوان الگو ذکر می کنـد، زنان با فضـیلتی که ذات اقـدس اله را نمونه مردم مؤمن می شمارد ودرباره آنها چنین می فرماید:

و ضـرب الله مثلا للذین آمنوا امراه فرعون اذ قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنه و نجنی من فرعون و عمله و نجنی من القوم الظالمین (۳)

برای کسانی که ایمان آوردنـد خداونـد همسر فرعون را مثل آورده آنگاه که گفت: پروردگارا پیش خود در بهشت برای من خانه ای بساز ومرا از فرعون و کردارش نجات بخش ومرا از دست مردم ستمگر برهان.

تعبیر قرآن در آیه این نیست که: همسر فرعون نمونه زنان خوب است، بلکه می فرماید: زن خوب نمونه جامعه اسلامی است وجامعه برین از این زن الگو می گیرد، نه این که فقط زنان باید از او درس بگیرند.

ذات اقدس اله در این آیه نیز نمی فرماید:

«و ضرب الله مثلا للاتی امن امراه فرعون

بلکه می فرماید: نمونه مردم خوب، زن فرعون است

و ضرب الله مثلا للذین امنوا

امراه فرعون یک چنین زنی در خانه ای زندگی می کرد که صاحب

آن خانه ادعای: انا ربکم الاعلی (۴) پروردگار بزرگتر شما منم. داشت و شعار: ما علمت لکم من اله غیری (۵) برای شما خدایی غیر از خودم نمی شناسم. در سر می پروراند وادعای انحصار می نمود. ذات اقدس اله در قرآن کریم به صورت حصر می فرماید:

سبح اسم ربک الاعلی (۶)

تسبیح کن نام پروردگار والای خود را.

کلمه اعلی مفهومی است که حصر را همراه دارد، بنابراین، دو نفر به عنوان اعلی نمی توانند یافت شوند، فرعون نیز با گفتن این کلمه داعیه انحصار داشت واین اعلی بودن را ادعا می کرد. او همانطوری که ادعای ربوبیت را داشت، مدعی توحید ربوبی هم بود. سخن از ارباب متفرقه نمی گفت. او می فت: نه تنها من خدایم، بلکه من، تنها خدا هستم. به جای «لا اله الا الله شعار «لا اله الا انا» را سر می داد ودر چنین خانه ای بانویی نشات گرفت که نمونه مردم متدین است.

قرآن در مقام ذکر فضائل این بانو مهمترین آنها را در بعد دعا می داند که در این دعا شش نکته مهم اخذ شده است.

علت این که این بانو نمونه مردم خوب است به خاطر آن است که در نیایشش به ذات اقدس اله عرض می کند: اذ قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنه.

این زن در کنار خدا، بهشت را می طلبد. دیگران بهشت را می طلبند، ودر دعاهایشان از خداوند:

جنات تجری من تحتها الانهار (۷)

بهشت هایی که از زیر آنها نهرها جاری است.

درخواست می کنند، اما این بانو اول خدا را می خواهد وبعد در کنار خدا، خانه طلب می کند. نمی گوید «رب ابن لی بیتا فی الجنه ونمی گوید «رب ابن لی بیتا عندک

فی الجنه بلکه می گوید: رب ابن لی عندک بیتا فی الجنه اول عند الله را ذکر می کند بعد سخن از بهشت را به میان می آورد. یعنی اگر سخن از: «الجار ثم الدار» (۸) اول همسایه بعد منزل خود.

است، این بانو هم می گوید: «الله ثم الجنه البته جنتی که عند الله باشد، با جنتی که تجری من تحتها الانهار است تفاوت فراوان دارد.

در این نیایش ششگانه یا دعای شش بعدی دو درخواست به تولی بر می گردد یکی لقاء الله ودیگری بهشت. یعنی یکی «جنه اللقاء» ودیگری جنات تجری من تحتها الانهار وچهار خواسته دیگر هم به تبری بر می گردد:

۱ - ونجنی من فرعون ۲ - وعمله ۳ - نجنی من القوم الظالمین ۴ - و «اعمالهم که محذوف است.

آنجا که می فرماید نجنی من فرعون وعمله خواسته او این نیست که: خدایا مرا از عذاب فرعون نجات بده. ممکن است کسی بگوید خدایا مرا از دست ظالم نجات بده ولی وقتی خود به قدرت رسید، دست به ظلم بیالاید. اما این بانو عرض می کند: نه تنها مرا از فرعون نجات بده بلکه از ستمکاری هم مرا برهان، مرا نجات بده تا زیر بار شرک فرعون نروم وخود نیز داعیه ربوبیت در سر نپرورانم رب نجنی من فرعون وعمله. سپس می گوید ونجنی من القوم الظالمین چون ممکن است کسی از فرعون برهد ولی به دام آل فرعون یا سایر ستمکاران بیفتد. لذا درخواست پنجم را عرض می کند ونجنی من القوم الظالمین و «اعمالهم به قرینه نجنی من فرعون وعمله حذف شده است وحذف در این گونه موارد جایز است.

بنابراین بانویی که تا به این حد عالی

می فهمد ودر خواسته هایش تبری وتولی داشته ومسائل اجتماعی وفردی را از ذات اقدس اله مسالت می کند، آیا این زن نمونه، تنها نمونه زنان است؟ یا به تعبیر قرآن کریم نمونه مردم جامعه است؟

مقام ویژه مریم علیها السلام نمونه دیگری را که قرآن بیان می کند حضرت مریم است. خداوند پس از معرفی همسر فرعون به عنوان الگوی انسانهای مؤمن در آیه بعد برای گرامیداشت مقام خاص مریم می فرماید:

و مریم بنت عمران التی احصنت فرجها فنفخنا فیه من روحنا و صدقت بکلمات ربها و کتبه و کانت من القانتین (۹)

ومریم دختر عمران را، که خود را پاکدامن نگاه داشت ودر او از روح خود دمیدم وسخنان پروردگار خود وکتابهای او را تصدیق کرد واز عبادت پیشگان بود.

اگر انسان وارسته شد می تواند الگوی دیگر انسانها قرار گیرد. اگر مرد باشد الگوی مردم است نه مردان، واگر زن باشد باز الگوی مردم است نه زنان. این مطلب را قرآن کریم به صورت صریح روشن کرده وچهار زن را به عنوان زن نمونه (دو نمونه خوب ودو نمونه بد) ذکر می کند.

یعنی «و ضرب الله مثلا للذین آمنوا مریم ابنت عمران

وچون مقام مریم، بالاتر از مقام زن فرعون بود لذا اینها را یکجا ذکر نکرد، بلکه در دو آیه جدا ذکر فرمود، برخلاف آن دو کافره که در یکجا ذکر نکرد، بلکه در دو آیه جدا ذکر فرمود، بر خلاف آن دو کافره که در یک آیه ذکر شدند. حضرت مریم در اثر احصان، صیانت، عفت ودر اثر دریافت آن روح غیبی به جایی رسید که صدقت بکلمات ربها وکتبه وکانت من القانتین گشت.

از این چهار نمونه

سوره تحریم به خوبی بر می آید که نه مرد نمونه، نمونه مردان است ونه زن نمونه، نمونه زنان. ممکن است کشاورز نمونه، نمونه کشاورزان، صنعتگر نمونه، نمونه صنعتگران، خطاط نمونه، نمونه خطاطان باشد، ولی انسان نمونه، نمونه همه انسانهاست واختصاصی به زن یا مرد ندارد.

پس در ارزیابی مقام وکمالات مریم نقش مادر آن بانو را نباید فراموش کرد. گرچه در تربیت مریم سلام الله علیها حضرت زکریا نیز نقش داشت لیکن این امر در مرحله نهایی بود نه در پیدایش ابتدایی، مادر این بانو لیاقت آن را داشت که مادر پیغمبر بزاید وآن خضوع را داشت که فرزندش را به معبد حق اهدا کند، واین که ذات اقدس اله این گوهر را پذیرفت، برای آن بود که می دانست اگر به او فیض عطا نماید امین در حفظ فیض خواهد بود. پی نوشت ها:

۱. تحریم، ۱۰

۲. انفال، ۲۷

۳. تحریم، ۱۱

۴. نازعات، ۲۴

۵. قصص، ۳۸

۶. اعلی، ۱

۷. فرقان، ۱۰

۸. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۲۵

۹. تحریم، ۱۲

زن در نهج البلاغه

معاشر الناس، ان النساء نواقص الایمان، نواقص الحظوظ، نواقص العقول، فاما نقصان ایما نهن فقعودهن عن الصلوه و الصیام فی ایام حیضهن و اما نقصان عقولهن فشهاده امراتین کشهاده الرجل الواحد و اما نقصان حظوظهن فموار یثهن علی الانصاف من مواریث الرجال.

نهج البلاغه- خطبه ??

ای مردم، همانا زنان در مقایسه با مردان در ایمان و بهره وری از اموال و عقل متفاوتند؛ اما تفاوت ایمان بانوان، برکنار بودن از نماز و روزه در ایام عادت حیض آنان است. و اما تفاوت عقلشان با مردان بدان جهت که شهادت دو زن برابر

شهادت یک مرد است وعلت تفاوت در بهره وری از اموال آن که ارث بانوان نصف ارث مردان است.

مرحوم محمد دشتی ذیل این خطبه در علت ترجمه «نواقص» به «تفاوت» چنین نگاشته است:

«ظاهر این خطبه و کلمه «نواقص» مخالف آیات قرآن کریم و عقاید و فلسفه اسلامی است، اگر بگوییم که (خدا نیمی از انسان ها «زنان» را ناقص آفرید) تنها راه جمع آن است که در واژه «نواقص» تصرف کنیم و معنای آن را «تفاوت» و «اختلاف» بدانیم که در لغت و واژه های قرآن نیز به جای یکدیگر استعمال شده اند، آن گاه تضاد ظاهری این خطبه با قرآن کریم و مبانی اعتقادی برطرف می شود، کلمه «نواقص» در این جا یعنی تفاوت و تفاوت در آیه ? ملک «ماتری من تفاوت» یعنی نقص و کاستی، امام می خواهد بفرماید که زن و مرد هر کدام روحیات و صفات مخصوص به خود را دارند و جایگاه هر کدام باید حفظ گردد. پس عایشه را که یک زن است سوار بر شتر، فرمانده خود قرار ندهید که شورش بصره را به پا کند و آن همه خون مسلمانان را بر زمین ریزد.»

قابل ذکر است که این خطبه در جنگ جمل ایراد شده است.

اولین خطبه نهج البلاغه در مورد زنان که در جوامع علمی و دانشگاهی، خصوصاً در صنف زنان، درباره آن گفت و گو و صحبت می شود، خطبه ?? نهج البلاغه است که ظاهراً و در نگاه بدوی، در نکوهش زنان ایراد شده است. این خطبه بعد از جنگ جمل ایراد شد.

نکات قابل توجه در خطبه

?- معنای ایمان و نقص آن در زن

ایمان

به معنای عمل و مسوولیت های ناشی از عقیده می باشد. ایمان تجلی عقیده در عمل است. وقتی عمل جلوه گاه عقیده انسان باشد، به نام ایمان و به اسم ایمان مطرح می شود. لذا در روایات درباره تفاوت ایمان با اسلام آمده است: «الایمان اقرار و عمل والاسلام اقرار بلا عمل» ایمان، اعتراف همراه با عمل است و اسلام، اعتراف منهای عمل. با توجه به این مطلب، می گوییم مهم ترین عمل در اسلام، به پا داشتن نماز و روزه می باشد. حتی در قرآن کریم، واژه ایمان بر خود نماز اطلاق شده است خداوند می فرماید:

«و کذلک جعلناکم امه وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا و ما جعلنا القبله التی کنت علیها الا لنعلمکم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه و ان کانت لکبیره الاعلی الذین هدی الله و ما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرووف رحیم.»

همه مفسران و مترجمان می گویند منظور از کلمه «ایمانکم» در آیه، نماز می باشد. این دقیقاً همان معنایی است که حضرت علی علیه السلام در خطبه به آن اشاره کردند و می فرمودند:

«فاما نقصان ایمانهن فقعودهن عن الصلواه و الصوم فی ایام حیضهن»

یعنی در خطبه هم، ایمان به نماز و روزه تفسیر می شود. زیرا تعلیل «فقعودهن...» این مطلب را می رساند. پس«نقص ایمان» - در خطبه- به نماز و روزه اشاره است که به خاطر یک سری مصالح، زن در ایام حیض از خواندن آن معاف است؛ نه این که بگوییم عقیده و ایمان آن ها ناقص است و مشکل معرفتی دارند.

در بین مردان هم کسانی یافت می

شونـد که نماز نمی خواننـد و روزه نمی گیرند، که در این صورت می بایستی آن ها هم ناقص ایمان به معنای عقیده تلقی می شدنـد، که ابدا این طور نیست. پس نماز نخواندن و روزه نگرفتن در این ایام رذیلتی برای زن محسوب نمی شود: بلکه عبادت و اطـاعت محض پروردگـار است. چون ترک نمـاز برای کسـی که امر به ترک آن شـده عبادت است. ?- معنای عقل و نقص آن در زن

دومین نکته ای که در خطبه، قابـل تحلیل و تفسـیر می باشـد فرمایش حضـرت علی علیه السـلام نسـبت به عقل زنان می باشـد. پرسشی که این جا مطرح است این است که آیا واقعاً زنان عقل شان کم است و در مقایسه با مردان نمی توانند به خوبی درک کننـد و فهم نـاقص دارنـد؟ آیـا واقعـاً از این فرمـایش می توانیم بفهمیم که برفهم زنان نبایـد تکیه کرد و به برداشت آنان هیچ اعتنایی نکنیم؟ آیا از این فرمایش می شود فهمیـد که مردان نسـبت به زنان برتری دارند و از فهمی سـرشار برخوردارند و زنان نقصان دارند؟ ما ابتدا، به واژه های کلیدی این بخش از خطبه می پردازیم. سپس دیدگاه ها را در این مورد بررسی می کنیم.

?- نقصان و نقص:

نقص: در این جـا به معنـای ضـعیف بودن است، نه به معنـای کم و کـاستی که خلاف حکمت پروردگار است. چون حضـرت علی علیه السلام می فرماید: «ضعیفات القوه و الانفس و العقول.» یعنی زن ها در قوه، انفس و عقول، ضعف دارند.

?- عقل در لغت:

راغب اصفهانی در مفردات می گوید: اصل «عقل»، امساک، نگهداری و منع چیزی است.

عقل

به دو چیز گفته می شود:

نخست به قوه ای که آماده قبول دانش است.

و این همان چیزی است که اگر در انسان نباشد تکلیف از او برداشته می شود. و در احادیث از این عقل تمجید شده است و دوم به علمی که انسان به وسیله این قوه کسب می کند عقل گویند و این همان چیزی است که قرآن کافران را به خاطر تعقل نکردن مذمت کرده است.

و در این مورد به احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و اشعار امام علی علیه السلام استناد کرده است.

ابن منظور در لسان العرب می گوید:

«العقل: الحجر و النهی ضد الحمق و الجمع عقول...

و قیل العاقل الذی یحبس نفسه و یردها عن هواها، اخذ من قولهم قد اعتقل لسانه اذا حبس و منع الکلام...

و سمی العقل عقلا لانه یعقل صاحبه عن الثورط فی المهالك ای یحسبه...

العقل هو التمییز الذی به یتمیز الانسان من سائر الحیوانات.

عقل الشیء یعقل عقلاً: فهمه»

«عقل همان حجر (عقل و لب) و نهی (عقل) و مخالف حمق (احمق) است و جمع آن عقول است...

و گفته شده است. عاقل کسی است که نفس خودش را حبس کرده و آن را از هوی و هوس دور نگه دارد و این معنا از قول آن ها: «قد اعتقل لسانه» یعنی هنگامی که از حرف زدن منع شود، گرفته شده است و عقل را عقل نامیده اند به خاطر این که صاحبش را از افتادن در مهلکه ها دور نگه می دارد. و (نیز) گفته شده که عقل وسیله ای است که انسان را از سائر حیوانات جدا می کند... عقل الشیء: آن را فهمید.»

نیز در مورد

معنای عقل می نویسند:

«اصل ماده عقل، همان تشخیص صلاح و فساد در جریان زندگی مادی و معنوی سپس ضبط نفس و منع آن بر همان مطلب است.

از لوازم عقل، امساک، تدبر و نیکویی فهم و ادراک و انزجار و شناخت چیزهایی است که در زندگی مورد نیاز است و نیز تحت برنامه عدل و حق قرار گرفتن و نگه داری خود از هوس ها و تمایلات است...

قوای نفس با نفس انسان متحد است و از آن جمله، عقل نظری و عملی است و عقل نظری به لحاظ ما فوق آن یعنی مبادی عالیه گفته می شود که به آن قوه ادراک نیز گویند و عقل عملی به لحاظ مادون آن است که این عقل مبداً تحریکات بدنی و اعمال خارجی است.

پس تشخیص مصالح و مفاسد مربوط به عقل نظری و ادراک است و ضبط نفس و منع آن مربوط به عقل عملی است.

دیدگاه ها در مورد نقصان عقل

دیدگاه اول:

منظور از «نواقص العقول» در خطبه، عایشه می باشد و نمی تواند بیانگر توصیفی عام از وضعیت زنان باشد، چون حضرت علی علیه السلام این خطبه را بعد از جنگ جمل و در انتقاد از عملکرد فتنه گران ایراد فرمود.

نقد و بررسی:

این دیدگاه به چند دلیل درست به نظر نمی رسد:

?- روایت نهج البلاغه چون مشتمل بر تعلیل عام و ضمیر جمع مونث است، نمی توان آن را بر شخص خاص حمل کرد. به وضوح، از متن نهج البلاغه برنمی آید که علی علیه السلام اقدامات فتنه گرانه یک فرد را بهانه ای برای بیان یک حکم عام کرده باشد.

?- چنان که گذشت، روایات نقصان عقل

منحصر به نهج البلاغه نیست و سایر روایات مسلماً در مقام بیان یک واقعه خاص نیستند. دیدگاه دوم:

نقص عقل در زنان پدیده ای اجتماعی و فرهنگی است، نه پدیده ای تکوینی.

یعنی در واقع زنان هیچ نقصان و کمبودی در عقل ندارند صاحبان این دیدگاه معتقدند که مردان در به وجود آوردن محیطی نامناسب برای رشد عقلی زنان، نقش ظالمانه ای ایفا کردند. بنابراین، تغییر شرایط و روابط اجتماعی می تواند این کاستی را جبران کند. در نتیجه، نقص عقل زنان در کلام امام علی علیه السلام پدیده ای مربوط به شرایط اجتماعی خاص است. نه ویژگی عمومی زنان و چه بسا زنان در عصر جدید در شرایطی قرار گیرند که با برخورداری از رشد عقلی هم ردیف مردان قرار گیرند.

در توضیح بیشتر این نظریه گفته اند: در جوامع ابتدایی که محصولات گیاهی به وفور در اطراف محل سکونت یافت می شد، زن و مرد می توانستند مشترکاً به جمع آوری مواد غذایی بپردازند. اما از آن جا که زن مسوولیت تولید مثل و پرورش فرزند را بر عهده داشت. وی توانست همپای مردان در تعقیب شکار از محل سکونت دور شود. نیاز به شکار بیشتر، مردان را بر آن داشت که به ابداع واختراع ابزاری بپردازند که آنان را در رسیدن به مقصود یاری رساند و به تدریج نوعی تقسیم وظایف در زندگی خانوادگی و اجتماعی به ظهور رسید. زن به فراست به وظیفه خطیر، ظریف و سازنده خود پی برد و به آن قانع شد و مرد در پهنه تزاحم اجتماع همواره ترفندهای تازه آموخت. حیله ها دید و نیرنگ ها فرا گرفت.

پس، چون زن کمتر در متن جـامعه و روابـط بـازار و جنـگ ستیز قرار دارد و در مقایسه با مردان، از بسـیاری از آنان ناآگاه تر است. پس از منطق دور است که این امر را دال بر ضعف قدرت تعقل زن بدانیم.

درباره این دیدگاه، ذکر چند نکته لازم به نظر می رسد:

اولاً، مطلب اخیر تنها یک احتمال است و شاهدی برای آن ارائه نشده است. از این رو، نمی تواند دلیلی بر تساوی زن و مرد در قوای عقلانی باشـد. این گروه، که خود به تفاوت زن و مرد در رفتارهای عقلانی اذعان کرده اند، در تبیین علت تفاوت تنها به طرح ادعایی می پردازد که اثبات آن دلایل و شواهد بسیار می خواهد.

ثانیاً، نتیجه این سـخن، نقصان آگاهی های اجتماعی و آشـنا نبودن به پیچیـدگی روابط اجتماعی است و پرواضح است که این معنـا غیر از نقصـان عقـل است. چنـانچه گفتیم، نقصان عقل در مباحث اجتماعی به این معنا است که شـخص از قـدرت تـدبیر اجتمـاعی کمـتری برخوردار است، نه آن که آگـاهی هـای اجتمـاعی کمـتری دارد. پس این نظریه نمی توانـد به خوبی مفهوم نقصـان عقل را توضیـح دهـد و تنها شاهـدی بر نقصان اطلاعات زن است.ثالثاً، اگر بپـذیریم که زن و مرد اختلاف اسـتعدادی ندارنـد و تفاوت میان دو جنس همگی به تأثیرات اجتماعی باز می گردد، شـریعت اسـلام باید راهی برای اصـلاح این حالت و ارتقای زنان به وضـعیتی برابر با مردان پیشـنهاد می کرد تا این انحراف تاریخی را از میان بردارد، نه آن که با احکام و مقررات خود بر استمرار این وضعیت صحه گذارد. این که در

امور خانوادگی وظایف اقتصادی برعهده مرد قرار گرفته، فعالیت های خارج از خانه به مرد و فعالیت های خانوادگی به زن پیشنهاد شده است، برخی مسوولیت های اجتماعی چون قضاوت و جهاد ابتدایی تنها بر عهده مردان گذاشته شده و از زنان سلب مسوولیت شده است، شهادت زنان در برخی مواقع با شهادت مردان نابرابر است، از مشورت با زنان در برخی امور از جمله جنگ و جهاد پرهیز شده است، اوصافی چون بخل، جبن و تکبر (البته در تفسیری خاص از این اوصاف) برای زنان صفت پسندیده و برای مردان صفتی ناپسند شمرده می شود و ده ها مورد از این قبیل، نشان از آن دارد که از نگاه دینی، چنین زمینه های ناهمسان میان زن و مرد، ریشه در امری تکوینی دارد.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، پس از آن که زن را در فضایل انسانی و پیمودن مسیر قرب همچون مرد می شمارد، در مخالفت بااین دیدگاه می گوید:

از اشکالاتی که متوجه این رأی است، آن است که اجتماع از قدیمی ترین عهد پیدایشش، به تأخر زن از مرد در برخی امور قضاوت کرده است و اگر طبیعت مرد و زن مساوی بود، خلاف این حکم دست کم در برخی زمان ها ظاهر شده بود. مؤید این اشکال آن است که تمدن غرب با تمام عنایتی که بر پیش بردن زن دارد، نتوانسته مرد و زن را مساوی کند و پیوسته نتیجه سنجش ها، موافق نظر اسلام در تقدیم مردان بر زنان در امر حکومت و قضاوت و جنگ است. دیدگاه سوم:

گروه دیگر بر این عقیده اند که زن و مرد در

بهره منـدی از قوه عقـل یکساننـد، امـا به دلیـل غلبه احساسـات و عواطف که لازمه زنـدگی زنـاشویی و ایفای نقش مادری و همسـری است، جنبه تعقلی زن در مقـایسه بـا مرد کمتر فعـال است. بنابراین، زن و مرد به طور یکسان از عقل برخوردارنـد؛ اما احساسات قوی زنانه در بهره گیری از عقل، گاه به مثابه مانع عمل می کند.

بـدین منظور در بـاب شـهادت، از آن جا که احساسات سـرشار زن ممکن است مانع از اتخاذ موضـعی صـحیح گردد. انضـمام شاهـدی دیگر به منظـور حصول اطمینـان پیش بینی شـده است. بر طبق این نظر، در صورتی که زن احساسـات سـرشار خود را مهـار کنـد، از قوای عقلانـی برابر بـا مرد بهره خواهـد گرفت. این نظریه برخلاف دیـدگاه دوم، بر تفـاوت زن و مرد در امری تکوینی صـحه می گـذارد و به این نکته بـاور دارد که وضـعیت طـبیعی زن به گونه ای است که معمولاًـ جنبه احساسـی وی بر کارکرد عقلانی اش تأثیر می گذارد، نویسندگان تفسیر نمونه در ذیل آیه ??? سوره بقره، ظاهراً این احتمال را برگزیده اند.

«این که چرا شـهادت دو زن معـادل شـهادت یـک مرد شـمرده شـده، به خاطر این است که زن موجودی است عاطفی و احیاناً ممکن است تحت تأثیر قرار گیرد، لذا یک نفر دیگر به او ضمیمه شده تا از تحت تأثیر قرار گرفتن او جلوگیری کند.»

نقد و بررسی

به نظر می رسد این نظریه هم نمی تواند پاسخ مثبتی برای پرسشـی که مطرح شده است، بوده باشد. زیرا در قرآن، به صراحت، ما مأمور و موظف شدیم که عقل خودمان را به کار بیندازیم، و از واژه

هایی همچون تعقل، تدبر و تفکر... استفاده شده است. خداوند می فرماید:

«انا جعلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون»

ما آن را (قرآن) فصیح و عربی قرار دادیم؛ شاید شما (آن را) درک کنید. همچنین می فرماید:

«... و تصریف الریاح و السحاب المسخر بین اسماء و الارض لایات لقوم یعقلون.»

... و (همچنین) در تغییر مسیر بادها و ابرهایی که میان زمین و آسمان مسخرند، نشانه هایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای مردمی که عقل دارند و می اندیشند.

نیز می فرماید:

«... قد بینا لکم الایات لعلکم تعقلون»

... ما آیات (خود) را برای شما بیان کردیم، شاید اندیشه کنید.

در این دسته از آیات ما موظف هستیم در آیات خداوند (اعم از تکوین و تشریع) از فکر و اندیشه و تعقل استفاده کنیم.

خداوند در تعدادی از آیات دیگر، کسانی را که عقل خودشان را به کار نمی گیرند و از تفکر و اندیشه استفاده نمی کنند، توبیخ و مذمت کرده است.

خداوند در قرآن می فرماید:

«و یجعل الرجس علی الذین لایعقلون» و پلیدی را بر کسانی قرار می دهد که نمی اندیشند.

نیز می فرماید:

«ان شر الدواب عندالله الصم البکم الذین لا یعقلون»؛ بدترین جنبدگان نزد خدا، افراد کر و لالی هستند که اندیشه نمی کنند.

نیز می فرماید:

«و مثل الذین کفروا کمثل الذی ینعق یا لا یسمع الا دعاء و نداء صم بکم عمی فهم لا یعقلون»

مثل (تو در دعوت) کافران بسان کسی است که (گوسفندان و حیوانات را برای نجات از خطر) صدا می زند؛ ولی آن ها چیزی جز سروصدا نمی شوند. (این کافران) کر و لال و نابینایی هستند که نمی اندیشند.

نیز می فرماید:

«و قالوا لو

کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر.»

و (کافران) می گویند: اگر ما گوش شنوا داشتیم یا تعقل می کردیم، در میان دوزخیان نبودیم.

با توجه به این دو دسته از آیات، می گوییم خطابات شارع مقدس و قرآن نسبت به زن و مرد مساوی است؛ همان اندازه ای که مردها مورد خطاب قرار می گیرند زن ها نیز به همان اندازه مورد خطاب خداوند هستند. پس نمی توانیم بگوییم زن ها از قوه عقل همانند مردها برخوردارند، ولی قوه تعقل آن ها کمتر فعال است؛ زیرا این صریحاً خلاف خواسته های قرآن است که ما را به تعقل دعوت می کند. به این ترتیب، نمی توانیم بین عقل و تعقل فرق بگذاریم؛ زیرا چیزی که خداوند از ما می خواهد تعقل است. دیدگاه چهارم:

در این دیدگاه، عقل به معنای قوه ضبط و حفظ گرفته شده است و برای این معنی از قرآن استشهاد آورده می شود.

«... فان لم یکونا رجلین فرجل و امراتان ممن ترضون من الشهداء ان تضل احداهما فتذکر احداهما الاءخری...» محل استشهاد در آیه. قسمت «ان تضل احدهما فتذکر احدهما الاءخری...» می باشد. صاحب دیدگاه، «تضل» را به معنای فراموشی گرفته و نتیجه می گیرد که زن فراموش کار است و نیازمند به یک زن دیگری است که او را یادآوری کند. بنابراین، صاحب دیدگاه معتقد است که محتوای سخن حضرت این است که حفظ و یادآوری و ضبط زن، نصف مرد است.

نقد و بررسی

به نظر می رسد این دیدگاه نیز نمی تواند پاسخ صحیحی باشد: زیرا اولاً، به هیچ وجه، عقل در لغت و اصطلاح، به معنای حفظ و

ضبط نیامده است، ثانیاً، ترجمه ای که صاحب این دیدگاه از واژه «تضل» ارایه کرده و نتیجه خودش را بر آن متفرع ساخته است، درست نمی باشد؛ زیرا واژه «تضل» به معنای فراموشی نیست تا بگوییم زن، فراموش کار است و در حفظ و ضبط مطالب، مشکل دارد و وقتی می خواهد شهادت دهد باید زن دیگری هم همراه او باشد که به او تذکر دهد که فلان مطلب را فراموش کردی تا شهادت کامل باشد. ثالثاً، مشکل فراموشی تنها یک زن را نباید بگیرد بلکه همه زن ها باید دچار این مشکل بشوند، که در این صورت، مشکل هم چنان باقی خواهد ماند. دیدگاه پنجم:

این دیدگاه نقصان عقل زنان را در حوزه عقل نظری، در قوه استدلال و درک مسایل پیچیده علمی، می داند (یعنی زنان در استدلال و درک مسایل پیچیده نقصان دارند) و قائل است که مردان نسبت به زنان در قوه استدلال و درک مسایل پیچیده علمی، غالباً قوی ترند و از آیه ?? سوره زخرف: «اومن ینشا فی الحلیه و هو فی الخصام غیر مبین» استشهاد می کنند.

زنان و دختران در قرآن

در قرآن نام برخی از زنان و دختران یا صریح آمده و یا با اشاره بیاناتی دارد.

۱. مریم: از بین زنان فقط حضرت مریم اسم او در قرآن آمده است اسم حضرت مریم علیه السلام ۳۴ بار در قرآن آمده است.

۲. مادر مریم (همسر حضرت عمران): «إِذْ قالَتِ امْرَأَتُ عِمْرانَ رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ ما فِی بَطْنِی مُحَرَّراً فَتَقَبَّلْ مِنِّی»(۱) «یاد کن آن گاه که زن عمران گفت پروردگارا من عهد کردم فرزندی که در رحم دارم،

از فرزندی او را در راه خدمت تو آزاد گردانم این عهد من را بپذیر.

۳. صفو دختر حضرت شعیب (زن موسی): «فَجاءَتْهُ إِحْداهُما تَمْشِی عَلَی اسْتِحْیاءٍ »(۲) «موسی دید که یکی از آن دو دختر با کمی حیا باز آمده.»

«قالَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنْکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هاتَیْنِ»(۳) «شعیب گفت: من اراده آن دارم که یکی از این دو دخترم را به نکاح تو درآورم.»

۴. مادر موسی: «وَ أَوْحَیْنا إِلی أُمِّ مُوسی»(۴) «و به مادر موسی وحی کردیم.»

۵. خواهر موسی: «وَ قالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّیهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ»(۵) «(مادر موسی) به خواهر او گفت: وضع حال او را پیگیری کن او نیز از دور ماجرا را مشاهده کرد در حالی که بی خبر بودند.»

۶. آسیه (همسر فرعون): «وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ»(۶) «و خداوند برای مؤمنان زن فرعون (آسیه) را مثل آورد.

۷. دختران پیامبر صلی الله علیه و اله و سلّم : «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْواجِکَ وَ بَناتِکَ»(۷) «ای پیامبر به زنان و دختران خود بگو.»

۸. دختران لوط: «و قال یا قَوْمِ هؤُلاءِ بَناتِی هُنَّ أَطْهَرُ»(۸) «گفت: ای قوم من این ها دختران من اند برای شما پاکیزه ترند.»

۹. ساره زن ابراهیم: «وَ امْرَأَتُهُ قائِمَهٌ فَضَحِکَتْ فَبَشَّرْناها بِإِسْحاقَ وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ یَعْقُوبَ»(۹)؛ زن ابراهیم (ساره) ایستاده بود که متبسم گردید که ما آن را به فرزندی به نام اسحاق و پس به یعقوب بشارت دادیم.

۱۰. حواء: «وَ قُلْنا یا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّهَ»(۱۰) «و گفتیم ای آدم تو با جفت خود (حواء) دربهشت جای گزینید.»

۱۱. بالقیس: «إِنِّی

وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكَهُمْ»(۱۱) «من زنی را دیدم که بر آنان حکومت می کند.»

۱۲. زن ابولهب: «وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَهَ الْحَطَبِ»(۱۲) «و همسرش درحالی که هیزم کش دوزخ است.»

۱۳ و ۱۴. زن لوح و زن لوط: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ کَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ»(۱۳) «خدا برای کافران زن نوح و زن لوط را مثال آورد.»

۱۵. زلیخا: «قالَتِ امْرَأَهُ الْعَزِیزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ»(۱۴) «در این حال زن عزیز مصر (زلیخا) اظهار کرد که الآن حقیقت آشکار شد. پی نوشت :

(۱) . سوره آل عمران، آیه ۳۵.

(۲) . سوره قصص، آیه ۲۵.

(۳) . سوره قصص، آیه ۲۷.

(۴) . سوره قصص، آیه ۷.

(۵) . سوره قصص، آیه ۱۱.

(۶) . سوره تحریم، آیه ۱۱.

(۷) . سوره احزاب، آیه ۵۹.

(۸) . سوره هود، آیه ۷۸.

(۹) . سوره هود، آیه ۷۱.

(۱۰) . سوره بقره، آیه ۳۵.

(۱۱) . سوره نمل، آیه ۲۳.

(۱۲) . سوره مسد، آیه ۴.

(۱۳) . سوره تحریم، آیه ۱۰.

(۱۴) . سوره یوسف آیه ۵۱.

آیاتی از قرآن که درباره زنان صفات و وظایف آن هاست

الف صفات و ویژگی ها بی تردید، زن دارای خصوصیات روانی ِ ویژه ای است که با داشتن آن ها از مردها متمایز می شود که در این جا به برخی از این خصوصیات اشاره می گردد:

۱. بر خلاف آن چه در برخی از عقاید و نوشته ها مطرح می شود، زن مقدمه وجود مرد نبوده برای او آفریده نشده است بلکه هر یک از زن و مرد، برای تکمیل یک دیگر آفریده شده اند: "هُن َلِبَاس ٌلَّكُم ْوَأَنتُم ْلِبَاس ٌلَّهُن َّ؛(بقره ۱۸۷) آن ها لباس شما هستند و شما لباس آن ها)هر دو زینت هم و سبب حفظ یک دیگرید(."(نظام حقوق زن

در اسلام شهید مرتضی مطهری ص ۱۱۹، شرکت افست چاپ نهم)

۲. از جمله ویژگی هـای زن آن است که وجود او برای مرد، خیر و مایه سـکونت و آرامش او است "وَ مِن ءَايَتِه ی أَن خَلَق لَكُم مِّن أَنفُسِكُم أَزْوَجًا لِّتَسْكُنُوٓاْ إِلَيْهَا (روم ۲۱) از نشانه های او این است که از خودتان برای شما همسرانی آفرید تابه وسیله آن ها آرام گیرید."

۳. احساسات زن از مرد جوشان تر است ولی جهت گیری عقلی و استدلالی وی هم سنگ مردان نیست (همان ص ۱۶۳.) این نکته از آیه شـریفه "الرِّجَال قَوَّمُون عَلَى النِّسَآء "(نسأ،۳۴) فهمیده می شود.(تفسـیر المیزان علامه طباطبایی ، ج ۴، ص ۲۱۷ و ص ۳۴۷، مؤسسه اعلمی)

۴. ویژگی هـای دیگر زن که در احساسـات او نهفته است روحیه خواسـته شـدن و مطلوب قرار گرفتن است بر خلاـف مرد که خصوصیت او خواستن است شهید مطهری ، همان ص ۱۶۳.) این نکته از سوره روم آیه ۲۱ استفاده می شود.(علامه طباطبایی همان ص ۲۱۶.)

۵. جلوه گری و خودنمـایی از دیگر خصوصـیات زن است البته اسـلام خواسـته است که زن این غریزه طبیعی را در برابر شوهر خود ارضـا کنـد: "وَ لاَ يُبْدِين زِينَتَهُن إِلاّ لِبُعُولَتِهِن (نور،۳۱) و زینت خـود را آشـکار نسازنـد، مگر برای شوهرانشـان " ب وظایف وظایف زن نیز فراوان است که به برخی از آن ها اشاره می شود:

۱. وظیفـه شـوهرداری از آیه ۲۱ سوره روم اسـتفاده می شود که زن بایـد محیـط خـانواده را به گونه ای سامـان دهـد که عامل آرامش شوهر خود باشد.

۲. فرمان بری متواضعانه از شوهر: "فَالصَّلِحَت قَنِتَت (نسأ،۳۴) زنان صالح متواضعند."

این تعبیر، نقطه مقابل تعبیر:

"والـتی تخـافون نشوزهن یعنی نشوز در همین آیه شـریفه است اطـاعت مسـتمر و متواضـعانه وظیفه ای است که قرآن کریم به صراحت از زن خواسته است روشن است این فرمان بری به معنای محرومیت استقلال زن در اراده فردی خود نیست بلکه فرمان بری در قلمرو حقوقی است که خداوند برای مردان در نظر گرفته که مهم ترین شاخصه آن فرمان بری در مسئله زناشویی است (تفسیر المیزان علامه طباطبایی ، ج ۴، ص ۳۴۴، مؤسسه اعلمی)

۳. حفـظ خود و اسـرار و حقوق شوهر: "حَفِظَٰت ٌلِّلْغَیْب ِبِمَا حَفِظَ اللَّه (نسأ،۳۴) زنان صالح در غیاب)همسـر خود(، اسـرار و حقوق او را، یعنی حقوقی که خداوند برای همسران آن ها قرار داده حفظ می کنند."

روشن است که مهم ترین شـاخصه این حفـظ خـود در غیـاب شوهر، حفـظ در قلمرو مسائـل ناموسـی است زن بایـد در غیـاب شوهر، به طور کامل خود را حفظ کند، هم چنان که رازها و مسائل خصوصی شوهرش را نیز باید نگه دار باشد.

۴. رعایت پوشـش واجب اسـلامی "یَٰأَیُّهَا النَّبِی ُّقُل لِّأ ?زْوَٰجِکَ وَ بَنَاتِکَ وَ نِسَآءِ الْمُؤْمِنِین َیُدْنِین َعَلَیْهِن َّمِن جَلَٰبِیبِهِن َّذَٰلِکَ أَدْنَی َّأَن یُعْرَفْن َفَلاَ یُؤْذَیْن (احزاب ۵۹) ای پیامبر! به همسـران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو، جلباب ها)روسـری های بلنـد(خود را بر خویش فروافکنند. این کار، برای این که شـناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند، بهتر است " در این پوشـش واجب تنها چهره و دو دست استثنا شده است

۵. نگه داری چشم هـای خود از نگـاه هـای هوس آلود و حرام "وَ قُل لِّلْمُؤْمِنَٰت ِیَغْضُضْن َمِن ْأَبْصَٰرِهِن َّ(نور،۳۱) به زنان با ایمان بگو، چشم های خود را)از نگاه های هوس

آلود(فرو گیرند. غَض ّدر لغت به معنای کاهش دادن است و غَض ّبصر، یعنی کاهش دادن نگاه به دیگر سخن یعنی خیره نشدن و تماشا نکردن و به اصطلاح نظر استقلالی نیفکندن (مسأله حجاب شهید مطهری ص ۱۳۸ و ۱۳۹، انتشارات صدرا.)

۶. طریقه سخن گفتن با نامحرمان در قرآن کریم درباره شیوه سخن گفتن زنان با نامحرمان چنین آمده است "فَلَا تَخْضَعْن َبِالْقَوْلِ فَيَطْمَع َالَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَض ٌ(احزاب ۳۲) به گونه ای هوس انگیز سخن نگویید که بیماردلان در شما طمع کنند." منظور سخن گفتن زنان همراه با خضوع است که در آیه شریفه از آن نهی شده است یعنی نازک و لطیف کردن صدا با مردان به گونه ایکه آن ها درباره زن گمان بد کنند و تحریک شوند.(تفسیر المیزان مرحوم علامه طباطبایی ج ۱۶، ص ۳۰۹، مؤسسه اعلمی)

۷. عدم اختلاط با مردان قرآن کریم به صراحت به زنان پیامبر۶ می فرماید: "وَ قَرْن َفِي بُيُوتِكُن َّ(احزاب ۳۳) در خانه های خود بمانید." اگر هم گفته شود این دستور به لحاظ مسائل سیاسی و اجتماعی خاص بوده است (مسأله حجاب همان ص ۸۰.) ولی آیات دیگری نیز بر این مسئله به تصریح یا به کنایه دلالت دارند: "وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُن َّمَتَعًا فَسْ ?َلُوهُن َّمِن وَرَآءِ حِجَابٍ ذَلِكُم ْأَطْهَرُ لِقُلُوبِكُم ْوَ قُلُوبِهِن َّ(احزاب ۵۳) هنگامی که چیزی از وسایل زندگی را از آنان)همسران پیامبر(می خواهید، از پشت پرده بخواهید. این کار برای پاکی دل های شما و آنان بهتر است " روشن است که مخاطب این سفارش فقط همسران پیامبر۶ نبوده بلکه همه زنان را در بر می گیرد.

عفاف در مکتب تربیتی قرآن کریم

در مکتب قرآن

کریم

قرآن کریم عالی ترین مضامین انسان ساز و زندگی ساز را در خود دارد. بی شک اگر جوامع انسانی به این مضامین آسمانی عمل نمایند بی عفتی و رذایل اخلاقی از زندگی رخت ببر بسته، فضیلت های اخلاقی و انسانی جای آن نشسته و جامعه ای ارزشی و سالم پدید می آید.

عفاف مردان

آیه اول: «قُل لِلمُؤمِنینَ یَغُضُّوا مِن اَبصارِهِم وَ یَحفَظُوا فُرُوجَهُم ذلِکَ اَزکی لَهُم اِنَّ الله خَبیرً بِما یَصنَعُونَ»

ترجمه: به مردان با ایمان بگو چشم های خود را (از نگاه به نامحرم) فرو ببندد و فرج خود را حفظ کند این برای آن ها پاکیزه است. خداوند به آن چه انجام می دهند آگاه است.

آیه شریفه در راستای حفظ عفت عمومی در جامعه، دو وظیفه برای مردان مؤمن در نظر گرفته است:

وظیفه اول: چشمان خود را از نگاه به حرام فرو بندند. (یغضوا من ابصارهم)

یغضوا از ماده «غضّ» دراصل به معنای کم کردن است و در بسیاری از موارد به کوتاه کردن و یا کم کردن نگاه گفته می شود.

چنان چه ملاحظه می گردد به جای «نگاه کردن» از تعبیر «کوتاه کردن نگاه» استفاده شده است و این تعبیر نکته ظریفی را در خود دارد و آن این است که منظور از چشم پوشی ازنگاه مردان به زنان نامحرم این نیست که آنان چشمان خود را ببندد، چرا که چشمان بسته خطراتی در پیش رو دارد و اگر بنا باشد هر مردی با دیدن زنی نامحرم دیدگانش را ببندد سیستم زندگی از هم پاشیده می شود. بلکه منظور این است که مؤمنین در مواجهه با زنان

نامحرم به گونه ای نگاه نکنند که چشمان شان از نگاه به او پر شود، آنان باید برای لحظاتی شعاع نگاه خود را کوتاه کنند تا زن نامحرم از حوزه دید خارج گردد.

وظیفه دوم: حفظ عورت (و یحفظوا فروجهم)

منظور از «فرج» اشاره ای کنایی به عورت است که در زبان فارسی از آن به دامان تعبیر می گردد.

این وظیفه مردان را متعهد می کند تا عورت خود را در برابر نامحرم بپوشانند. به این ترتیب روشن می گردد که پوشش، فقط اختصاص به بانوان ندارد بلکه مردان نیز تا حدی که شرع مقدس اسلام آنان را ملزم کرده، باید پوشش داشته باشند.

منشورعفاف

آیه دوم: «و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن و لا یبد ین زینتهن الا ما ظهرمنها و لیضربن بخمرهن علی جیوبهن و لا- یبدین زینتهن الا- لبعولتهن او ءابائهن او ءاباء بعولتهن او ابنائهن او أبناء بعولتهن او اخوانهن او بنی اخوانهن او نسائهن او ما ملکت ایمانهن او التابعین غیر اولی الاربه من الرجال او الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النساء و لا یضربن بارجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن و توبوا الی الله جمیعا آیه المؤمنون لعلکم تفلحون»

ترجمه: بگو به بانوان با ایمان، نگاه شان را از نامحرمان فروگیرند. دامان شان را حفظ نموده و زینت خود را جز آن مقدار که ظاهر است آشکار ننما یند و روسری های خود را بر سینه افکنند (تا گردن و سینه آنان پوشانده شود) و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهران شان یا پدران شان یا پدرشوهران شان یا پسران شان

یا پسران همسران شان یا برادرهای شان یا پسران برادران شان یا پسران خواهران شان یا زنان هم کشیشان یا بردگان شان (کنیزان شان) یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند. پاهای خود را به نحوی بر زمین نزنند که زینت آلات مخفی آنان معلوم شود و همه به سوی خدا توبه کنید، ای مؤمنان، باشد رستگار شوید.

این آیه شریفه را می توان «منشور عفاف» نامید چرا که عمل به محتوای آن راهگشای بن بست- های اخلاقی و اجتماعی دنیای امروزاست. بی شک اگر جوامع مختلف بخصوص جوامع اسلامی به اسلام برگردند و به این آیات نورانی و نجات بخش توجه کرده و آن را زیربنای قوانین و مقررات خود قرار دهند. سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت را برای جامعه و مردم خود به ارمغان خواهند آورد.

در این شریفه وظایفی درراستای ترویج فرهنگ عفت و پاک دامنی برای زنان مؤمنه مشخص شده است، ناگفته پیداست نقش زنان در گسترش فرهنگ عفت، نقش محوری و تأثیرگذار است.

وظایف بانوان عبارت است از:

۱. هم چنان که نگاه به زنان نامحرم برای مردان حرام است، زنان نیز باید از نگاه حرام به نامحرم خودداری کنند و در مواجهه با نامحرم افق دید چشمان خود را کوتاه نمایند.

۲. پاک دامنی زنان ، پاکی جامعه را به دنبال دارد. لذا برای زنان لازم است همواره در حفظ دامن خویش از آلودگی، فساد و معصیت نهایت تلاش را به عمل آورند.

۳.جلوه گری زنان در جامعه ممنوع است چرا که همواره شکارچیان عفت با

چشم ها و دل های ناپاک در پی یافتن شکار برای خود هستند.

۴. آرایش و آشکار ساختن زینت آلات جز برای شوهر و محارم ممنوع است. بانوان مومنه باید نسبت به این مهم مقید باشند.

۵. مسایل شرعی از جمله مباحث محرم و نامحرم را به خوبی یاد گرفته و حریم آن را در خانه خانواده و جامعه پاس دارند.

۶. زنان عفیفه به هیچ عنوان نباید تحت تاثیر القایات فرهنگی بیگانه و یا سنت های غلط رایج در جامعه که با موازین دینی سازگاری ندارد قرار گیرند بلکه باید سنت ها و مدل های غلط و مفسده انگیز را در هم شکسته و آموزه های دینی را جا یگزین آن نمایند.

۷. راه رفتن (رفتار، گفتار، کردار) زنان به گونه ای نباشد که جلب توجه نماید.

عفاف در خانواده

آیه سوم: « یا ایها الذین امنوا لیستأذنکم الذین ملکت ایمانکم و الذین لم یبلغوا الحلم منکم ثلاث مرات من قبل صلاه الفجر و حین تضعون ثیابکم من الظهیره و من بعد صلاه العشاء ثلاث عورات لکم .... »

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید بردگان شما و هم چنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده- اند؛ در سه وقت باید از شما اجازه بگیرند، پیش از نماز صبح، نیم روز؛ هنگامی که لباس های (معمولی) خود را بیرون می آورید و بعد ازنماز عشاء، این سه وقت خصوصی برای شماست....

خانواده به عنوان هسته کوچکی از جامعه، نقش محوری در سعادت و شقاوت جامعه دارد. اگر خانواده های یک جامعه آراسته، فضا یل اخلاقی و تربیت دینی باشد آن جامعه نیز مزین به فضایی

معنوی خواهد بود و اگر در خانواده ها بجای حاکمیت دین، گناه، فساد، رذایل و بی بند و باری و بی عفتی حاکم باشد طبیعتا جامعه نیز از آن تأثیرپذیر است.

اسلام برای این که جامعه جامعه ای عفیف باشد راه کارها و دستورات مختلفی را ارایه نموده است.

یکی از این راه کارها سالم سازی فضای خانواده است به نحوی که عفت و پاک دامنی در خانه ها و خانواده ها نهادینه گردد و فرزندان از همان سن کوچکی، عفاف را تمرین نمایند تا در آینده شخصی عفیف گردند. برای نیل به این هدف مقدس در این آیه شریفه ازاولیاء خواسته شده است:

۱. نسبت به انتقال و آموزش مسا یل دینی و احکام شرعی به خصوص عفت و پاک دامنی فرزندان، جدیت به خرج دهند چرا که مسوؤلیت تربیت دینی خانواده به عهده آنان است و در روز قیامت باید نسبت به این وظیفه پاسخگو باشند.

۲. محل استراحت خود را از محل استراحت فرزندان تفکیک نموده و در زمینه زناشویی مراقبت- های لازم اخلاقی را در محیط خانه به عمل آورند.

۳. فرزندان را توجیه کنند که در ساعات مخصوص استراحت والدین به حریم پدر و مادر تعرض نکنند و در صورت ضرورت قبلا با پدر و مادر هماهنگ نموده و برای ورود به اطاق آنان اجازه بگیرند.

۴. اوقات خاص استراحت پدر و مادر معمولا پیش از نماز صبح، نیمروز (ظهر) و انتهای شب(بعد ازنماز عشاء می باشد که باید توجه فرزندان را به این مسأ له جلب نمود.

۵. پدر و مادر برای ساعت استراحت خویش برنامه ریزی نمایند تا

فرزندان نیز خود را با آن ساعات وفق دهند.

عفاف جوانان

آیه چهارم: «و لیستعفف الذین لا یجدون نکاحا حتی یغنیهم الله من فضله ....»

ترجمه: و آنهایی که وسیله ازدواج نداشته باشند باید عفت پیشه کنند تا خداوند آنان را از فضلش بی نیاز سازد.

ازدواج یک نیاز فطری است نیازی مانند همه نیازهای دیگر از قبیل گرسنگی، تشنگی و ... هم چنان که همه نیازها و غرایز بشری باید ارضای گردد، غریزه جنسی هم باید پاسخ داده شود، اسلام به هیچ وجه موافق سرکوب غرایز نیست بلکه معتقد است غرایز باید طبق برنامه ای شرعی و اخلاقی پاسخ داده شود.

کلید ارضای غریزه جنسی ازدواج است، ازدواجی مشروع منطبق بر اصول اخلاقی و اسلامی، ازدواجی ساده و بی پیرایه.

اما متاسفانه شرایط امروز به نحوی است که مردم از فرهنگ ازدواج اسلامی فاصله زیادی گرفته اند و توقعات، تجملات، سخت گیری ها، آداب و رسوم غلط ، چشم و هم چشمی ها این مسأ له آسان و ساده را به مسأ له ای پیچیده و غیرقابل دسترس مبدل کرده است.

بسیاری از جوانان شب ها و روها را در آرزوی داشتن همسری مهربان باوفا می گذرانند و چه بسا برخی از آنان آلوده به گناه و معصیت می شوند و قربانی فرهنگ بی بند و باری، مدپرستی فساد و فحشا گشته و رواج بی عفتی بدحجابی برهنگی، مدپرستی اینترنت ماهواره، نشریا ت مبتذل هویت دینی و اخلاقی آنان را تهدید می کند.

لذا خداوند متعال دراین آیه شریفه به یاری افرادی می آید که به دلایل فوق یا به هر دلایل د یگر زمینه

ازدواج برایشان فراهم نیست و به آنان گوشزد می فرماید که شرایط محیط، مشکلات و موانع مجوزی برای ارتکاب گناه نیست. آنان باید مراقب باشند که عفت و پاک دامنی خود را از دست نداده و در مواجهه با امواج تهاجم فرهنگی و ضد اخلاقی تقوا پیشه نموده و به فضل خداوند امیدوار باشند.

بدیهی است دژ محکم عفت و امید به فضل الهی روحه این افراد را قوی کرده و آنان را در مواجهه با گرفتاری ها و مشکلات یاری خواهد کرد.

آیه پنجم :«یا ایها النبی قل لازواجک و بناتک و نساء المؤمنین ید نین علیهن من جلابیبهن ذلک ادنی ان یعرفن فلا یؤذین و کان الله غفورا رحیما.»

ترجمه: ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مومنه بگو جلباب ها (روسری های بلند) خود را بر خویش فرو افکنند. این کار برای این که (از کنیزان و آلودگان) شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند، بهتر است...

در شأن نزول این آیه آمده است: گروهی از زنان مسلمان به مسجد رفته و پشت سر پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز می گذارند، هنگام شب، موقعی که برای نماز مغرب و عشاء می رفتند بعضی از جوانان هرزه و اوباش بر سر راه آنان می نشستند و با مزاح و سخنان ناروا آنان را آزار داده و مزاحم آن ها می شدند. آیه فوق نازل شد و به آن ها د ستور داد مجاب خود را به طور کامل رعایت کنند تا به خوبی شناخته شوند و کسی بهانه مزاحمت پیدا نکند.

بر این اساس:

۱. خطاب خداوند تمام زنان مؤمنه است

و دستور حجاب شامل همه آن ها می گردد.

۲. پوشیدن لباسی که معرف شخصیت زن برای تامین عفت و آبروی او باشد، لازم است.

۳. به هروسیله ممکن باید بهانه را از دست افراد بیمار و هرزه گرفت.

۴. نوع لباس مردم در جامعه می تواند معرف شخصیت، دیدگاه، مکتب و هدف آن ها باشد.

۵. سرچشمه بسیاری از مزاحمت های هوس رانان نسبت به زنان و دختران، نوع لباس خود آن ها است.

۶. زنان با حجاب باید با حضور در صحنه، جو عمومی عفاف و پاکدامنی را حفظ کنند و فرصت مانور را از هوس بازان بگیرند.

آیه ششم: « و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیه الاولی. »

ترجمه: و در خانه های خود بمانید و هم چون جاهلیت در میان مردم ظاهر نشوید.

«قرن» از ماده وقار به معنای سنگینی است و کنایه از قرار گرفتن در خانه هاست، «تبرج» نیز به معنای آشکار شدن در برابر مردم است و منظور از«جاهلیت اول» ظاهراً همان جاهلیتی است که مقارن عصر پیامبر صلی الله علیه و سلم بود و به طوری که در تواریخ آمده، در آن موقع زنان حجاب درستی نداشتند و دنباله روسری های خود را به پشت سر می انداختند به طوری که گلو و قسمتی از سینه و گردنبند و گوشواره آن ها نمایان بود. خداوند متعال در این آیه زنان پیغمبر را توصیه فرموده که مانند زمان عصر جاهلیت نباشند. هر چند این حکم یک حکم عام است و تکیه آن بر زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم به عنوان تاکید بیشتر است. به طور خلاصه

می توان پیام های این آیه شریفه را به شرح ذیل بیان کرد:

۱. جایگاه زن در خانه است، اگر هم زن بیرون خانه می رود باید بدون خودنمایی باشد.

۲. خودنمایی و پوشش نامناسب، نشانه تمدن نیست، بلکه نشانه جاهلیت است.

۳. جاهلیت اول، نشان دهنده جاهلیت آخری است که ما امروز شاهد آن هستیم.

آیه هفتم: «فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض و قلن قولا معروفا»

ترجمه: (ای همسران پیامبر: شما هم چون یکی از زنان معمولی نیستید اگر تقوی پیشه کنید) بنابراین به گونه ای هوس انگیز سخن نگویید که بیماردلان در شما طمع کنند و سخن شایسته بگویید.

زنان، هنگام سخن گفتن و برخورد با نامحرم باید جدی خشک و البته به طور معمولی سخن بگویند نه هم چون زنان سبک سر، کمبود شخصیت خود را با سخنان تحریک آمیز و الفاظی توام با ناز و شهوت جبران کنند. چرا که این حرکات و ژست ها جامعه را به سوی بی عفتی پیش می - برد و بیماری های روحی را تشدید می نماید.

مسعود یاری

بانوان و خانواده در نگاه امام علی(علیه السلام)

به بانوان سلام می¬کرد، امّا خوش نمی¬داشت به زنان جوان سلام کند و می¬فرمود: بیم آن دارم که از صدایشان خوشم بیاید و گناهی که از این را ه بر من بنویسند، بیش از پاداشی باشد که در جست و جوی آن هستم.

جز بزرگوار به زن احترام نمی¬کند و جز فرومآیه به وی توهین نمی¬کند.

در نامه¬ای خطاب به پسرش امام مجتبی(ع) از وی چنین می¬خواهد: کاری را که فراتر از توانایی زن است بر عهده¬اش نگذار؛ چرا که زن (همانند)

گل (دارای روح و جسمی لطیف، تُرد و شکننده) است... .

بهترین بانوان شما، بانوان سهل¬گیر، نرم¬خو و سازگارند.

از مشورت با هر زنی بپرهیز؛ مگر با زنی که به تجربه نشان داده دارای اندیشه¬ای بلند است.

با بانوان (محرم و همسرانتان) خوش گفتار باشید، تا آنان نیز خوش رفتار شوند.

زنان نزد شما، امانت یزدان¬اند؛ پس به آنان زیان نرسانید و (در مشکلات) تنهایشان نگذارید. خانواده کانون خانواده را تا بدان جا محترم می¬شمرد که در نامه¬ای به رفاعه نوشت: مبادا درباره طلاق سخن بگویی!

هر چه را باعث گرمی این نهاد شود تشویق می¬کرد، تا بدان حد که دانشمندان اسلامی «غذا خوردن مرد با همسرش» را مستحب می¬شمارند.

بی¬تبعیض، به مردان و زنان سفارش¬هایی می¬کرد تا آسمان زندگی¬شان هماره آبی و بی¬ابر کدورتی بماند: الف) مردان پیش از هر چیز، اهمیت همسر شایسته را به مردان گوشزد می¬کرد:

به کسی چیزی بهتر از همسر شایسته داده نشد (همسری که):

هرگاه شوهرش او را ببیند، شادمان شود؛

و هر زمان که شوهرش در کنارش نباشد، (اموال و شخصیت) او را حفظ می¬کند.

همسر همدل را یکی از دو عامل آرامش روانی می¬دانست.

به مردی که نزدش شتافته بود و از همسرش شکآیت می¬کرد فرمود:

در تمام حالت¬ها با همسرت سازگاری کن و به نیکی معاشرت نما؛ تا زندگی¬ات باصفا شود.

از مردان می¬خواست بهترین همسر برای خانم¬هایشان باشند:

بهترین شما کسی است که برای همسرش بهترین باشد؛ و من برای خانواده¬ام بهترینم.

خود چنان همسر نمونه¬ای بود که وقتی رسول گرامی از دخترش پرسید:

همسرت را چگونه یافتی؟ حضرت فاطمه(س) پاسخ داد: خوب (یا

بهترین) شوهر است. آراستگی به مردان فرمان می¬داد: لباس¬هآیتان را بشویید؛ موهآیتان را اصلاح کنید؛ مسواک بزنید؛ خود را بیارایید؛ پاکیزه باشید. بنی اسراییل چنین نکردند و در نتیجه، زنانشان آلوده دامن شدند. آزار ممنوع! هر مردی همسرش را با زبانش بیازارد، خداوند والا نه سخنی از او می¬پذیرد و نه عدالت ورزی¬اش را، نه نیکوکاری¬اش را تا همسرش را خرسند کند؛ گرچه روزها روزه گیرد و شب¬ها به نماز ایستد و برده¬ها آزاد کند... و (چنین مردی) از نخستین افرادی است که وارد دوزخ می¬شود. تأمین اقتصادی امام صادق(ع) می¬فرماید: اگر مردی مخارج همسرش را پرداخت نمی¬کرد، امام او را ناگزیر می¬کرد به وظیفه¬اش عمل کند.

زهدی که از امام(ع) سراغ داریم، تنها در مورد خودش بود که رهبری جامعه اسلامی را به عهده داشت. این ساده¬زیستی برای خانواده¬اش نبود (گرچه آنان حق نداشتند اشرافی زندگی کنند). از همین روی اباصباح از امام صادق(ع) می¬پرسد: می¬توان کودکان را با طلا آراست؟ حضرت صادق(ع) می¬فرمایند: (آری) شیوه امام علی چنین بود که فرزندان و زنانش را با طلا و نقره (در حد معقول) می¬آراست. تأمین جنسی به مردان می¬گفت: هر گاه یکی از شما می¬خواهد با همسرش آمیزش کند، شتاب نورزد، زیرا زنان (برای رسیدن به اوج جنسی)، نیازهایی دارند. تاب آوردن بداخلاقی همسر آگاه باشید! هر مردی بداخلاقی همسرش را تاب بیاورد، خداوند پاداش سپاسگزاران را به او عطا خواهد کرد. عدالت ورزی خود اینه عدالت بود: هنگامی که دو همسر داشت، روزی که نوبت یکی از آن¬ها بود، در خانه همسر دیگرش وضو نمی¬گرفت.

درباره مردی که یک یا سه همسر داشت و

اینک با دوشیزه¬ای ازدواج کرده بود فرمان داد: چون با دختری ازدواج کند، هفت شب نزد او ¬بماند؛ پس اگر با بیوه¬ای ازدواج کنـد، سه (شب) بماند؛ سپس به تساوی میان همسـرانش رفتار کند. درباره مردی که چند همسر داشت و به سـفر رفته بود فرمود: وقتی برگشت، نزد همسری برود که نوبت او بود. غیرت ورزی بی¬جا به مردان توصیه می¬کرد از حساسیت و تعصب بی¬جا دست بکشـند، زیرا «درستکار را بیمـار (دل) و پاکـدامن را به بـدگمانی می¬کشانـد.» کمـک در کـارِ خانه پاداش¬های شـگفت¬انگیزی از زبان رسول گرامی(ص) درباره کمک مرد در خانه نقل شده است. بر همین اساس، امام نیز در خانه هیزم می¬شکست، آب می¬آورد و جارو می¬زد. وفای به عهد و شـرط کسـی که به شرطی برای همسرش پایبند شده است، باید آن را انجام دهد... . مگر شرطی که حرام را حلال یا حلال را حرام کند. ب) زنان

مهریه مناسب می¬خواست مهریه را سـنگین در نظر نگیرنـد؛ زیرا آن را سـبب ایجاد «دشـمنی» می¬دانست. آزار ممنوع! هر زنی که شوهرش را با زبانش بیازارد، خداونـد بلنـد پآیه نه سخنی از او می¬پـذیرد و نه عـدالتی، نه نیکوکاری و نه عملی، تا همسـرش را راضـی کنـد؛ گرچه (آن زن) روزها روزه گیرد و شب¬ها نماز برپا دارد و بنـده¬ها آزاد کنـد... (چنین زنی) از نخستین افرادی خواهد بود که به دوزخ گام می¬نهد.

می¬فرمـود: از پیـامبر شـنیدم که می¬گفت: هر زنی به نـاحق از همسـرش کنـاره گیرد، در رسـتاخیز بـا (خودکـامگی چون) فرعون، هامان و قارون در پایین¬ترین طبقه از آتش محشور می¬شود؛ مگر آن که توبه کند و

بر گردد.

آگاه باشید! هر زنی که با (مشکلات اقتصادی) همسرش همراهی نکند و او را به آن¬چه در توانایی وی نیست وا دارد، خداوند (هیچ) نیکی از او نپذیرد و (روز رستاخیز) پروردگار را در حالی ملاقات خواهد کرد که از او خشمگین است. خوشبویی زنِ مسلمان باید خود را برای همسرش خوشبو کند. نیکو همسرداری نیک همسرداری را جهاد زن می¬شمرد. ج) فرزندان از سفارش¬هایی که به پدرها و مادرها می¬کرد، نقش بسیار مهم عاطفه را می¬توان دریافت:

پدری که با محبّت به فرزندانش بنگرد، برایش عبادت می¬نگارند.

کسی که فرزندانش را می¬بوسد، نیکی برایش می¬نویسند و کسی که فرزندش را شاد کند، خداوند روز رستاخیز شادش می¬کند.

از والدین می¬خواست فرزندانشان را گرامی دارند و اگر به آنان وعده¬ای داده¬اند، به وعده خویش عمل کنند.

فقدان فرزند، جگر را آتش می¬زند.

کسی که فرزند دارد، کودکی کند.

فرزند بد، شرف (پیشینیان) را نابود و نیاکان را بدنام می¬سازد.

(فرزندم!)... تو را به پاره تن، که تمام وجود خویش می¬یابم؛ به گونه¬ای که اگر مصیبتی به تو رسد، پنداری که به من رسیده باشد؛ و اگر مرگ به سراغ تو اید، گویی به سراغ من آمده است.

از خداوند نخواستم فرزندانی (فقط) گلچهره و گل¬اندام به من بدهد، اما از وی خواسته¬ام مطیع (فرامین) خداوندی، بیمناک از (گناهان خویش برابر) او بدهد؛ به گونه¬ای که هرگاه بدان¬ها می¬نگرم - که پیرو خداوند است- چشمانم (از شادی) روشن شود.

اصول و ویژگی های خانوادگی زن نمونه از منظر قرآن

تشکیل زندگی مشترک میان زنان و مردان به موازات حفظ پیوند زناشویی، پیشینه ای به درازای تاریخ آفرینش انسان دارد؛ به گونه ای که در

عصر حاضر هم مسائل مربوط به زناشویی از جایگاه ویژه ای برخوردار است زیرا ازدواج، از نیازهای ضروری بشر و جدایی، از تلخ ترین مسائل زندگی انسان به شمار می آید. از این رو قرآن کریم برای حفظ کانون خانواده، اصولی را ارائه کرده و رعایت آن را به همه مردان و زنان مؤمن توصیه فرموده است.

چند مورد از این اصول، به زنان اختصاص داده شده است و زن نمونه و بانوی شایسته از دیدگاه وحی، کسی است که این اصول را در زندگی مشترک به کار بندد و آن را مبنای روابط خود با همسرش قرار دهد.

آنچه در پی می آید مروری است بر مهم ترین اصول و ویژگی های خانوادگی زن نمونه از منظر قران کریم: ۱. گمان خوب به همسر حسن ظن به یکدیگر، نخستین خشت بنای صلح و صفای اجتماع است و در خانواده و زندگی مشترک نیز اساسی می باشد.

زمان رسول خدا(ص) از جانب منافقان به یکی از همسران ایشان تهمت ناموسی زده شد و افراد جامعه بدون اینکه این تهمت برایشان ثابت شده باشد، به نقل و پخش آن اقدام کردند. قرآن علاوه بر گناهکار شمردن شایعه سازان زنان و مردان مؤمن را توبیخ کرد که چرا به هم گمان نیک نداشته و تهمتی را بدون اینکه ثابت گردد، پخش کرده اند.(۱)

بنابر آیات این جریان افراد جامعه اسلامی باید به یکدیگر گمان نیکو داشته و نه تنها شایعات بی اساس در مورد یکدیگر را نپذیرند، بلکه با آنها مقابله کنند و وجود چنین خوش گمانی بین افراد خانواده سزاوارتر است و زنان مؤمن باید به همسران خود خوش گمان

باشـند و اجازه ندهنـد شایعه سازان شخصـیت همسـرانشان را لگدکوب کنند همچنان که مردان باید نسـبت به زنان خود چنین خوش گمانی ای بلکه در سـطح بالاتر داشته باشند. ۲. رعایت حقوق همسـر زندگی مشترک زن و مرد مقتضـی حقوق متقابل میـان آنـان است. تجربه این حقیقت را به اثبـات رسانـده است که هرگـاه زنـان و مردان در زنـدگی زنـاشویی خویش، حقوق مشترک میان خود را رعایت کرده اند، از زندگی آرام و شیرینی بهره مند شده اند و آنگاه که حقوق متقابل را نادیده انگاشته انـد، کانون گرم خانواده به سـردی گراییده است؛ از این رو خداوند زنی را نمونه و شایسـته می داند که در برابر حقوق به حق همسرش خود را مسئول می داند و هرگز آن را پایمال نمی کند. این حقیقت در سوره نساء چنین مورد تأکید قرار گرفته است: «فالصلحتُ قنتتُ حفظت للغیب بما حفظ اللّه (۲)؛ زنان نیک و شایسته، حقوق و اسرار (شوهران خود) را در حال غیبت (آنان) حفظ می کنند.

از این آیه چنـان درمی یـابیم که از اوصـاف و ویژگی های زنان نمونه و بانوان شایسـته، ادای حقوق شوهران شان و اطاعت از آنان در محدوده شـرعی و قانونی است ناگفته نماند که ضـرورت اطاعت زن از شوهر، تنها در محدوده حقوق مسلم و شناخته شـده همسـران است از این رو همسـران بیش از آن حق امر و نهی و درخواست را ندارنـد. ۳. رازداری در حفظ زنـدگی حفظ اسـرار زندگی، از توصـیه های مهم قرآن به زنان و مردان مؤمن و شایسـته است در کتب تفسـیری و تاریخی آمده است: پیامبر خدا(ص) روزی سخنی

به عنوان راز و امانت به یکی از همسرانش گفت و از او با تأکید خواست برای هیچ کس حتی برای دیگر همسرانش باز گو نکند. ولی او این راز را برای یکی دیگر از همسران نقل کرد و خداوند با لحنی سرزنش گرانه داستان افشای راز او را برملا کرد.(۳) ۴. چشم پوشی و بخشش چشم پوشی از خطاهای همسر و بخشیدن برخی از حقوق مسلم خود در زندگی مشترک، از عوامل موفقیت و خوشبختی همسران است. خداوند سبحان زنان شایسته را با تشویق و ملاطفت مورد خطاب قرار داده و این نکته مهم را گوشزد می کند که شما زنان هر چند می توانید حقوق خویش را از جمله مهریه خود را از همسران تان تماما باز ستانید ولی اگر راه گذشت را در پیش گیرید و بزرگوارانه از حق خود بگذرید، شایسته تر و نزدیکتر به تقواپیشگی است.(۴) ۵. پاکدامنی و امانت داری در غیاب شوهر پاکدامنی و امانت داری در غیاب همسر از عوامل تداوم و استحکام زندگی مشترک میان زنان و مردان است. اگر زن و شوهر به دور از چشم هم به خیانت و ناپاکی دست بیالایند یا گمان چنین آلودگی از جانب ایشان برود، کانون گرم خانواده به سردی می گراید و چه بسا متلاشی شدن آن را در پی داشته باشد. خداوند در توصیف و تمجید زنان نمونه و شایسته، ایشان را به پاکدامنی و امانت داری در غیاب شوهر توصیف کرده و چنین ستوده است: «فالصلحت قنتتُ حفِظتُ للغیب بما حفظ اللّه»(۵) پس، زنان درستکار، فرمانبردارند (و (به پاس آنچه خدا (برای آنان) حفظ کرده، اسرار

(شوهران خود (را حفظ می کننـد.» ویژگی های فردی زنان شایسـته از منظر قرآن شـناخت ویژگی های فردی زنان شایسـته از دیـدگاه قرآن کامـل کننـده مجموعه ای است که می توان درباره زنان از دیـدگاه قرآن به دست آورد. زنان شایسـته افزون بر ویژگی هـا و اوصـاف اجتمـاعی و خـانوادگی می بـایست از ویژگی های فردی نیز برخوردار باشـند. در اینجا با بررسـی آیات قرآن، ویژگی هـای فردی زنان شایسـته مورد بررسـی و تحلیل قرار می گیرد. از مهم ترین اوصافی که قرآن برای زنان شایسـته بیـان کرده اسـت می تـوان به ویژگی هـای زیر اشـاره داشت. ۱. ایمـان و عمـل صالـح ایمـان به همراه انجام عمل صالـح لازمه جداناپـذیر ایمان دینی و مهم ترین صـفت زن نمونه و ویژگی بانوان شایسـته در نگاه وحی است. بررسـی آیات قرآن به ما می فهماند که ایمان توأم با عمل صالح، سرمایه اصلی بشر برای نیل به قله رفیع سعادت و نیک بختی در دنیا و آخرت است:

«مَن عَمِـلَ صـلِحا مِن ذَکَر اَو اُنثی و هُوَ مُؤمِن فَلَنُحیینّهُ حَیوهً طَیبهً و لَنَجزیَنهُم اَجرَهُم بِاَحسَنِ ما کانوا یَعمَلون؛(۶) هر کس از مرد یا زن کار شایسـته کنـد و مؤمن باشـد، قطعا او را با زنـدگی پاکیزه ای، حیات (حقیقی) بخشـیم، و مسـلما به آنان بهتر از آنچه انجام می دادند، پاداش خواهیم داد.»

«و مَن یَعمَل مِن الصّـلِحتِ مِن ذَکَر اَو اُنثی و هُوَ مُؤمنٌ فاُولئکَ یَدخُلونَ الجَنّهَ و لایُظلمون نَقیرا؛(۷) کسانی که کارهای شایسته کنند چه مرد باشند یا زن در حالی که مؤمن باشند، آنان داخل بهشت می شوند. و به قدری گودی پشت هسته خرمایی یعنی

به مقدار بسیار اندکی مورد ستم قرار نمی گیرند.» ۲. اطاعت خدا و رسول و تسلیم در برابر فرامین آنان اطاعت کامل از خدا و رسول او و تسلیم بی چون و چرا در برابر فرامین و رهنمودهای آنان، از دیگر اوصاف زنان شایسته و بانوان نمونه است. آیات بسیاری براین حقیقت گویا است:

«ما كانَ لِمؤمن و لا مؤمِنَه اِذا قَضَی اللّه و رَسولُهُ اَمرا اَن یَكونَ لَهُمُ الخِیَرهُ مِن اَمرِهِم و مَن یَعصِ اللّه و رسَولَهُ فَقَد ضَلَ ضَلالًا مُبینا(۸)؛ هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد كه چون خدا و فرستاده اش به كاری فرمان دهند، برای آنان در كارشان اختیاری باشد و هر كس خدا و فرستاده اش را نافرمانی كند قطعا دچار گمراهی آشكاری گردیده است.» ۳. پاكی و پاكدامنی زن نمونه و شایسته از منظر قرآن، زنی است عفیف و پاكدامن و بانویی است پاك و منزه از هر نوع آلودگی، پلیدی و زشتكاری، آیات مربوط به این موضوع به دو دسته قابل تقسیم است:

۱. آیاتی كه به مطلق پاكی و دوری از هر گونه پلیدی و زشتكاری نظر دارد.

۲. آیاتی كه بر عفت و پاكدامنی زنان و منزه بودن آنان از هر نوع آلودگی جنسی و روابط نامشروع با نامحرمان دلالت دارد. اما دسته اول را می توان با استشهاد به دو آیه به عنوان نمونه ذكر كرد: ۱. «وَ اِذ/ قالَتِ المَلئَكهُ یامَریمُ انّ اللّه اصطَفكِ وَ طَهَركِ وَ اصطفكِ عَلی نِساء العلَمینَ؛(۹) و (یاد كن (هنگامی را كه فرشتگان گفتند: ای مریم، خدا تو را برگزید و پاك ساخته و تو را بر زنان جهان

برتری داده است» خداوند در این آیه حضرت مریم (ع) را به دلیل پاک بودنش بر زنان جهان برتری داده و از زنان برگزیده و شایسته زمانه برشمرده است.

این مطلب، نشان دهنده اهمیت و ارزش والای صفت پاکی برای زنان و نیز پیام آور این حقیقت است که این صفت، از معیارهای برتری و شایستگی هر زنی است.

۲. «... والطّیبتُ لِلطّیبینَ و الطّیبونَ لِطّیبتِ اُولئکَ مُبَرّونَ مِمّا یَقولونَ لَهُم مَغفِرهُ ورِزقٌ کَریم(۱۰)؛ و زنان پاک برای مردان پاکند، و مردان پاک برای زنان پاک. اینان از آنچه درباره ایشان می گویند برکنارند؛ برای آنان آمرزش و روزی نیکو خواهد بود.» اما دسته دوم بسیارند که به برخی از آنها اشاره می کنیم: ۱. «الیوم اُحلّ لکم اطیبت ... المحصنت من الذین اوتوا الکتب من قبلکم اذا اتیتموهن اجورهن محصنین غیر مستفحین ولا متخذی اخدان(۱۱)؛ امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده ... و (بر شما حلال است ازدواج با (زنان پاکدامن از مسلمان، و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما کتاب (آسمانی (به آنان داده شده، به شرط آنکه مهرهایشان را به ایشان بدهید. در حالی که خود پاکدامن باشید نه زناکار.»

۲. خداوند متعال در توصیف و تمجید از حضرت مریم(ع) که از زنان برگزیده الهی در جهان است ایشان را زنی عفیف و پاکدامن معرفی کرده و چنین می فرماید: «والتی احصنت فرجها فنفخنا فیها من روحنا و جعلنها و ابنها ایه للعلمین؛(۱۲) و آن (زن را یاد کن) که خود را پاکدامن نگاه داشت، و از روح خویش در او دمیدیم و او و پسرش را برای جهانیان آیتی

قرار دادیم.»

۳. خداوند سبحان در آیه ۱۲ سوره ممتحنه پاکدامنی و دوری از آلودگی به انحراف جنسی (زنا) را شرط قبولی توبه زنان و همچنین شرط پذیرش بیعت آنان با پیامبر اسلام(ص) دانسته است که نشان دهنده اهمیت والای این صفت در سلسله اوصاف زنان نمونه و شایسته از منظر قرآن مجید است

«یایها النبی اذا جاءک المومنت یبایعنک علی ان لا یشرکن باللّه شیا ولا یسرقن ولا یزنین ... فبایعهن واستغفر لهن اللّه ان اللّه غفور رحیم؛ ای پیامبر چون زنان باایمان نزد تو آیند که (با این شرط (با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند ... و دزدی نکنند، و زنا نکنند ... با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه، زیرا خداوند آمرزنده مهربان است.» ۴. تقواپیشگی زن نمونه و شایسته از دیدگاه قرآن، زنی است با تقوا که آن را در تمامی عرصه های زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی (روابط و مناسبات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی) مراعات می کند. با اندک تأمل در آیات قرآن این حقیقت به دست می آید که تقواپیشگی از ارزشمندترین و والاترین منزلت ها برای انسان ها از زن و مرد است:

«یایها الناس انا خلقنکم من ذکر و اُنثی و جعلنکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عنداللّه اتقکم ان اللّه علیم خبیر(۱۳)؛ ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی تردید، خداوند دانا و آگاه است.» ۵. راستگویی قرآن، یکی از

اوصاف زنان نمونه و شایسته را صداقت و راستگویی معرفی کرده است. در آیه ۳۵ سوره احزاب چنین می خوانیم:

«والصـدقین و الصـدقت ... اعـدالله لهم مغفره و اجرا عظیما؛ مردان و زنان راسـتگو ... خدا برای)همه (آنان آمرزش و پاداشـی بزرگ فراهم ساخته است.»

خداوند متعال در توصیف و تمجید از حضـرت مریم(ص) که خداوند او را در آیه ۴۲ سوره آل عمران از زنان برگزیده الهی در جهان دانسـته است او را زنی راسـتگو معرفی کرده و چنین فرموده: «ما المَسیحُ ابنُ مَریَم اِلّا رَسولُ قد خَلَت مِن قَبِله الرُسُلُ و اُمُهُ صِدیقَهُ ...؛ مسیح، پسـر مریم جز پیـامبری نبـود که پیش از او (نیز (رسولانـی آمـاده بودنـد و مـادرش زنی بسـیار راسـتگو بود.»(۱۴) ۶. حجاب و پوشـش مناسب از دیگر ویژگی ها و اوصاف زن نمونه و بانوی شایسته از نگاه وحی، حجاب و پوشش مناسب است اصل حجاب و پوشش برای زنان صرف نظر از مقدار و چگونگی آن و پرهیز از ظاهر شدنشان در انظار نامحرمان بدون پوشش مناسب، سیره مستمر و قطعی مسلمانان از صدر اسلام تا عصر حاضر است و نیز از مسائلی است که تمامی عالمان و فقیهان همه مـذاهب و فرق اسـلامی در طول تاریخ بر آن اتفاق نظر و به اصـطلاح اجماع داشـته و دارند و به جرئت می توان گفت: هیچ فقیه و اسـلام شـناس ژرف نگری در آن تردیدی نکرده است افزون بر این سیره قطعی و اجماع مسلم و نیز روایات گوناگون و فراوان از شیعه و اهل تسنن، آیات بسیاری بر این مسئله دلالت دارد که در اینجا تنها به دو آیه

به عنوان شاهد و نمونه اشاره می شود.

۱. «وقُل لِلمُؤمنت ... و لا یُبدینَ زینَتهُنَ اِلاّ ما ظَهَرَ مِنها ولیَضربِن بِخُمُرهنّ علی جُیوبِهنّ ولا یُبدینَ زینتَهُنّ الاّ لِبُعولَتِهنّ ...(۱۵)؛ و به زنان باایمان بگو: دیدگان خود را (از هر نامحرمی) فرو بندند و پاکدامنی ورزند و زیورهای خود را آشکار نگردانند مگر آنچه که طبعا پیداست. و باید روسری خود را بر گردن خویش (فرو) اندازند، و زیورهایشان را جز برای شوهرانشان و ... آشکار نسازند.»

۲. «یاایّهاَ النّبیُ قُل لِاَزوجِکَ و بَناتکِ و نِساء المُؤمِنین یُدنینَ عَلیهنّ مِن جَلبیبهنّ ذِلکَ ادنی اَن یُعرَفنَ فلا یُؤذَینَ وَ کانَ اللّه غَفورا رَحیما(۱۶)؛ ای پیامبر، به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: پوشش های خود را بر خود فروتر گیرند. این برای آنکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند (به احتیاط) نزدیکتر است و خدا آمرزنده مهربان است.»

با توجه به دو آیه یاد شده و روایات وارده در تفسیر آن و نیز با نظر به دیدگاه مفسران و فقیهان در این باره، جایی برای تردید در لزوم رعایت حجاب و پوشش برای زنان و همچنین اهمیت و جایگاه والای این مسئله در سلسله تعالیم الهی باقی نمی ماند و نیز این حقیقت به روشنی آشکار می شود که حجاب و پوشش، سمبل اسلام خواهی و نماد پیروی از تعالیم قرآنی است و از همین نکته می توان به رمز و راز و فلسفه حجاب ستیزی استعمارگران غرب و شرق و نیز غربزدگان و بیگانه پرستان خودباخته و سکولار در کشورهای اسلامی پی برد. ۷.خودنمایی و خودآرایی پرهیز از خودنمایی و خودآرایی و

نیز هر گونه رفتار، گفتار و حرکتی که موجب جلب توجه نامحرمان و تحریک آنان گردد، از دیگر اوصاف و ویژگی های زن شایسته و بانوی نمونه است دو آیه از قرآن در این زمینه شایان ذکر است.

۱. «و قُل لِلمُؤمنتِ ... ولا یَضرِبنَ بِاَرجُلِهِنّ لِیُعلَمَ ما یُخفینَ مِن زینَتِهِنّ(۱۷)؛ و به زنان باایمان بگو: ... پاهای خود را (به گونه ای به زمین (نکوبند تا آنچه از زینت شان نهفته می دارند معلوم گردد.»

مرحوم علامه شهید آیت اللّه مرتضی مطهری رضوان اللّه تعالی علیه در توضیح و تفسیر آیه یاد شده و درباره فلسفه حجاب، کلام حکیمانه ای در خصوص مسئله خودنمایی و خودآرایی زنان دارند ایشان فرمودند: اما علت اینکه در اسلام دستور پوشش اختصاص به زنان یافته است این است که میل به خودنمایی و خودآرایی مخصوص زنان است. از نظر تصاحب قلب ها و دل ها، مرد شکار و زن شکارچی، همچنان که از نظر تصاحب جسم و تن، زن شکار است و مرد شکارچی؛ میل زن به خودآرایی از این حس شکارچی گری او ناشی می شود. در هیچ جای دنیا سابقه ندارد که مردان لباس های بدن نما و آرایش های تحریک کننده به کار برند. این زن است که به حکم طبیعت خاص خود، می خواهد دلبری کند و مرد را دلباخته و در دام علاقه به خود اسیر سازد، لهذا انحراف تبرج و برهنگی از انحراف های مخصوص زنان است و دستور پوشش هم برای آنان مقرر گردیده است.(۱۸)

۲. «ولا تَبرجّنَ تَبَرجّ الجِهلیه الاولی ...(۱۹)؛ و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینت های خود را آشکار مکنید...»

شهید

مطهری در ترجمه و توضیح دو آیه یاد شده چنین آورده اند:

مانند دوران جاهلیت نخستین به خودنمایی و خودآرایی از خانه بیرون نشوید. مقصود از این دستور زندانی کردن زنان در خانه نیست زیرا تاریخ اسلام به صراحت گواه است که پیغمبر اکرم(ص) زنان خود را با خود به سفر می برد و آنان را از بیرون شدن منع نمی فرمود.

بلکه مقصود از این دستور آن است که زن به منظور خودنمایی از خانه بیرون نشود.(۲۰)

در پایان این نکته شایان توجه و یادآوری است که خودآرایی زنان برای جلب توجه دیگران ،هر چند ممنوع و بسیار ناپسند شمرده شده است؛ ولی خودآرایی برای جلب توجه و دلبربایی از همسران مجاز و بسیار پسندیده و بلکه مورد تشویق و تأکید قرار گرفته است و زنانی که از این نظر بی تفاوت و یا ضعیف عمل می کنند مورد سرزنش شدیدند. ۸. چشم پاکی از اوصاف زنان نمونه و بانوان شایسته چشم پاکی و پرهیز از هر گونه نظر آلوده به شهوت و نگاه لذت آلود به نامحرمان است به سخن دیگر چشم چرانی و خیره شدن به نامحرمان برای همه مردان و زنان مؤمن ممنوع و ناپسند است.

قرآن در این بار چنین می فرماید:

«قل للمؤمنینَ یَغضُوا مِن اَبصرهم ... و قُل لِلمُؤمنت یَغضُضنَ مِن ابصرِهنِ(۲۱)؛ به مردان باایمان بگو: دیده فرو نهند ... و با زنان باایمان بگو دیدگان خود را (از هر نامحرمی (فرو بندند ... .

شهید مطهری در تفسیر آیه چنین فرمودند خلاصه این دستور این است که زن و مرد نباید به یکدیگر خیره شوند نباید چشم چرانی کنند نباید نگاههای مملو

از شهوت به یکدیگر بدوزند. نباید به قصد لذت بردن به یکدیگر نگاه کنند ... ۹. حیا و آزرم خداوند متعال در قرآن کریم با دعوت زنـان به آزرم و حیا، نمونه ای از حیای شایسـته را در ضـمن ماجرای دختران شـعیب(ع) و حضـرت موسـی(ع) بیان می فرماید: «وَلَمّا وَرَدَ مآء مَدیَنَ وَجَد عَلَیهِ اُمَّةً مِنَ النّاسِ یَسقونَ وَ وَجَدَ مِن دونِهَمُ امرَاَتَینِ تَذودانِ قالَ ما خَطبُکُما قالَتا لانَسقی حَتّی یُصـدِرَ الرِّعاُء وَ اَبونا شَـیخٌ کَبیرٌ فَسَـقی لَهُما ثُمَ تَوَلی اِلَی الظِّلِّ فَقالَ رَبّ اِنّی لِمآ اَنزَلت اِلَیّ مِن خَیرٍ فَقیرٌ فَجاءتهُ اِحـدهُما تَمشـی عَلَی استِحیاٍء قـالَت اِنّ اَبی یَـدعوکَ لِیَجزِیَـکَ اَجرَ مـا سَـقَیتَ لَنـا فَلَمّـا جاءُ وَ قَصَ عَلَیهِ القَصَـص قالَ لا تَخَف نَجَوتَ مِنَ القَومِ الظّلِمینَ(۲۲)؛ و چون بر آب مدین رسید، گروهی از مردم را بر آن یافت که (دام های خود را (آب می دادند، و پشت سرشان دو زن را یـافت کـه (گوسـفندان خـود را) دور می کردنـد، (موسـی (گفـت: منظورتـان (از ایـن کـار(چیست؟ گفتنـد: (مـا به گوسـفندان خود (آب نمی دهیم تا شبانان (همگی گوسفندان شان را (برگردانند، و پدر ما پیری سالخورده است پس برای آن دو، (گوسـفندان را (آب داد آنگاه به سوی سایه برگشت و گفت: پروردگارا، من هر خیری که سویم بفرستی سـخت نیازمندم پس یکی از آن دو زن در حالی که به آزرم گام برمی داشت نزد وی آمـد (و) گفت: پدرم تو را می طلبد تا تو را پاداش آب دادن (گوسفندان (دهد و چون (موسی(نزد او آمد و سرگذشت (خود (را بر او حکایت کرد (وی) گفت مترس که

از گروه ستمگران نجات یافتی.

آنچه در این ماجرا شایان توجه و درس آموز است نکته ای است که در جمله «تمشی علی استحیاء» نهفته است و برجسته ترین کمالات زنان، حیا و آزرم می باشد؛ زیرا از مجموع صفات و ویژگی های برجسته دختران شعیب تنها صفت شرم و حیا اختصاص به ذکر یافته است. ۱۰. یاد خداوند از اوصاف و ویژگی های زن نمونه و شایسته، یاد بسیار و پیوسته خداوند، در زندگی است. خداوند این صفت را از نشانه های مؤمنان راستین برشمرده و از آنان چنین تمجید فرمود:

«اِنّ المُسلِمینَ و المُسلمتِ و المُؤمنین و المُؤمنت ... والذّاکرِینَ اللّه کَثیرا و الذّاکِرتِ اَعَداللّه لَهُم مَغِفرهً و اَجرا عظیما؛(۲۳) مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان باایمان ... و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می کنند، خدا برای (همه (آنان آمرزش و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است.»

در آیه پیش ۲۴ همین سوره خداوند به زنان پیامبر(ص) توصیه فرمود تا هماره به یاد آیات الهی و سخنان حکمت آمیزی که در خانه شان نازل می شود باشند «واذکُرنَ ما یُتلی فی بُیوتُکنَ مِن ایتِ اللّه ِ و الحِکَمه اِنّ اللّه کانَ لَطیفا خَبیرا؛ و آنچه را که از آیات و)سخنان) حکمت (آمیز) در خانه های شما خوانده می شود یاد کنید در حقیقت خدا همواره دقیق و آگاه است.»

خداخواهی و آخرت طلبی زنان نیز معیار و ملاک اصلی شایستگی و برتری آنان در مقایسه با دیگر زنان جهان است؛ خداوند سبحان این حقیقت را به زنان پیامبر(ص) که باید الگوی دیگر زنان مؤمن باشند چنین بیان فرموده است «یایُهَا

النَّبى قُل لاَزوِجِك ... و ان كُنتّن تُرِدنَ اللّه و رَسولَهُ و الـدّارَ الاخِرَهَ فِانّ اللّه اَعَـدّ لُلمُحِسـنِت مِنكنّ اَجرا عَظيما(۲۴)؛ اى پيامبر به همسـرانت بگو ... و اگر خواسـتار خدا و فرسـتاده وى و سراى آخرتيد، پس به راستى خدا براى نيكوكاران شما پاداش بزرگى آماده گردانيده است.»

خداوند متعال اين صـفت را درباره همسـر باايمان فرعون كه او را بانوى نمونه و مثال زدنى حتى براى مردان روزگار دانسـته و چنين ياد مى فرمايد: «وَ ضَرب اللّه مَثَلاً لِلَذيَن امَنوا امراَتَ فرعَون اِذ قالَت رَبِ ابنِ لى عِندكَ بَيتا فِى الجنّه(۲۵)؛ و براى كسانى كه ايمان آورده اند، خدا همسر فرعون را مثل آورده آنگاه كه گفت: پروردگارا پيش خود در بهشت خانه اى برايم بساز...»

و همچنيـن خـداى بزرگ در توصـيف و سـتايش از اهـل بيـت على (ع)، فـاطمه(ع)، حسـن(ع) و حسـين(ع) از آنـان به «ابرار» (نيكوكاران) ياد كرده و صـفت خداخواهى آنان را اين چنين بيان مى فرمايد: «انّ الاَبرار ... و يُطمِعونَ الطّعامَ عَلى حُبه مِسـكينا و يَتيما و اَسـيرا اِنّما نُطِعمُكم لِوَجه اللّه لا نُريدُ مِنكُم جزاءً ولا شُـكورا(۲۶)؛ به يقين ابرار و (نيكـان) ... و به پاس دوستى (خـدا) بينوا و يتيم و اسـير را خوراك مى دادنـد مـا براى خشـنودى خـداست كه به شـما مى خورانيم و پاداش و سپاسـى از شـما نمى خواهيم. پى نوشتها: ۱. نور، آيه ۱۱ و ۱۲.

۲. نساء، آيه ۳۴.

۳. ر. ك، تحريم، آيه۳.

۴. ر. ك، بقره، آيه ۲۳۷.

۵. نساء، آيه ۳۴.

۶.نحل، آيه ۹۷.

۷. نسا، آيه۱۲۴.

۸.احزاب، آيه ۳۶.

۹. آل عمران، آيه ۴۲.

۱۰. نور، آيه۲۶.

۱۱. مائده، آيه ۵.

۱۲. انبياء، آيه ۹۱.

۱۳. حجرات، آيه۱۳.

۱۴.مائده، آیه

.۷۵

.۱۵ نور، آیه ۳۱.

.۱۶ احزاب، آیه ۵۹.

.۱۷ نور، آیه ۳۱.

.۱۸ مسئله حجاب، ص۷۳./

.۱۹ احزاب، آیه ۳۲ و ۳۳.

.۲۰ مسئله حجاب، ص۱۵۲.

.۲۱ نور، آیه ۳۰ و ۳۱.

.۲۲ قصص، آیه ۲۳ ۲۵.

.۲۳ احزاب، آیه ۳۵.

.۲۴ احزاب، آیه ۲۸ و ۲۹.

.۲۵ تحریم، آیه۱۱.

.۲۶ انسان، آیه ۵ ۹.

منزلت زن از منظر قرآن

تفاوت های زن و مرد در وظایف و حقوقی که دارند همواره مورد بحث بوده است. ثمره ی مباحث در دو دیدگاه متقابل ارایه شده است. در یک دیدگاه، زن از سطح انسانیت تنزل می کند و صورت ابزار و وسیله به خود می گیرد. از سوی دیگر، دیدگاهی نیز هیچ تفاوتی بین زن با مرد قایل نمی شود و معتقد است زن در همه ی زمینه ها همتای مرد است. این همان فمینیسم است. چکیده از دیدگاه قرآن، زن و مرد هویت یکسان داشته و از موهبت های الهی به یک میزان برخوردارند. این دو مایه ی عفت و آرامش یکدیگرند. اما تفاوت های انکار ناپذیری نیز بین این دو وجود دارد. اگر به نظام حقوقی اسلام به صورت مجموعه توجه شود، روشن می شود که اختلافات حقوقی بین زن و مرد در اسلام دقیقا بر واقعیت و حکمت استوار است و هریک به میزان برخورداری از حقوق، به وظایفی نیز مکلّف گشته اند. کلید واژگان : منزلت زن، حقوق زن، ارث زن. مقدمه تفاوت های زن و مرد در وظایف و حقوقی که دارند همواره مورد بحث بوده است. ثمره ی مباحث در دو دیدگاه متقابل ارایه شده است. در یک دیدگاه، زن از سطح انسانیت تنزل می کند و صورت ابزار و وسیله به خود می گیرد. از سوی

دیگر، دیدگاهی نیز هیچ تفاوتی بین زن با مرد

قایل نمی شود و معتقد است زن در همه ی زمینه ها همتای مرد است. این همان فمینیسم است. این نوشتار بر آن است تا با توجه به کاستی های دو دیدگاه یاد شده به تحقیق وتبیین دیدگاه قرآن در این باره بپردازد. نگرش به زن در گذر تاریخ در میان اقوام و دانشمندان گذشته نظر بسیار بدبینانه ای نسبت به زن وجود داشته است. افلاطون، با جرئت و تهور فراوان، از ورود زن به هر کاری و از برابری زن و مرد در همه ی موقعیت ها پشتیبانی می کرد. اما ارسطو، که با تعصبات روزگار خود بیشتر سازگار بود، زن را ناقص می دانست و به عقیده ی او طبیعت آنجا که از آفریدن مرد ناتوان است، زن را می آفریند. زنان و بندگان، از روی طبیعت، محکوم به اسارتند و به هیچ وجه سزاوار شرکت در کارهای عمومی نیستند. (دورانت/۱۴)

آگوستین قدیس قائل بود: زن حیوانی است که نه استوار است و نه ثابت قدم، بلکه کینه توز است و زیان کار و منبع همه مجادلات و نزاع ها و بی عدالتی ها و حق کشی ها. (ستاری،۶۱)

بعضی از پیروان فروید معتقدند:زن خدمت قابلی به فرهنگ بشر نکرده و در هیچ فنی موقعیتی به دست نیاورده است جز در شستن و بافتن و آرایش کردن که فنون جنبی است و مجاهده ای برای پوشانیدن دستگاههای جنسی و جلب مرد. (تیلا/ ۱۴)

در تورات کنونی آمده است که وجود زن، طفیلی وجود مرد است و از دنده ی چپ مرد آفریده شده است (سفر پیدایش ۲/ ۲)

در مقابل نظریه های افراطی، نظر بسیار خوشبینانه ای نیز نسبت به زن وجود دارد.گاندی می گوید: هیچ یک از

شرارت هـایی که مرد مسـئول آن است، چنـان پست و مفتضـح و خشن نبـوده که تـوهین به نیمه ی برتر انسـانیت. جنس زن را ضعیف تر نمی دانم، چون اصیل تر از مرد است. حتی امروز هم زن تجسم ایثار، رنج کشیدن خاموش، فروتنی، ایمان و معرفت است. شهود زن اغلب صادق تر است تا تصور خود بینانه ای که مرد از دانش برتر خود دارد«. (خجسته/ ۴۳)

زن در نزد مصـریان مقـام والا-یی داشت تـا جـایی که تسـلط زن و مـادر شـاهی بر تسـلط مرد یـا پـدر شاهی غلبه داشـته است. (تیلا/۲۹) دیـدگاه قرآن اسـلام تنهـا دینی است که شخصـیت و حقوق زن را در ابعـاد گونـاگون و بـا توجه به توانمنـدی ها و وظـایفی که دارد منظور کرده است. گوسـتا ولوبون می گویـدکه اسـلام اولین مـذهبی است که در اصـلاح حـال زنان و ترقی وتعالی آنان قدم های خیلی وسیعی برداشته است. زیرااین مطلب مسلم است که در میان تمام مذاهب و اقوامی که قبل از اسلام آمده اند وضع و حالت زیاده از حد ضایع و خراب بوده است (۵۱۷).

اینک لازم است موضع اسـلام را در این باره از متن قرآن جویا شویم. از دیـدگاه قران سـرشت زن و مرد یکسان بوده واین دو دارای هویتی یکسانند. قرآن می فرماید:

یا اَیُّهاالنّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمُ الَّذی خَلَقَکُمْ منْ نَفْسٍ واحِدَهٍ وَ خَلَقَ منْها زَوْجَها وَبَثَّ منْهُما رجالاً کَثیراً وَ نِساءً... (نساء/۱) ای مردم از پروردگارتان پروا کنیـد، آن که شـما را از یک نفس آفریـد و از آن نفس واحد، همسـر او را و از آن دو مردان و زنان بسـیار پدید آورد.

در آیه ی دیگر آمده است:

هُوَ اَلّذی خَلَقَکُمْ

مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ وَ جَعَلَ منْها زَوجَها لِيَسْكُنَ اِلَيْها (اعراف/۱۸۹) اوست که همه ی شما را از یک تن آفرید و از آن یک تن، زنش را آفرید تا به او آرامش یابد.

از منظر قرآن، خلقت زن مایه ی آرامش مرد است.

وَ مِنْ آیاتِهِ اَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ اَزْواجاً لِتَسْکُنوُا الَیْها (روم/۲۱) و از نشانه های قدرت اوست که برایتان از جنس خودتان همسرانی آفرید، تا به ایشان آرامش یابید.

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می گوید:معنای آیه این است که برای سود رساندن به شما از جنس خودتان همانند آفرید، چرا که هر یک از زن و مرد دارای جهاز تولید مثل است که با همراهی جنس دیگر کارش به ثمر می رسد و با کار هر دو، مسئله تولید و تکثیر مثل به انجام می رسد، بر این اساس، هر یک به تنهایی نقص دارد و به قرین خود نیازمند است و از مجموع این دو، یک واحد تام حاصل می شود. به جهت همین نیاز و نقص هر کدام به سمت دیگری حرکت می کند و زمانی که وصلت حاصل گشت، آرام می گیرد. زیرا هر ناقصی به کمال خود شائق است و هر نیازمندی به چیزی که رفع نیازش کند، میل دارد. این همان میل جنسی است که در این دو قرین نهاده شده است. (المیزان/ ۱۶/ ۱۷۳-۱۷۴) برخورداری از مواهب یکسان قرآن کریم بعضی از موهبت های الهی را به انسان ، صرف نظر ازجنسیت ، نسبت داده است ، از جمله: لَقَدْ خَلَقْنَا الْانْسانَ فی اَحْسَن تَقْویم. (تین/۴) ما انسان را در بهترین ساختار خلق کردیم.

در آیه ی دیگری میفرماید :فَاَقِمْ وَجْهَکَ

لِلـدّین حَنیفاً فِطْرَتَ اللّهِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها لا تَبْـدیلَ لِخَلْقِ اللّهِ ذلِکَ الدّینُ القَیِّمُ وَ لکِنَّ اَکْثَرَ النّاسِ لایَعْلَمُونَ (روم/۳) پس تو ای رسول، مستقیم روی به جانب آیین پاک اسلام آور و پیوسته از طریق دین خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده است پیروی کن که هیچ تغییری در خلقت خدا نباید داد. این است آیین استوار حق و لیکن اکثر مردم از حقیقت آن آگاه نیستند.

امکاناتی را که خداوند خلق کرده است، برای انسان است و طبق جنسیت تقسیم صورت نگرفته است:

اَلّذی جَعَلَ لَکُمُ اْلاَرْضَ فِراشاً وَ السَّماءَ بناءً وَ اَنْزَلَ منَ السَّماء ماءً فَاَخْرَجَ به منَ الثَّمرات رزْقاً لَکُمْ. (بقره/۲۲) آن خدایی که برای شما زمین را گسترد و آسمان را برافراشت و فرو باریـد از آسـمان آبی که به سبب آن بیرون آورد میوه هـای گوناگون برای روزی شما.

آیاتی که هدف آفرینش را بیان می کند عمومیت دارد ، از جمله:

الّذی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاهَ لِیَبْلُوَکُمْ اَیُّکُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً وَ هُوَ الْعَزیزُ الْغَفُورُ. (ملک/۲) خدائی که مرگ و زندگانی را آفرید که شما بندگان را بیازماید تا کدام نیکوکارتر است و او مقتدر و آمرزنده است.

همچنین:

وَ مَنْ عَمِلَ صالحاً مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیاهً طَیِّبَهً. (نحل/۹۷) هر کس از مرد و زن کار نیکی به شرط ایمان به خدای آرد، ما او را در زندگانی خوش و با سعادت زنده می گردانیم.

در صورت تساوی عمل زن و مرد، پاداش این دو یکسان خواهد بود:فَاسْتَجابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ اِنّی لا اُضیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنْکُمْ مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی. (آل عمران/۱۹۵) پس خدا

دعاهای ایشانرا اجابت کرد که البته من که پروردگارم عمل هیچکس از مرد و زن را بی مزد نگذارم.

خداوند اهل علم و دانش را ستوده و فرقی بین زن و مرد قایل نشده است:یَرْفَعِ اللّهُ الّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَالّذینَ اُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ (مجادله/۱۱) خدا مقام اهل ایمان و دانشمندان عالم را رفیع می گرداند.

یکی از مهمترین اهداف انبیاء، تزکیه و تعلیم انسانها است و در این خصوص فرقی بین زن و مرد نیست: کَما اَرْسَلْنا فیکُمْ رَسُولاً مِنْکُمْ یَتْلُوا عَلَیکُمْ آیاتِنا وَ یُزَکّیکُم وَ یُعَلِّمُکُمْ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ یُعَلِّمُکُمْ ما لَمْ تَکُونُوا تَعْلَمُونَ. (بقره/۱۵۱) چنانکه رسول گرامی خود را فرستادیم که آیات ما را برای شما تلاوت کند و نفوس شما را از پلیدی و آلودگی جهل و شرک پاک و منزه گرداند و به شما تعلیم شریعت و حکمت دهد و از او بیاموزید هر چه را نمی دانید.

درتعدادی از روایات علاوه بر تعابیر عام نسبت به زنان تصریح صورت گرفته است ، از جمله: قال النبی(ع):طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمه. (بحار الانوار،ج۱/۱۷۷) فراگیری دانش بر هر مرد و زن مسلمان واجب است.

از منظر فقیهان امامیه فراگیری احکام شرعی مورد ابتلا بر هر زن و مردی واجب است:

یحب علی کل مکلف فی عباداته و معاملاته ان یکون مجتهداً او مقلداً او محتاطا. (العروه الوثقی۱/۱۲) واجب است بر هر مکلفی در عبادت ها و معامله ها یا مجتهد باشد و یا مقلد و یا به احتیاط عمل نماید.

زنان بسیاری از اصحاب و یاران پیامبر۹ و ائمه، اهل فضل و دانش بودند. مجلس تفسیر زینب۳ در کوفه هنگام حکومت حضرت

علی۷، نمونه بارزی از این امر است. (اعلام النساء المؤمنات/ ۱۷۳)

همچنین برخی از زنهای منسوب به فقها و عالمان، صاحب اجازه نقل حدیث و اجتهاد بوده اند مانند ام علی، همسر شهید اول و آمنه بیگم دختر مجلسی اول. و در تاریخ معاصر، شهیده بنت الهدی صدر و بانو مجتهده اصفهانی از مصادیق بارز زنان اهل فضل و دانش بوده اند. (پیام زن/۲۲/۲۶)

از دید قرآن، در کسب مدارج معنوی و تحصیل تقوا، فرقی بین زن و مرد نیست.

یا اَیُّها النَّاسُ اِنَّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ اُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللّهِ اَتْقاکُمْ. (حجرات/۱۳) ای مردم ا ما همه ی شما را از مرد و زنی آفریدیم و آنگاه شعبه های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسند. بزرگوارترین شما نزد خدا با تقوی ترین مردمند.

یکی از ارزشمندترین مفاهیم و اعمال دینی جهاد در راه خداست تا جایی که جهاد برای حفظ کیان اسلام بر زن و مرد واجب است. (کشف الغطاء/۳۸۱) زن و مرد از فضیلت جهاد بهره می برند: لا یَسْتَوی الْقاعِدُونَ مِنَ الْمُؤمِنینَ غَیْرُ اُولی الضَّرَرِ وَ الْمُجاهِدُونَ فی سَبیلِ اللّهِ بِاَمْوالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللّهُ اَلْمُجاهِدینَ بِاَمْوالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ عَلَی الْقاعِدینَ دَرَجَهً وَ کُلّاً وَعَدَ اللّهُ الْحُسْنی فَضَّلَ اللّهُ اَلْمُجاهِدینَ عَلَی الْقاعِدینَ اَجْراً عَظیماً. (نساء/ ۹۵) هرگز مومنانی که بی هیچ عذری مانند نابینایی ، مرض فقر و غیره از کار جهاد باز نشینند با آنانکه به مال و جان کوشش می کنند، یکسان نخواهد بود. خدا مجاهدان فداکار با مال و جان را بر بازنشستگان، بلندی مقام و برتری بخشیده و همه ی اهل ایمان را وعده

ی نیکو فرموده و مجاهدان را بر بازنشستگان با اجر و ثوابی بزرگ برتری داده.

آیه ی زیر بیان کننده ی ارزشهایی است که زن و مرد در آن شراکت دارند و در این آیه از مردان و زنان به نیکی یاد شده است:

اِنّ الْمُسْلِمینَ وَ الْمُسْلِماتِ وَ الْمُؤمِنینَ وَ الْمؤمِناتِ وَ الْقانِتینَ وَ القانِتاتِ وَ الصَّادِقینَ وَ الصَّادِقاتِ وَ الصَّابِرینَ وَ الصَّابِراتِ وِ الْحافِظینَ فُرُجَهُمْ وَ الْحافِظاتِ وَ الذَّاکِرینَ اللّهَ کَثیراً وَ الذَّکِراتِ اَعَدَّ اللّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ اَجْراً عَظیماً. (احزاب/۳۵) همانا کلیه مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان و مردان و زنان اهل طاعت و مردان و زنان راستگوی و مردان و زنان صابر و مردان و زنان خداترس خاشع و مردان و زنان خیرخواه مسکین نواز و مردان و زنان روزه دار و مردان و زنان با حفاظ خوددار از تمایلات حرام و مردان و زنانی که یاد خدا بسیار کنند، برای همه آنها خدا مغفرت و پاداش بزرگ مهیا ساخته است. خلقت زن و مرد هر کدام برای تکمیل دیگری است: هُنَّ لِباسٌ لَکُمْ و اَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ. (بقره/۱۸) آنان (زنان) جامه ی ستر و عفاف شما و شما (مردان) نیز لباس عفت آنها هستید.

در تفسیر المیزان آمده است:

ظاهر از لباس همان معنای معروف آن است. لباس آن چیزی است که انسان به آن بدنش را می پوشاند و دو جمله از قبیل استعاره است. زیرا هر یک از زوجین دیگری را از دنبال گناه رفتن و شایع ساختن آن، باز می دارد. پس هر کدام برای دیگری به منزله لباسی است که با آن

پلیدی خود را پنهان و عورت خود را می پوشانند. (المیزان/۱/۴۴)

قرآن حتی جنس زن و مرد را نیز یکسان می داند:وَ اللّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ اَزْواجاً وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ اَزْواجِکُمْ بَنینَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّبتِ. (نحل/۷۲) خدا برای شما از میان خودتان همسرانی قرار داد و از همسرانتان فرزندان و فرزند زادگان پدید آورد، و از چیزهای پاک روزیتان داد.

در آیه ی دیگر از قرآن آمده است: فاطِرُ السَّمواتِ وَ الْاَرْضَ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ اَزْواجاً. (شوری/۱۱) آفریدگار آسمانها و زمین است. برای شما، هم از شما، همسرانی بیافرید.

بعضی مفسرین از این آیه یکسانی و مماثلت جنس زن و مردرا نتیجه گرفته اند. (حسینی/۲/ ۱۰۰-۹۸) علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، نیز این قول را ترجیح داده است. (المیزان/۴/ ۱۳۶) ممکن است گفته شود در آیات مذکور، هدف از آفرینش زن آرامش و سکون مردتلقی شده است به گونه ای که گویا اصل در حیات، مرد است و زن طفیل وجود او ست. اما باید گفت با توجه به ظاهر آیات هر یک از این دو جنس به یکدیگر نیاز دارند و آرامش طرفینی است همانگونه که مودت و رحمت برای هر دو طرف است. در استعمالات قرآنی، واژه ی زوج به معنای همسر بر هر یک از زن و مرد اطلاق می گردد و اصولاـ کلمه ی زوجه در قرآن به کار نرفته و از نظر لغت شناسان استعمال واژه ی زوجه برای زن، غیر فصیح است. (راغب/ ۳۸۴)

آیات ذکر شده نشان داد که زنان هم چون مردان از شخصیتی کامل و مستقل برخوردارند و در هویت انسانی میان صنف

زن و مرد تفاوتی نیست. ویژگی های انسانی را هر دو به نحو برابر دارا هستند. همانگونه که در قابلیت رشد و تکامل، لغزش و انحراف، آسیب پذیری و آسیب رسانی یکسانند. به عبارت دیگر، خدای متعال انسان را آفرید، اما برای بقای نسل و تبار وی او را به دو صنف زن و مرد تقسیم کرد. در آنچه لازمه ی نوع انسانی است هر دو برابرند و در برخی خصلتها و خصوصیتها که لازمه ی صنف است از یکدیگر متفاوت اند. این تفاوت ها چنان نیست که به انسانیت آنها آسیب برسانند. (مهریزی/۷۸)

حقیقت انسان نه مذکر است نه مونث. قران کریم می گوید: این دو را از چهره ی ذکورت و انوثت نشناسید. بلکه از چهره ی انسانیت بشناسید. در حقیقت انسان را روح او تشکیل می دهد، نه بدن او، انسانیت انسان را جان او تعیین می کند نه جسم او و نه مجموع جسم و جان. (جوادی آملی/ ۷۶)

علامه طباطبایی نیز با استدلال فلسفی به وحدت نوعی زن و مرد قایل است. (المیزان/۴/ ۱۵۲-۱۵۳) بنابراین می توان گفت که هر کمال نوعی را که یک صنف می تواند آنرا به دست آورد، صنف دیگر نیز قدرت به دست آوردن آنرا دارد. و از آن جمله کمالی است که به وسیله ی ایمان به خدا و اطاعت فرمان او حاصل می شود. بهترین و جامعترین تعبیر حاکی از این معنا آیه شریفه ای است که می فرماید: اِنّی لا اُضیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنْکُمْ مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ. (آل عمران/ ۱۹۵)
شخصیت زن از دیدگاه اندیشمندان معاصر امام خمینی (ره) در خصوص شخصیت زن قایل است: تمام هویت

های کمالی که در انسان مطرح است در زن مطرح است. (سیمای زن... /۲۰۷)

علامه طباطبایی در این خصوص می گوید: واقعیت خارجی و تجربه نشان می دهد که زن و مرد دو فرد از یک جوهر واحد به نام انسان می باشند.« (المیزان/۴/ ۹۴-۹۵)

ایشان در جای دیگر می گوید: قرآن بیان کرده که هویت زن مانند مرد است هر انسان چه زن و چه مرد، انسان است و در ماده انسانیت مشترک است. (همان/۲/ ۲۶۹)

علامه مطهری شخصیت زن را از منظر قرآن این گونه ترسیم می کند:قرآن با کمال صراحت در آیات متعددی می فرماید که زنان را از جنس مردان و از سرشتی نظیر سرشت مردان آفریدیم. قرآن درباره آدم اول می گوید: همه شما را از یک پدر آفریدیم و جفت آن پدر را از جنس خود او قرار دادیم... قرآن در کنار هر مرد بزرگ و قدسی از یک زن بزرگ و قدسیه یاد می کند. از همسران آدم و ابراهیم و از مادران موسی و عیسی در نهایت تجلیل یاد کرده است. اگر همسران نوح و لوط را به عنوان زنانی ناشایسته برای شوهران ذکر می کند از زن فرعون نیز به عنوان زن بزرگی که گرفتار مرد پلیدی بوده است غفلت نکرده. گویی قرآن خواسته است در داستانهای خود توازن را حفظ کند و قهرمانان داستانها را منحصر به مردان ننمایند. (۱ ۱۵۰-۴۷)

آیه اللّه جوادی آملی زن و مرد را از یک گوهر دانسته و میگوید:آفرینش زن و مرد از یک گوهر است و همه زنان و مردان مبدا قابلی واحد داشته، چه این که مبدا فاعلی همه آنها خدای یگانه و یکتاست و هیچ

مزیتی برای مرد نسبت به زن در اصل آفرینش نیست و اگر برخی از روایات عهده دار اثبات این مزیت اند یا از لحاظ سند نارسا و یا از جهت دلالت ناتمام اند و اگر فرضا از هر دو جهت تمام باشند، چون مسئله مورد بحث یک امر تعبدی محض نیست، نظیر مسائل فقهی صرف، نمی توان آن را به یک دلیل ظنی غیر قطعی ثابت کرد، مگر در حد مظنه و گمان که سودمند به حال مسائل علمی نخواهد بود. (۱۳۷-۱۳۸) حقوق زن و مرد تفاوتهای فیزیولوژیک زن و مرد با یکدیگر لازمه ی حیات انسانی و بقای آن است. بدیهی است این تفاوت ها زمینه ساز تفاوت در وظایف و تکالیف و این یک نیز سبب تفاوت در حقوق می گردد. بر این اساس ، تفاوت های حیاتی این دو را به اختصار از نظر می گذرانیم. به طور کلی می توان این تفاوت ها را به دو دسته ی جسمانی و روانی تقسیم کرد. ۱. تفاوت های جسمانی: این تفاوت ها اختلافات ظاهری ساختمان بدن و مهمتر از آن تفاوت وضعیت جنسی این دو را شامل میشود. نطفه زن (اوول) و نطفه مرد (اسپرماتوزوئید) هر یک دارای ۲۳ کروموزوم است که موقعیت و شکل آنها در هر جنس با دیگری تفاوت دارد. زنان عوارض زنانگی اعم از قاعدگی و آبستنی و زایمان دارند ولی مردان این گونه نیستند. مردان بلند قدتر و سنگین وزن تر از زنان اند. وزن متوسط قلب مرد ۳۰۰ گرم و وزن متوسط قلب زن ۲۵۰ گرم و وزن متوسط مغز مرد ۱۳۰۰ گرم و وزن متوسط مغز زن ۱۲۰۰ گرم

می باشد. (تیلا/ ۱۳۷-۱۳۸) ۲. تفاوت های روانی: میل مرد به ورزش و شکار و کارهای پر حرکت و جنبش، بیش از زن است. زن زودتر و سریع تر از مرد تحت تاثیر احساسات خویش قرار می گیرد. زن به زینت و زیور و جمال و آرایش علاقه ی زیاد دارد. احساسات زن بی ثبات تر از مرد است. زن از مرد محتاطتر، پر حرف تر، ترسوتر و تشریفاتی تر است. (مطهری/۲۰۵-۲۰۶) تفاوت در قانون ارث تفاوت های یاد شده همانگونه که گذشت سبب پاره ای تفاوت های حقوقی بین زن و مرد گردید. یکی از این تفاوتها در قانون ارث است. از دیرباز این سوال مطرح بوده است که چرا از منظر اسلام سهم الارث زن و مرد با هم مساوی نیست؟ چرا حقوق این دو با هم مساوی نیست؟ امام صادق سبب این مطلب اینگونه بیان کرده است:

اسلام سربازی را از عهده زن برداشته و به علاوه مهر نفقه را به نفع او بر مرد لازم شمرده است و در بعضی از جنایات اشتباهی که خویشاوندان جانی باید دیه بپردازند، زن از پرداخت دیه و شرکت با دیگران معاف است. از این رو سهم زن در ارث از مرد کمتر است. (مطهری/ ص۲۵۱)

استاد مطهری در این باره می گوید:علت اینکه اسلام سهم الارث زن را نصف مرد قرار داد (نساء/ ۱۱) وضع خاصی است که زن از لحاظ مهر و نفقه و سربازی و برخی قوانین جزایی دارد چون اسلام مهر و نفقه را لازم میداند و به این سبب قهراً از بودجه زندگی زن کاسته شده است و تحمیلی از این نظر بر مرد شده است. اسلام می خواهد این

تحمیل از طریق ارث جبران شود، از این رو برای مرد دو برابر زن سهم الارث قرار داده است. (همان/۲۵۱)

در خصوص نفقه ی زن با استناد به متون فقهی در قانون مدنی آمده است:نفقه عبارت است از مسکن و البسه و غذا و اثاث البیت که به طور متعارف با وضعیت زن متناسب باشد و خادم در صورت عادت زن به داشتن خادم یا احتیاج او به واسطه مرض یا نقصان اعضاء. (قانون مدنی، ماده ۱۱۰۷)

نفقه زن بر نفقه سایر افراد واجب النفقه، مقدم است، مانند اولاد، پدر، مادر و غیره. (امام خمینی/۲/۲۸۵)

اگر زوج با حالت یسر و قدرت بر پرداخت نفقه، از ادای آن خودداری کند، زوجه می تواند بدون مراجعه به دادگاه از اموال او تقاصّاً برداشت نماید. (طاهری/۳ /۲۰۲)

در صورت گذشت مدتی و عدم پرداخت نفقه، نفقه ایام گذشته به صورت دین بر ذمّه زوج قرار خواهد گرفت. (خویی/ ۲/ ۳۱۳)

پس اگر از طرفی مرد حق بهره مندی از ارث را به میزان دو برابر سهم زن دارد از طرف دیگر تکلیف بر عهده ی اوست که نفقه ی زن را تأمین کند.حق و تکلیف دو مفهوم متلازم و متضایف هستند بنابراین در مقابل هر حقی، تکلیفی موجود است. مانند دو کفه ترازو که توازن آنها در عالم عدالت باید رعایت گردد. (امامی/۴/۱۱) در مواردی نیز زن و مرد به گونه ای برابر ارث می برند مانند: ۱- پدر و مادر هر کدام ۱۶ ارث می برند.

۲- خواهر و برادر مادری و فرزندان آنان یکسان ارث می برند.

۳- جد و جده مادری یکسان ارث می برند.

۴- دایی و خاله یکسان

ارث می برند و موارد مشابه دیگر.

از این رو، تفـاوت ارث زن و مرد ناشـی از انوثت و ذکورت نیست و گرنه بایـد همه جـا مردان دو برابر زنـان ارث برنـد، بلکه مسئله ی »غُنْم« و »غُرم« است. یعنی هر کسی بیشتر خسارت می بیند، بیشتر بهره می برد. (مهریزی/۴۶۵-۴۶۷)

بسـیاری از سوالات و اعتراضات نسبت به حقوق زن در اسلام، ناشی از جزء نگری قوانین اسلام است. اگر نظام حقوقی زن،در نظام جامع حقوقی اسلام لحاظ شود این گونه شبه ها پیش نمی آید.

در نظـام حقوق اسـلام اختلافـات حقوقی بین زن و مرد دقیقـاً بر واقعیت و حکمت اسـتوار است. بـدیهی است هم وضع قوانین مختلف در شـرایط یکسان و هم وضع قوانین واحد در شرایط و موقعیت های متفاوت، ستمگرانه است و اسلام هیچ یک از این دو را نمی پزیرد. به همین دلیـل، آنجـا که حقوق زن و مرد به وجه مشترک آنهـا بـاز می گردد، حقوق این دو، برابر و یکسان است و جایی که به جهات اختلاف آنها مربوط می شود، حقوق و تکالیف نیز تفاوت پیدا می کند.

هر گاه کسـی از حقی محروم باشـد، از تکالیف ملازم با آن نیز معاف خواهـد شد. چنانکه متقابلاً هر کس از داشـتن تکالیفی معاف باشد از حقوق ملازم با آن تکلیف نیز بی بهره خواهد بود. نتیجه گیری آن گونه که برخی پنداشته اند نگاه اسلام به زن تحقیرآمیز نیسـت.قرآن پیرامـون منزلـت زن موضـع حکیمــانه ای دارد. نـه او را از مقــام انســانی تنزل داده و نـه تفـاوت هـای بیولوژیـک و حکمـت آفرینش او را نادیـده گرفتـه اسـت. از منظر قرآن زن به لحـاظ انسـانیت هیـچ تفـاوتی بـا مرد نـدارد. اما آفرینش

او با توجه به وظایفی که بر عهـده می گیرد اندکی با مرد متفاوت است. اگر قرآن ارث زن را نصف مرد دانسـته در مقابل آن، حقوق دیگری برای او منظور نموده است و در مواردی هم ارث زن و مرد هر دو برابر دانسـته شده است. بنابراین، تفاوت سهم ارث زن و مرد از منزلت زن نمی کاهـد همـان گـونه که تکلیـف پرداخت نفقه و مهر و امثـال آن بر مرد به منزلت مرد آسـیب نمی رساند. منابع

– آیه الله العظمی خوئی، منهاج الصالحین.

– امام خمینی، تحریر الوسیله، چاپ انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۶۳.

– امام خمینی، سیمای زن در کلام امام خمینی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.

– امامی، حسن، قانون مدنی، کتابفروشی اسلامیه، تهران.

– تورات، سفر پیدایش، باب ۲، آیه ۲ و باب ۱۹، آیه ۱۹.

– تیلا، عباس، زن در آیینه تاریخ، مولف، تهران، ۱۳۷۰.

– جوادی آملی، عبدالّله، زن در آئینه جلال و جمال، مرکز نشر فرهنگی رجا، تهران، ۱۳۶۹ ق.

– حسینی تهرانی، محمد حسین، نور ملکوت قران، انتشارات علامه طباطبایی، ۱۴۱۳ ق، ج ۲.

– دورانت، ویل، لذات فلسفه، سازمان و انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۷.

– راغب اصفهانی، ابوالقاسم، المفردات فی غریب القرآن، شرکه مکتبه و مطبعه الیالی الحلبی.

–ستاری، جلال، سیمای زن در فرهنگ ایران، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۳.

– سعید زاده، زنان، تحصیلات و برداشتهای دینی، مجله پیام زن، ش ۲۲.

– صدر، حسن، حقوق زن در اسلام و اروپا، چ هفتم، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷.

– طاهری، حبیب الله، حقوق مدنی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۷۵.

– طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر

القرآن، موسسه الاعلمی، بیروت، ۱۳۹۹ ق، ج ۱۶.

– طباطبایی یزدی، محمد کاظم، العروه الوثقی، اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۲ ق، ج ۱.

– کاشف الغطاء، شیخ جعفر، کشف الغطاء عن مبهمات شریعه الغراء، انتشارات مهدوی، اصفهان، کتاب الجهاد.

– کیا خجسته، مهاتما گاندی در جستجوی حقیقت، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۲.

–لوبون، گوستاو، تمدن اسلام و عرب، بنگاه مطبوعاتی علمی،۱۳۴۴.

– مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، موسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ق، ج ۱، ص ۱۷۷.

– محمد الحصون، و ام علی مشکور، اعلام النساء المومنات، انتشارات اسوه، تهران، ۱۴۱۱ ق.

– مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام، انتشارات صدرا، قم.

– مهریزی، مهدی، شخصیت و حقوق زن در اسلام، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲.

– نوری، حسین، مستدرک الوسائل، موسسه آل البیت علیهم السلام لاحیاه التراث، بیروت، ۱۴۰۸ ق، ج ۱۷.

– وینست، آندرو، ایدئولوژی های مدرن سیاسی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ققنوس، چاپ اول، ۱۳۷۸.

آنگاه که خداوند زن را آفرید

جانت تازه می شود از این احساس ناب و بلند؛ وقتی جمله ای اینچنین آن هم به عنوان یک حدیث و در قالب سنت دینی، منقول از پیامبرت می شنوی؛ «ما اکرم النساء الا کریم و لا اهانهن الا لئیم» گرامی نداشت زنان را مگر آنکه خود بزرگوارست و به ایشان اهانت روا نداشت مگر پست و فرومایه.

اما شعف شنیدن این روایت و بسیار از این دست وقتی سبز می شود و زنده تر می کند جان شنونده را که بداند چه بر این وجود پر رمز و راز طبیعت آمده است. ویژه آنکه این جمله بر زبان پیامبری در هزار و چهارصد و اندی سال پیش رفته است؛ پیامبری که بی شک رحمه للعالمین بودنش چیزی مهم

کم داشت اگر این گونه نبود. اگر نمی گفت «خیارکم خیرکم لنسائه... گزیدگانتان نیکوکارترین مردم اند با زنان خویش». اگر برای همسرانش زانو زمین نمی زد تا رکاب بگیرد و زنان مکرمه اش پای بر زانوی ایشان نهاده سوار مرکب شوند و اگر دست دخترش را نمی بوسید. در روزگاری که طلاق (شغار) رسم بود و مثل می زدند «نعم الختن القبر» قبر برای دختر بهترین داماد است...

باری اما امروز وضعیت جهانی زن مسلمان در روزگار نو شده معاصر چه نسبتی برقرار می کند با آنچه انسان داشت و آنچه با اسلام پیدا کرد یا در یک نگاه شمول گرایانه تر توحشی که نسبت به وجود زن در گوشه و کنار این روزگار روا داشته می شود خود روشن ترین نسبت ها را واگویه می کند... و کیست که در وضعیت موجود تأمل کرده باشد و با آمار بالای خشونت های بی حد و حصر نسبت به این وجود ظریف انسانی برخورد نکرده باشد. از خشونت های منجر به جرح و قتل گرفته تا خشونت های اجتماعی و زیستی و حتی اقتصادی. از خانه هایی که دیگر امن نیستند تا خشونت های مدرن در فضای مجازی. جستار زیر اما به انگیزه روز زن فراهم آمده است؛ روزی که در تقویم ملی – مذهبی ما روز میلاد بانوی آب و آفتاب و امیره رحمت حضرت فاطمه – سلام خداوند بر او باد – است.

این درنگ ادعای آن را دارد که توجه به زن و اعاده حیثیت وجودی برای او تنها در اسلام است که پرداخته شده است و توجه ویژه اسلام با محوریت شخص پیامبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) در بعد از رحلت ایشان دوباره دستخوش مردسالاری مضاعف تاریخی تازه مسلمانان شد و منشی

که گمـان می رود از همـان آغـازین تاریـخ می خواست تا زن، جنس دوم بلکه پست تر باشـد باز این بار با شـمایلی تازه جان گرفت و از آنچه روح حقیقی اسـلام بود دور و دورتر شد. اما آنچه در این جستار می خواهد ویژه باشد این ادعا نیز هست که مغفول مانـدن پیام اسـلام درباره زن روند قاطبه اندیشه اسـلامی در بعد از پیامبر نبود و ما در ابعاد اجتماعی و فکری می توانیم ریشه هـا و نگرش هـای متفاوتی مأخوذ از این ریشه ها را در مکتب اهل بیت و عرفانی که باز منشـعب از همین تشیع است پی بگیریم.

و اذا بشـر احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا وهو کظیم. یتواری من القوم من سوء ما بشر به ایمسکه علی هون ام یدسه فی التراب الاسـاء مـا یحکمون. و چون به یکی شان مژده دختر دهنـد، سـیه روی می شود و خشم خود را فرومی خورد. از شـرم این مژده پنهان می شود. آیا با خواری نگاهش دارد یا در خاک نهانش کند. آگاه باشید که بد داوری می کنند.(نحل ۵۸ و ۵۹)

فرازهـایی شاهـد آورده شـده از سوره نحل اگرچه همه آنچه بر سـر موجودیت زن در میان اعراب بـدوی می آمـده نیست، اما نقطه اوجی رذیلانه است. نقطه اوجی که پژوهشـگران آن را منتـج توحش اعراب بـدوی به تنهایی نمی دانند بلکه با مراجعه به بسـیاری از آثـار می توان ردپـای این رفتـار را در برخی جوامع قبیله ای و روسـتایی غرب نیز دیـد. گفتیم این نقطه اوجی سـیاه است و در این میان با بازخوانی نظام خانوادگی در تاریخ بسیاری از جوامع نیز این تیرگی ها را می توان بسیار منتشر دید.

کالابودگی زن به طوری که جزء ماترک مرد محسوب شده و می توان او را حتی

برای ازدواج خریـد و فروش کرد و وادار کردن به تن فروشـی برای کسب درآمـد برای مخارج خانواده و معاوضه زنانی که به حبـاله ازدواج درآمـده تنهـا گوشه ای از این تاریکی منتشـر است. می گوینـد زنان چونان شـعر هر سـرزمین انـد و رازگونگی وجودی آنان همان مظهر شعریت ایشان است و متأسفانه در تاریخ مردسالارانه ای که روح ایشان به یغما رفته، وجود کالا شده ایشان آن گونه که از تاریکی های منتشـر سخن رفت حتی در ادیان پیش از اسلام نیز ادامه داشته است. الهیات مسیحی قائل به فرودستی وجودی زن اوج این ادعاست. اینکه مرد معنا برانگیخته ای چون بودا زن را شـر مجسم معرفی می کند، جای انتقادی نمی گـذارد وقتی می بینیم در الهیات کلاسـیک مسـیحی برتری مـذکر، ذاتی اشـیاست و اراده خـدا اصالتا به آن تعلق گرفته و هرگونه تلاش برای واژگونی این تلقی از نظام طغیانی علیه خداست.

این الهیات مذکر فرادست پندار، صـراحتا به اینکه زن به لحاظ وجودی و معرفتی به مراتب از جنس مذکر پایین تر است اذعان می کنـد. نکته قابـل تـوجه در تحلیـل مـوقعیت وجـودی و معرفـتی زن به عنوان یکی از دو رکن آفرینش در الهیـات مسـیحی، مسـیحیت آبـایی پس از پولس و تفسیر فرودسـتانه آنـان به عنوان اصـل و منشأ حرارت گرفتن نظریه فرودسـتی زنـان است. به عبارت دیگر مسـیحیت اولیه در اساس خود آنچنان که بر تعالیم مسـیح اسـتوار شده بود هیچگاه صـراحتا فرودستی زنان را بیان نکرده و نوعی الهیـاتی قائـل به تعـادل زن و مرد از آن قابل اسـتنتاج بود. اما این الهیات مسـلط آبایی است که با تکیه بر کتاب اول عهد عتیق و تفاسیر مأخوذ از داستان خلقت از سفر تکوین الهیاتی ناظر بر فرودستی زنان

در وجوه مختلف معرفتی و وجودی ارائه می کند.

درحقیقت آنچه امروز با عنوان گذار از الهیات مسیحی برای رسیدن به حقوق برابر زنان در نظر گرفته می شود به نوعی گذار از الهیات پساپولسی ای شمول گراست نه تعالیم اصیل مسیح. آنچنان که ما در گات ها نیز نشانه های الهیاتی تعادلی را می توانیم به وضوح دیده و به تفسیر بنشینیم. اما رفته رفته در متون متأخرتر زردشتی و همین طور تفاسیر مربوطه به آن این ذهنیت مردسالارانه و تفوق طلبی مذکر است که اجازه ادامه حیات به تفکر واقعی دینی درباره زنان را نمی دهد.

آنچه گفته شد اما مقدمه ای است برای بیان آنچه در اسلام درباره حقوق زنان و اصولا کشف وجودی و معرفتی زن مطرح شده و آنچه امروز مطرح می شود.

شرایط بد زنان به عنوان موجوداتی دون انسان در فرهنگ بدوی شبه جزیره نماد اوج انحطاط فکری و روحی مردمان آن روزگار یعنی قرن پنجم تا هفتم میلادی محسوب می شود. جدای از نظریه ای که تنها برخی مورخان مثل جرجی زیدان درباره اعتلای مقام و موقعیت زنان در عربستان جاهلی دارند، قریب به اتفاق منابع درجه اول و دوم تاریخی ثبت لحظات شرم آوری را درباره اخلاقیات مربوط به موقعیت وجودی و معرفتی زنان در شبه جزیره برای ما گزارش می کنند. آنگونه که استاد جلال ستاری در کتاب سیمای زن در فرهنگ ایران به نقل از گرترواسترن عنوان می کند. از جامع الصحیح امام بخاری درباره زناشویی در دوران جاهلی برمی آید که در دوران جاهلیت، زنا ظاهرا از لحاظ مذهب مختار عصر، گناه تلقی نمی شده است.

بررسی نظام های ازدواجی و قراردادهای آن و انواعی که ذیل آن در این نظام های قبیله ای جاهلی مطرح شده مبین همین نکته است و خود بهترین

گواه بر ادعای اوج تاریک خویی و سیاه اندیشی جاهلی نسبت به زنان.

با حضور پیامبر و ندای برابری و مساوات زن و مرد به تدریج در طول ۲۳ سال رسالت ایشان و تلاش های طاقت فرسای حضرت درخصوص ابلاغ و بعضا اجرای کلام خداوند، انقلابی نوین در احیای کرامت انسانی و حقوق زنان شکل گرفت. دیگر زنان چونان مردان با حضور در کنار پیامبر شهروندی مانند مردان تلقی می شدند. آنها دیگر خود جزئی از ارث نبودند بلکه میراث بر بودند.

تفصیل اینکه مجاهدات پیامبر و همین طور خواست زنان و نحوه نزول وحی در این مورد چه فراز و نشیب و کیفیتی را دارا بود خود مجال گسترده دیگری را می طلبد اما تحلیل های کسانی چون فاطمه مرنیسی، نوال سعداوی، لیلا احمد، قاسم امین، حامد ابوزید و بسیاری دیگر از روشنفکران معاصر جهان عرب می تواند روایت های روشن، تأمل برانگیز و گاه دقیقی را از وضعیت ذکر شده به دست دهد.

اما با همه تلاش های پیامبر(ص)، همسران ایشان و زنان مهاجر و انصار که در جست وجوی حقوق انسانی قرن ها ازدست رفته شان تلاش های مضاعف و به تبع آن پیروزی های بزرگی را از آن خود کرده بودند، متأسفانه می بینیم با رحلت غم انگیز پیامبر یکی از اصلی ترین پیام های ایشان که دستخوش تفسیر و تحریف های بسیار می شود همین برابری حقوقی و اخلاقی زنان و مردان مسلمان است.

اگرچه برخی قوانینی که به این حقوق مربوط بوده و صورتی نص وار داشته و غیرقابل خدشه بوده اند در مذاهب مختلف فقهی اسلام همچنان تا به امروز با اصلی ثابت و گاه فرعی متفاوت خود را حفظ کرده اند اما ما باز حتی با نسخ حکم برخی از آیات با سنت یا حتی خبر آحاد ضمنی مواجه می شویم که تحریف

جدی در حقوق مربوط به زنان است.

مضاف بر اینکه ما در الهیات اسلامی بعد از پیامبر برخی از روات حدیث را داریم که با کثرت روایت از پیامبر، بیشترین هجمه را بر ابعاد اخلاقی و حقوقی، وجودی و معرفتی زنان داشته اند. ناگفته نماند که این مسئله ابتدا به ذات در میان اهل سنت شیوع غیرقابل باوری پیدا کرده است. برای مثال ابوهریره ای که با ۳سال همنشینی با پیامبر بیشتر از ۵۳۰۰ حدیث از لسان پیامبر نقل می کند و در آنها کوچک ترین حرمتی برای زنان نمی گذارد یکی از چهره های این وجوه تحریفی است. احادیث ابوهریره که بسیاری از آنها حتی توسط عایشه نقد جدی شده و گاه به از بن مجعول بودن متهم شده در معروف ترین آثار روایی اهل سنت یعنی صحاح سته راه پیدا کرده است و بخاری به عنوان اولین شیخ معتبر صاحب صحیح به کرات به عنوان حدیث صحیح آن را نقل کرده است.

برخی از احادیث منقول از ابوهریره از این قرارند:«خانه، زن و اسب بدشانسی می آورند.» یا «سگ، الاغ و زن اگر مقابل مسلمانی که در حال نماز است قرار بگیرند نمازش باطل می شود.» اما این مسئله به ابوهریره ختم نمی شود و بسیاری از راویان هستند که در موضع های خاص احادیثی را از پیامبر نقل می کنند که برخلاف نص صریح قرآن بر برابری و یکسانی زن و مرد در انسانیت و عبودیت، زن را موجودی سخیف و زنانگی را چونان الهیات توراتی وضعیتی آلوده و دون تصور می کردند. احادیثی چون روایت ابوبکره در صحیح بخاری که از پیامبر نقل می کند:«آنهایی که امورشان را به دست زنان بسپارند هرگز سعادتمند نخواهند شد.» این مثال ها گویاترین وضعیت

تحریفی است که نسبت به سنت پیامبر و پیام نجات بخش و انسانی ایشان برای موجودیت زن و زنانگی روا داشته شد.

متأسفانه در اندیشه شیعی نیز گاه برخی از این دست احادیث راه یافته که البته با توجه عالمان رجالی و درایه ای حدیث و همین طور فقه الحدیث پویای شیعه در تفسیر و فهم درست روایات در این باب آنچه بر سر فهم و وجود زن و زنانگی در اهل سنت رفت در فهم شیعی پیش نیامد. البته حضور پررنگ فهم ما از سیره اهل بیت و وجود اطهر حضرت زهرای مرضیه – سلام خداوند بر او باد – به عنوان کنشگری اصلی در صدر اسلام به عنوان یک زن نیز نباید مغفول بماند. از طرف دیگر با توجهی عمیق همان طور که تا به حال برخی از پژوهشگران اندیشه اسلامی متذکر آن شده اند باید گفت انشقاق فقهی تشیع و اهل سنت که به نوعی جدای از مسئله ولایت در ابعاد اجتماعی و عملی مطرح می شود بحث بر سر وضعیت زن است.

ازدواج موقت، قوانین سخت طلاق و مسئله ارث زن ۳ ساحتی است که با در نظر گرفتن کرامت انسانی و حقوق برابر زنان از وجوه تمایز اصلی شیعه و اهل سنت تلقی می شود.

اما بعد دیگری که ما می بینیم به نسبت فقه، کلام و فلسفه و گرایش های الهیاتی وابسته به آن نوع دیگر از نگاه وجودشناختی و معرفتی را نسبت به مفهوم زن و زنانگی دارد، نگاه عرفان نظری و در اصل خود تحریر تفکر عرفانی ابن عربی درباره زن و زنانگی است.

این نگاه بی همتا که به دقت و بی اغراق می توان آن را در تمام تاریخ اندیشه پیرامون زن و زنانگی بی قرینه دانست

محصول تفکر سخته و دقیقه یکی از بزرگ ترین متفکران و عارفان مسلمان یعنی محی الدین ابن عربی دانست.

او بنابر این اصل قرآنی که زن و مرد در وجود انسان بودن با هم برابرند نظر خود را تبیین می کند. او انسان را به عنوان کون جامع و حقیقی در نظر می گیرد که به نوعی مبدأ و مقصد وجود در اوست و به همین ترتیب مذکر بودن و مؤنث بودن امور عارضی بر این اصل وجود محسوب می شوند. به همین ترتیب او در نظر خویش به وجود زن همچنان که مرد را بالقوه توانای رسیدن به اعلادرجات کمال می داند زنان را نیز شامل این حکم می داند و حتی مرتبه ولایت و قطبیت را نیز دور از دسترس ایشان نمی داند. امری که در اندیشه اسلامی و شارحان آن تقریبا بی سابقه است.

ابن عربی در این نظریه پردازی ویژه خود درباره زن و زنانگی همچون دیگر آثار خود استنادات بی شمار خود را به آیات قرآن و روایات نسبت می دهد. چنانکه وقتی از توانایی مرتبه زنان در رسیدن به کمال صحبت می کند اشاره به داستان حضرت موسی می کند که چون اویی (پیامبر اولوالعزم) برای رسیدن به بانوی مورد علاقه اش (دختر حضرت شعیب) ۱۰ سال مزدوری می کند. یا عمل بانویی چون هاجر در به دست آوردن آب برای اسماعیل (سعی) به فریضه ای در حج تبدیل می شود.

این عارف بزرگ اگرچه در داستان خلقت روایت معهود و توراتی آن را مبنی بر آفریده شدن حوا از دنده چپ آدم قبول می کند اما آن را با چنان تأویل رسا و بلندی همراه می کند که دلنشینی بسیاری همراه دارد. او براساس روایتی که خداوند یکی از دنده های آدم را گرفت و گوشت در جایش

پر کرد و حوا را از آن دنـده آفریـد، توضـیح می دهد که حوا جزئی از آدم متکون و مسـتخرج از دنده اوست. پس مرد کل و فاعـل است و زن جزء و منفعـل ولی این برتری فقـط از جهت حقیقت یعنی واقعیت و اصل ایجاد است نه در آنچه عارض آنها می شود. به تعبیر اسـتاد دکتر جهانگیری در مقاله ای با همین موضوع (مقام زن در عرفان ابن عربی در حدود شریعت): «نسبت مردی که آدم است به آنچه که از آن خلق شـده، یعنی خـاک دقیقـا همان نسـبت حواست به آدم همان طور که آدم در درجه ایجـاد پایین تر از خاک است، ولی این نسـبت ترابی و خـاکی و به عبارت دیگر همان نقصان وجودی مانع کمال آدم نشـد که خداوند به آن شهادت داد.»

ابـن عربی در برخی از گفته هـایش در مـدح زن و زنـانگی گـاه مرتبه ایشـان را از مردان فزون تر می دانـد چنـان که برخی از پژوهنـدگان غربی کتاب و مقالاتی با عنوان (ابن عربی و فمینیسم) نیز منتشـر کرده انـد. او در این باره در فتوحات می نویسـد، حضـرت فـاطمه(سـلام الله علیها) نزد پیامبر ن ه فقط اکرم النساء بلکه اکرم الناس بود وقتی پیامبر می فرمایـد:«فقال لاکرم الناس علیه» مسـلما کسی نزد پیامبر گرامی ترین مردم است که کامل ترین آنها باشد. همچنین درباره آیه تطهیر (احزاب / ۳۳) نیز می گوید، شرفا یعنی فرزندان حضرت فاطمه مشمول آیه تطهیرند درصورتی که بسیاری از مردان مشمول این آیه نمی شوند.

پایـان این سـخن اینکه از نظر وجودی ابن عربی زن را محل انفعال و تکوین اتم صور می دانـد و او را تنها مجلای اتم تماشای جمال الهی معرفی می کند. لطیف آنکه محور برخی از استدلالات

ظریف ابن عربی حدیثی است که دلیل تحول ابن عربی و تغییر نگرشی اینگونه در فهم زن و زنانگی از فحوای بیان شارع مقدس است.

این حدیث این است: قال رسول الله (صلّی الله علیه و آله و سلّم) : حبب الی دنیاکم ثلاث، النساء والطیب و قره عینی فی صلاه. من از دنیای شما ۳ چیز را برگزیدم: زن، بوی خوش و نور چشمانم نماز است.

مقام زن درکلام قرآن و عترت

آفرینش وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجًا لِتَسْکُنُوا إِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ.(روم: ۲۱)

از نشانه های لطف او این که از خودتان همسرانی برای شما آفرید تا در بر آنان آرامش یابید، و در میان شما دوستی و رحمت قرار داد. در این نشانه هایی است برای مردمی که تفکر می کنند. در این آیه، دو مطلب مطرح است: اول، مذکر و مؤنث بودن انسان که یکی از اسرار عجیب خلقت است و اگر این حقیقت وجود نداشت، نسل بشر در همان پیدایش نخست از میان می رفت. دقت در تشکیلات پیچیده نطفه و ترکیب آن، تشکیل جنین و رشد آن، تقسیم شدن یک سلول به میلیون ها و میلیاردها سلول و تبدیل آن ها به اعضا ظاهری و باطنی بدن، راه های بی شماری است برای شناخت خدا و قدرت و علم و حکمت او.

دوم، آفریده شدن مودت و رحمت در وجود انسان.(۱) حجاب یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْواجِکَ وَ بَناتِکَ وَ نِساءِ الْمُؤْمِنینَ یُدْنینَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلَابِیبِهِنَّ ذلِکَ أَدْنی أَنْ یُعْرَفْنَ فَلا یُؤْذَیْنَ وَ کانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحیمًا.(۲)

ای پیامبر! به زنان و دخترانت و زنان مؤمنان بگو: روپوش و چادر خویش

را به خود جمع کنند، این نزدیک تر است که شناخته شوند و آزار نبینند و خدا آمرزنده و مهربان است.

در اینجا افزون بر تأکید بر حفظ حجاب به وسیله روپوش و چادر، به چگونگی استفاده از آن هم اشاره شده است؛ زیرا این آیه می فرماید: «یُدْنینَ عَلَیْهِنّ»؛ یعنی اطراف آن را به طرف بدن خود جمع کنند، نه به صورتی که در وقت رفتن اطراف آن را پس و پیش کنند تا بدکاران احتمال دهند که برای خودستایی از خانه خارج شده اند، بلکه به صورتی که پاک دامنی آنان را بشناسند و از آزار آنان بپرهیزند. احترام به والدین وَ قَضی رَبُّکَ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّ إِیّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً إِمّا یَبْلُغَنّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفّ وَ لاتَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً کَریمًا.(اسراء: ۲۳)

پروردگار تو حکم فرموده است: «جز او هیچ کس را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. چنانچه یکی از آنها یا هر دو نزد تو سال خورده شدند(که موجب رنج و زحمت باشند) زنهار که کلمه ای رنج آور به آنها بگویی و بر آنان فریاد نزن و با اکرام با آنها سخن بگو.

نکته درخور توجه در آیه بالا، آمدن نیکی به پدر و مادر بدون فاصله با عبودیت خداست. اینکه نیکی به پدر و مادر در پی عبادت خداوند آمده، شاهد اهمیت حقوق پدر و مادر است که از وظایف مهم انسان به شمار می رود. و تعبیر «لا تَعْبُدُونَ إِلاّ اللّهَ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْسانًا» در آیه ۸۳ بقره و آیه ۳۶ نساء، آیه ۱۵۱ انعام و آیه ۱۴ لقمان نیز آمده است که اهمیت موضوع را نشان می دهد. (۳)

هُنّ لِباسٌ لَكَمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنّ.(بقره: ۱۸۷)

آنها جامه و ستر و عفاف شما هستند و شما نیز لباس و عفت آنها هستید.

انتخاب تعبیر لباس برای زن و مرد از سوی پروردگار نشان می دهد که آنان تا چه اندازه می توانند برای حفظ یکدیگر از آفت ها و پوشاندن کاستی های خویش اثرگذار باشند؛ زیرا لباس هم انسان را از آفت هایی مانند بادهای سرد و گرم، باران، آفتاب شدید و زخمی شدن بر اثر برخورد با اطراف، حفظ می کند و هم عیب ها، ناموزونی ها و کژی ها را می پوشاند. هم چنین می تواند عاملی برای زیبا و باشکوه تر شدن ظاهر انسان باشد و شأن و رتبه او را نشان دهد. امام صادق(ع): ما أَظُنَّ رَجُلًا یَزْدادُ فِی الْإیمانِ خَیْراً اِلاّ إزْدادَ حَبّاً لِلنِّساء.

گمان نمی کنم کسی به اوج مقام ایمان رسیده باشد، ولی نسبت به زنان بی محبت باشد و آنان را تجلیل و تکریم نکند. رسول الله(ص): أَلا خَیْرُکُم، خَیْرُکُم لِنِسائِهِ وَ أَنَا خَیْرُکُمْ لِنِسائِهِ.

بهترین شما کسانی هستند که با زنان خود مهربان باشند و به آنان احسان و نیکی کنند. من از همه شما در رعایت حقوق همسرانم برترم. امام صادق(ع): إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ یَزِیَد اللهُ فِی عُمْرِکَ فَسُرَّ أَبَوَیْکَ.

اگر دوست داری خداوند عمرت را زیاد کند پدر و مادرت را خوشحال کن.(۴) حضرت رسول اکرم(ص): زن بگیرید و طلاق مدهید؛ زیرا خداوند مردانی که مکرر زن بگیرند و زنانی را که مکرر شوهر کنند، دوست ندارد.(۵) پیامبر اکرم(ص): بهترین فرزندان شما دختران شما هستند.(۶) پیامبر اکرم(ص): دختران فرزندان خوبی هستند. آنها مهربان و کمک کار زندگی خانوادگی و برکت زندگی شما و دلسوز شمایند.(۷) امام صادق(ع): خیر و

برکت بیشتر بر محور وجود زن ها می چرخد.(۸) امام کاظم(ع): غضب خداوند برای رعایت نکردن حق زنان و کودکان از همه غضب هایش سخت تر است.(۹) پیامبر اکرم(ص): به هر خانه ایی که در آن دختران سکونت دارند در هر روز ۱۲ برکت و رحمت از سوی خداوند نازل می شود.(۱۰) امام صادق(ع): مردی به سوی پیامبر آمد و گفت: ای پیامبر! به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: به مادرت. گفت: سپس به چه کسی؟ فرمود: به مادرت. دوباره پرسید: سپس به چه کسی؟ فرمود: به مادرت. گفت: سپس به چه کسی؟ فرمود: به پدرت.(۱۱) رسول اکرم(ص): در کار بخشش میان فرزندان خود مساوات را رعایت کنید. من اگر کسی را برتری می دادم، زنان را برتری می دادم.(۱۲) پیامبر اکرم(ص): احترام بانوان را پاس ندارد مگر شخص بزرگوار و محترم، و به ایشان اهانت نکند، مگر شخص فرومایه.(۱۳) پی نوشت ها: (۱). سید علی اکبر قرشی، تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص ۱۹۱.

(۲). احزاب: ۵۹.

(۳). نک: تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص ۵۹.

(۴). وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۷.

(۵). نهج الفصاحه، ص ۱۴۵.

(۶). سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۸۴.

(۷). وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۰۰.

(۸). همان، ج ۱۴، ص ۱۱.

(۹). همان، ج ۱۴، ص ۲۰۲.

(۱۰). مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۱۵.

(۱۱). وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۰۷.

(۱۲). نهج الفصاحه، ص ۳۶۶.

(۱۳). همان، ص ۳۵۲.

مقام مادر و زن در کلام پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)

رضایت روزی پیامبر بر بالین جوانی که در حال احتضار بود، حاضر شد و کلمه «لااله الا الله» را به او تلقین کرد. اما زبان جوان بند آمده بود و نمی توانست شهادتین را بگوید. حضرت از

زنی که در کنـار بستر آن جوان بود، پرسـید: آیـا این جوان مادر هم دارد؟ او گفت: آری، من مادرش هسـتم. فرمود: آیا تو از فرزندت ناراضـی هستی؟ گفت: آری یا رسول الله(ص). شـش سال است که با او سـخنی نگفته ام. با درخواست پیامبر(ص) او از پسـرش راضـی شد، آنگاه حضـرت این دعا را به او تعلیم داد: «یا من یقبل الیسـیر و یعفو عن الکثیر، إقبل منی الیسیر و اعف عنی الکثیر و إنـکَ انتَ الغفور الرحیم». بـا رضایت مادر، زبان جوان به کلمه توحیـد باز شـد و باایمان از دنیا رفت.(۱) شوخی مروی است که «صـفیه بنت عبـدالمطلب» عمه پیامبر(ص)، روزی نزد ایشان آمـد درحالی که پیر شده بود. گفت: یا رسول الله! دعا کن من به بهشت روم. حضـرت به شوخی فرمود: زنان پیر به بهشت نخواهند رفت. صفیه از مجلس حضرت برگشت و می گریست. حضـرت تبسم فرمود و گفت: او را خـبر دهیـد که اول پیرزنـان، جوان می شونـد، آن گـاه به بهشت رونـد و این آیه خواند: «إنّا انشأناهنّ إنشاءً فجعلناهنّ اَبکاراً».(۲) وای بر تو! روزی قیس یکی از رؤسای قبیله بنی تمیم به حضور حضرت رسول اکرم(ص) رسـید. ناگهان متوجه شـد که حضـرت دختری را روی زانوی خود نشانـده و به او غذا می دهد. با دیدن این منظره، قیس با شـگفتی پرسـید: این بچه ای که در آغوش گرم می فشـرید، از چه کسـی است؟ حضـرت فرمود: این کودک دختر من است. قیس آهی کشید و گفت: تاکنون سیزده دختر کشته ام و به دست خود به زیر خاک تیره دفن کرده ام.

حضرت با شنیدن این سخن دیدگانش پر از خون شد و با لحن تند فرمود: وای

بر تو. تو عنصر نالایق و پستی هستی، مگر خداوند در قلب تو محبت بشری قرار نداده است؟(۳) پی نوشت ها: (۱). شیخ صدوق، امالی، مجلس سوم، ح ۹۵.

(۲). علی صفی، لطائف الطوائف، فصل ششم، ص ۲۱.

(۳). الگوی زن اصیل و آزاد، ص ۱۲۳.

خردورزی زنان در نگاه امام علی علیه السّلام

در ادبیات متون اسلامی، زنان در موارد بسیاری به نقص عقل موصوف شده اند؛ در این میان، گفتار امام علی علیه السلام در نهج البلاغه از برجستگی ویژه ای برخوردار است. ایشان در آن گفتار زنان را به "سست رأیی" و "نقصان عقل" متهم می کنند. در این باب چند سؤال مطرح است:

۱. آیا این جملات از علی علیه السلام صادر شده است؛ به عبارت دیگر آیا این سخنان واقعا از علی علیه السلام می باشد؟

۲. در صورت صحّت صدور، مراد علی علیه السلام از زنان کیانند؟ آیا زنان ویژه ای بوده اند؟ یعنی آیا این سخن به اصطلاح یک قضیه فی واقعه است؟ یا مقصود نوع زن در برابر نوع مرد می باشد؟

۳. در صورتی که نوع زن مراد باشد، آیا روایت درصدد بیان "فصل مقوّم" زنان می باشد؟ یا فقط شامل زنان عهد علی علیه السلام می باشد، و از شمول زمانی برخوردار نیست؟

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد تا همین دهه های اخیر برداشتی که عموما از متون دینی درباره زنان می شد، "ناقص العقل" بودن ایشان بود و این ویژگی را جبلی و سرشت زن می پنداشتند چنان که کشفی در تحفه الملوک می نویسد: "زنان به سبب ضعف عقل و سفلت مرتبه که دارند و لازم خلقت و جبلّت ایشان است البته مرتکب بعضی از امور که نباید بشوند می شوند"۱

برداشت مذکور، مؤلفه اصلی پارادایم حاکم (مرد سالاری) بر

اندیشه های موجود در حوزه های علمی بود. لیکن، اخیرا به تبع تحولات ساختاری به نفع زنان، در کلیت اندیشه مذکور تشکیک صورت می گیرد؛ راستی چگونه می توان زنان ایرانی را که در سال های اخیر در ورود به دانشگاه ها گوی سبقت را از مردان ربوده اند، به همان سهولت قبلی، که اکثریت زنان بی سواد بودند، ناقص العقل نامید؟

جهت ابهام زدایی، ابتدا مفهوم "عقل" را در اندیشه امیرالمؤمنین علیه السلام تعریف نموده و سپس با استناد به شواهد تاریخی، متون دینی و نظریه های موجود، اندیشه ایشان را درباره خرد ورزی زنان تبیین کرده، و می کوشیم به سؤالات پیشین پاسخ دهیم. مفهوم عقل در اندیشه علی علیه السلام به امام علیه السلام عرض شد: عاقل را برای ما توصیف کن! فرمود: "خردمند کسی است که هر چیزی را در جای خود نهد".۲

تعریف فوق، تعریف مفهومیِ جامعی است که همانند هر تعریف مفهومی دیگر، هنوز به حالت مشهود در نیامده است، فلذا ناچاریم شاخص هایی را که ایشان به صورت اشاره به مفهوم فوق، بیان داشته اند متذکر شویم. تا مفهوم عقل برای خواننده، ملموس تر شود. از طرف دیگر، بود و نبود یکی از این شاخص ها در فرد یا گروهی نشانگر قوت یا نقص عقل آن فرد یا گروه می باشد.

الف. گفتار منطقی علی علیه السلام فرمود: "از ویژگی خردمند آن است که چیزی را نگوید که امکان تکذیب آن داده شود".۳ خردمند منطقا به گونه ای سخن می گوید که ضمن این که صغراهای سخن متقن می باشد، از توالی صغری و کبری نتیجه به دست می آید و به لحاظ منطقی قابل تکذیب نیست برخلاف "کانا"۴ که سخن وی سست و نشان دهنده کاستی خرد اوست.

ب. گفتمان

استدلالی علی علیه السلام فرمود: "خردمند هرگاه سخن گوید آن را با حکمت و مثال همراه سازد ولی احمق هرگاه سخن بگوید به دنبال آن سوگند یاد می کند".۵ خردمند ضمن این که به گفتار منطقی توانایی دارد، برای صحت گفتار خویش به حکمت یعنی استدلال عقلی و مثال یعنی یافته های تجربی استشهاد می کند؛ به عبارت بهتر به گفتمان استدلالی تن می دهد. در مقابل، فرد احمق قسم می خورد یعنی از طرف گفت و گو می خواهد بدون استدلالِ منطقی تجربی حرف او را بپذیرد، که این شیوه گفتمان از نظر امام علی علیه السلام نشانه حماقت و بی خردی است.

ج. طرد باطل "به علی علیه السلام گفته شد خردمند کیست؟ فرمود: کسی که باطل را (از خود) براند".۶ خردمند نه تنها سخن بی پایه و اساس نمی گوید بلکه، سخنان بی منطق و باطل را همواره طرد می کند و تحت تأثیر القائات دیگران اقدام به باطل، از جمله گواهی دروغ و نظایر آن، نمی کند.

د. پیش بینی علی علیه السلام فرمود: خردمندی به واقع رسیدن با ظن و تخمین و آگاهی یافتن به آنچه که نیست با به کار بردن آنچه که هست می باشد".۷ (العقل الاصابه بالظن، و معرفةُ ما لم یکن بما کان)

طبق تعریف فوق، عقل یک فرآیند ذهنی است که فرد به وسیله آن از معلوم به مجهول پی می برد و از مقدمات به نتیجه می رسد. پس مقصود علی علیه السلام از عقل همان خرد ریاضی است که شخص عاقل را به حل معادلات ریاضی قادر می سازد. البته عقل توسعه یافته می تواند "مسائل اجتماعی" را نیز درک نموده و همبستگی ها را پیدا کند.

ناگفته نماند، پیش گویی بدون استناد از شاخص های "خردورزی" نیست

بلکه آینده نگریِ توأم با استدلال و پیش بینیِ همراه با برنامه از شاخص های عقل می باشد چرا که واژه تدبیر در سخنان علی علیه السلام این ایده را رهنمون می سازد که ایشان فرمود: "هیچ خِرَد چون اندیشیدن نیست".۸

البته شاخص های دیگری نیز در سخنان علی علیه السلام برای مفهوم عقل بیان شده است که از ذکرش صرف نظر می شود. زیرا موارد مذکور، برای این مقال وافی به مقصود است. لیکن جهت روشن تر شدن مفهوم عقل در اندیشه علی علیه السلام و کنکاش بیشتر به مقتضای موضوع ذکر چند نکته خالی از فایده نیست.

۱. عقل، غریزه خدادادی است که خداوند در بدو تولد در وجود انسان به ودیعت می گذارد. علی علیه السلام فرمود: "خرد، ذاتی و از ابتدای ولادت است".۹

۲. گرچه غریزه عقل در بدو تولد در وجود انسان به ودیعت گذاشته شده ولی بدون تربیت به منصه ظهور نمی رسد. از دیدگاه علی علیه السلام ، عقل طی فرآیند تعامل اجتماعی قدرت بروز پیدا می کند، ایشان می فرمایند: "خردمندی با تعامل (اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... (ظهور پیدا می کند".۱۰ هم او می فرمود: "خردمندی غریزه ای است که تجارب اجتماعی آن را می پروراند."۱۱

۳. افرادی که از تعامل اجتماعی و تربیت انسانی محروم بمانند این غریزه خدادادی در وجود آنها به منصه ظهور نمی رسد۱۲، و حتی افراد عاقل نیز اگر تعامل با دیگر خردمندان را ترک نمایند در خردورزی ایشان کاستی ایجاد می گردد؛ چه این که علی علیه السلام فرمود: "کسی که از خردمندان حرف نشنود عقلش بمیرد"۱۳، فلذا توصیه می کنند: "با خردمندان چه دشمن، یا دوست، همنشین باش، زیرا خردمندی (آنها) بر خرد (تو) می افزاید."۱۴ متن سخنان علی علیه السلام در مورد زنان علی علیه السلام بعد

از جنگ جمل، که به صحنه گردانی عایشه و به بهانه خونخواهی عثمان خلیفه سوم برپا شد، زنان را با عباراتی توبیخ نموده است که سید رضی قدس سره این عبارت ها را در خطبه هشتادم نهج البلاغه بیان نموده است:

"مردم! ایمان زنان ناتمام است، بهره آنان ناتمام، و خرد ایشان ناتمام. نشانه ناتمامی ایمان، معذور بودنشان از نماز و روزه است به هنگام عادتشان و نقصان بهره ایشان، نصف بودن سهم آنان از میراث است نسبت به سهم مردان؛ و نشانه ناتمامی خرد آنان این بود که گواهی دو زن چون گواهی یک مرد به حساب رود، پس از زنان بد بپرهیزید و خود را از نیکانشان واپایید، و تا در کار زشت طمع نکنند، در کار نیک از آنان اطاعت ننمائید."۱۵

علی علیه السلام در وصیت نامه خویش به فرزند بزرگش امام حسن مجتبی علیه السلام جملاتی را به زبان می راند که متفرع بر "کاستی خرد زنان" می باشد. ایشان در فرازی از وصیت نامه می فرمایند:

"بپرهیز از رأی زدن با زنان که زنان سست رأیند، و در تصمیم گرفتن ناتوان، و در پرده شان نگاه دار تا دیده شان به نامحرمان نگریستن نیارد که سخت در پرده بودن آنان را از هر گزند بهتر نگاه دارد، و برون رفتنشان از خانه بدتر نیست از بیگانه که بدو اطمینان نداری و او را نزد آنان درآری. و اگر چنان کنی که جز تو را نشناسند، روا دار؛ و کاری که برون از توانای زن است به دستش مسپار، که زن گل بهاری است لطیف و آسیب پذیر، نه پهلوانی است کارفرما و در هر کار دلیر، و مبادا در

گرامی داشت وی خود را از حد بگذرانی تا او را به طمع افکنی و به میانجی دیگری وادار گردانی".۱۶

علی علیه السلام در فقره مذکور زن را گل بهاری دانسته و در موارد سخت و طاقت فرسا از وی سلب مسوؤلیت می نماید. البته همچنان که لحن گفتار نشان می دهد، سخن از سلب مسوؤلیت است نه محروم داشتن، لیکن جملات فوق بیان روان شناختی علی علیه السلام درباره زن می باشد که در ضمن بیان ویژگی روان شناختی زن، مدیریت وی را در خانه به مرد سپرده و شیوه اداره را نیز بیان می کند. و توصیه می کند که مرد، ضمن اجتناب از واگذاری کارهای طاقت فرسا به زن، در گرامیداشت وی نیز از حد اعتدال خارج نشود که موجب سوء استفاده باشد. توصیه دیگر "پرده نشینی" زن می باشد، به طوری که زن با سایر مردان آمد و شد نداشته باشند. البته می دانیم که نتیجه عدم "تعامل اجتماعی"، کاستی عقل زنان می باشد که ایشان را از شایستگی مشورت نمودن می اندازد. زیرا همان طور که قبلاً اشاره نمودیم از دیدگاه علی علیه السلام با "تجارت" و "تعامل اجتماعی" عقل به منصه ظهور می رسد. نظریه های معاصر درباره خردورزی زنان درباره این که آیا زن واقعا ناقص العقل است؟ و این که این روایات به کدامین زنان معطوف است؟ اندیشه های مختلفی ارایه شده که نگارنده این اندیشه ها را در چهار عنوان مقوله بندی نموده و به مستندات هر یک اشاره می کند.

الف: طرد روایات برخی از نویسندگان همه روایات مربوط به "ناقص العقل" بودن زنان را ساختگی و به اصطلاح مجعول می دانند و معتقدند این احادیث از سایر ادیان، مثل یهود و نصاری، وارد اسلام شده

و حاصل مرد سالاری حاملان حدیث است. نویسندگانی چون قاسم امینی از جهان اهل سنت و ورود السبی و اخیرا جمیله کدیور این روایات را مجعول می دانند. جمیله کدیور صریحا آنها را جزو اسرائیلیات می داند.۱۷

این نظریه مستندات قرآنی "کاستی خرد زنان" را توجیه نموده و ترجمان دیگری را ارایه می کند. اعراب بت پرست معتقد بودند ملائکه دختران خدایند. قرآن کریم ضمن نفی پندار مذکور به دو ویژگی روان شناختی اشاره می کند.

"او من ینشوا فی الحلیه و هو فی الخصام غیر مبین" (زخرف۱۸) "آیا کسی را که در لابه لای زینت ها پرورش می یابد و به هنگام جدال قادر به تبیین مقصود خود نیست (فرزند خدا می خوانید)؟"

در آیه فوق به دو ویژگی زن، که ساختار روحی وی را نشان می دهد اشاره شده است.۱۸

الف: نشو و نما در زیور آلات و آرایش و خودنمایی.

ب: فقدان منطق قوی در استدلال و حجت آوری.

هر دو شاخص نشانگر کاستی عقل زنان می باشد، همچنان که قبلاً گذشت، استدلال و حجت آوری از دیدگاه علی علیه السلام از جمله شاخص های عقلانیت بود و ایشان تصریح داشتند که عاقل سخنی نمی گوید که امکان تکذیب آن داده شود.

اندیشه ای که درصدد طرد روایات و عدم پذیرش کاستی خرد زنان می باشد، آیه را به مقتضای مقصود تفسیر می کند و معتقد است آیه مربوط به زنان نیست، بلکه منظور از کسی که در زیورآلات نشو و نما می کند و از حجت آوری عاجز است بت ها می باشد. مرسوم اعراب بت پرست این بود که بت ها را تزیین می کردند و انواع زینت ها را به آنها می آراستند در حالی که آن بت های تراشیده شده از سنگ، هیچ گونه قدرت دفاع

و اسـتدلال نداشـتند، همچنان که حضرت ابراهیم با تبر همه بت های عهد نمرود را شکست و تبر را بر دوش بت بزرگ نهاد و گفت: اگر راست می گویید خداست، از بت بزرگ بپرسـید، در حالی که می دانید بت سـخن نمی گوید. این تفسیر را علامه طبرسی در قرن ششم هجری از اُبن زید نقل می کند.۱۹

این انـدیشه توفیق کلی نـدارد زیرا، روایـات در این باره متواترنـد و طرد روایات متواتر ۲۰ را اصولیون به سـهولت نمی پذیرند، وانگهی این انـدیشه در توجیه برخی از آیـات قرآنی که متفق علیه فقهاء می باشـد توفیق حاصل نکرده است. از جمله آیه ۲۸۲ سوره بقره به صـراحت گواهی یـک مرد را معـادل گواهی دو زن می دانـد که در روایـات بـا کـاستی عقـل زنـان توجیه شـده است.۲۱

ب: حمل روایات به مورد خاص نظریه دوم، معتقد است احادیثی که زنان را ناقص العقل می خواند درباره زنان ویژه ای صادر شـده است. به عنوان مثـال خطبه هشـتادم نهـج البلاـغه درباره عاشـیه و زنان دیگری که با وی همراهی نمودنـد، می باشـد و به دیگر زنان تعمیم پـذیر نیست. به عبارت دیگر "قضـیه فی واقعه" می باشـد. شواهدی نیز بر گفتار فوق می توان یافت؛ از جمله علی علیه السلام در خطبه سیزدهم نهج البلاغه اهل بصره را با عبارات ذیل نکوهش می کند:

"سـپاه زن بودیـد، و از چهارپا پیروی نمودیـد! بانگ کرد و پاسخ گفتید، پی شد و گریختید. خوی شـما پست است و پیمانتان دستخوش شکست. دو رویی تان شعار است..."۲۲

درپی خطبه سـیزدهم، خطبه چهاردهم می باشد که "سـید رضـی" در سر فصل آن می گوید، "و از سخنان آن حضرت است که در این باب (یعنی نکوهش اهل بصره)" پس این خطبه نیز در

نکوهش مردان شرکت کننده در جنگ جمل می باشد، که علی علیه السلام در این خطبه ایشان را "سبک عقل" می خواند:

"سرزمین شما به آب نزدیک است، و دور از آسمان، خردهایتان اندک است و سفاهت در شما نمایان؛ نشانه تیر بلایید و طعمه لقمه ربایان و شکار حمله کنندگان".۲۳

به همان نحو که علی علیه السلام زنان اصحاب جمل را به کاستی عقل منتسب می کند مردان ایشان را نیز سبک عقل و سفیه می خواند. پس چرا از گفتار علی علیه السلام در مورد زنان قانون کلی استنتاج می شود، ولی در مورد مردان حمل به مورد می گردد؟ آیا وحدت رویّه اقتضا نمی کند که بگوییم در مورد زنان نیز، همان افراد ویژه مقصود امیرالمؤمنین علیه السلام بود؟

بانوان محترم نباید از عبارات امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه هشتاد مبنی بر کم خردی زنان، آزرده خاطر شوند زیرا عبارات علی علیه السلام در نکوهش مردان اصحاب جمل۲۴ به مراتب تندتر از عبارات ایشان درباره زنان اصحاب جمل می باشد، در حالی که نقش زن در آن فتنه برجسته تر بود.

این نظریه، در تجزیه و تحلیل روایات به مفاهیم مورد نظر اصحاب تأویل، از جمله تأثیر متن در ادراک، تأکید می ورزد. گارفیکل در این زمینه "شاخص متن" (Indexicality) را به کار می گیرد که تأکیدی بر تأثیر زمینه صدور گفتار به معنی بخشی آن کلام می باشد.۲۵ در توضیح بیشتر برداشت مذکور، به یک مثال که مربوط به زنان و از گفتارهای علی علیه السلام می باشد بسنده می شود. علی علیه السلام فرمود: "اغذبوا عن النساء ما استطعتم"۲۶ یعنی: چندان که طاقت دارید خودرا از زنان باز دارید.

جمله فوق، اگر از زمینه صدور تجرید گردد مفهوم عام خواهد داشت که

دستور دوری گزیدن مردان از زنان به صورت مطلق از ناحیه علی علیه السلام صادر گردیده است. در حالی که سید رضی مؤلف نهج البلاغه می گوید که: جمله مذکور، زمانی بیان شد که ایشان سپاهی را مشایعت می کرد که می بایست با سرعت تمام و در مدت زمان کم به دشمن می تاخت. پس این دستور، یک دستور موردی ویژه زمان جنگ و آن هم نه هر جنگی، بلکه عملیات ویژه ای که چندان طول نمی کشید، می باشد، چه این که شواهد تاریخی نشان می دهد که لشکریان پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ ها زن ها را به همراه می بردند.۲۷

این نظریه نیز توفیق کلی حاصل نکرده است زیرا حمل همه روایات مربوط به کاستی خرد زنان به موارد خاص (قضیه فی واقعه)، گرچه در برخی موارد از جمله سخنان علی علیه السلام در خطبه هشتاد صدق می کند، ولی در برخی موارد همانند وصیت علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام با زمینه صدور آنها سازگاری ندارد. علی علیه السلام در این وصیت فرزندش را از مشورت با زنان بر حذر داشته و زنان را سست رأی می خواند که یکی از شاخص ها کم خردی می باشد و می دانیم معمولاً وصیت فارغ از مورد، و جوهره اندیشه وصیت کننده می باشد، همچنان که امیرالمؤمنین علیه السلام این سخنان (وصیت نامه) را حاصل مطالعه خویش در طول تاریخ و زبده تفکراتش می پندارد. علاوه بر این، آیات قرآنی را که طبق برداشت اکثریت مفسرین ناظر به کم خردی زنان می باشد به سهولت نمی توان حمل به مورد نمود.

ناگفته نماند، دستور پرهیز از مشورت با زنان، با کم خردی ذاتی زنان ملازمه ندارد زیرا اطلاق دستور مذکور در اندیشه حضرت مقید شده است. علی علیه السلام فرمود:

"بپرهیز از مشورت بـا زن هـا مگر زنی که کمـال عقل او به تجربه رسـیده است".۲۸ از جمله فوق چنین برمی آیـد که وصـیت امام علیه السلام به فرزندش حسن مجتبی علیه السلام عمومیت ندارد بلکه معطوف به اکثریت غالب می باشد و زنانی که از زر و زیور دنیا اعراض کرده و تعقل پرداخته اند، مانند مردان شایسته مشورت می باشند.

ج: حمل روایات به زنان عصر صدور اندیشه سومی که متصور است، این است که بگوییم روایات مربوط به ناقص العقل بودن زنان معطوف به واقعیت خارجی عصـر ائمه علیه السـلام می باشـد. چرا که در آن روزگار زنان از تعامل اجتماعی و حضور در صحنه های اجتماعی محروم بودند و همچو زنانی رشد عقلانی نداشـتند. زن قبل از اسـلام هم چون برده ای بود در اختیار پدر که فروش آن جـایز، و ازدواج نیز به منزله خریـد رقبه بـود. زن نه تنهـا از ارث بلکه از هرگونه حقوق اجتمـاعی محروم بود.۲۹ همـان طور که قبلاً آوردیم، عقل از دیـدگاه علی علیه السـلام یک موهبت غریزی است ولی بـدون تجارب اجتماعی به فعلیت نمی رسد.

در عصـر صدور روایات، متوسطِ خرد زنان از متوسطِ خرد مردان کمتر بود گرچه زنانی یافت می شد که امکان داشت از سایر مردان عاقل تر باشـند ولی قوانین روی عناوین کلی که در برگیرنـده اکثریت می باشـد وضع می گردد. فلذا احادیث مربوط به ناقص العقل بودند زنان معطوف به واقعیت خارجی بوده و از واقعیت بیرونی خبر می دهد و درصدد بیان فصل مقوم زنان نمی باشد.

امیرالمؤمنین علیه السـلام نقـل می کنـد مـا بـا رسول خـدا صـلی الله علیه و آله بودیم و ایشـان درباره آیه ۲۸۲ سوره بقره بـا ما گفتگو می کرد که ناگاه زنی آمد و پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله

ایستاد و گفت: پدر و مادرم به فدای تو ای رسول خدا، من پیک زنان به سوی شما هستم، هیچ زنی نیست که خبر آمدنم به نزد شما به وی برسد مگر این که شنیدن این خبر وی را خشنود سازد. یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله ! خداوند عزوجل پروردگار مردان و زنان و آفریننده و روزی دهنده مردان و زنان می باشد، و همانا آدم پدر مردان و زنان می باشد، و حوا مادر زنان و مردان می باشد، و همانا تو فرستاده خدا به سوی مردان و زنان هستی زنان را چه می شود که درباره "گواهی" و "میراث" دو زن برابر یک مرد قرار می گیرد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای زن، این حکم از جانب خداوند عادل و حکیم می باشد که از حق تجاوز نکرده و ناروا حکم نمی دهد و از ممنوعیت شما سود نمی برد با علم خویش امور را تدبیر می کند، زیرا شما ناقص خِرَدید. زن گفت: ای رسول خدا، نقصان ما در چیست؟ فرمود: هر یک از شما نصف روزگارش را به خاطر عادت ماهانه نماز نمی خواند، و زیرا شما زیاد نفرین می فرستید و ناسپاسی فامیل می کنید. هر یک از شما بیست سال و بیشتر نزد مردی زندگی می گذرانید که از نیکی وی بهرمند می شوید. وقتی مرد دست تنک شد یا کار به مخاصمه کشیده شد، زن می گوید: من هرگز در تو خیری ندیدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادامه می افزاید، هر زنی که این خصوصیات اخلاقی را نداشته باشد پس هر محنتی که از ناحیه این نقصان به وی می رسد باید صبر پیشه کند که خداوند ثواب او را گرامی خواهد داشت. ای زن هیچ

مرد پستی نیست که زنی پست تر از او یافت شود و هیچ زن شایسته ای مگر در مقابل مردی شایسته تر از او وجود دارد.۳۰

داستان فوق که از زبان علی علیه السلام نقل گردید حاوی نکات ارزنده ای می باشد:

۱. رسول خدا علیه السلام تعمیم ناروا، و این که زن با یک دعوا به شوهر بگوید: من هرگز در تو خیری ندیدم، را شاخص کم خردی زنان می داند زیرا این جمله با توجه به سابقه زندگی قابل تکذیب می باشد.

۲. رسول خدا صلی الله علیه و آله این اوصاف را وصفِ همه زنان نمی داند. و زنانی را که فاقد این ویژگی ها بوده اما محکوم قوانین اجتماعیِ معطوف به اکثریت هستند، به صبر و شکیبایی دعوت می کند.

۳. بالاخره، رسول اکرم صلی الله علیه و آله تصریح می کند که در زمان وی میانگین عقول زنان کمتر از میانگین عقول مردان می باشد، پس سخن از میانگین آماری است و چه بسا زنی که نه تنها از شوهرش، بلکه از اکثریت مردان عالم، عاقل تر بود.

به تعبیر عمر رضا: "همانا تمایزات جسمی، روانی و عقلی، بر هر مرد و زنی صدق نمی کند، بلکه یک قاعده تفاضلی و تقریبی است که استثنا در آن زیاد است همچنان که استثناهای قواعد احتمالی زیاد است".۳۱

۴. با توجه به مطالب فوق، رسول خدا صلی الله علیه و آله می پذیرد که کم خردی ویژگی ذاتی زن نیست و اگر ویژگی ذاتی نباشد ممکن است با تربیت اجتماعی برطرف گردد. هم چنان که شواهد تاریخی نشان می دهد، زنان در اعصار مختلف از عقلانیت یکسانی برخوردار نبوده اند؛ هیچ محققی نمی تواند زن معاصر ایرانی را با زنان دوره قاجار که از نعمت سواد محروم بودند یکسان بداند.

برخی از محققین از مجموع

روایات درباره زنان همان نتیجه ای را برداشت نموده اند که ما از روایت فوق استظهار نمودیم. آیه اللّه جوادی آملی در تفسیر آیه ۱۸، سوره زخرف که به دو شاخص از "ناقص العقل" بودن زنان اشاره می کند، می نویسد:

وصف ذاتی و لایتغیر زن این نیست که سرگرم حلیه و زیور بوده و در احتجاج های عقلی و مناظره های علمی و نیز مخاصمه های دفاعی غایب و محروم باشد، پس آیه مبارکه در صدد تبیین حقیقت نوعی زن و بیان فصل مقوم وی نیست که با تغییر نظام تربیتی دگرگون نشود."۳۲

دیدگاه هایی که در سال های اخیر، به ویژه در برابر مدعیات زنان ارایه شده اند، گرچه به لحاظ حقوقی تفاوت هایی را میان زن و مرد قائل هستند لیکن به لحاظ شناختی به نفع زنان می باشد. آیه اللّه آذری قمی نیز دو ویژگی زن را قابل رفع و، به عبارت دیگر، پدیده تاریخی می انگارد.۳۳ به نظر می رسد می توان نتیجه گرفت که دیدگاه علماء بعد از انقلاب اسلامی ایران دستخوش تغییرات جدی درباره زنان گردیده است، و پیش بینی می شود ایستارهای شناختی، تغییرات حقوقی را درپی داشته باشد.

د: زن ناقص العقل بالفطره این اندیشه که سابقه دیرینه دارد، و هنوز هم ماندگار است، بر آن است که زن را خدایش به گونه ای آفریده که خِرَد وی هرگز به کمال نمی رسد، و کم خردی ذاتی و فصل مقوم زن می باشد و احکام و حدود شرعیه بر همین اساس پایه گذاری شده است. زنان از برخی تکالیف معذور و از برخی سمت ها محروم گشته اند "چون که کمیت و کیفیت تکالیف به قدر کمیت و مرتبه عقل مکلف است و زنان را به جهت عقل داری و عبادت خلق گذاری

نفرموده اند".۳۴ در توجیه نظریه مذکور، چندین رویکرد ارایه شده که اجمالاً به دو رویکرد اشاره می شود.

۱. رویکرد زیستی این رویکرد در صـدد است تـا با ابتناء کردن قوانین تشـریعی و دیـدگاه های نظری بر وقایع تکوینی، به آنها ابدیت بخشیده، و آراء تبعیض آمیز را ابدی و عادلانه وانمود سازد.

عمر رضـا کحـاله در کتـاب "المرأه فی القـدیم و الحـدیث"، تفـاوت های انـدامی زن و مرد را مبین نابرابری دماغی ایشان می پندارد:

جمجمه زن کوچکتر و باریک تر از مرد می باشد.

مغز زن در سنین ما بین ۲۰ تا ۶۰، ۱۶۲ الی ۱۶۴ گرم کمتر از مرد می باشد.

مغز زن در سنین ما بین ۶۰ تا ۹۰، ۱۲۳ الی ۱۵۸ گرم کمتر از مرد می باشد.

متوسط وزن نوزاد پسر ۳۲۵۰ گرم و نوزاد دختر ۲۹۰۰ گرم است.

حرارتی که از جسم مرد تولید می شود در حالت استراحت ۵ الی ۸ درصد در سن مشابه از زن بیشتر است.

نیروی زن در خلال سن ۲۵ الی ۳۰، ۳۲ نیروی مرد در همین سن می باشد.

حنجره زن از حنجره مرد کوچکتر و تارهای صوتی وی نیز متفاوت است.

ستون فقرات زن کوتاهتر است.

خون مرد سنگین تر از خون زن است و آب در خون زن بیشتر از آب در خون مرد است.

نبض زن در حدود ۸ الی ۱۲ بار در دقیقه بیشتر از مرد می زند.

حجم قلب مرد بیشتر از حجم قلب زن است، ولی گردش خون تفاوت ندارد.

عصب زن زودتر منفعل می شود و بیشتر متأثر می گردد.

عمر رضا، تفاوت های روان شناختی و عقلی را مبتنی بر

تفاوت های زیستی نموده، نتیجه می گیرد، همان طور که مردها از نظر زیستی نسبت به زنان تفوق دارند به لحاظ عقلی نیز تفوق دارند.۳۵

۲. رویکرد تاریخی رویکرد دوم با مطالعه مناسبات اجتماعی مابین زن و مرد، مناسبات گذشته را دال بر مناسبات کنونی و آینده ایشان می داند. به عبارت دیگر این رویکرد، گذشته زن را به حال و آینده فرافکنی می کند. جمال محمد فقی، می گوید:

"مزاج مرد اقوی، اکمل، اتم و اجمل از زن می باشد که یک فضیلت فطری است. مزیت فطری مرد بر زن، قوت عقل می باشد؛ هم چنان که می بینید، اکثر کشفیات مال مردان است حتی خانم ماری کوری نیز شاگرد همسرش پییرکوری بود".۳۶

استدلال بر محرومیت زنان از برخی مناصب اجتماعی نیز ناشی از همین رویکرد است که، مثلاً طبق مفاد آیه ۳۴ سوره نحل، و آیه ۹ سوره انعام، هیچ زنی به مقام پیامبری نرسیده است: "ما ارسلنا من قبلك الارجالا نوحی الیهم" (نحل، ۴۳) (ما نفرستادیم پیش از تو، مگر مردانی را که وحی می کردیم به سوی ایشان). "ولو جعلناه ملکا لجعلناه رجلاً و للبسنا علیهم ما یلبسون" (انعام، ۹) (ما اگر رسول را فرشته ای قرار می دادیم، ناگزیر او را هم به صورت مردی می فرستادیم و هر آینه مشتبه می کردیم، چیزی را که بر خود و مردم مشتبه می کنند).

علامه در المیزان می گوید: "لجعناه رجلا" و نفرمود: "لجعلناه بشرا" برای این بود که بشر شامل مرد و زن هر دو می شود؛ رجل گفت تا به طوری که بعضی ها گفته اند اشاره کند به این که غیر مرد پیغمبر نمی شود"۳۷

این رویکرد با چالش های عدیده ای روبرو است. دیدگاه های جدید مساوات طلبانه، ناقص العقل بودن

فطری زنان را به شـدت نفی می کننـد و معتقدند اگر در زمان های گذشـته زن نتوانسـته است اسـتعداد خویش را بروز دهد،به خاطر مناسبات ظالمانه اجتماعی بوده است.

توجیهات علمی این رویکرد نیز مورد مناقشه قرار گرفته است. منتقـدین معتقدنـد اگر تحقیقات علمی در حل معمای زن توفیق حاصل نمایـد بحث های ایـدئولوژیک دامن می کشد در حالی که این بحث هنوز در حوزه مذهب، فلسـفه، علوم اجتماعی، از زمره بحث های جدی است و اغلب صـبغه ایدئولوژیک نیز به خود می گیرد. فلذا نظریه چهارم در برگشت دادن تشریع و ایده های نظری به تکوین ناکام بوده است. دکتر شریعتی می نویسد:

"مسأله زن، چه از نظر احساس چه از نظر اجتماع، همچنان در قرن ما مطرح است و چون "علم" هنوز نتوانسـته است آن را حل کند، خواه ناخواه، در مرحله "عقیده" مانده است و بنابراین، همچون همه مسایلی که هنوز علم پاسـخی قاطع بدان نداده است، ناچار فلسـفه، دین، سـنن، پسند و یا نیاز آن را تفسیر و توجیه می کند"۳۸ خلاصه و نتیجه گیری در پاسـخ به سؤالات مطروحه در ابتـدای مقاله، چهار نظریه مطرح گردیـد که فهم برخی از آنها نیاز به تحلیل مفهوم عقل داشت از این رو قبل از پرداختن به آن نظریات، به مفهوم عقل پرداخته شـد که عقل یک فرآینـد اجتماعی است که بذر آن در نهاد انسان کاشـته شده است، ولی جامعه آن را آبیاری می کند و هر شخصی یا گروهی که از تعامل اجتماعی محروم بماند عقلانیت در وی رشد نمی کند.

به گواهی تاریخ، زنان عصـر ائمه علیهم السـلام بنا به سنت دیرینِ قبل از اسلام، از شرکت در مجامع عمومی و تعامل اجتماعی محروم بودند به همین

سبب فرآیند عقل در آنها به کمال نرسیده بود؛ فلذا در ادبیات اسلامی سخنانی درباره آنها گفته شده است که امروزه اندیشه های مساوات طلب آنها را برنمی تابد و درصدد تصحیح آن برداشت ها و آراء است.

نگارنده اندیشه های موجود را تحت عنوان چهار نظریه مقوله بندی نمود که هر کدام گوشه ای از واقعیت را نمایان می سازد. ایده طرد روایات گرچه در مواردی که سند احادیث ضعف دارد راهگشا است لکن علاج نهایی نیست زیرا برخی از گزاره های قرآنی نیز احادیث را تأیید می کنند؛ فلذا به ضرس قاطع نمی توان گفت: این جملات از علی علیه السلام صادر نشده است.

حمل روایات به موارد خاص (قضیه خارجیه) در پاسخ به سؤال دوم مطرح گردیده که به زعم نگارنده توفیق کلی نداشته و در همه موارد صدق نمی کند، فلذا چنان احادیثی نوع زن در برابر نوع مرد را مورد هدف قرار می دهند. داستانی که علی علیه السلام درباره گفتگوی زنی که خود را نماینده زنان معرفی می کرد با رسول خدا علیه السلام ،این رأی را به وضوح برجسته می سازد.

اما در پاسخ به سؤال سوم مبنی بر این که آیا زنان کنونی نیز مشمول این احادیث هستند یا نه؟۳۹ باید گفت این یک سؤال مصداقی است. طبق تعریف، عقل یک فرآیند اجتماعی است که با تجربه و تعامل پرورش می یابد. در هر عصری که زنان به درجه ای از رشد عقلانی برسند که تفاوت نوعی با مردان نداشته باشند، تخصصا از شمول احادیث خارج می گردند. به عبارت دیگر اصلاً آن گونه روایات معطوف به چنین جامعه ای نیست. اما این که میزان عقلانیت زنان فلان کشور یا فلان منطقه در چه سطحی است؟ سؤالی است که

باید پاسخ آن را از عرف و عقل سلیم جویا شد.

اندیشه مساوات طلب، با رویکرد نظری سوم سریعتر به مقصد خواهد رسید، گرچه رویکرد نظری چهارم که به تمایز شناختی و حقوقی زن و مرد پای می فشارد هنوز به قوت خود باقی است و در استفاده معتقدات علمی و شواهد تاریخی دست کمی از دیگر اندیشه ها ندارد.

نتیجه رویکرد سوم در صورت حصول، چنین خواهد بود که درست است احادیثی از علی علیه السلام درباره کاستی عقل زنان صادر شده است ولی گفتار ایشان معطوف به قضیه خارجیه است یعنی زنان آن روزگار مشمول این احادیث بودند ولی در شمول این احادیث در مورد بانوان عصر کنونی تردید وجود دارد. پی نوشت ها: ۱. کشفی، سید جعفر، تحفه الملوک، چاپ سنگی، کتابخانه آیه اللّه نجفی مرعشی، برگ ۸۱، تحفه ۹۵ (طریقه سلوک با جماعت زنان)

۲. شهیدی، سید جعفر، ترجمه نهج البلاغه، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۳، ص ۴۰۰، حکمت ۲۳۵ علی علیه السلام : قیل له علیه السلام صف لنا العاقل فقال علیه السلام هو الذی یضع الشئی مواضعه.

۳. ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج ۲۰، چاپ دوم، (۱۹۶۷م-۱۳۸۷ه●●)، ص۲۸۹. قال علی علیه السلام : من صفه العاقل الاّ یتحدث بما یستطاع تکذیبه فیه.

۴. کودن.

۵. ابن ابی الحدید، همان، قال علی علیه السلام : العاقل اذا تکلم بکلمهٍ أتبعها حکمهً و مثلاً، و الأحمقُ اذا تکلم بکلمهٍ أتبعها حلفا.

۶. ناظم زاده قمی، سید اصغر، جلوه های حکمت، قم، الهادی، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۴۱۰، قیل فمن العاقل قال علی علیه السلام : من رفض الباطل.

۷. ابن ابی الحدید، همان، ص۳۳۱.

۸. شهیدی، همان، ص ۳۸۰، قال

علی علیه السلام : لاعقل کالتدبیر.

۹. ناظم زاده، همان.

۱۰. ابن ابی الحدید، همان، ص۲۹۷، قال علی علیه السلام : العقل یظهر بالمعامله.

۱۱. همان، ص۳۴۱، قال علی علیه السلام : العقل غریزه تربیها التجارب.

۱۲. الف: گیدنز، آنتونی، جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی، چاپ سوم، ۱۳۷۶، ص۴۹۹. ب: رفیع پور، فرامرز، آناتومی جامعه، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص۴۲.

۱۳. ناظم زاده، همان، ص۴۰۹، به نقل از کنزالفوائد، ج۱، ص۱۹۹: قال علی علیه السلام : من ترک الاستماع من ذوی العقول مات عقله.

۱۴. ابن ابی الحدید، همان، ص۳۱۲ قال علی علیه السلام : جالس العقلاء اعداءً کانوا او اصدقاءً فان العقل یقع علی العقل.

۱۵. شهیدی، همان، ص۵۸، خطبه هشتاد نهج البلاغه. معاشر الناس انّ النساء نواقص الایمان، نواقص الحظوظ، نواقص العقول. فاما نقصان ایمانهنّ فقعودهنّ عن الصلاه و الصیام فی ایام حیضهنّ. و اما نقصان حظوظهنّ فمواریثهنّ علی الانصاف من مواریث الرجال. و اما نقصان عقولهنّ فشهاده امرأتین کشهاده الرّجل الواحد. فاتقو اشرار النساء. و کونوا من خیارهنّ علی حذرٍ و لا تطیعوهنّ فی المعروف حتی لا یطمعن فی المنکر.

۱۶. شهیدی، همان، ص۳۰۷، نامه ۳۱ نهج البلاغه. ایّاک و مشاوره النّساء فانّ رایهنّ الی أفنٍ و عزمهن الی وهنٍ. و اکفف علیهنّ من ابصارهنّ بحجابک ایّاهنّ فانّ شده الحجاب ابقی علیهنّ، و لیس خروجهنّ باشدّ من ادخالک من لایوثق به علیهن، و ان استطعت أن لا ـ یعرفن غیرک فافعل. و لا تملّک المرأه من امرها ماجاوز نفسها فانّ المرأه ریحانهٌ و لیست بقهرمانهٍ و لا تعد بکرامتها نفسها، و لا تطمعها فی ان تشفع بغیرها.

۱۷. کدیور، جمیله، زن، تهران، اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۵، ص۵۷.

۱۸. علامه طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد موسوی، ج۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول ۱۳۶۳، ص۴۱۵.

۱۹. طبرسی، ابی علی الفضل بن الحسن، مجمع البیان، بروت، دارالمعرفت، ج۹، چاپ دوم، ۱۴۰۶ ه●●.ق، ص۶۶.

۲۰. منظور تواتر اصطلاحی نیست بلکه کثرت مراد است.

۲۱. الف: و استشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یکونا رجلین فرجلٌ و امرأتان ممّن ترصون من الشهداء ان تضل احداهما فتذکر احدایهما الاخری (بقره، ۲۸۲) ب: علامه مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، تهران، انتشارات علمی، ج۶، ص۱۰۱ (باب ۳۳، ش۲)

۲۲. شهیدی، همان، ص۱۵.

۲۳. همان، ص۱۶. ارضکم قریبةٌ من الماء، بعیده من السماء، خفّت عقولکم و سفهت حلومکم فانتم غرضٌ لنابلٍ، و اکله لآکل و فریسةٌ لضائلٍ.

۲۴. اصحاب جمل به افراد شرکت کننده در جنگ جمل اطلاق می شود که عایشه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و زنان همراه او در آن جنگ نقش اساسی داشتند.

۲۵. ساروخانی، باقر، روش های تحقیق در علوم اجتماعی، ج۱، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص۱۸۴.

۲۶. شهیدی، ترجمه نهج البلاغه، همان، ص۴۰۷.

۲۷. محمدابن عمر واقدی، مغازی (تاریخ جنگ های پیامبر)، ترجمه محمود مهدوی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، ۱۳۶۹.

۲۸. علامه جعفری، محمد تقی، تفسیر نهج البلاغه، ج۱۱، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص۳۰۲. علی علیه السلام : ایاک و مشاوره النساء الامن جزّیت بکمال عقل، نقل از بحار، ج۱۰۳، ص۲۵۳، با مأخذ ۱۵ متن وصیت مقایسه شود.

۲۹. صحیح مسلم، ج۴، ص۱۹۰، عمر خلیفه دوم می گوید: "واللّه ان کنا فی الجاهلیه مانعد للنساء امرا حتی انزل اللّه تعالی فیهنّ ما انزل و قسم لهنّ ما قسم"

۳۰.

علامه مجلسی، همان، ج۱۰۴، ص۳۰۶.

۳۱. "قصاری القول ان الفروق الجسمانیه و النفسیه و العقلیه، لا ـ تصدق علی کل رجل و کل امرأه، بل هی نتیجه احتمالیه و تقریبیه، یکثر شذوذها، کما یکثر شذوذ اکثر القواعد الاحتمالیه" کحاله، عمر رضا، المرأه فی القدیم و الحدیث، دمشق، موسسه رساله (۱۳۹۹ه●● ، ۱۹۷۹م)، ص۲۲.

۳۲. جوادی آملی،عبدالله زن در آیینه جمال و جلال،قم،مرکز نشر اسراء،چاپ دوم،۱۳۷۶،ص۵۴.

۳۳. آذری قمی، احمد، سیمای زن در نظام اسلامی، قم، بخش تحقیقات دفتر آذری قمی، چاپ اول ۱۳۷۳، ص۳۲.

۳۴. سید جعفر کشفی، همان، برگ ۸۰، (تحفه ۹۵).

۳۵. کحاله، عمر رضا، المرأه فی القدیم و الحدیث، دمشق، موسسه رساله، (۱۳۹۹ه●● ۱۹۷۹م)، ص۲۲.

۳۶. جمال محمد فقی، الباجوری، المرأه فی الفکر الاسلامی، عراق، دارالفکر، ج۲، (۱۴۰۶ه●● ۱۹۸۶ م)، ص۴۶.

۳۷. المیزان، همان، ج۷، ص۳۵.

۳۸. علی،شریعتی،هویت وحقوق زن در اسلام، تهران، انتشارات میلاد، چاپ سوم، ۱۳۵۸، ص۱۳.

۳۹. علامه جعفری، محمد تقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج۱۱، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۱، صص۳۰۲-۲۸۴.

ایشان ضمن تقسیم عقل به ۱. عقل نظری ۲. عقل عملی، معتقدند: زنان به لحاظ عقل عملی از مردان کاستی ندارند، کاستی ایشان در عقل نظری است، ایشان در ص۲۹۸ نتیجه می گیرند: "بنابراین آنچه که صنف مرد به او می بالد و مغرور می شود، فی نفسه دارای ارزش نیست، و اعتباری بیش از شکل دادن به واحدها و قضایایی که آنها را صحیح تلقی کرده است، ندارد.،...،

اگر صنف زنان با توجه به گسترش عقل نظری محض مردان، احساس حقارتی در خود نمایند، عامل شکست روحی خود را به دست خود فراهم می آورند. اگر صنف زنان از عوامل تعلیم و

تربیتی کامل برخوردار شوند، به جهت داشتن نقش اساسی در خلقت و چشیدن طعم واقعی حیات و برخوردار بودن از احساسات عالی یا امکان تصعید احساسات خام به احساسات عالی که در صنف زنان قوی تر است، می توان ادعا کرد که زمینه رشد شخصیت انسانی در زن ها کمتر از این زمینه در صنف مردان نمی باشد."

علامه: فعالیت عقلانی عبارت است از درست اندیشیدن در انتخاب وسایل برای وصول به هدف های مطلوب،...، عقل با این تعریف در همه انسان هایی که از نظر ساختمان مغزی صحیح و سالمند، چه مرد و چه زن و چه سیاه و سفید، وجود دارد، اختلافی که میان مردم در این فعالیت عقلانی دیده می شود، مربوط به کیفیت و کمیت آشنایی با مردم با واحدها و قضایای استخدام شده در راه هدف ها و اختلاف نظر آنان در هدف گیری ها و آشنایی با قوانین و اصول تثبیت شده و قالب گیری های محیطی و اجتماعی می باشد. نویسنده: کریم خانمحمدی

منبع: ماهنامه نامه قم – شماره ۱۴

زن در سخن و سیره رسول خدا(ص)

قرآن کریم نخستین منبع و مرجع برای ارائه تصویر زن از دیدگاه اسلام است. پس از آن سیره و سخنان رسول خدا(ص) در جایگاه دوم قرار می گیرد. آموزه های رسول خدا(ص) برای همه مسلمانان ملاک و معیار است و مرز میان اسلام و دیگر ادیان را روشن می سازد، از این رو تحلیل و بررسی سخنان رسول خدا(ص) درباره زن از جایگاه ویژه و پر اهمیتی برخوردار است.

سخن و سیره رسول خدا(ص) تجلی قولی و رفتاری قرآن کریم است، هر آنچه را که خداوند بزرگ در کتاب خویش بر رسولش فرو فرستاده، انسان ها در سخن و سیره پیامبر مشاهده می کنند. چرا که پیامبر

نخستین ایمان آورنده به وحی الهی است.

«ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ؛

پیامبر (خدا) بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است.»

جستجو و تتبع در آموزه های پیامبر ما را به اصول و محکماتی هدایت می کند که تفسیرکننده و تراز برای دیگر سخنان است. می توان گفت اصول و محکمات آموزه هایی است که در مرحله معنا و مصداق تردیدبردار نیست یعنی در مرحله معنا، روشن و واضح و در مرحله مصداق بر بیش از یک مصداق قابل انطباق نیست. چنان که از پشتوانه تأیید و حمایت قرآنی نیز برخوردار بوده و با آیات کتاب الهی همسو و سازگار است. به نظر می رسد پنج اصل بنیادین و اساسی از سخنان و سیره رسول خدا(ص) می توان استخراج کرد که بر پایه آن تلقی و تصور مسلمانان از زن باید شکل گیرد. آن اصول عبارتند از: ۱ برابری زنان و مردان در حوزه های انسانی؛

۲ کرامت زن؛

۳ تعامل انسانی با زن؛

۴ جایگاه معنوی زنان؛

۵ منع از خشونت علیه زنان. اینک به بسط و شرح این اصول و مستندات آن می پردازیم: ۱ برابری زنان و مردان در حوزه انسانی رسول خدا(ص) بنیاد و جوهره زن و مرد را بر پایه کتاب الهی واحد می بیند، تفاوت های زیستی که به جهت حفظ نسل انسانی در آدمی تعبیه شده بر این جوهر واحد اثر نمی گذارد. دو دسته از سخنان پیامبر می تواند مستند این اصل قرار گیرد. ۱/۱ زنان همتای مردان «حدثنا قتیبه بن سعید، ثنا حماد بن خالد الخیاط، ثنا عبداللّه العمری، عن عبیداللّه عن القاسم، عن عائشه، قالت: سئل رسول اللّه ص) عن الرجل یجد البلل

و لا ـ یـذکر احتلامـا، قال: یغتسل و عن الرجل یری أنه قـد احتلم و لا یجـد البلل، قال: لا غسل علیه. فقالت أم سـلیم: المرأه تری ذلک اعلیها الغسل؟ قال: نعم، إنما النساء شقائق الرجال؛

عـایشه گویـد: از رسول خـدا سؤال شـد اگر مردی رطوبتی ببینـد ولی احتلام را به یاد نمی آورد (وظیفه اش چیست؟) فرمود: غسل کنـد. پرسـیده شـد: مردی خواب می بینـد محتلم شـده ولی رطوبتی (در بیـداری) نمی بینـد؟ فرمود: غسل بر او نیست. ام سلیم پرسید: اگر برای زنی چنین وضعی پیش آید آیا غسل دارد؟ فرمود: بلی زنان همتای مردانند.»

بیهقی نیز همین حدیث را با سند خود از ابوداود نقل کرده است.

ابن منظور در کتاب «لسان العرب» و زبیدی در «تاج العروس» در معنای شقایق نوشته اند:

«ای نظایرهم و امثالهم فی الاخلاق و الطباع کانهن شققن منهم؛

مانند آنها در خلق و خوی و سرشت اند، گویا از آنها جدا شده اند.»

این حـدیث زن و مرد را در مسائـل زیستی به اسـتناد یگـانگی و همتـایی برابر می بینـد، پس سـایر عرصه های حیات، حکمش معلوم خواهـد بود. ۲/۱ مسـاوات میـان دختران و پسـران «حـدّث سـعید بن یوسف، عن یحیی بن أبی کثیر، عن عکرمه، عن ابن عبّاس قال: قال رسول اللّه ص): ساووا بین اولادکم فی العطیّه؛ فلو کنت مفضّلاً أحدا لفضّلتُ النساء؛

رسول خـدا(ص) فرمود: در بخشـش میان فرزنـدان برابری را رعایت کنید. اگر من می خواسـتم فرزندی را برتری دهم دختران بودند.»

و در روایت دیگری می فرماید:

«فلو کنت مؤثرا أحدا علی أحدٍ لآثرت النساء علی الرجال؛

پیامبر فرمود: اگر کسی را می خواستم برتری دهم زنان را بر مردان برتری می دادم.»

«النبی(ص): سوّوا بین أولادکم فی العطیّه؛ فلو کنت

مؤثرا أحدا علی أحد لآثرت النساء علی الرجال؛

پیامبر فرمود: میان فرزندان در بخشش برابری را رعایت کنید. اگر می خواستم کسی را برتری دهم حتما زنان را بر مردان برتری می دادم.»

زینب تمیمی نقل می کند:

«أنّه کره أن یفضِّل الذکورَ من البنین علی الإناث فی العطیّه؛

رسول خدا نمی پسندید پسران بر دختران در بخشش برتری داده شوند.»

بخاری نیز در کتاب صحیح با تعبیر دیگری این حدیث را آورده است که پیامبر می فرماید:

«... اعدلوا بین اولادکم فی العطیّه؛

میان فرزندان در بخشش به عدالت رفتار کنید.»

«حدثنا حامد بن عمر، قال: حدثنا أبوعوانه، عن حصین، عن عامر، قال: سمعت النعمان بن بشیر رضی اللّه عنهما و هو علی المنبر یقول: اعطانی أبی عطیهً، فقالت عمره بنت رواحه: لا ـ ارضی حتی تشهد رسول اللّه ص)، فأتی رسول اللّه ص)، فقال: إنی أعطیت ابنی من عمره بنت رواحه، عطیه فأمرتنی ان اشهدک یا رسول اللّه قال: اعطیت سائر ولدک مثل هذا؟ قال: لا، قال: فاتقوا اللّه و اعدلوا بین اولادکم، قال: فرجع فرد عطیّه؛

عامر گوید از نعمان بن بشیر بر بالای منبر شنیدم که می گفت: پدرم چیزی را به من بخشید، عمره دختر رواحه گفت باید رسول خدا بدین بخشش رضایت دهد. پدرم نزد رسول خدا آمد و گفت به پسرم که مادرش عمره است چیزی بخشیدم. مادرش به من دستور داد که باید رسول خدا بدین امر رضایت دهد. رسول خدا فرمود: آیا به دیگر فرزندانت مانند این را بخشیده ای؟ گفت: نه، فرمود: از خدا بترسید و میان فرزندان به عدالت رفتار کنید. نعمان از نزد رسول خدا بازگشت و هدیه اش را بازپس گرفت.» ۲ کرامت زن یکی

از آموزه های رسول خدا(ص) که به صورت های مختلف در سخن و سیره ایشان تکرار شده اعتقاد به کرامت زن است. این مطلب را از این گفتار و کردار می توان استنباط کرد: ۱/۲ سفارش به تکریم زن «حدّث (أبوعبدالغنیّ الحسن بن علیّ بن عیسی الأزدی المعانی) عن عبدالرّزاق بن همام بسنده، عن علیّ بن أبیطالب(ع) قال: قال رسول اللّه ص): خیرُکم خیرُکم لأهله، و أنا خیرُکم لأهلی. ما أکرم النساءَ إلاّ کریمٌ، و لا أهانهنّ إلا لئیمٌ؛

رسول خدا(ص) فرمود: بهترین شما بهترین شما با خانواده است و من بهترین شما با خانواده هستم. جز کریمان زنان را تکریم نکنند و جز انسان های پست زنان را تحقیر ننمایند.»

«حدّثنا أبوکُرَیب: حدّثنا عبده بن سلیمان، عن محمّد بن عمرو: حدّثنا أبوسلمه، عن أبی هریره قال: قال رسول اللّه ص): أکمل المؤمنین إیمانا أحسنهم خُلقا، و خِیارکم خِیارکم لنسائهم خُلقا؛

رسول خدا(ص) فرمود: کامل ترین مؤمنان در ایمان، خوش خُلق ترین آنهاست و بهترین شما خوش خُلق ترین شما با زنانند.»

«قال أبوعیسی: حدیث أبی هریره هذا، حدیث حسن صحیح.

ابن مخلّد، عن محمّد بن عمرو بن البختری، عن محمّد بن أحمد بن أبی العوّام، عن عبدالوهّاب بن عطاء. عن محمّد بن عمرو، عن أبی سلمه، عن أبی هریره، عن النبیّ(ص) قال: إنّ أکمل المؤمنین إیمانا أحسنهم خُلقا، و خیارکم خیارکم لنسائه؛

از پیامبر نقل شده است: کامل ترین مؤمنان در ایمان خوش خُلق ترین آنان است و بهترین شما، بهترین شما با زنان است.»

«قال رسول اللّه ص): خیرکم خیرکم لنسائه، و أنا خیرکم لنسائی؛

رسول خدا(ص) فرمود: بهترین شما بهترین شما با زنانش می باشد. و من بهترین شما با زنانم هستم.»

«قال رسول اللّه ص): خیرُکم خیرُکم لأهله، و أنا خیرکم لأهلی؛

رسول خدا(ص) فرمود: بهترین شما، بهترین شما با خانواده است

و من بهترین شما با خانواده ام هستم.»

«القطب الراوندی فی لبّ اللباب: و عنه(ص)، قال: خیرُکم خیرُکم لنسائکم، و بناتکم؛

از رسول خدا(ص) نقل شده است: بهترین شما بهترین شما با زنان و دختران تان هستید.»

«أخبرنا عبداللّه أخبرنا محمّد: حدّثنی موسی، قال: حدّثنا أبی، عن أبیه، عن جدّه جعفر بن محمّد، عن أبیه، عن جدّه علیّ بن الحسین، عن أبیه، عن علیّ(ع) قال: قال رسول اللّه ص) فی حدیث: و من اتّخذ زوجةً فلیُکرمْها؛

رسول خدا(ص) فرمود: هر کس همسری گزید، وی را تکریم کند.» ۲/۲ محبت به زنان نشانه ایمان و اخلاق پیامبران «أخبرنا عبداللّه أخبرنا محمّد: حدّثنی موسی، قال: حدّثنا أبی، عن أبیه، عن جدّه جعفر بن محمّد، عن أبیه، عن جدّه علیّ بن الحسین، عن أبیه، عن علیّ(ع) قال: قال رسول اللّه ص): أُعطینا أهلَ البیت سبعةٌ لم یُعطَهُنّ أحدٌ قبلنا، و لا یُعطاها أحدٌ بعدنا: الصباحةَ، و الفصاحةَ و السماحةَ، و الشجاعةَ، و الحلمَ، و العلمَ، و المحبّةَ من النساء؛

ما خاندان به هفت خصلت اختصاص یافتیم که پیشینیان آن را نداشتند و پیشینیان نیز نخواهند داشت. خوش منظری، رساگویی، گشاده رویی، شجاعت، بردباری، دانش، علاقه مندی به زنان.»

«أخبرنا عبداللّه أخبرنا محمّد: حدّثنی موسی، قال: حدّثنا أبی، عن أبیه، عن جدّه جعفر بن محمّد، عن أبیه، عن جدّه علیّ بن الحسین، عن أبیه، عن علیّ(ع)، قال: قال رسول اللّه ص): کلّما ازداد العبد إیمانا، ازداد حبّا للنساء؛

رسول خدا(ص) فرمود: هر چه آدمی ایمانش افزایش یابد، علاقه اش به زنان بیشتر گردد.» ۳/۲ اختیارداری زنان در امر ازدواج «أخبرنا عبدالرزّاق، قال: أخبرنا ابن جریح، قال: أخبرنی أبوالزبیر، عن رجل صالح من أهل المدینه، عن أبی سلمه بن عبدالرحمن، قال: کانت امرأه من الأنصار

تحت رجـل من الأنصـار، فقُتـل عنهـا يوم أحـد، و له منها ولـد، فخطبها عمّ ولـدها و رجل إلى أبيها، فأنكـح الرجل، و ترك عمّ ولـدها، فأتت النبيّ(ص) فقالت: أنكحنى أبى رجلًا لا اُريـده، و ترك عمّ ولدى، فيؤخذ منّى ولدى، فدعا النبىّ(ص) أباها فقال: أنكحت فلانا فلانه؟ قال: نعم. قال: أنت الذى لا نكاح لك، اذهبى فانكحى عمّ ولدك؛

ابوسـلمه گويـد: زنى از انصار همسـر مردى از انصار بود، شوهرش در جنگ احـد به شـهادت رسـيد و از وى فرزنـدى داشت. عموى بچه اش (برادرشوهرش) و مردى ديگر او را از پدرش خواستگارى كردند. پدرش او را به ازدواج مرد بيگانه در آورد و عموى فرزنـدش را كنـار گـذارد. دختـر نزد پيـامبر آمـد و گفـت پـدرم مرا بـه ازدواج مردى در آورده كه او را نمى خـواهم. برادرشوهرم فرزنـدم را از من مى گيرد. پيامبر پـدرش را فرا خواند و فرمود: دخترت را به ازدواج فلان مرد در آوردى؟ گفت: بلى. فرمود: تو اختياردار ازدواج دختر نيستى (و رو كرد به دختر و فرمود:) برو با برادرشوهرت ازدواج كن.»

حـدّثنا هنّاد بن السـرىّ: حدّثنا وكيع، عن كهمس بن الحسن، عن ابن بريده، عن أبيه، قال: جاءت فتاه إلى النبىّ(ص) فقالت: إنّ أبى زوّجنى ابن أخيه؛ ليرفع بى خسيسـته، قال: فجعل الأمر إليها، فقالت: قد أجزت ما صنع أبى، و لكن أردت أن تعلم النساء أن ليس لى الآباء من الأمر شى ء.

فى الزوائد: إسناده صحيح، و قد رواه غير المصنّف من حديث عائشه و غيرها؛

دخترى نزد پيامبر آمد و گفت: پدرم مرا به خاطر خصلت هاى شخصى به ازدواج پسر برادرش در آورده است. پيامبر اختيار را به دختر داد. آنگاه دختر

گفت به این کار پدرم تَن می دهم. خواستم زنان بدانند پدران نسبت به دختران اختیاردار نیستند.»

«حدّثنا أبوالعبّاس محمد بن یعقوب: أنبأنا محمد بن عبداللّه بن عبدالحکم: حدّثنا ابن أبی فدیک، عن ابن أبی ذئب، عن عمر بن حسین، عن نافع، عن ابن عمر، رضی اللّه عنهما: انّه تزوّج ابنه عثمان بن مظعون. قال: فذهبت اُمّها إلی النبیّ(ص) فقالت: إنّ ابنتی تکره و اللّه فأمره رسول اللّه ص) أن یفارقها، ففارقها و قال: لاـ تُنکحوا النساء حتّی تستأمروهنّ، فإذا سکتنَ فهو إذنهنّ. فتزوّجها بعده المغیره بن شعبه؛

ابن عمر دختر دایی اش را به ازدواج عثمان بن مظعون در آورد. مادر دختر نزد رسول خدا رفت و گفت به خدا سوگند دخترم به این ازدواج راضی نیست. رسول خدا دستور داد دختر جدا شود و فرمود: زن ها را پیش از مشورت با آنان شوهر ندهید. اگر سکوت کردند همان نشانه رضایت است. آنگاه آن دختر با مغیره بن شعبه ازدواج کرد.» ۴/۲ مشورت با زنان رسول خدا با سخن، تقریر و عمل بر مشورت با زنان تأکید فرمود:

رسول خدا در زمینه ازدواج و برخی مسائل خانوادگی دیگر، فرمان به مشورت با زنان داده است:

«أخبرنا أبوزکریا بن أبی اسحاق المزکی و أبوبکر بن الحسن القاضی قالا، ثنا أبوالعباس محمد بن یعقوب، أنبأ محمد بن عبداللّه ابن عبدالحکم، أنبأ ابن وهب، اخبرنی اللیث بن سعد عن عبداللّه بن عبدالرحمن القرشی عن عدی بن عدی الکندی عن ابیه عن رسول اللّه ص) انه قال: شاوروا النساء فی انفسهن فقیل له: یا رسول اللّه ان البکر تستحیی قال: الثیّب تعرب عن نفسها و البکر رضاها صمتها؛

از رسول خدا(ص) نقل شده است: با زنان در مسئله ازدواج شان مشورت کنید، بانوان خواستِ خود را آشکار می کنند، و دوشیزگان رضایت شان در سکوت شان است.»

«حدثنا عبداللّه حدثنی أبی، ثنا هشیم عن عمر بن أبی سلمه، عن أبیه، عن أبی هریره، قال: قال رسول اللّه ص): البکر تستامر و الثیب تشاور قیل یا رسول اللّه ان البکر تستحی قال سکوتها رضاها؛

رسول خدا(ص) فرمود: با دوشیزه و بانو در مورد ازدواج شان مشورت کنید. گفته شد: دوشیزگان حیا می کنند. فرمود: سکوت آنان رضایت آنهاست.»

«حدثنا عبداللّه حدثنی أبی، ثنا علی بن عیاش و اسحق بن عیسی و هذا حدیث علی، قال: ثنا اللیث بن سعد قال: حدثنی عبداللّه بن عبدالرحمن بن أبی حسین المکی عن عدی ابن عدی الکندی عن أبیه عن رسول اللّه ص) قال: أشیروا علی النساء فی أنفسهن فقالوا: ان البکر تستحی یا رسول اللّه ص)، قال رسول اللّه ص): الثیب تعرب عن نفسها بلسانها و البکر رضاها صمتها؛

از رسول خدا نقل شده است: با زنان در مورد ازدواج شان مشورت کنید. گفتند: دوشیزگان شرم می کنند. فرمود: بانو رأی خود را اعلام دارد و دوشیزه سکوتش، رضایت است.»

پیامبر(ص) دختری را برای مردی خواستگاری می کند، پدرِ دختر از پیامبر(ص) اجازه می خواهد که با همسرش مشورت کند، رسول خدا به او اذن می دهد.

در صلح حدیبیّه پس از امضای قرارداد، رسول خدا به مسلمانان دستور داد قربانی کنید و پس از آن تقصیر نمایید. هیچ کس به دستور پیامبر عمل نکرد. رسول خدا بر ام سلمه وارد شد و جریان را ذکر کرد. ام سلمه گفت: شما خود قربانی کنید و حلق کنید و با کسی سخن مگویید. پیامبر بیرون آمد و آن عمل را انجام داد، مسلمانان نیز تبعیت کردند.

ناگفته نماند مشورت جایی است که طرف مشورت، آگاهی لازم را داشته باشد و ناصح و خیرخواه و صاحب تجربه

باشـد. مجموعه سـخنان و تأییـد و عمل پیامبر نشان می دهد که هر کس چنین آگاهی، تجربه و خیرخواهی را داشت می تواند طرف مشورت واقع گردد و جنسـیت دخالت ندارد و اگر جز اینها در آن روزگار اتفاق نیفتاد، شرایط بیش از این را برای زنان فراهم نساخته بود. ۳ تعامل انسانی با زنان سـیره عملی رسول خدا بر این پایه استوار است که جامعه اسلامی می بایست زنان را به عنوان بخشـی از جـامعه انسـانی بـا همه گستردگی هـایش بپـذیرد. و مبنـای تعامـل بـا آنـان بر محور انسـانیت با همه عمق و گستردگی اش صورت پـذیرد. در اینجـا نمونه هـایی از تعامـل پیامبر با زنان را گزارش می کنیم که می توانـد مسـتند و مرجع اتخاذ این اصل و قاعـده باشد: ۱/۳ سـلام کردن به زنان «محمد بن یعقوب، عن علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن حماد بن عیسـی، عن ربعی بن عبداللّه عن ابی عبداللّه ع) قال: کان رسول اللّه ص) یسلم علی النساء و یرددن علیه؛

امام صادق(ع) فرمود: رسول خدا(ص) بر زنان سلام می کرد و آنان پاسخ می گفتند.

«حدثنا أبوبکر بن ابی شـیبه، حدثنا سفیان بن عیینه، عن ابن ابی حسین، سمعه من شهر بن حوشب یقول: اخبرته اسماء ابنه یزید: مر علینا النبی(ص) فی نسوه فسلم علینا؛

شهر بن حوشب گویـد: اسـماء دختر یزیـد گزارش داد که رسول خـدا(ص) بر گروهی از ما زنان گـذشت و بر ما سـلام کرد.» ۲/۳ عیادت از زنان بیمار «حدثنا العباس بن الفضل الأسـفاطی، حدثنا أبوالولید الطیالسـی، ثنا أبوعوانه، عن عبدالملک بن عمیر، عن امرأه منهم یقال لها أم العلاء أن النبی(ص) دخل علیها فی مرضـها فقال أبشری یا أم العلاء فإن مرض المسلم یذهب خطایاه کما یذهب النار خبث الحدید؛

عبدالملک بن عمیر از زنی

به نام ام علاء نقل می کند که پیامبر به هنگام بیماری اش بر او وارد شد و فرمود بشارت باد بر تو ای ام علاء، بیماری مسلمان، خطاهایش را می پوشاند چنان که آتش آهن را تصفیه می کند.» ۳/۳ پذیرفتن دعوت به غذا «حدثنا (إسحاق) الانصاری حدثنا معن حدثنا مالک (بن أنس) عن إسحاق بن عبداللّه بن أبی طلحه عن أنس بن مالک: أن جدته ملیکه دعت رسول اللّه ص) لطعام صنعته، فأکل منه، ثم قال: قوموا فلنصل بکم، قال أنس، فقمت إلی حصیر لنا قد طول ما لبس، فنضحته بالماء، فقام علیه رسول اللّه ص) و صففت علیه أنا و الیتیم وراءه و العجوز من ورائنا، فصلی بنا رکعتین ثم انصرف؛

انس بن مالک گوید: جده اش ملیکه غذایی پخت و رسول خدا(ص) را برای غذا دعوت کرد رسول خدا(ص) از آن تناول کرد. سپس فرمود: برخیزید نماز بگزاریم. انس گفت: زیراندازی که بسیار کهنه شده را آب زده و آن را تکان دادم رسول خدا برخاست و پشت سر پیامبر نماز خواندیم.» ۴/۳ احوالپرسی و دیدار از زنان از زنان متعددی در سیره پیامبر یاد شده که رسول خدا به دیدار و احوالپرسی آنان می رفت. گاه در آن منزل ها استراحت می کرد، بسا اوقات نماز مستحبی می خواند. از این زنان می توان نام ام فضل (نخستین زن مسلمان پس از خدیجه در مکه) فاطمه بنت اسد (مادر امیرالمؤمنین(ام سلیم، (همسر حمزه سید الشهداء) لبابه (دختر حارث بن حزن و همسر عباس بن عبدالمطلب که در مکه ایمان آورد) شفاء ام سلیمان (در مکه ایمان آورد) ام حرام (دختر ملحان و همسر عباده بن صامت)، ام ایمن، جُعده (دختر عبداللّه بن ثعلبه).

در باره ام حرام در کتب سیره چنین منقول است:

«کان رسول اللّه

ص) يكرمها و يزورها فى بيتها و يقيل عندها و اخبرها انها شهيده؛

رسول خدا او را گرامی می داشت و از او در خانه اش احوال می پرسید و آنجا استراحت می نمود و خبر داد که وی به شهادت می رسد.» ۵/۳ ترغیب و تشویق به دانش اندوزی سخنان متعددی از رسول خدا(ص) در تشویق و ترغیب زنان به دانش اندوزی منقول است که به نمونه هایی اشاره می شود:

«نوادر الراوندی»: بإسناده، عن موسی بن جعفر(ع)، قال: قال رسول اللّه ص): اضربوا النساء علی تعلیم الخیر؛

زنان را در راه آموزش خیر و نیکی تنبیه کنید.»

«قال النبی(ص): نِعْم النساء نساءُ الأنصار! لم یمنعهنّ الحیاءُ أن یتفقّهن فی الدین؛

زنان انصار، خوب زنانی هستند، شرم مانع فقاهت آنان در دین نمی شود.»

«قال رسول اللّه ص): ایما رجل کانت عنده ولیده فعلمها فاحسن تعلیمها و ادبها فاحسن تأدیبها ثمّ أعتقها و تزوّجها فله أجران؛

پیامبر(ص) فرمود: هر مردی که کنیزکی نزد او باشد، او را تعلیم دهد و خوب تعلیم دهد و او را پرورش دهد و خوب پرورش دهد، سپس او را آزاد کند و شوهر دهد، دارای دو پاداش خواهد بود.» ۶/۳ پاسخگویی به پرسش های زنان «أبی رحمه اللّه قال: حدثنا سعد بن عبداللّه قال: حدثنا إبراهیم بن هاشم و غیره، عن خلف بن حماد، عن الحسین بن زید الهاشمی عن أبیعبداللّه علیه السلام، قال: جاءت زینب العطاره الحولاء إلی نساء رسول اللّه ص) و بناته و کانت تبیع منهن العطر فدخل رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و هی عندهن، فقال لها: إذا أتیتنا طابت بیوتنا، فقالت: بیوتک بریحک أطیب یا رسول اللّه قال: إذا بعت فأحسنی و لا تغشی فإنه أتقی و أبقی للمال،

فقالت: ما جئت بشیء من بیعی، و إنما جئتک أسالک عن عظمه اللّه

زینب عطاره زنی است که لوازم آرایش به زنان می فروشد و وسائل آرایش زنان پیامبر(ص) را فراهم می کند. روزی رسول خدا(ص) وارد خانه شد و او را دید. فرمود: آفرین بر تو که اتاق های ما را معطر می کنی. زینب گفت: اتاق های شما به عطر شما خوشبوتر است ای رسول خدا! پیامبر فرمود: وقتی معامله می کنی خوب رفتار کن و نارو نزن، این مایه حفظ و ماندگاری بیشتر مال است. گفت: ای رسول خدا! امروز برای فروش نیامده ام بلکه آمده ام نسبت به چگونگی آفرینش جهان از شما سؤال کنم. آنگاه رسول خدا با تفصیل چگونگی آفرینش را بیان کرد.»

«مقاتل بن حیان: لما رجعت أسماء بنت عمیس من الحبشه مع زوجها جعفر بن أبیطالب دخلت علی نساء رسول اللّه ص) فقالت: هل فینا شیء من القرآن قلن: لا، فأتت رسول اللّه ص) فقالت: یا رسول اللّه إن النساء لفی خیبه و خسار! فقال: و مم ذلک قالت: لأنهن لا یذکرن بخیر کما یذکر الرجال، فأنزل اللّه تعالی هذه الآیه یعنی: «إن المسلمین و المسلمات ...»؛

اسماء دختر عمیس به همراه شوهرش جعفر از حبشه بازگشت، نزد زنان رسول خدا(ص) رفت و از آنان پرسید: آیا در قرآن مطلبی در باره زنان نازل شده است؟ پاسخ منفی شنید. سپس نزد پیامبر(ص) آمد و گفت: زنان در زیان و خسارت به سر می برند.

پیامبر پرسید: چرا؟ گفت: زیرا خداوند یاد نیکی از آنان نمی کند، آن گونه که از مردان یاد می کند. پس از آن آیه ۳۵ سوره احزاب نازل شد.

همچنین ام سلیم نزد رسول خدا آمد

و در بـاره غسـل زنان و جنابت آنان پرسـش کرد و رسول خـدا پاسـخ فرمود. در این سؤال و جواب ام سـلمه شـرم کرد و به ام سلیم گفت چرا چنین پرسـش هایی از رسول خدا داری؟ زنان را شرمگین کردی؟ پیامبر فرمود: ساکت شو؟ ۷/۳ تغییر نام زنان از سوی پیامبر پیامبر نام تعدادی از زنان را پس از اسلام آوردن تغییر داد.

نام عاصیه (دختر عمر) را به جمیله تغییر داد.

نـام بَرّه (دخـتر ابوسـلمه) را به زینب و نـام زن دیگر را که بَرّه بـود به جـویریه تغییر داد. پیـامبر در فلسـفه این رفتـار فرموده بَرّه (نیکوکار(گونه ای خودستایی است. ۸/۳ پیامبر همسـرانش را به سـفر می برد رسول خدا در هر سفر قرعه می انداخت و یکی از همسرانش را با خود همراه می برد:

«عن عمره بنت عبـدالرحمن عن عایشه زوج النبی، قالت: کان رسول اللّه اذا اراد سـفرا اقرع بین نسائه فایتّهن خرج سـهمها خرج بها؛

عایشه همسـر پیامبر گفت: رسول خـدا(ص) هر گاه اراده سـفر می کرد میان همسـرانش قرعه می انداخت و نام هر کس بیرون می آمد، او را همراه می برد.»

این همه، جز مواردی است که از بیعت رسول خـدا بـا زنان، حضور زنان در جنگ ها و مشاغل اجتماعی عصـر رسول خـدا در کتب سـیره و تاریـخ به ثبت رسـیده است. و در اینجـا از آن صـرف نظر می گردد. ۴ جایگـاه معنوی زنـان بهشت و دستیابی به فرجـام نیـک برای انسانِ مسـلمان هـدف و مقصـد است و در تعالیمِ دینی تراز و معیارِ ارزشـگذاری و سـنجش. در آموزه های رسول خدا، با تعبیرهای گوناگون، طیف هایی از زنان برخوردار از این فرجام نیک معرفی

شـده انـد، چنـان که خـدمت به آنـان نیز عامـل برخـورداری از بهشت دانسـته شـده است. ۱/۴ بهشت زیر پـای مادران «حـدثنا أبویوسف محمد بن أحمد الرقی، ثنا محمد بن سلمه الحرانی، عن محمد بن إسحق، عن محمد بن طلحه بن عبدالرحمن بن أبی بکر الصـدیق، عن معـاویه بن جـاهمه السـلمی، قـال: أتیت رسول اللّه ص) فقلت: یـا رسول اللّه إنی کنت أردت الجهـاد معک، أبتغی بذلک وجه اللّه و الدار الآخره. قال: ویحک! أحیه أمک؟ قلت: نعم یا رسول اللّه قال: فارجع الیها فبرها. ثم أتیته من امامه فقلت: یا رسول اللّه إنی کنت أردت الجهاد معک. أبتغی بذلک وجه اللّه و الدار الآخره. قال: ویحک، أحیه أمک؟ قلت: نعم یا رسول اللّه قال ویحک! الزم رجلها فثم الجنه؛

معاویه بن جاهمه گوید: خدمت پیامبر(ص) رسـیدم و گفتم: می خواهم با شما در راه خدا و زندگی آخرت جهاد کنم. فرمود: آیا مادرت زنده است؟ گفتم: بلی. فرمود: برگرد و به او نیکی کن. از مقابل حضرت آمدم و گفتم: ای رسول خدا، می خواهم بـا شـما در راه خـدا و برای زنـدگی آخرت در جهـاد شـرکت کنم. فرمود: آیـا مـادرت زنـده است؟ گفتم: بلی. فرمود: پاهای مادرت را بچسب که بهشت همان جاست.»

«ان الجنه تحت رجل المرأه؛

بهشت زیر پای زن است.»

«عن انس عن النبی(ص): الجنه تحت اقدام الامهات؛

پیامبر(ص) فرمود: بهشت زیر پاهای مادران است.»

«عن فاطمه عن النبی(ص): الزم رجلها فان الجنه تحت اقدامها؛

پیامبر(ص) فرمود: ملازم مادر باش که بهشت زیر پاهای اوست.»

«عن سـعید بن المسـیب، قـال: قـال عمر: کنـا مع رسول اللّه ص) علی جبـل فأشـرفنا علی واد فرأیت شابـا یرعی غنمـا له أعجبنی شبابه، فقلت: یا رسول اللّه ص)

و أی شاب لو کان شبابه فی سبیل اللّه فقال النبی(ص): یا عمر فلعله فی بعض سبیل اللّه و أنت لا تعلم ثم دعاه النبی(ص) فقال: یا شاب هل لک من تعول قال: نعم، قال: من، قال: أمی، فقال النبی(ص): الزمها فان عند رجلیها الجنه؛

عمر گوید: با پیامبر، بر بلندای کوهی بودیم که مشرف بر سرزمینی بود. جوانی را دیدم که چوپانی می کند. از جوانی اش خوشم آمد. گفتم: ای رسول خدا، چه جوانی! کاش جوانی اش در راه خدا بود. پیامبر فرمود: شاید در راه خداست و تو نمی دانی. پیامبر جوان را فرا خواند و فرمود: ای جوان آیا عایله داری؟ گفت: بلی. فرمود: چه کسی؟ گفت: مادرم. فرمود: ملازم او باش که بهشت پیش پاهای اوست.»

«حدثنا بکر بن محمد الصیرفی بمرو، ثنا أبوقلابه و ثنا علی بن حمشاذ العدل، ثنا الحسن بن سهل المجوز، ثنا أبوعاصم عن ابن جریج، حدثنی محمد بن طلحه بن عبداللّه بن عبدالرحمن عن أبیه عن معاویه بن جاهمه ابن جاهمه اتی النبی(ص) فقال: انی اردت أن اغزو و جئت استشیرک فقال: أ لک والده قال: نعم، قال: اذهب فالزمها فان الجنه عند رجلها؛

جاهمه نزد رسول خدا آمد و گفت: می خواهم همراه شما در جنگ شرکت کنم و برای مشورت نزد شما آمدم. پیامبر(ص) فرمود: آیا مادر داری؟ گفت: بلی. فرمود: برو و ملازم او باش، که بهشت پیش پاهای اوست.»

«الجنه بناؤها اقدام الامهات؛

زیربنای بهشت گام های مادران است.»

«عن ابن عباس عن النبی(ص): من قبل بین عینی امه کان له سترا من النار؛

پیامبر فرمود: هر که میان چشمان مادرش را ببوسد، این بوسه پرده ای در برابر آتش خواهد بود.» ۲/۴ نیکی به دختر و خواهر سبب

رفتن به بهشت «عن علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن هشام بن الحکم، عن عمر بن یزید، عن أبی عبداللّه ع) قال: قال رسول اللّه ص): من عال ثلاث بنات أو ثلاث أخوات وجبت له الجنه، فقیل: یا رسول اللّه ص) و اثنتین فقال: و اثنتین. فقیل: یا رسول اللّه ص)، و واحده فقال: و واحده؛

رسول خدا فرمود: هر کس، سه دختر یا سه خواهر را اداره کند، بهشت برایش واجب است. گفته شد: ای رسول خدا دو تا چطور؟ فرمود: و دوتا. گفته شد: ای رسول خدا یکی چطور؟ فرمود: و یکی.»

«حدثنا أحمد بن محمد، حدثنا عبداللّه بن المبارک، حدثنا ابن عیینه عن سهیل بن ابی صالح عن أیوب بن بشیر عن سعیدالاعشی عن أبی سعید الخدری قال: قال رسول اللّه ص): من کانت له ثلاث أخوات أو ابنتان أو أختان فأحسن صحبتهن و اتقی اللّه فیهن فله الجنه؛

رسول خدا فرمود: هر که سه خواهر یا دو دختر یا دو خواهر داشته باشد و با آنان نیک رفتار کند و با خداترسی با آنان معاشرت کند، بهشت ارزانی اوست.» ۳/۴ بهشت پاداش حاملگی، وضع حمل و شیر دادن زنان «محمد بن علی بن الحسین فی الامالی عن محمد بن الحسن، عن الصفار عن محمد بن الحسین بن أبی الخطاب، عن الحکم بن مسکین، عن أبی خالد الکعبی عن أبی عبداللّه ع) أن رسول اللّه ص) قال: أیما امرأه دفعت من بیت زوجها شیئا من موضع إلی موضع ترید به صلاحا نظر اللّه إلیها، و من نظر اللّه إلیه لم یعذبه، فقالت ام سلمه: یا رسول اللّه ص) ذهب الرجال بکل خیر فأی شی ء للنساء المساکین؟ فقال(ع): بلی إذا حملت المرأه کانت بمنزله الصائم القائم المجاهد بنفسه و ماله فی سبیل

اللّه فـإذا وضـعت كان لها من الاجر ما لا يـدرى أحـد ما هو لعظمه، فإذا أرضـعت كان لها بكل مصه كعـدل عتق محرر من ولد اسماعيل، فإذا فرغت من رضاعه ضرب ملك كريم على جنبها و قال: استأنفى العمل فقد غفر لك؛

رسول خـدا(ص) فرمود: هر زنى كه در خانه شوهر وسـيله اى را از جايى به جايى بگـذارد و قصـد خير داشـته باشـد، خدا به او توجه كند و هر كه مورد نظر خداوند باشد او را عذاب نمى كند. ام سلمه گفت: اى رسول خدا، مردان همه خوبى ها را از آنِ خود ساختند. زنان بيچاره چه دارند؟ فرمود: وقتى زنى باردار شد مانند روزه دارى است كه به شب زنده دارى مشـغول است و در راه خدا با جان و مال جهاد مى كند. هنگامى كه وضع حمل كند، چنان پاداشـى دارد كه هيچ كس نداند. هنگامى كه بچه شير مى دهـد در برابر هر مك زدن، ثواب آزاد كردن برده اى از فرزندان اسـماعيل را دارد و وقتى شـير دادن تمام شد، فرشـته گويد: گذشته ات بخشوده شد. از نو شروع كن.»

«فى حـديث الحولاء العطاره بالسـند المتقدم فى ابواب المقدمات قال: قال رسول اللّه ص): ... يا حولاء، و الذى بعثنى بالحق نبيا و رسولاً و مبشـرا و نـذيرا، ما من امرأه تحمل من زوجها ولـدا إلا كانت فى ظل اللّه عز و جل حتى يصـيبها طلق. يكون لها بكل طلقه، عتق رقبه مؤمنه، فإذا وضـعت حملها و أخـذت فى رضاعه، فما يمص الولد مصه من لبن أمه إلا كان بين يديها نورا ساطعا يوم القيامه، يعجب من رآها من الاولين و الآخرين، و كتبت صائمه قائمه، و إن كانت مفطره

کتب لها صیام الـدهر کله و قیامه، فإذا فطمت ولـدها، قال الحق جل ذکره: یا أیتها المرأه، قـد غفرت لک ما تقدم من الذنوب، فاستأنفی العمل؛

رسول خـدا فرمود: ... ای حولاء، سوگنـد به آن که مرا به پیامبری برانگیخت، هر زنی که باردار شود از شوهرش، در سایه خدا زنـدگی می کنـد، تـا هنگـام درد زایمـان. هر دردی ثواب آزاد کردن یک بنـده مؤمن را دارد. وقتی فارغ شـد و شـیر دادن را شروع کرد، هر گاه کودک مک زنـد از پیش روی آن زن روز قیامت نوری درخشد که هر بیننده ای را به عجب وا دارد. و او روزه دارِ شب زنـده دار محسـوب شود. و اگر در این حـال روزه بـدارد ثواب روزه و عبـادت تمـام روزگـار برایش ثبت شود. وقتی کودک را از شیر گرفت خداوند فرماید: ای زن، گناه گذشته ات را بخشیدم، از نو آغاز کن.»

«و عن سـعید بن جبیر عن ابن عمر، احسبه رفعه. عن النبی(ص): المرأه فی حملها إلی وضعها إلی فصالها کالمرابط فی سبیل اللّه و إن ماتت فیما بین ذلک فان لها أجر شهید؛

رسول خـدا فرمود: زن از هنگام بارداری تا هنگام شـیر گرفتن کودک ماننـد رزمنـده در راه خـداست و اگر در این مدت جان دهد پاداش شهید دارد.»

«المرأه إذا حملت کـان لهـا أجر الصائم القائم المخبت المجاهـد، فی سبیل اللّه و إذا ضـربها الطلق فلاتـدری الخلائق، ما لها من الاجر، فإذا وضعت کان لها بکل مصه أو رضعه أجر نفس تحییها، فإذا فطمت ضرب الملک علی منکبیها و قال: استأنفی العمل؛

رسول خدا فرمود: زن وقتی حامله شد، ثواب روزه دار عابد، که در راه خدا جهاد می کند

خواهد داشت. و هنگامی که درد زایمان گرفت، موجودات نمی دانند او چه پاداشی دارد. وقتی فارغ شد، هر شیر دادن یا مک زدن بسان زنـده کردن یک جان ارزش دارد. وقتی کودک را از شـیر گرفت، فرشـته ای به کتفش زند و گوید: عمل را از سـر گیر.» ۵ منع از خشونت علیه زنان بررسـی سـخنان و رفتار رسول خـدا(ص) نشان می دهد که پیامبر در صدد محو این رفتار در جامعه انسانی و در میان مسـلمانان بود. می توان آنچه از ایشان در این باره رسـیده به چند گروه تقسـیم کرد: الف روایت های متعـدد وجود دارد که پیـامبر در دوره ای مردان را از زدن زنـان منع می کرد تـا اینکه مردان بسـیاری اعـتراض کرده و مجـددا پیامبر اجازه داد ولی نگاهش بدان منفی بود:

«حـدثنا محمـد بن الصـباح، أبنأنـا سـفیان بن عیینه، عن الزهری، عن عبـداللّه بن عبـداللّه بن عمر، عن إیـاس بن عبـداللّه بن أبی ذبـاب، قـال: قـال النبی(ص): لا تضـربن إماء اللّه فجاء عمر إلی النبی(ص) فقال: یا رسول اللّه قـد ذئر النساء علی أزواجهن. فأمر بضـربهن فضـربن، فطاف بآل محمـد(ص) طائف نساء کثیر. فلما أصـبح قال لقـد طاف اللیله بآل محمد سـبعون امرأه. کل امرأه تشتکی زوجها فلا تجدون أولئک خیارکم؛

رسول خدا فرمود: کنیزکان خدا (زنان) را کتک نزنید. عمر نزد ایشان آمده و گفت: ای رسول خدا، زنان بر شوهران سرکشـی می کننـد. پس رسول خـدا اجازه داد مردان زنان خود را بزنند. و زنانی کتک خوردند، پس از آن گروه بسـیاری از آنان گرد خانه پیامبر(ص) برای اعتراض جمع شدنـد. صـبح آن روز پیامبر فرمود: شب گذشـته هفتاد زن گرد خانه خویشان محمـد گرد آمده و از شوهران شان شکوه

داشتند. این مردان نیکان شما نیستند.»

این روایت با تعبیرهای مختلف در مستدرک حاکم نقل شده، و به صحت آن حکم شده است. و نیز در سنن دارمی، الطبقات الکبری، مسند حمیدی و مصنف ابن ابی شیبه نیز نقل شده است. ب در دسته ای دیگر رسول خدا(ص) با تعبیرهای عاطفی از زدن منع نموده است.

«محمّد بن یعقوب، عن حمید بن زیاد، عن الحسن بن محمد بن سماعه، عن غیر واحد، عن ابان، عن ابی مریم عن أبی جعفر(ع) قال: قال رسول اللّه ص): أیضرب احدکم امرأه ثم یضل معانقها؛

رسول خدا فرمود: چگونه شما مردان همسران تان را کتک می زنید و سپس او را در آغوش می گیرید.»

«أخبرنا محمد بن عمر، عن أبی حبیبه عن داود بن الحصین، عن أبی سفیان، عن أیوب، قال: جاءت امرأه إلی رسول اللّه ص) قد ضربها زوجها ضربا شدیدا، فقام رسول اللّه فأنکر ذلک و قال: یظل أحدکم یضرب امرأته ضرب العبد ثم یظل یعانقها و لا یستحیی؛

زنی نزد رسول خدا آمد و از کتک کاری شوهرش شکوه کرد. پیامبر این عمل را زشت شمرد و فرمود: چگونه شما مردان همسران تان را همچون بردگان کتک می زنید و سپس او را در آغوش می گیرید، آیا شرم نمی کنید؟»

این حدیث با تعبیرهای دیگر در مصنف عبدالرزاق، سنن دارمی، صحیح بخاری و سنن ابن ماجه در برخی از روایت ها از زدن به گونه های خاصی منع شده است:

«و فی حدیث الحولاء، بالسند المتقدم عن رسول اللّه ص) انه قال: فای رجل لطم امرأته لطمه، امر اللّه عز و جل مالک خازن النیران فیلطمه علی حی وجهه سبعین لطمه فی نار جهنم و ایّ رجل منکم وضع یده علی شعر امرأه مسلمه، سمر کفه بمسامیر

من نار؛

رسول خدا فرمود: هر مردی که بر زنش صدمه ای وارد کند، خداوند به نگهبان آتش دستور دهد که بر گونه او هفتاد ضربه در آتش دوزخ وارد سازد. هر مرد مسلمانی که به گیسوی زن مسلمانی چنگ زند، دست او با میخ های آتشین کوبیده خواهد شد.»

«عن النبی(ص) قال: أیما رجل ضرب أمرأته فوق ثلاث، أقامه اللّه یوم القیامه علی رؤوس الخلائق، فیفضحه فضیحه ینظر إلیه الاولون و الاخرون؛

رسول خدا فرمود: هر مردی که زنش را بیش از سه بار کتک زند خداوند او را در قیامت در حضور تمام انسان ها رسوا سازد.»

«عن رسول اللّه ص): أنه نهی عن ضرب النساء من غیر واجب؛

رسول خدا(ص) از کتک زدن زنان در غیر مورد واجب منع کردند.»

«عن النبی(ص) أنه قال: إنی أتعجب ممن یضرب امرأته و هو بالضرب أولی منها، لا- تضربوا نساءکم بالخشب، فإن فیه القصاص، و لکن اضربوهن بالجوع و العری، حتی تربحوا فی الدنیا و الاخره؛

رسول خدا(ص) فرمود: در شگفتم که مردی همسرش را کتک زند و خود سزاوارتر است. زنان را با چوب کتک نزنید، که قصاص دارد. بلکه زنان را با گرسنگی و برهنگی تنبیه کنید تا در دنیا و آخرت سود برید.»

«ابن جریج، قال: أخبرنی أبوقزعه إیّای و عطاء، عن رجل من بنی قشیر، عن أبیه، أنه سأل النبی(ص) ما حق امرأتی علیَّ؟ قال: تطعمها إذا طعمت، و تکسوها إذا اکتسیت، و لا تضرب الوجه، و لا تقبح؛

از پیامبر(ص) پرسید: همسرم چه حقی بر من دارد؟ رسول خدا فرمود: هر گاه غذا خوردی به او نیز غذا دهی، هر گاه که پوشاک تهیه کردی

برای او نیز فراهم سازی. به صورت زن آسیب نرسانی و زشتش نخوانی.» د در برخی روایت ها، زدن را مشروط به ارتکاب فحشای روشن و آشکار از سوی زن کرده است:

«حدثنا أبوبکر بن أبی شیبه ثنا الحسین بن علی، عن زائده، عن شبیب بن غرقده البارقی، عن سلیمان بن عمرو بن الاحوص، حدثنی أبی أنه شهد حجه الوداع مع رسول اللّه ص). فحمد اللّه و أثنی علیه، و ذکر و وعظ، ثم قال: استوصوا بالنساء خیرا فإنهن عوان عندکم، لیس تملکون منهن شیئا غیر ذلک، إلاـ أن یأتین بفاحشه مبینه. فإن فعلن فاهجروهن فی المضاجع و اضربوهن ضربا غیر مبرح. فإن أطعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلاً؛

سلیمان گوید: پدرم در حجه الوداع با پیامبر بود. رسول خدا سپاس خدا را گفت و مردم را موعظه کرد، آنگاه فرمود: زنان را سفارش خیر کنید. آنان اسیر دست شما هستند؛ جز نیکی حق ندارید با آنان رفتار کنید. مگر آنکه مرتکب فحشایی آشکار شوند. در آن صورت از بستر آنان کناره بگیرید، آنان را ملایم کتک زنید، و اگر از خلاف بازگشتند بهانه ای بر آنان مجویید.»

این روایت با تفاوت هایی در سنن ابن ماجه، مصنف ابن ابی شیبه و سنن ترمذی هم آمده است.

نکته قابل تأمل در این حدیث این است که پیامبر(ص) در سال آخر حیات خویش، زدن معمولی را مختص به ارتکاب فحشا از سوی زن می داند و آیه را به این فرضِ خاص اختصاص می دهد. ه••• رسول خدا(ص) خود هیچ گاه مرتکب چنین رفتاری نشد:

«حدثنا ابوبکر بن ابی شیبه، ثنا وکیع، عن هشام بن عروه، عن ابیه، عن عائشه، قالت: ما ضرب رسول اللّه ص) خادما له و لا امرأه و لا ضرب

بیده شیئا؛

عایشه گفت: رسول خدا هیچ گاه خدمتگزار یا زنی را کتک نزد.»

روایتی را که شیخ طوسی در کتاب مبسوط آورده و براساس آن فتوا داده است:

«عن أبی سلمه عن فاطمه بنت قیس، أن أباعمرو بن حفص، طلقها البته، و هو غائب فأرسل إلیها وکیله الشعیر فسخطته، فقال: و اللّه ما لک علینا من شی ء فجاءت رسول اللّه ص) فذکرت ذلک له، فقال: لیس لک نفقه فأمرها أن تعتد فی بیت أم شریک، ثم قال تلک امرأه یغشاها أصحابی، اعتدّی عند ابن أم مکتوم، فإنه رجل أعمی تضعین ثیابک، فإذا حللت فأذنینی، قالت: فلما حللت ذکرت له أن معویه بن أبی سفیان و أباجهم خطبانی، فقال: أما أبوالجهم، فلا یضع عصاه عن عاتقه و أما معویه فصعلوک لا مال له، انکحی أسامه؛

ابوعمرو بن حفص همسرش، فاطمه دختر قیس را طلاق غیابی داد و برایش مبلغی جو فرستاد. چون دختر قیس خشمگین گردید، ابوعمرو به وی گفت: به خدا سوگند چیزی از آنِ تو بر ذمه ما نیست. دختر قیس نزد رسول خدا آمد و ماجرا را باز گفت. رسول خدا فرمود: تو حق نفقه نداری و به او فرمان داد که در خانه ام شریک عدّه نگه دارد. سپس فرمود: ام شریک زنی است که اصحاب من گاه با وی دیدار می کنند. در خانه ام مکتوم که مرد نابینایی است و نزد او می توانی حجاب برگیری عدّه نگهدار و پس از پایان عدّه به من خبر ده. دختر قیس پس از پایان عدّه نزد پیامبر آمده و گفت: ابوجهم و معاویه از من خواستگاری کرده اند، چه کنم؟ پیامبر فرمود: ابوجهم همیشه عصایش بر سر زن بلند است و معاویه نیز مردی تنگ دست

است، با اسامه ازدواج کن.»

این روایت نشان می دهد که پیامبر دستور می دهد که به خواستگاری مردی که زن را کتک می زند جواب منفی دهد.

«... قلت یا رسول اللّه ص): إن لی امرأه فذکر من طول لسانها و بذائها، فقال: طلقها، قلت یا رسول اللّه ص)! إنها ذات صحبه و ولد، قال: فأمسکها و أمرها، فان لم یکن فیها خیر فستفعل، و لا تضرب ظعینتک ضرب أمتک؛

مردی به پیامبر گفت: زنی زبان دراز و بی حیا دارم چه کنم؟ پیامبر فرمود: او را طلاق ده. مرد گفت: همسری جز او ندارم و از او فرزند دارم. پیامبر فرمود: او را اصلاح کن و اگر سود نداشت در آینده طلاق ده، اما او را مانند کنیزان کتک مزن.» و در دسته ای دیگر از روایات، پیامبر(ص) فرمان می دهد مردان عصایی بر دیوار آویزان کنند، تا اهل و عیال هراسی داشته و مرتکب عصیان و نافرمانی نشوند. نمونه ای از این روایات چنین است:

«عن النبی(ص): علق السوط حیث یراه اهل البیت؛

رسول خدا فرمود، تازیانه را در جایی آویزان کنید که اهل خانه ببینند.»

«عن النبی(ص): علقوا السوط حیث یراه أهل البیت، فانه ادب لهم؛

رسول خدا فرمود: تازیانه را در جایی که اهل خانه ببینند آویزان کنید، این سبب تأدیب آنهاست.»

«عن ابی الدرداء قال: اوصانی خلیلی ابوالقاسم(ع) فقال: انفق من طولک علی اهلک و لا ترفع عصاک اخفهم فی اللّه

ابودردا گوید: رسول خدا به من توصیه کرد که از توان مالی بر اهل و عیالت انفاق کن. عصا را بالاـ مبر، و به خاطر خدا برایشان آسان گیر.»

در پایان این نوشتار یادآوری می گردد

که اصول یـاد شـده بر پایه نقل های مکرر و همسو با آیات قرآن کریم شـکل گرفته است. اگر در لابه لای سـخنان منسوب به پیـامبر مطـالبی یـافت شود که بـا این اصول همخوانی و سازگاری نـدارد، یا مجعولاتی است که فرهنگ های غیر دینی تحمیل کرده است و یـا اینکه نـاظر به شـرایط فرهنگی خـاص بوده و قابل تعمیم به همه دوران ها و زمان ها نیست و گاه نیز در ضـمن عملیات نقل، تصـحیف و تحریف هایی صورت پـذیرفته که سـخن را با این اصول ناسازگار می کنـد. توجه به این سه نکته در رفع تعارض و ناسازگاری ها لازم است.

البته تحلیل و حکم به اینکه چنین روایت هایی در کدام یک از این موارد قرار می گیرد، امری تخصصـی است که کارشناسـی های متناسب به خود را می طلبد و نمی توان بدون داشـتن تخصـص های لازم در این وادی گام برداشت. پیام زن -> بهمن و اسفند ۱۳۸۵، شماره ۱۷۹ و ۱۸۰ پدیدآورنده:مهدی مهریزی،

علم آموزی زن از دیدگاه قرآن

از آنجایی که شـمار دانشـمندان زن در تاریـخ نظام آموزش اسـلامی در مقایسه با مردها کمتر است، بعضـی هاپنداشـته اند در اسـلام محدودیتی درباره تحصیل زنان و دختران وجود دارد. زنان دانشمندی که کم و بیش نامشان در تاریخ برده شده به طور غیر رسـمی تحصـیل کرده انـد و شـیوه آموزشـی اسـلام ویژه مردان است. برای رفع این پنـدار طرح دو سؤال و پاسخ به آن ها ضرورت دارد: ۱ - آیا در اسلام تحصیل علم و دانش تنها به مردان اختصاص دارد و یا شامل زنان هم می شود؟

۲ - آیا آموزش در میان زنان و دختران مسـلمان در طول تاریـخ - به ویژه در صدر اسـلام- یک شـیوه رایج بوده است؟ زن و تحصیل

علم اسلام مرد و زن را در تدبیر شؤون زندگی به وسیله اراده و کار، مساوی می داند از این رو هر دو در تحصیل احتیاجات زندگی و آن چه مایه قوام حیات انسانی است یکسان می باشند. زن می تواند همانند مرد مستقلا کارکند و مالک نتیجه کار و کوشش خود شود. در صدور فرمان الهی فرقی بین زن و مرد نیست مگر در احکامی که ویژه یکی از ایشان است.

تحصیل علم و کسب دانش نیز از احکامی است که زن و مرد در آن مشترک می باشند و هرگز دین اسلام جنس راسد راه دانش اندوزی نمی داند. مرحوم علامه طباطبائی در تفسیرالمیزان، پس از نقل سرگذشت تاسف بار زن درطول تاریخ می گوید:

زن در تمام احکام عبادی و حقوق اجتماعی با مرد شریک است و در هر امری که مرداستقلال دارد، مانند: ارث، کسب، معامله، تعلیم و تربیت و دفاع از حقوق و غیره زن هم مستقل است، مگر در مواردی که با مقتضای طبیعتش مخالف باشد. (۱) بررسی آیات و روایات تمام آیات و روایاتی که درباره تحصیل علم و دانش وارد شده، همانند «یاایهاالناس و «یاایهاالذین آمنوا» عمومی است. و شامل زن ها هم می شود. اسلام «علم را نور و «جهل را ظلمت وعلم را بینایی و جهل را کوری می داند. در قرآن آمده است:

«قل هل یستوی الاعمی والبصیر ام هل تستوی الظلمات والنور... (۲) »;

بگو آیا چشم نابینای جاهل و دیده بینای عالم یکسان است؟ آیا ظلمات و تاریکی جهالت بانور علم و معرفت مساوی است؟

در آیه دیگر آمده است:

«هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون انما یتذکر اولوا الالباب (۳)

آیا آنان که به سلاح علم مجهزند با

آنـان که بـا جهل و نادانی دست به گریباننـد، با هم برابرنـد؟فقط اندیشـمندان تفاوت این دو گروه را درک می کننـد و امتیاز آنان را باز می یابند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز فرموده اند:

«طلب العلم فریضه علی کل مسلم

وقتی علم در دیـدگاه اسـلام نور و بینـایی است دستیابی به آن بر هر مسـلمانی فرض است. آیامی توان گفت که از نظر اسـلام تنهـا بر مردهـا لازم شـده که از ظلمت خارج شونـد و به روشـنایی برسـند، اما زنان چنین وظیفه ای ندارنـد و بایـد همچنان در ظلمت جهل و نادانی باقی بمانند؟!

آیه دیگری درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

«یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمه... (۴) »

پیامبر آمده است که آیات قرآن را بر مردم بخواند و روح آن ها را تزکیه کند و به آن ها کتاب و حکمت بیاموزد.

در آیه «تزکیه و «تعلیم با هم ذکر شده و به صیغه مذکر آمده است. آیا می شود یزکیهم ویعلمهم را منحصر به مردان دانست؟!

فقها می گویند بعضی عمومات و کلیات از «تخصیص ابا دارد و لحن و بیان به گونه ای است که قابل تخصیص نیست و مطلب آن چنان است که برای عقل قابل تبعیض نمی باشد. مثلا درباره علم و تقوی آمده است:

آیا کسانی که دانا و عالم هستند با کسانی که نادان و جاهلند، مساوی هستنددرباره «تقوا» هم گفته شده:

«ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض ام نجعل المتقین کالفجار (۵) ».

آیا آنهایی که ایمان دارنـد و عمل صالح انجام داده اند، آن ها را مانند فساد انگیزها قرارمی دهیم و آیا پرهیزگاران و فاسـقان را مانند هم قرار می دهیم؟

و باز فرموده:

«ان اکرمکم عندالله اتقاکم (۶) ».

در

همه این موارد صیغه ها مذکر است. آیا می توان ادعا کرد، آنچه درباره «تقوا» گفته شده اختصاص به مردها دارد و شامل زنان نیست؟ در این صورت زن ها باید از کلیه احکام و فرایض معاف باشند.

همچنین آیا می توان گفت فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله: «طلب العلم فریضه علی کل مسلم چون مسلم مذکر است تعبیر «کل مسلم شامل زنان نمی شود؟ هرگز. زیرااولا در بعضی نقل هایی که در کتب شیعه وارد شده کلمه «مسلمه نیز قید شده است:

«طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمه (۷)

تحصیل علم برای تمام مردان و زنان مسلمان واجب است.

ثانیا: این تعبیرات اطلاق دارد و مقید به رجولیت نیست و اختصاص از آن فهمیده نمی شود.«مسلم یعنی: مسلمان، چه مرد باشد چه زن. علاوه بر آن در همه نمونه هایی که شبیه این تعبیرهست، همین طور عمومیت دارد. مثلا در حدیث:

«المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه مسلمان آن است که سایر مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند.

بدیهی است که مقصود روایت این نیست که فقط مرد مسلمان اینطور باشد.

همچنین در روایت «المسلم اخ المسلم نمی توان گفت: چون نفرموده: «المسلمه اخت المسلمه پس دستور مخصوص مردها است.

گرچه کلمه «مسلم دو مفهوم دارد: یکی مسلمان بودن و دیگری مرد بودن اما بر همگان روشن است که در این موارد جنسیت مورد نظر نیست و در معنا دخالت ندارد. (۸)

تنها در مجموع روایات کتب حدیثی دو روایت (۹) آمده که از آموزش کتابت و سوره یوسف نهی کرده است. این دو روایت اولا: از حیث سند دارای اتقان نیستند و ثانیا: جنبه ارشادی و اخلاقی دارند. علاوه بر آن در

هر دو روایت به آموزش سوره «نور» سفارش شده است که خود گواه تاکید برآموختن است.

استاد شهید مطهری نیز درباره آموزش زنان می فرمایند: «خداوند فکر و استعداد درس خواندن را و میل و شوق به آن را همان طور که در مرد قرار داده در زن هم قرار داده و منع او چیزی جزجلوی استعداد خدا دادی را گرفتن نیست .

آموزش زن در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله جهاد مقدس پیکار با بی سوادی را از خانه خود آغاز کرده بود. بلاذری با سندروایت می کند که هنگام ظهور اسلام در مکه تنها هفده نفر با سواد بودند. وی پس از شمردن اسامی آن ها، از یک زن قرشی نام برده که در دوره جاهلیت مقارن ظهور اسلام خواندن و نوشتن می دانست. نام او «شفا» و دختر عبدالله بن عبد شمس بود. این زن مسلمان شده بود. و از مهاجران اولیه و از زنان فاضله به شمار می رود (۱۰) .

بلاذری می گوید:

این زن همان است که به دستور پیامبرصلی الله علیه وآله به حفصه همسر پیامبر کتابت آموخت (۱۱) .

بلاذری آنگاه چند زن از زنان مسلمان را نام می برد که در دوره اسلام، هم می خواندند و هم می نوشتند و یا تنها می خواندند. او نام «حفصه دختر عمر، «ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط عایشه دختر سعد، «کریمه دختر مقداد و بالاتر از همه «شفا» دختر عبدالله بن عدویه رامی نگارد. شفا به حفصه درس می داد و پیامبر از او خواست تا به حفصه پس از زناشویی با پیامبرهمچنان درس بدهد. پس حفصه، خواندن و نوشتن می دانسته است و نام او را جزء دارندگان مصاحف ضبط کرده اند . (۱۲)

از این جریـان معلوم می شود که پیـامبر اکرم صـلی الله علیه وآله برای زنـان خود معلم زن انتخاب کرده بودنـد این عمل پیامبر برای آمـوختن به دخـتران و زنـان الگـو و نمـونه ای شـد و دیری نپاییـد که در مـدینه افراد بـاسواد رو به فزونی نهادنـد و آمـار باسوادها به طور چشـمگیری بالا رفت، در میان زنان و دختران کسانی پیـدا شدند که خواندن و نوشـتن را فرا گرفتند. تعلیمات دینی پیامبرصـلی الله علیه وآله برای زنـان پیـامبر اکرم صـلی الله علیه وآله بخشـی از اوقـات خود را به آموزش زنـان در مسایل دینی اختصاص داده بود.بخاری به سند خود روایت کرده است که زنان به پیامبر گفتند:

مردان در استفاده از محضر شما بر ما پیشی گرفته اند. پس خود، روزی را به ما اختصاص بده.

آن حضـرت قبول کرد و روزی را به ایشـان اختصـاص داد و در آن روز به وعـظ و ارشاد زنان پرداخت (۱۳) و مرتب آنان را برای آموختن و دلگرم ساختن دیدار می کرد.

دخـتر پیـامبر اکرم و همسـران او در زمـان حیـات و پس از رحلت آن حضـرت مرجع در مسایـل دینی و فقهی بودنـد و «خـانه هریک از ایشان به منزله مـدرسه ای بود که طالبان دانش و حـدیث در آن اجتماع می کردنـد و به فراگرفتن احکام شـریعت و انواع دانش و حکمت سـر گرم می شدنـد. بین مردم و همسـران پیـامبر نیز پرده ای آویخته بود تا کسـی نتوانـد ایشان را ببینـد». (۱۴)

بزرگان صحابه بسیاری مسایل دقیق و مهم را از زنان پیامبر می پرسیدند. (۱۵) با این ترتیب زن درروزگار پیامبر و صدر اسلام یکی از مصادر دانش و مورد تایید دین و پذیرش جامعه بود (۱۶) رفتن زنان به مساجد برای ادای

نماز در آن زمان کاری عادی و معمول بود. و این رفت و آمد فرصت مناسبی بود تا در مجالس علمی که از سوی بزرگان صحابه در مساجد برپا می شد حضور یابند. داستان آن زن که پیشنهاد عمر را درباره پایین آوردن میزان مهریه ها رد کرد و عمر پس از شنیدن دلیل وی،رجوع به حق کرد، مشهور است و این خود دلیلی است بر اینکه آزادی اندیشه برای مردها و زن هایکسان بوده است. (۱۷) زنان معلم و محدث برخی از زنان در تعلیم مردم به همسران پیامبر اقتدا می کردند. بنا به گفته ابن خلکان مادر حسن بصری که در سده اول هجری زندگی می کرده برای زنان داستان های دینی تعریف می کرد و باسخنان پندآمیز آنان را موعظه و ارشاد می کرد و این در زمانی بود که پسرش حسن به نقل داستان های دینی و تشکیل مجالس درس برای مردها می پرداخت (۱۸) .

مساجد، مراکز تعلیمات عمومی بود که زنان نیز می توانستند به آن رفت و آمد کنند و درمجالس علمی آن حضور یابند. زنان در صدر اسلام نه تنها از حق تحصیل دانش برخوردار بودندبلکه این حق را هم داشتند که به تعلیم و نشر دانش بین زنان و مردان بپردازند و در بین آنان معلمان و استادانی در بخش های مختلف علوم اسلامی وجود داشت، به ویژه در زمینه علم حدیث که زنان می توانستند در آن رشته به درجه استادی نایل شوند و در این باره با محدثان و حافظان بزرگ به قابت برخیزند و نمونه بارزی در امانت و عدالت باشند. کار زنان محدث به جایی رسید که علما و ناقدان حدیث اعتبار و اعتماد کاملی برای آنان قایل شدند که بسیاری از بزرگان از بین دانشمندان مشهور اسلام

نتوانستند به این مرتبه از اعتماد نایل شوند.

ذهبی در کتاب میزان الاعتدال فی نقدالرجال که آن را به نقد راویان حدیث و میزان صداقت و جایگاه علمی ایشان اختصاص داده، در باب زنان محدث می گوید:

من از بین زنان محدث کسی را نمی شناسم که در این زمینه متهم و متروک شده باشد. (۱۹)

استادان زن غالبا در مساجد و یا اماکن عمومی به تدریس و بیان حدیث می پرداختند و شنیدن حدیث و مسایل علمی در محضر زنان در خانه ها و با اجازه از همسران ایشان صورت می گرفت (۲۰) .

ابن حجر عسقلانی در کتاب خود الاصابه از تعداد ۱۵۵۲ نفر (۲۱) ابن اثیر در کتاب «اسدالغابه بیش هزار از نفر از زنان صحابه رسول خدا نام می برند، که مصادر فقه و حدیث و تفسیر و تاریخ و سیره بوده اند (۲۲) و هر کدام مانند مردها به علوم مختلف وارد بوده اند. مشهورترین دانشمندان زن از صحابه

ام سلمه او دارای منزلتی والا در علم و روایت حدیث می باشد و پس از خدیجه فاضل ترین وپرهیزگارترین زنان پیغمبرصلی الله علیه وآله و داناترین آن ها به کتاب و سنت است. تا جایی که عایشه به او گفته است:

تو نخستین بانوی مهاجر از زنان رسول خداصلی الله علیه وآله می باشی و تو بزرگ مادران مؤمنان هستی و جبرئیل بیشتر در خانه تو می بود. (۲۳)

ام سلمه از فقهای زنان صحابه به شمار می رفت (۲۴) درباره علم و اجتهاد او کافی است که بگوییم جابربن عبدالله انصاری صحابی بزرگوار با همه شکوهی که در میان صحابه داشت به او مراجعه می کرد و به فتوای او عمل می نمود. (۲۵)

احادیثی که ام سلمه از پیغمبر روایت کرده است، بالغ بر ۳۷۸ حدیث می باشد (۲۶) و

روایات او درفضیلت علی علیه السلام معروف است (۲۷) و اشعاری که مورخان از این بانوی گرانقدر ذکر کرده اند درباره ولایت اهل بیت علیهما السلام می باشد. (۲۸) ام اسلم او از زنان صحابه بوده و زمان امام سجادعلیه السلام و فیض حضور آن حضرت را نیز درک کرده بود.ایشان کتب بسیاری خوانده و به همین جهت به «قاریه الکتب موصوف بوده همچنین به جهت روایت قضیه سنگ ریزه (۲۹) به «صاحبه الحصاه نیز معروف شد. و به مدلول همین روایت بسیار باجلالت و مورد توجه خاندان عصمت بوده است. (۳۰) ام جمیل فاطمه دختر مجلل بن عبدالله بن قیس، از فضلا و ادبای زنان و از سابقین به دین مقدس اسلام بود. او با حاطب بن حارث بن مغیره ازدواج کرد و دو پسر به نام های محمد و حارث از وی به وجود آمد. ایشان با شوهرش به حبشه رفته و بعد از مرگ شوهر با پسرهایش به مدینه برگشته است. او برای بهبودی پسرش محمد که به آتش سوخته بود، شرفیاب حضور مبارک پیامبرصلی الله علیه وآله گردید و تقاضای دعای خیر کرد و در اثر دعای آن حضرت پسرش شفا یافت. (۳۱) ام رعله قشیریه وی از زنان صحابه و عالم و شاعر و بسیار فصیح بود و از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت نقل کرده است.روزی به خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رسید و عرض کرد:

السلام علیك یا رسول الله و رحمه الله و برکاته انا ذوات الخدور و محل ازرالبعول و مربیات الاولاد و ممهدات المهاد و لاحظ لنا فی الجیش الاعظم فعلمناشیئا یقربنا الی الله عزوجل.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در جواب او فرمود:

اگر شما زنان از ذکر خدا غافل نباشید و

چشم خود را از نامحرم ببندید و به گونه ای صحبت نکنید که مرد اجنبی بشنود، شما ماجور و مثاب خواهید بود. (۳۲)

ام رعله بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، حسنین علیهما السلام «در برگرفته و کوچه های مدینه را گردیده واشک می ریخته است و چون به در خانه فاطمه علیها السلام رسید این بیت را انشا کرد:

یادار فاطمه المعمحور ساحتها هیجت لی حزنا حییت من دار (۳۳) نسیبه بنت الحارث ام عطیه ایشان از زنان فاضله صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شمرده می شد که در بیعت رضوان و جنگ های پیامبرصلی الله علیه وآله شرکت داشته و مجروحین را مداوا می کرد. جمعی از صحابه و علمای تابعین در بصره غسل میت را از او گرفتند و از پیامبر اکرم روایت نقل کرده است. (۳۴) معاذه غفاریه از زنان فاضل و عالم عصر خود و انیس رسول خدا در سفرها بود. وی می گوید:

من با رسول خدا انس بسیاری داشتم -یعنی به خانه اش رفت و آمد می کردم- چون در سفرهابرای مداوای زخمیان و پرستاری بیماران با وی می رفتم. روزی داخل خانه عایشه شدم، دیدم علی علیه السلام بیرون می آید و رسول خدا در غیاب علی علیه السلام به عایشه می گوید:

«ان هذا احب الرجال الی و اکرمهم علی فاعرفی له حقه و اکرمی مثواه .

این مرد، محبوب ترین و گرامی ترین مردان است نزد من. حق او را بشناس و احترامش راداشته باش. (۳۵)

ام حکیم بیضا، دختر عبدالمطلب و عمه رسول اکرم صلی الله علیه وآله او از زنان فاضله و خردمند بنی هاشم و ادیب و فصیح و بلیغ بود و به هر یک از «بیضا» و«قبه الدیباج موصوف و ملقب و

در نظم شعر نیز طبعی وقاد داشته است، حسب الامر پدر در حال حیاتش مرثیه ای برای او گفته که از ابیات آن است:

الا یا عین جودی و استهلی و بکی ذا النـدی والمکرمات الا یا عین و یحک اسعدینی بدمع من دموع هاطلات (۳۶) ام الدرداء خیره دختر ابو حدرد اسلمیه و زن ابوالدرداء عامربن حارث از فضلا و محدثین زنان صحابی بوده که احادیث بسیاری از رسول اکرم صلی الله علیه وآله و شوهرش استماع و روایت کرده است. (۳۷) ام الـدرداء هجیمه دختر حبی زن دیگر ابوالدرداء او نیز محدث و عالم و زاهد بوده از سلمان و شوهر خود روایت می کرد. پیوسته به نماز وعبادت اشتغال داشت و دوستدار مجالس علما بود. شش ماه در بیت المقدس و شش ماه دردمشق اقامت می کرد (۳۸) . اسماء بنت عمیس خواهر میمونه همسر رسول خداصلی الله علیه وآله:

او از زنـان فاضـل و بزرگوار روزگـار خویش و از اولین گرونـدگان به اسـلام بود که همراه همسـرش جعفر طیار، برای پیشبرد اسلام به حبشه مهاجرت کرد و در سال فتح خیبر در سال هشتم به مدینه بازگشت او پس از شهادت جعفر، در سال هشتم با ابوبکر ازدواج کرد.

اسما، این صحابی جلیل القدر و راوی موثق رسول خداصلی الله علیه وآله مادر محمدبن ابی بکر است که درباره او گفته اند: نجابت محمدبن ابی بکر از جانب مادرش بود. (۳۹)

اسما از شهود و از تکـذیب کننـدگان حـدیث جعلی «نحن معاشر الانبیاء لانورث، ما ترکناه صدقه (۴۰) و از راویـان معروف حدیث «ردالشمس برای علی علیه السلام در زمان پیامبر است. (۴۱) اسما ازراویان حدیث غدیر است. قریب سی تن از بزرگان حدیث شیعه و سنی از اسما روایت نقل کرده واو

را توثیق کرده اند (۴۲) . شیخ صدوق نیز در «فقیه از ایشان روایاتی نقل کرده است. در کتب روایی تعداد روایاتی که از ایشان نقل شده به شصت عدد می رسد. اروی دختر حارث بن عبدالمطلب صحابی رسول اکرم صلی الله علیه وآله و از بانوان فصیح و بلیغ بود. وی در برابر معاویه، ناحق بودن خلافت اوو اسلام نیاوردن او را (تا فتح مکه) به رخش کشید و از امانتداری علی علیه السلام و عمل آن حضرت به احکام الهی سخن گفت و عمر و بن عاص و سعید بن عاص و مروان را مفتضح ساخت و شعری در فضایل امیرالمؤمنین سرود و صفات آن حضرت را برشمرد. (۴۳) ام سنان او دختر جشمه یا خیثمه و از شعرا و فضلای عرب و موصوف به حسن ادب است و در نظم ونثر مهارت داشت. لطافت معانی را با فصاحت الفاظ توام می داشت، اشعار او، که در مدح اهل بیت طهارت علیهما السلام سروده و قبیله خود «بنی مذحج را به نصرت و یاری ایشان ترغیب نموده برهان قاطع این مدعا است. (۴۴)

اینها نمونه هایی بودند از زنان صحابه که در زمان پیامبر اکرم به فضل و دانش معروف بودند.طبق گزارش های مورخان بسیاری از زنان در عصر پیامبر در کهولت سواد آموختند. (۴۵)

اسلام برای پیکار با جهل و بی سوادی، روزنه ای تازه و وسیع به سوی افق های بی کران دانایی وآگاهی گشود و زنجیر از پای درک و شوق انسان ها برگرفت. دانستن و علم آموختن برای همگان نه تنها آزاد که یک «فریضه شد.

به برکت تعالیم اسلام و دستور پیامبر خیراندیش اسلام بود که زنان همدوش مردان به دانش آموزی روی آوردند. این کار، با توجه به شرایط دشوار و

ناسازگاری که آن زمان فراروی زنان قرار داشت به راستی یک انقلاب بود، روش نوین پیامبرصلی الله علیه وآله در آموزش زنان و یکسان شمردن آنان با مردان یک انقلاب عظیم فرهنگی بود که جهان اسلام را فرا گرفت و فضا را عطرآگین ساخت. (۴۶) آموزش زنان در دولت علوی در دولت علوی نیز مبارزه با جهل و بی سوادی در اولویت بود. اصرار امام به این بود که جهل راریشه کن کند و علم را به جای آن در مغزها جایگزین سازد. جهان اسلام همه آشیان علم گردد وگرنه دست کم مراکز حکومت اسلامی کانون علم باشد. و درس نخوانده و تحصیل نکرده شاغل شغلی در دولت نباشد. امام علی علیه السلام در خطبه ای که ذکری از آل محمدصلی الله علیه وآله و آشیانه آن ها می کندمی فرماید:

«فانهم عیش العلم و موت الجهل. هم الذین یخبرکم حکمهم عن علمهم و صمتهم عن منطقهم...» (۴۷)

آنان حیات علم و مرگ جهل اند، آنان که حکمشان شما را از علمشان و خاموشی شان ازگفتارشان و ظاهرشان از باطنشان آگاه می سازد.

بر اهل دقت فرق عبارت «عیش علم با تعبیرات دیگر مثل عالم اند و ذوعلم اند، پوشیده نیست. کسی «عیش علم خواهد بود که تمام زندگیش مصروف علم شود و وسایل تحصیل علم رافراهم کند، اهل علم را تشویق کند و آن ها را بزرگ شمارد و راه به کوی علم برای همه باز کند.

از این رو دربار کوفه در عهد امام علیه السلام غلغله ای از علم و تعلم بوده و شعاع علمش تا امروزمی تابد. چه نشانی بهتر از «نهج البلاغه که جمع آوری اندکی از بسیار کوفه است و تاکنون مانده و هنوزستاره وار می درخشد و بر همه تفوق دارد.

به طور کلی، این خاندان معدن علم

و معـارف و گنجینه حکمت بوده انـد وابسـتگان به این بیت نیز عمـدتا همه از فضـل و کمال آنان بهره منـد بوده و همسـران و دختران این خانـدان عـالم ترین وفاضل ترین زنان زمان خود بوده انـد که چنـد نمونه از آنان را در زیر می آوریم: ام کلثوم او که دختر امیرالمؤمنین علیه السـلام و فـاطمه زهراعلیهـا السـلام است در سال شـشم هجری به دنیا آمـد و در سال ۵۴ هجری در حال حیات برادرانش امام حسن و امام حسـین علیهما السـلام در مدینه رحلت فرمود. صاحبان کتب انساب و سـیره، او را زینب صغری، ام کلثوم کبری و رقیه نامیده اند. (۴۸)

ام کلثوم را در زمره اصحاب رسول خدا نیز ذکر کرده اند. (۴۹) لیکن ابن سعد او را از جمله کسانی نام برده که از غیر رسول خداصلی الله علیه وآله روایت کرده اند. (۵۰) مرحوم مامقانی درباره او می نویسد:

«زنی جلیـل القـدر زیرک و بلیـغ بـود و مـن او را از ثقـات می دانم (۵۱) زینب کـبری دختر امیرالمؤمنین علیه السـلام و فـاطمه زهراعلیها السـلام است و یکی دیگر از راویان حـدیث از امیر مؤمنان است که در زمان حیات پیامبر اکرم به دنیا آمـد و به سال ۶۱ یا ۶۲ بـدرود حیـات گفت، از ایشان به صـدیقه صـغری، عقیله بنی هاشم، عالمه غیر معلمه و غیر مفهمه یاد شـده است این بانوی بزرگواردر فصاحت و بلاغت، زهـد و تقوا، عبادت و تهجد همانند پدر و مادر گرامی اش بود. هر گاه لب به سـخن می گشـود چنـان بود که گویـا علی علیه السـلام سـخن می گفت. مرتبه عقـل و دانش و عفت و عصـمت آن حضـرت بر همگـان مشـهود است. سـخنان زینب کبری پس از شـهادت برادرش و خطبه هـای او دربـازار کوفه و مجلس یزیـد همگان را به حیرت واداشت.

امام سجادعلیه السلام خطاب به ایشان فرمود:

«انت بحمدالله عالمه غیر معلمه و فهمه غیر مفهمه (۵۲) امام سجادعلیه السلام و جابربن عبدالله انصاری، فاطمه بنت الحسین، محمدبن عمرو، عطاءبن سائب و عباد عامری از زینب کبری روایت نقل کرده اند و آن حضرت از مادرش و پدرش و اسماء بنت عمیس وام ایمن روایت کرده است. (۵۳)

مؤلف کتاب «خصایص زینبیه می نویسد: پی نوشتها : ۱) تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۸۴، ترجمه ج ۲، ص ۳۸۳.

۲) رعد (۱۳): ۱۶.

۳) زمر (۳۹): ۹ .

۴) جمعه (۶۲): ۲.

۵) ص (۳۸): ۲۸ .

۶) حجرات (۴۹): ۱۳.

۷) بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۲.

۸) مقایسه شود با مقاله استاد شهید مطهری در کتاب «گفتار ما» سال دوم صص ۱۲۲-۱۳۶.

۹) وسایل الشیعه، ج ۱۴، صص ۱۲۷-۱۲۶.

۱۰) الاصابه، کتاب النساءات، ص ۶۱۹ و تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۴۲۸ و طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۱۹۶.

۱۱) فتوح البلدان بلاذری، صص ۴۵۹-۴۵۸، طبع مصر. پایگاه تخصصی حجاب

جایگاه ممتاز زن در قرآن

جایگاه ممتاز زن در قرآن و پاسخ به چند شبههی، یکی از آن مقالات بود. گزارشی که در پی می آید، خلاصه ای از آن است.

نویسنده مقاله پس از پرداختن به پیشینه تاریخی خدشه دار شدن ارجمندی و کرامت زن در تاریخ انسان، به ویژه در دوران جاهلیت و نقش عظیم اسلام در نشاندن وی در جایگاه رفیع و کریمانه خود، به آیات متعددی برای اثبات این حقیقت استناد جسته است و بر آن است که آنچه از کلیت قرآن استفاده می شود، تأکید بر انسانیّت زن و مرد است، نه جنسیّت آنان. وی در ادامه، مقاله خویش را در ده عنوان تنظیم نموده است:

۱. کرامت انسانی زن

از نگاه قرآن: ویژگیهای متفاوت روحی، جسمی و عقلانی زن و مرد، ریشه در ضرورت زندگی فردی و حیات اجتماعی آنان دارد و همین ویژگیهای نفسانی و عقلانی است که این دو جنس را در آفرینش ذاتی از هم جدا ساخته و تفاوتهایی را در وظایف آنان در عرصه زندگی به وجود آورده است؛ تقسیمی عادلانه و متناسب با توانمندیهای هر یک و عدالتی فراگیر در عرصه تکلیف و اختیار است که ناشی از عملکرد حکیمانه خداوند نسبت به آنان است.

۲. تساوی زن و مرد: در این بخش نویسنده ضمن بررسی آیاتی چند و پرداخت عالمانه به آیه «الرجال قوّامون علی النساء» که ممکن است شائبه برتری مرد را بر زن برساند، بیان می کند که منظور از این آیه، برتری مرد بر زن نیست، بلکه حاکی از نوعی تقسیم پذیری مسؤولیتهاست که از یک سو وظیفه حمل و نگه داری و تربیت فرزند را بر عهده زن سپرده و از سویی مسؤولیت سنگین مراقبت، حفاظت و تأمین نیازهای معیشتی و اقتصادی خانواده را بر دوش مرد نهاده است و این تفاوت و تقسیم کار، ریشه در طبیعت انسان و توانمندیهای طرفین دارد.

۳. همسانی دختر و پسر: نگارنده در این قسمت، پس از نقد فرهنگ غلط جاهلیت قبل از اسلام و خرافه نسبت دادن دختران به خدا و پسران را از آنِ خود دانستن، بر آن است که آنچه آیات به آن نظر دارد، برملا ساختن و آشکار نمودن سخافت این عقاید است، نه برتری پسران بر دختران.

۴. ارث زن: چهارمین موضوع مورد بح نویسنده، دو برابر بودن ارث مرد نسبت به زن است که

ضمن اشـاره به فرهنگ جاهلیت که اساسا برای زن، هیـچ گونه ارثی را قائل نبود و سنّت شـکنی اسـلام که برای زن، همچون مردان، ارث قائـل شـد، بر نـاحق بودن تفکر جاهلی پای می فشارد و در ادامه می گویـد: دو برابر بودن ارث مرد نسـبت به زن، هیچ دلیلی بر برتری مرد نسبت به زن نیست، بلکه نوعی تعدیل در فرایند کار و مسؤولیت پذیری در تأمین زندگی است که در قبـال عهـده داری تـأمین نفقه زن و تـأمین زنـدگی خانوادگی، مهریه و برای ایجاد تعادل در درآمـد، ارث زن، نصف مرد قرار داده شده است.

وی در ادامه، ضمن ردّ برخی توجیهات که بر آن است این تفاوت در ارث را نوعی سفارش شرع تلقی کند و نه یک واجب و یا این که این مربوط به زمان خاصـی بوده و اینک موضوع عوض شـده و در نتیجه، حکم نیز از میان برداشـته شده و یا این که در آغاز، این کار واجب بوده، امّا دلیلی بر تداوم وجوب نداریم، مستدلاً به این شبهات پاسخ داده است.

۵. دیـه زن: در ایـن بخش نویسـنده ضـمن اشـاره بـه تـأثیرات و پیامـدهای اقتصـادی متفـاوت فقـدان مـادر و پـدر در زنـدگی خانوادگی و تأثیرگذاری در سـرنوشت فرزندان، توضیح می دهد که دیه، نوعی جبران خسارت و ترمیم خلأها و کمبودهاست و شارع با این اقـدام؛ یعنی نصف بودن دیه زن نسـبت به مرد، در واقع دست به نوعی عمل حکیمانه زده است و اقـدام به نوعی تدبیر عاقلانه کرده است و هرگز نشانی از برتری مرد نسبت به زن نیست. در ادامه با اشاره به فتوای یکی از فقهای معاصر مبنی

بر تساوی دیه زن و مرد با استناد به روایات متعدد و فتاوای فقها خدشه دار بودن این فتوا را اثبات می کند.

۶ . شـهادت زن: ششمین موضوعی کـ نویسنده با توجّه به آیه ۲۸۲ بقره، بدان پرداخته، شـهادت دو زن به جای یک مرد است که با اسـتدلال به روایات مربوط به این بحث و استفاده از بیانات مفسّران، به این نتیجه می رسد که این جا سخن از شهادت دو زن نیست، بلکه سخن از تکمیل یک شهادت است که اگر یکی از دو زن، چیزی را از جریان فراموش کرده باشد، با تذکّر فرد دیگر، نقص برطرف گردد، ولی همیـن مسـأله در مرد، عکس اسـت کـه نـه تنهـا دو نفر را بـا هم نمی آورد که جداجـدا بـاید شهادت دهنـد و اگر یکی از مختصات را طرفی فراموش کرد، از حجیّت می افتـد و دیگری نمی توانـد آن را جبران کنـد و در مقابل، طرف دیگر نیز چون تنها شده و بیّنه حاصل نشده، شـهادتش مسموع نیست؛ به عکس آنچه درباره زن ذکر شد و فلسفه این موضوع، آن است که زنان مثل مردان، اشـتغال زیادی به مسائل مالی و اجتماعی ندارنـد، لذا در معرض نسـیان و فراموشـی بیشتری قرار دارند، بر همین اساس، نفر دوم برای رفع نقص است که باید با هم باشند. پس از این موضوع نیز هرگز برتری مرد نسبت به زن استفاده نمی شود؛ چون این جا بحث از دو نفر بودن نیست، بلکه سخن از مکمّل بودن است.

۷. طلاق، عـدّه و زمان عـدّه: هفتمین موضوع و یا در واقع، شـبهه ای کـ نویسـنده مطرح کرده و بـدان پاسخ گفته است، مسأله یکسویه حق

طلاق در دست مرد است که ممکن است گفته شود این خود باعث شده که زن همچون بازیچه ای در دست مرد باشد تا هر وقت بخواهد، از او بهره گیرد و هرگاه نخواست، او را طرد کند.

نویسنده در برابر این شبهه، با بهره گیری از دیدگاههای مفسران قدیم و جدید؛ همچون «ابن عباس» و «محمّد عبده» و نیز استناد به فتوای فقهای بزرگ قدیم و معاصر؛ همچون «علاّمه ابوالصلاح حلبی»، «ابن زهره» و «امام خمینی رحمه الله » نتیجه گرفته است که اولاً، اسلام با محدود ساختن طلاق، شرایط خاص سنّت زشتی که در جاهلیت مرسوم بود که مرد به طور مطلق، هرگاه می خواست، زن را طلاق می داد و هر زمانی که می خواست، مراجعه می کرد، با تحریم رجوع به زن پس از سه طلاق و نیز عدم امکان رجوع در طلاق خلع و مبارات، مسأله را تعدیل کرد.

ثانیا، طلاق، سه قسمت است که طلاق رجعی به دست مرد و طلاق خلع، خواسته زن، و مرد موظّف به انجام آن است و طلاق مبارات، خواسته طرفین است. پس نوعی تقسیم عادلانه حق تصمیم گیری است.

ثالثا، زن می تواند در ضمن عقد، شرایطی را بر مرد تحمیل کند؛ از جمله حق تکفّل طلاق که خود به طور مطلق یا مشروط، بتواند خود را مطلّقه کند؛ چنان که در مهرنامه های نظام جمهوری اسلامی، در بیش از ده مورد؛ مثل عدم تأمین نفقه زن از ناحیه مرد، اعتیاد، یا ازدواج مجدد و... زن می تواند خود را مطلّقه کند.

نویسنده در ضمن این بحث، نگاه نقدآمیزی نسبت به گفته یکی از حقوقدانان ایرانی دارد که مسأله طلاق را ناشی از تأثیرپذیری

دوران جاهلیت دانسته است و نیز بر نظریه «صاحب جواهر» که در وجوب طلاق بر مرد در مسأله خلع تشکیک کرده، ایراداتی وارد ساخته است و سرانجام با استفاده از قاعده «لا ضرر و لا ضرار» و قاعده «نفی حرج» و... بر لزوم موضوع، استدلال کرده است.

۸. تنبیه بدنی: از جمله خرده گیریهایی که بر اسلام شده، اجازه تنبیه بدنی زن طبق آیه ۳۴ سوره نساء است که این را نوعی هتک حرمت انسانی زن شمرده اند. نگارنده مقاله در پاسخ گویی به این شبهه، ضمن بیان واقعیتهای تاریخی دوران جاهلیت عرب و حتّی کشورهای متمدنی چون ایران و روم و تضییع حقوق زنان در این مجامع و حمایت همه جانبه اسلام از زن در چنین شرایطی، به توضیح این آیه می پردازد و این آیه را جزء منسوخات تمهیدی می شمارد که با گذشت زمان مشخص می شود و با توجّه به تمهیداتی که شارع از آغاز تا پایان انجام داده، این موضوع مبرهن می شود که اولاً، اگر چنین حقّی به مرد که عهده دار نظام خانواده است داده شد، برای جلوگیری از اشکالات و تخلفاتی است که ممکن است نظام خانواده را به هم ریزد. با توجّه به روایات متعدد و عملکرد صاحب شریعت، مشخص می گردد که این موضوع را در طی مدت زندگانی خود، کلاً ریشه کن ساخته است؛ چون از یک سو با تأکیداتی که می ورزد؛ که تنبیه نباید کمترین دردی داشته باشد و از سویی، روایات بر این نکته اصرار دارد که هیچ گاه تنبیه بدنی نسبت به زن نباید انجام گیرد و بر این منع تأکید هم ورزیده است و سوم این که بر شأن

رفیع و مقام منیع زن اصـرار ورزیـده است و محبّت و رحمت و عطوفت نسـبت به وی را با سـفارشات اکیـد مطرح کرده است. سپس بـا تـوجّه بـه سـفارش در چشـم پوشـی مرد از خطاهـای زن، نـتیجه گیری می کنـد کـه آیه، منسـوخ به این سـفارشات و تأکیدات است؛ به خاطر آنچه ذکر شد و مخالفت صریح پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با تنبیه بدنی.

۹ . پوشـش حجاب: یکی دیگر از شـبهاتی کـ نویسنده در مقاله مطرح و بدان پاسخ داده است، مسأله پوشش زن است که آیا این نوعی بی حرمتی و نفی آزادی از زن تلقی نمی شود؟

نویسـنده ضـمن بیان پیامـدهای مثبت عفاف و پوشـش زن، هم در صـیانت و حفاظت از خود زن و هم تأثیرات شـگرفی که در بهـداشت روانی و اجتمـاعی افراد جامعه می گـذارد و ره آوردهای بی بنـدوباری در کشورهایی که مسأله عفاف و پوشـش را نادیده گرفته اند، بر ضـرورت پوشـش با اسـتناد به آیات و روایات و تأکید بر بهره وری جنسـی در محدوده تشرّع و شریعت و حفظ حرمت زن پرداخته است.

۱۰. چند همسـری (تعدد زوجات): آخرین بحث مقاله، ایراد بر مسأله جواز چند همسـری در اسلام است که این را عامل تحقیر زن و خدشه دار شدن حیثیت انسانی او دانسته اند.

نویسـنده ضمن اشاره به این که آیه دوم و سوم سوره نساء در شرایط اجتماعی خاصّی نازل شده است و ناظر به حلّ یکـ مسأله مهم اجتمـاعی بوده است، بـا نظر به نقش دین و پیـام دهی آن برای کـل انسان و موظّف بودن حکومت دینی در جهت رهایی انسانهای گرفتار استکبار و استعمار و وجود جنگهای ناخواسته و مشکلاتی که پیامد طبیعی جنگهاست؛

از جمله: بی سرپرستی زنان و فرزندان برخی از افراد کشته شده در میادین جنگ، خواه ناخواه یکی از این سه راه را باید پیمود: یا اکتفای مرد به یک همسر و بی همسر ماندن دیگر زنان و یا اکتفا به یک همسر شرعی و ارتباط نامشروع با دیگران و یا ازدواج با بیش از یک همسر. نخستین راه، خلاف طبیعت و فطرت، دومی، خلاف شریعت و سومی، موافق عقل و شرع است.

اسلام با این تدبیر حکیمانه، در شرایط خاص و بحرانی، هم جلو پیامدهای ناگوار اجتماعی و هم فردی را گرفته است و هم راه حل عاقلانه و صحیحی را ارائه نموده است؛ با تأکید بر این که در این موضوع، عدالت، یک اصل حاکم در مسأله چندهمسری است و کسی که توان آن را ندارد، حق چنین عملی را ندارد.

سرانجام، پایان بخش مقاله، موضوع چندهمسری پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم است که در نگاشته های بعضی از مستشرقان به عنوان یک اشکال مطرح شده است نویسنده با توضیحات مبسوط بر چگونگی این ازدواجها و این که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اولین همسرش بیش از دو دهه از او مسنتر بود و تا سن پنجاه سالگی با او به سر برد، می نویسد: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تنها از سال پنجاه به بعد در طی کمتر از پنج سال، هفت زن و در طی هفت سال آخر عمر در دوران کهولت، نُه زن اختیار کرد که این خود نشان دهنده این است که این همسرگزینیهای متعدد، صرفا جنبه سیاسی اجتماعی داشته و از روی هوا و هوس نبوده است. افزون بر این که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، جز از دو نفر از این زنان، فرزندی

نداشته است. محمد هادی معرفت

اهتمام قرآن به شخصیت زن

نوع کمالا ـتی را که قرآن کریم برای زن ذکر می کنـد، برای آن است که هرجـا قرآن یـک خطری را احسـاس بکنـد، بیش از پیش روی آن تکیه می کندمثلا: هنگام ظهور قرآن که توحید در خطر بود وشـرک رواج داشت، برای تثبیت توحید وسرکوب شرک، آیات فراوانی نازل شد به همین جهت چون در ایام نزول قرآن حرمت زن محفوظ نبود، لذا بیش از حد توقع وانتظار بر مساله حرمت زن تکیه نموده ودر تمام شؤون برای او سـهمی قائل شـده وتصـریح به یگانگی او با مردم در مقام انسانیت نموده است.

هرگاه که قرآن داسـتانها وقصص را نقل می کند وملاک ارزش را در شؤون گوناگون آن مشخص می کند، مشاهده می شود که نوع مسائل ارزشـی را هم در ضمن داستانهایی نقل می کند که نقش اول آن را زن به عهده دارد وهم در ضمن داستانهایی که نقش اول آن را مرد به عهـده دارد. قوای سه گـانه نفس در نهاد انسان سه قوه نهفته است، قوه جاذبه، قوه دافعه وقوه تفکر، وقرآن کریم جنود عقـل وجهل را که همه آنها به جان بر می گرددو در بعضـی از روایات تعـداد آنها صـد وپنجاه عـدد است، هفتاد وپنـج عـدد سپاه عقل، وهفتاد وپنـج عدد سـپاه جهل وذکر تعداد به عنوان نمونه وتمثیل است نه تعیین (۱) در سه بخش تصـویر می کنـد، بخشـی از اینهـا مربـوط بـه علم، دانش وانـدیشه است وبخش دیگر مربـوط به جـاذبه می باشـد که از او بهخ شهوت یاد می شود وبخش دیگر به نام غضب ومربوط به دافعه است.

آنچه ما در خود می بینیم واز دیگران به یاد داریم

این است که همه کارها انسان در این سه بخش خلاصه می شود واگر کتابهای اخلاقی روی این سه معیار تکیه می کننـد برای این است که اخلاق برای تربیت نفس وقوای نفس است وآنچه تاکنون کشف شده همین سه قوه است.

انسان انـدیشه ای دارد ونیروی که می اندیشـد، جاذبه ای دارد ونیرویی که جـذب می کند، دافعه ای دارد ونیرویی که دفع می کند. همه کارهای انسان به این سه شان بر می گردد و «عدالت کبری تعدیل این سه نیرو می باشد.

قرآن کریم بعـد از ذکر همه این فضائل، برای تک تک آنها نمونه می آورد، چه در بخش علم، چه در بخش شـهوت وچه در بخش غضب. فـاطمه کلمه الله در موضوع قوای علمی، وقتی سـخن از تعلیم اسـماء است، آن را به انسـانیت انسـان واگـذار می کند. وبه هنگام طرح قصه آدم سلام الله علیه می فرماید:

«فتلقی آدم من ربه کلمات (۲)

سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود.

در تبیین وتفسـیر کلمـات آمـده است که منظور انوار عترت طاهره است، بـدین معنا که انوار عترت طاهره همان مقامات علمی اسـت کـه حضـرت آدم سـلام الله علیـه آن را تلقی کرد وزمینـه نجـات او فراهـم گردیـد ودر این میـان همـانطور که حضـرت امیرسلام الله علیه در مجموعه عترت قرار دارد، حضرت زهرا هم در آنجا می تابد واین که فاطمه زهراصلوات الله علیها معروف ومشهور شده، نه برای آن است که، زن تنها در حضرت زهرا خلاصه شده است بلکه به این دلیل است که آن حضرت دیگران را تحت الشعاع قرار داده است. به عنـوان مثـل معصـومین دیگر نیزماننـد حضـرت امیرسـلام الله علیه، معروف نیسـتند واگر در عرف بخواهند مثل ذکر بکنند،

به حضـرت علی... مثل می زننـد. در صورتی که همه ائمه نور واحدند. همانطوری که در بین معصومین، امیرالمؤمنین صـلوات الله علیه معروف والگو شده است، در بین زنان هم حضـرت فاطمه زهراصـلوات الله علیها اشـتهار یافته است وگرنه زنان فراوانی بودنـد که هم از عصـمت برخوردارنـد وهم از کمـال متعـارف وفوق متعـارف، ولیکن علت این که حضـرت زهرا در بین زنان معروف شده همان علتی است که بدان سبب، حضرت علی... در بین ائمه معروف شده است.

پس مراد از لفـظ کلمـات در آیه شـریفه «فتلقی ادم من ربه کلمـات اسـماء الهی است وبـارزترین مصـداق اسـماء الهی، عترت طـاهره انـد که در بین آنان، فاطمه زهراصـلوات الله علیها می درخشـد. یوسف، جلوه عفاف قرآن کریم در مقام بیان قوه جاذبه ومعرفی ملکه عفاف هم تمثیل از مرد می آورد وهم از زن، حال بایـد دید که آیا مرد در این صـحنه عفیفانه تر تجلی نموده، یا زن در این مقام بیان عفیفانه تر آورده است؟

یوسف صدیق سـلام الله علیه وحضـرت مریم سـلام الله علیها مزایای ارزشـی فراوانی داشتند که قرآن نقل می کند. اما آنچه در این مبحث مورد توجه است، وجود ملکه عفاف در آنها است. هم یوسف مبتلا شـد ودر اثر عفاف، نجات پیدا کرد، وهم مریم امتحان شد ودر پرتو عفاف نجات یافت، مهم این است که عکس العمل هریک از این دو معصوم چگونه بوده است.

هنگامی که وجود مبارک یوسف سلام الله علیه آزمون می شود، قرآن تا این جا تعبیر دارد که می فرماید:

«همت به وهم بها لولا ان رایٰ برهان ربه (۳)

آن زن قصد او کرد واو نیز اگر برهان پروردگار را ندیده بود آهنگ او می کرد.

یعنی سخن

در مقـام فعـل نیست، در مرحله مقـدمات هم نیست بلکه در نشئه اهتمـام است واین مرحله سوم است. مردا از مرحله اهتمام در این جـا، همان است که آن زن مصـری، همت گماشت وهمتش در حـد تعقیب یوسف... به فعلیت رسـید. ولی یوسف صـدیق علیه السـلام نه تنها مرتکب حرام نشد ونه تنها مقدمات حرام را آماده نکرد، بلکه قصد وهمت وخیال هم در میان نبود. به دلیل این که آیه شـریفه، همت وقصد حضـرت را تعلیق به چیزی کرد که حاصل نشد وفرمود: «وهم بها لولا ان رای برهان ربه چون برهان رب را دید، قصد نکرد.

شواهـد فراوان دیگری هم هست که ذات اقـدس آله از یوسف... به عنوان بنـده طـاهر ومعصوم یـاد کرده است. مثل آن جا که فرمود:

«انه من عبادنا المخلصین (۴)

این صغرای قیاس است، وکبرای قیاس همان است که شیطان گفت: من نسبت به بندگان مخلص تو راه نفوذ ندارم.

بنابراین، به اعتراف شـیطان، یوسف صـدیق منزه از این گزنـد بود، چه این که وقتی مفتریان دامن پاک یوسف را متهم کردند، سرانجام اعتراف نمودند وگفتند:

«الان حصص الحق انا راودته عن نفسه (۶)

اکنون حق پدیدار گشت، من، از او کام خواستم.

وذات اقدس اله نیز به نزاهت وقداست یوسف علیه السلام شهادت داد وفرمود:

نه تنها یوسف به طرف بدی نرفت، بلکه بدی به طرف یوسف نرفت، در آن جا که فرمود:

کذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء (۷)

این گونه بدی وپلیدی را از او برگردانیم.

قرآن نمی گویـد: «لنصـرفه عن السوء»، مـا او را از گنـاه باز داشتیم بلکه می گویـد: به گناه اجازه نـدادیم که به سـراغ او برود. مریم، آموزگار عفت حضرت مریم از

لحاظ ملکه عفاف بودن، یاهم سطح یوسف صدیق علیه السلام است که خدا از او به عنوان عبد مخلص یاد کرد وفرمود: انه من عبادنا المخلصین ویا از او بالاتر است.

توضیح مطلب این است که وقتی از عفاف مریم سخن به میان می آید، سخن از همت به وهم بها لولا ان رای برهان ربه نیست. سخن این نیست که اگر مریم، دلیل الهی را مشاهده نمی کرد، مایل بود. بلکه سخن آن است که:

قالت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا (۸)

مریم گفت: اگر پرهیزکاری، از توبه خدای رحمان پناه می برم.

نه تنها خودش میل ندارد، آن فرشته را هم که به صورت بشر متمثل شده، نهی از منکر می کند ومی گوید: اگر تو با تقوایی، ست به این کار نزن. وقتی ذات اقدس اله می فرماید:

فارسلنا الیها روحنا فتمثل لها بشرا سویا (۹)

پس روح خود را به سوی او فرستادیم. پس چون بشری خوش اندام بر او نمایان شد.

این گونه ادامه نمی دهد که اگر او دلیل الهی را نمی دید، میل پیدا می کرد وقصد می نمود، بلکه می فرماید: قالت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا این کلمه ان کنت تقیا به عنوان امر به معروف ونهی از منکر است، یعنی تو بپرهیز. مثل این که ذات اقدس اله به ما می فرماید: این کار را انجام ندهید ان کنتم مؤمنین (۱۰) ما این تعبیر را در قرآن زیاد داریم، که به نوبه خود تعبیر ارشادی وراهنمایی است. یعنی اگر مؤمنید، برابر ایمانتان عمل کنید. در این جا نیز مریم به فرشته متمثل می فرماید: اگر باتقوایی دست به این کار نزن، من که دستم بسته است، تو هم دستت

را ببند. آیا این تعبیر لطیف تر از تعبیر یوسف نیست؟ درباره یوسف، ذات اقدس اله فرمود: اگر برهان رب را نمی دید، قصد گناه می کرد، ولی چون برهان رب را دید، قصد نکرد، اما درباره مریم نه تنها نسبت به خودش، سخن از قصد نیست، بلکه فرشته متمثل را نیز از این قصد نهی می کند. استعاذه مادر مریم حال باید مربی مریم چه کسی بوده که او را این گونه تربیت کرده است؟ مریم دست پرورده مرد وتربیت شده پدر نیست، بلکه ربیت شده مادر است. والبته بسیاری از پدر ومادرها مربیان دلسوز وچون او باشند. شرایط بسیاری لازم است تا انسان به جایی برسد که فرزندش را به خدا اهدا نماید وخدا هم او را قبول کند. مادر مریم، مریم را به خدا پناه داد وخدا نیز به او پناهندگی داد ودر پناه خود پذیرفت آنگاه استعاذه مادر مریم، به صورت استعاذه مریم سلام الله علیها ظهور کرد. وقتی مریم به دنیا آمد، مادرش گفت:

وانی اعیذها بک وذریتها من الشیطان (۱۱)

خدایا من این دختر را وذریه او را به تو پناه دادم. خدا هم فرمود:

فتقبلها ربها بقبول حسن (۱۲)

وبعد فرمود:

وانبتها نباتا حسنا (۱۳)

افراد بسیاری هستند که تنها، تلاش وکوشش آنها مقبول خدا است نه خود آنها، ولذا خدا درباره همه افراد نمی فرماید که: ما آنها را قبول کردیم وپناه دادیم بلکه می فرماید:

انما یتقبل الله من المتقین (۱۴)

قبول عمل غیر از قبول گوهر ذات عامل است. امکان دارد اعمال بسیاری از مردم مقبول درگاه خدا باشد اما باید دید که آیا گوهر ذاتشان هم، مقبول است یا نه؟ خداوند درباره مریم فرمود: فتقبلها ونفرمود:

«تقبل عملها»، بنابراین مادر مریم، او را به پناه خدا سپرد، خدا نیز پناهندگی داد. آنگاه در نتیجه پناه خواستن مادر از خداوند در کنار محراب فرزندش می گوید: انی اعوذ بالرحمن منك ان كنت تقیا تشبیه در بیان مادر مریم در ضمن این بحث لازم است به نکته ای نیز اشاره شود. آنان که نسبت به معارف قرآنی شناخت داشته اند، در کتاب های ادبی خود سخن مادر مریم را تاحدی فهمیده ودرست تفسیر می کنند، ولی آنها که به این بلندای معارف سری نزده اند، سخن مادر مریم را به همان رسوم جاهلی تفسیر کرده اند.

قرآن کریم، تولد مریم سلام الله علیها را این گونه تبیین می کند که:

فلما وضعتها قالت رب انی وضعتها انثی والله اعلم بما وضعت ولیس الذکر کالانثی وانی سمیتها مریم وانی اعیذها بک وذریتها من الشیطان الرجیم (۱۵)

پس چون فرزندش را بزاد، گفت: پروردگارا! دختر زاده ام وخدا به آنچه او زایید داناتر بود وپسر چون دختر نیست; ومن نامش را مریم نهادم واو وفرزندانش را از شیطان رانده شده. به تو پناه می دهم.

محل بحث آن جا است که مادر می گوید: ولیس الذکر کالانثی بادقت در کتب ادبی روشن می شود که ادیبان در تفسیر این جمله دو سخن دارند: عده ای این تشبیه را، تشبیه معکوس دانسته ومی گویند: چون مذکر بهتر از مؤنث ومرد بالاتر از زن است، بنابراین اگر کسی بگوید: «لیس الذکر کالانثی عکس آن را قصد نموده ودر واقع نظرش این است که: «لیست الانثی کالذکر».

اما عده ای دیگر اعتقادشان بر این است که، تشبیه در آیه، تشبیه اصل است، به این بیان که هرگز پسر، نمی تواند نقش این دختر را ایفا کند واز

هیچ مردی ساخته نیست که پدر عیسی علیه السلام شود. وشایستگی این دختر را پسرها ندارند. بنابراین، تشبیه، تشبیه مستقیم است نه معکوس. زن ودفاع از دین بخش قوه دافعه، بخش مبسوطی است که عصاره آن در این قسمت بیان می شود.

قرآن کریم برای مساله غضب ومبارزه علیه ستم، مردانی را به عنوان الگو ارائه داده است، اما آنچه که در جریان مبارزه با ستم فرعونی مطرح می شود، مبارزات زنان است.

قرآن کریم از سه زن که موسی را از کشته شدن حفظ نموده وتربیت کردند به عنوان نمونه یاد می کند. پرورش موسی کلیم، به عهده سه زن بوده است: مادر موسی، خواهر موسی وزن فرعون. این سه زن باوضع سیاسی آن روز مبارزه کردند وبرای حفظ حضرت موسی جان خود را به خطر انداختند.

قرآن می فرماید:

واوحینا الی ام موسی (۱۶)

از یکسو، وقتی مادر موسی فرزند را به دستور الهی به دریا انداخت، به خواهر موسی گفت: این جعبه را تعقیب کن.

وقالت لاخته قصیه (۱۷)

از سوی دیگر همسر فرعون گفت:

لاتقتلوه عسی ان ینفعنا او نتخذه ولدا (۱۸)

نکشید او را شاید سودی به ما رساند یا او را به فرزندی بگیریم.

ودر مجموع این سه زن، زمینه رشد وتربیت موسی علیه السلام را فراهم کردند، تا بساط فرعون برچیده شد.

لذا به خوبی روشن است که، به دنبال جعبه تا قصر فرعون رفتن کار آسانی نیست. چه این که اگر مادری به دخترش بگوید، این جعبه را تعقیب کن واز منتهای مسیر آن، اطلاع به دست آور واگر منتهای مسیرش خانه فرعون بود، برو وپیشنهاد دایه بده وبگو:

هل ادلکم علی اهل بیت یکفلونه لکم وهم له

ناصحون (۱۹)

آیا راهنمایی کنم شما را به خانواده ای که او را برای شما نگه دارند ودلسوزش باشند؟

نیز، امر سهلی نمی باشد. آن روز که هر زن شیرده را تعقیب می کردند تا بدانند نوزاد او پسر بوده یا دخترچون فقط زنی که مادر می شود شیر می دهد، نه هر زنی در چنین وضعیتی پیشنهاد ومعرفی یک زن شیرده به عنوان اجیر یک امر عادی نیست بلکه قدم نهادن در عرصه خطر و روبرو شدن با مرگ واعدام است. علاوه بر این که مادر شدن مادر موسی علیه السلام نیز مخفیانه بود وبه هر حال فرعونیان از نوزاد وجنسیت آن سؤال می کردند، چون آنها مرتبا در تعقیب بودند، تاهر نوزاد پسری را از بین ببرند چنانچه می فرماید:

یذبح ابناءهم ویستحیی نساءهم (۲۰)

پسرانشان را می کشت ودخترانشان را زنده نگه می داشت.

پس نه دستور پیگیری سبد از سوی مادر موسی امر عادی بود ونه پیشنهاد شجاعانه خواهر او بی خطر بود. پیشنهاد زن فرعون هم یک پیشنهاد سهلی نبود، کسی که با خون آشام ترین مردم عصر به سر می برد، در این مقطع حساس بگوید: «لاتقتلوه عسی ان ینفعنا او نتخذه ولدا» این پیشنهاد، شهامت وشجاعت او را جلوه گر می سازد.

بنابر آنچه گذشت روشن شد که در مقام غضب وشهوت «عفاف زنان ممتازترین کار را برای حفظ ادیان ابراهیمی عهده دار بودند ودر بخش علم نیز، زنان در حد مردان جزو کلمات الهی بودند که آدم علیه السلام را نجات دادند.

بنابراین، بخشی از قوای روحی وجود ندارد که در آن بخش صرفا مردان پیشتاز بوده وزنان سهمی نداشته باشند، ولکن اولا، باید خود زن موقعیت خویش را درک کند وثانیا، دیگران به این موقعیت حرمت بنهند وثالثا، امکانات را

فراهم بکنند، آنگاه ارزیابی شود که در میدان آزمون، چه اندازه، زن می تواند موفق بشود وچه اندازه مرد می تواند پیشرفت کند. پی نوشتها: ۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱، ح ۱۴.

۲- بقره،۳۷.

۳- یوسف، ۲۴.

۴- یوسف، ۲۴.

۵- حجر، ۴۰.

۶- یوسف، ۵۱.

۷- یوسف، ۴۲.

۸- مریم، ۱۸.

۹- مریم، ۱۷.

۱۰- آل عمران، ۵۷۱.

۱۱- آل عمران،۳۶.

۱۲- آل عمران،۳۷.

۱۳- مائده، ۲۷.

۱۴-آل عمران،۳۷.

۱۵- آل عمران،۳۶.

۱۶- قصص،۷.

۱۷- قصص، ۱۱.

۱۸- قصص،۹.

۱۹- قصص، ۱۲.

۲۰- قصص، ۴ زن در آیینه جمال و جلال « مؤلف: آیه الله جوادی آملی »

مقام انسانی زن از نظر قرآن

اسلام زن را چگونه موجودی میداند؟ آیا از نظر شرافت و حیثیت انسانی او را برابر با مرد می داند و یا او را جنس پست تر می شمارد؟ این پرسشی است که اکنون می خواهیم به پاسخ آن بپردازیم .

اسلام در مورد حقوق خانوادگی زن و مرد فلسفه خاصی دارد که با آنچه در چهارده قرن پیش می گذشته و با آنچه در جهان امروز می گذرد مغایرت دارد. اسلام برای زن و مرد در همه موارد یک نوع حقوق و یک نوع وظیفه و یک نوع مجازات قائل نشده است ؛ پاره ای از حقوق و تکالیف و مجازاتها را برای مرد مناسبتر دانسته و پاره ای از آنها را برای زن ، و در نتیجه در مواردی برای زن و مرد وضع مشابه و در موارد دیگر وضع نامشابهی در نظر گرفته است .

چرا؟ روی چه حسابی ؟ آیا بدان جهت است که اسلام نیز مانند بسیاری از مکتبهای دیگر نظریات تحقیر آمیزی نسبت به

زن داشته و زن را جنس پست تر می شمرده است و یا علت و فلسفه دیگری دارد؟

مکرر در نطقها و سخنرانیها و نوشته های پیروان سیستمهای غربی شنیده و خوانده اید که مقررات اسلامی را در مورد مهر و نفقه و طلاق و تعدد زوجات و امثال اینها به عنوان تحقیر و توهینی نسبت به جنس زن یاد کرده اند؛ چنین وانمود می کنند که این امور هیچ دلیلی ندارد جز اینکه فقط جانب مرد رعایت شده است .

می گویند تمام مقررات و قوانین جهان قبل از قرن بیستم بر این پایه است که مرد جنسا شریفتر از زن است و زن برای استفاده و استمتاع مرد آفریده شده است ، حقوق اسلامی نیز بر محور مصالح و منافع مرد دور می زند.

می گویند اسلام دین مردان است و زن را انسان تمام عیار نشناخته و برای او حقوقی که برای یک انسان لازم است وضع نکرده است . اگر اسلام زن را انسان تمام عیار می دانست تعدد زوجات را تجویز نمی کرد، ریاست خانواده را به شوهر نمی داد، ارث زن را مساوی با نصف ارث مرد نمی کرد، برای زن قیمت به نام مهر قائل نمی شد، استقلال اقتصادی و اجتماعی می داد و او را جیره خوار و واجب النفقه مرد قرار نمی داد. اینها می رساند که اسلام نسبت به زن نظریات تحقیر آمیزی داشته است و او را وسیله و مقدمه برای مرد می دانسته است . می گویند اسلام با اینکه دین مساوات است واصل مساوات را در جاهای دیگر رعایت کرده است ؛ در مورد زن

و مرد رعایت نکرده است .

می گویند اسلام برای مردان امتیاز حقوقی و ترجیح حقوقی قائل شده است و اگر امتیاز و ترجیح حقوقی برای مردان قائل نبود مقررات بالا را وضع نمی کرد.

اگر بخواهیم به استدلال این آقایان شکل منطقی ارسطویی بدهیم به این صورت در می آید: اگر اسلام زن را انسان تمام عیار می دانست حقوق مشابه و مساوی با مرد برای او وضع می کرد، لکن حقوق مشابه و مساوی برای او قائل نیست ، پس زن را یک انسان واقعی نمی شمارد. تساوی یا تشابه ؟ اصلی که در این استدلال به کار رفته این است که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت و شرافت انسانی ، یکسانی و تشابه آنها در حقوق است . مطلبی هم که از نظر فلسفی باید انگشت روی آن گذاشت این است که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت انسانی چیست ؟ آیا لازمه اش این است که حقوقی مساوی یکدیگر داشته باشند. به طوری که ترجیح و امتیاز حقوقی در کار نباشد ؟ یا لازمه اش این است که حقوق زن و مرد علاوه بر تساوی و برابری ، متشابه و یکنواخت هم بوده باشند و هیچگونه تقسیم کار و تقسیم وظیفه ای در کار نباشد؟ شک نیست که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت انسانی و برابری آنها از لحاظ انسانیت ، برابری آنها در حقوق انسانی است اما تشابه آنها در حقوق چطور؟

اگر بنا بشود تقلید و تبعیت کورکورانه از فلسفه غرب را کنار بگذاریم و در افکار و آراء فلسفی که از ناحیه آنها می رسد به

خود اجـازه فکر و انـدیشه بـدهیم ، اول بایـد ببینیم آیـا لاـزمه تساوی حقوق تشابه حقوق هم هست یا نه ؟ تساوی غیر از تشابه است ؛ تسـاوی برابری است و تشـابه یکنواختی . ممکن است پـدری ثروت خود را به طور متسـاوی میان فرزنـدان خود تقسـیم کند اما به طور متشابه تقسیم نکند. مثلا ممکن است این پدر چند قلم ثروت داشته باشد: هم تجارتخانه داشته باشد و هم ملک مزروعی و هـم مسـتغلات اجـاری ، ولی نظر بـه اینکـه قبلاـ فرزنـدان خـود را اسـتعدادیابی کرده است ، در یکی ذوق و سـلیقه تجارت دیده است و در دیگری علاقه به کشاورزی و در سومی مستغل داری ، هنگامی که می خواهد ثروت خود را در حیات خود میان فرزندان تقسـیم کند، با در نظر گرفتن اینکه آنچه به همه فرزندان می دهد از لحاظ ارزش مساوی با یکدیگر باشد و ترجیـح و امتیـازی از این جهت در کـار نباشـد، به هرکـدام از فرزنـدان خـود همـان سـرمایه را می دهـد که قبلاـ در آزمـایش استعدادیابی آن را مناسب یافته است .

کمیت غیر از کیفیت است ، برابری غیر از یکنواختـی است . آنچه مسـلم است این است که اسـلام حقوق یکجور و یکنواختی برای زن و مرد قائل نشده است ، ولی اسـلام هرگز امتیاز و ترجیح حقوقی برای مردان نسـبت به زنان قائل نیست . اسـلام اصل مسـاوات انسانهـا را دربـاره زن و مرد نیز رعایت کرده است . اسـلام با تساوی حقوق زن و مرد مخالف نیست ، با تشابه حقوق آنها مخالف است .

کلمه (تساوی) و (مساوات) چون مفهوم

برابری و عـدم امتیاز در آنها گنجانیده شده است جنبه (تقدس) پیدا کرده اند، جاذبه دارند، احترام شـنونده را جلب می کنند، خصوصا اگر با کلمه (حقوق) تواءم گردند.

تساوی حقوق ! چه ترکیب قشـنگ و مقدسی ! چه کسی است که وجدانی و فطرت پاکی داشته باشد و در مقابل این دو کلمه خاضع نشود؟!

امـا نمی دانـم چرا کـار مـا - که روزی پرچمـدار علم و فلسـفه و منطـق در جهـان بـوده ایم - بایـد به آنجـا بکشـد که دیگران بخواهنـد نظریات خود را در باب (تشابه حقوق زن و مرد) با نام مقـدس (تساوی حقوق) به ما تحمیل کنند ؟! این درست مثل این است که یک نفر لبوفروش بخواهد لبو بفروشد اما به نام گلابی تبلیغ کند.

آنچه مسـلم است این است که اسـلام در همه جـا برای زن و مرد حقوق مشـابهی وضع نکرده است ، همچنـانکه در همه موارد برای آنهـا تکـالیف و مجازاتهـای مشـابهی نیز وضع نکرده است . امـا آیـا مجموع حقوقی که برای زن قرار داده ارزش کمتری دارد از آنچه برای مردان قرار داده ؟ البته خیر، چنانکه ثابت خواهیم کرد.

در اینجا سؤ ال دومی پیدا می شود و آن اینکه علت اینکه اسـلام حقوق زن و مرد را در بعضی موارد، نامشابه قرار داده چیست ؟ چرا آنها را مشابه یکدیگر قرار نداده است ؟ آیا اگر حقوق زن و مرد، هم مساوی باشد و هم مشابه بهتر است یا این که فقط مساوی باشد و مشابه نباشد. برای بررسی کامل این مطلب لازم است که در سه قسمت بحث کنیم : ۱. نظر

۲. تفاوتهـایی که در خلقت زن و مرد هست برای چه هـدفهائی است ؟ آیـا این تفاوتهـا سـبب می شود که زن و مرد از لحـاظ حقوق طبیعی و فطری وضع نامشابهی داشته باشند یا نه ؟

۳. تفاوتهـایی کـه در مقررات اسـلامی میـان زن و مرد هسـت که آنهـا را در بعضـی قسـمتها در وضـع نامشـابهی قرار می دهد براساس چه فلسـفه ای است ؟ آیا آن فلسـفه ها هنوز هم به اسـتحکام خود باقی است یا نه ؟ مقام زن در جهان بینی اسلامی اما قسـمت اول . قرآن تنها مجموع قوانین نیست . محتویات قرآن صـرفا یک سلسـله مقررات و قوانین خشک بدون تفسیر نیست . در قرآن ، هم قـانون است و هم تاریـخ و هم مـوعظه و هم تفسـیر خلقت و هم هزاران مطلب دیگر. قرآن همـان طـوری که در مواردی به شـکل بیـان قـانون دسـتورالعمل معین می کنـد در جای دیگر وجود و هستی را تفسـیر می کنـد، راز خلقت زمین و آسمان و گیاه و حیوان و انسان و راز موتها و حیاتها، عزتها و ذلتها، ترقی ها و انحطاطها، ثروتها و فقرها را بیان می کند.

قرآن کتاب فلسـفه نیست ، اما نظر خود را درباره جهان و انسان و اجتماع - که سه موضوع اساسـی فلسـفه است - به طور قاطع بیـان کرده است . قرآن به پیروان خود تنهـا قانون تعلیم نمی دهـد و صـرفا به موعظه و پنـد و انـدرز نمی پردازد بلکه با تفسـیر خلقت به پیروان خود طرز تفکر و جهان بینی مخصوص می دهد.

زیر بنای مقررات اسلامی درباره امور اجتماعی از قبیل مالکیت ، حکومت ، حقوق خانوادگی و غیره همانا تفسیری است که از خلقت و اشیاء می کند.

از جمله مسائلی که در قرآن کریم تفسیر شده موضوع خلقت زن و مرد است . قرآن در این زمینه سکوت نکرده و به یاوه گویان مجال نداده است که از پیش خود برای مقررات مربوط به زن و مرد فلسفه بتراشند و مبنای این مقررات را نظر تحقیرآمیز اسلام نسبت به زن معرفی کنند. اسلام ، پیشاپیش نظر خود را درباره زن بیان کرده است .

اگر بخواهیم ببینیم نظر قرآن درباره خلقت زن و مرد چیست لازم است به مساءله سرشت زن و مرد - که در سایر کتب مذهبی نیز مطرح است - توجه کنیم . قرآن نیز در این موضوع سکوت نکرده است . باید ببینیم قرآن زن و مرد را یک سرشتی میداند یا دو سرشتی ؛ یعنی آیا زن و مرد دارای یک طینت و سرشت می باشند و یا دارای دو طینت و سرشت ؟ قرآن با کمال صراحت در آیات متعددی می فرماید که زنان را از جنس مردان و از سرشتی نظیر سرشت مردان آفریده ایم . قرآن درباره آدم اول می گوید:(همه شما را از یک پدر آفریدیم و جفت آن پدر را از جنس خود او قرار دادیم .) (سوره نساء آیه ۱). درباره همه آدمیان می گوید: (خداوند از جنس خود شما برای شما همسر آفرید.) (سوره نساء و سوره آل عمران و سوره روم).

در قرآن از آنچه در بعضی از کتب مذهبی هست که زن از

مایه پست تر از مایه مرد آفریده شده و یا اینکه به زن جنبه طفیلی و چپی داده اند و گفته اند که همسر آدم اول از عضوی از اعضاء طرف چپ او آفریده شده ، اثر و خبری نیست . علیهذا در اسلام نظریه تحقیر آمیزی نسبت به زن از لحاظ سرشت و طینت وجود ندارد.

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که در گذشته وجود داشته است و در ادبیات جهان آثار نامطلوبی بجا گذاشته است این است که زن عنصر گناه است ، از وجود زن شر و وسوسه برمی خیزد، زن شیطان کوچک است . می گویند در هر گناه و جنایتی که مردان مرتکب شده اند زنی در آن دخالت داشته است . می گویند مرد در ذات خود از گناه مبراست و این زن است که مرد را به گناه می کشاند. می گویند شیطان مستقیما در وجود مرد راه نمی یابد و فقط از طریق زن است که مردان را می فریبد، شیطان زن را وسوسه می کند و زن مرد را. می گویند آدم اول که فریب شیطان را خورد و از بهشت سعادت بیرون رانده شد، از طریق زن بود؛ شیطان حوا را فریفت و حوا آدم را.

قرآن داستان بهشت آدم را مطرح کرده ولی هرگز نگفته که شیطان یا مار حوا را فریفت و حوا آدم را. قرآن نه حوا را به عنوان مسؤ ول اصلی معرفی می کند و نه او را از حساب خارج می کند. قرآن می گوید: به آدم گفتیم خودت و همسرت در بهشت سکنی گزینید و از میوه های آن

بخورید. قرآن آنجا که پای وسوسه شیطانی را به میان می کشد ضمیرها را به شکل (تثنیه) می آورد. می گوید: فوسوس لهما الشیطان .(۷) شیطان آن دو را وسوسه کرد فدلیهما بغرور(۸) شیطان آن دو را به فریب راهنمائی کرد.و قاسمهما انی لکما لمن الناصحین (۹) یعنی شیطان در برابر هر دو سوگند یاد کرد که جز خیر آنها را نمی خواهد.

به این ترتیب قرآن با یک فکر رائج آن عصر و زمان که هنوز هم در گوشه و کنار جهان بقایائی دارد، سخت به مبارزه پرداخت و جنس زن را از این اتهام که عنصر وسوسه و گناه و شیطان کوچک است مبرا کرد.

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که نسبت به زن وجود داشته است در ناحیه استعدادهای روحانی و معنوی زن است ؛ می گفتند زن به بهشت نمی رود، زن مقامات معنوی و الهی را نمی تواند طی کند، زن نمی تواند به مقام قرب الهی آن طور که مردان می رسند برسد. قرآن در آیات فراوانی تصریح کرده است که پاداش اخروی و قرب الهی به جنسیت مربوط نیست ، به ایمان و عمل مربوط است ، خواه از طرف زن باشد و یا از طرف مرد. قرآن در کنار هر مرد بزرگ و قدسی از یک زن بزرگ و قدیسه یاد می کند. از همسران آدم و ابراهیم و از مادران موسی و عیسی در نهایت تجلیل یاد کرده است . اگر همسران نوح و لوط را به عنوان زنانی ناشایسته برای شوهرانشان ذکر می کند، از زن فرعون نیز به عنوان زن بزرگی که گرفتار مرد

پلیدی بوده است غفلت نکرده است . گویی قرآن خواسته است در داستانهای خود توازن را حفظ کند و قهرمانان داستانها را منحصر بمردان ننماید.

قرآن درباره مادر موسی می گوید: ما به مادر موسی وحی فرستادیم که کودک را شیر بده و هنگامی که بر جان بیمناک شدی او را به دریا بیافکن و نگران نباش که ما او را به سوی تو باز پس خواهیم گردانید.

قرآن درباره مریم ، مادر عیسی ، می گوید: کار او به آنجا کشیده شده بود که در محراب عبادت همواره ملائکه با او سخن می گفتند و گفت و شنود می کردند، از غیب برای او روزی می رسید، کارش از لحاظ مقامات معنوی آنقدر بالا گرفته بود که پیغمبر زمانش را در حیرت فرو برده او را پشت سر گذاشته بود، زکریا در مقابل مریم مات و مبهوت مانده بود.

در تاریخ خود اسلام زنان قدیسه و عالیقدر فراوانند. کمتر مردی است به پایه خدیجه برسد. و هیچ مردی جز پیغمبر و علی به پایه حضرت زهرا نمی رسد. حضرت زهرا بر فرزندان خود که امامند و بر پیغمبران غیر از خاتم الانبیا برتری دارد.اسلام در سیر من الخلق الی الحق یعنی در حرکت و مسافرت به سوی خدا هیچ تفاوتی میان زن و مرد قائل نیست . تفاوتی که اسلام قائل است در سیر من الحق الی الخلق است ، در بازگشت از حق به سوی مردم و تحمل مسؤ ولیت پیغامبری است که مرد را برای اینکار مناسبتر دانسته است .

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که نسبت به زن وجود داشته است . مربوط است

به ریاضت جنسی و تقدس تجرد و عزوبت . چنانکه می دانیم در برخی آیین ها رابطه جنسی ذاتا پلید است . به عقیده پیروان آن آئین ها تنها کسانی به مقامات معنوی نایل می گردند که همه عمر مجرد زیست کرده باشند. یکی از پیشوایان معروف مذهبی جهان می گوید: (با تیشه بکارت درخت ازدواج را از بن برکنید). همان پیشوایان ازدواج را فقط از جنبه دفع افسد به فاسد اجازه می دهند یعنی مدعی هستند که چون غالب افراد قادر نیستند با تجرد صبر کنند و اختیار از کف شان ربوده می شود و گرفتار فحشا می شوند و با زنان متعددی تماس پیدا می کنند، پس بهتر است ازدواج کنند تا با بیش از یک زن در تماس نباشند. ریشه افکار ریاضت طلبی و طرفداری از تجرد و عزوبت ، بدبینی به جنس زن است ؛ محبت زن را جزء مفاسد بزرگ اخلاقی به حساب می آورند.

اسلام با این خرافه سخت نبرد کرد. ازدواج را مقدس و تجرد را پلید شمرد. اسلام دوست داشتن زن را جزء اخلاق انبیا معرفی کرد و گفت : من اخلاق الانبیاء حب النساء. پیغمبر اکرم می فرمود: من به سه چیز علاقه دارم : بوی خوش ، زن ، نماز.

برتراندراسل می گوید: در همه آئینها نوعی بدبینی به علاقه جنسی یافت می شود مگر در اسلام ؛ اسلام از نظر مصالح اجتماعی حدود و مقرراتی برای این علاقه وضع کرده اما هرگز آن را پلید نشمرده است .

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که درباره زن وجود داشته این است که می گفته اند زن مقدمه

وجود مرد است و برای مرد آفریده شده است .

اسلام هرگز چنین سخنی ندارد. اسلام اصل علت غائی را در کمال صراحت بیان می کند. اسلام با صراحت کامل می گوید زمین و آسمان ، ابر و باد، گیاه و حیوان ، همه برای انسان آفریده شده اند. اما هرگز نمی گوید زن برای مرد آفریده شده است . اسلام می گوید هر یک از زن و مرد برای یکدیگر آفریده شده اند: هن لباس لکم و انتم لباس لهن .(۱۰) زنان زینت و پوشش شما هستند و شما زینت و پوشش آنها. اگر قرآن زن را مقدمه مرد و آفریده برای مرد می دانست قهرا در قوانین خود این جهت را در نظر می گرفت ولی چون اسلام از نظر تفسیر خلقت چنین نظری ندارد و زن را طفیلی وجود مرد نمی داند در مقررات خاص خود درباره زن و مرد به این مطلب نظر نداشته است .

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که در گذشته درباره زن وجود داشته این است که زن را از نظر مرد یک شر و بلای اجتناب ناپذیر می دانسته اند. بسیاری از مردان با همه بهره هائی که از وجود زن می برده اند. او را تحقیر و مایه بدبختی و گرفتاری خود می دانسته اند. قرآن کریم مخصوصا این مطلب را تذکر می دهد که وجود زن برای مرد خیر است ، مایه سکونت و آرامش دل او است .

یکی دیگر از آن نظریات تحقیرآمیز این است که سهم زن را در تولید فرزند بسیار ناچیز می دانسته اند. اعراب جاهلیت و بعضی از ملل دیگر

مادر را فقط به منزله ظرفی می دانسته اند که نطفه مرد را که بذر اصلی فرزند است در داخل خود نگه می دارد و رشد می دهد. در قرآن ضمن آیاتی که می گوید شما را از مرد و زنی آفریدیم و برخی آیات دیگر که در تفاسیر توضیح داده شده است ، به این طرز تفکر خاتمه داده شده است .

از آنچه گفته شد معلوم شد اسلام از نظر فکر فلسفی و از نظر تفسیر خلقت نظر تحقیر آمیزی نسبت به زن نداشته است بلکه آن نظریات را مردود شناخته است اکنون نوبت این است که بدانیم فلسفه عدم تشابه حقوقی زن و مرد چیست .؟ تشابه نه و تساوی آری گفتیم اسلام در روابط و حقوق خانوادگی زن و مرد فلسفه خاصی دارد که با آنچه در چهارده قرن پیش می گذشته مغایرت دارد و با آنچه در جهان امروز می گذرد نیز مطابقت ندارد.

گفتیم از نظر اسلام این مساءله هرگز مطرح نیست که آیا زن و مرد دو انسان متساوی در انسانیت هستند یا نه ؟ و آیا حقوق خانوادگی آنها باید ارزش مساوی با یکدیگر داشته باشند یا نه ؟ از نظر اسلام زن و مرد هر دو انسانند و از حقوق انسانی متساوی بهره مندند.

آنچه از نظر اسلام مطرح است این است که زن و مرد به دلیل اینکه یکی زن است و دیگری مرد، در جهات زیادی مشابه یکدیگر نیستند، جهان برای آنها یکجور نیست ، خلقت و طبیعت آنها را یکنواخت نخواسته است . و همین جهت ایجاب می کند که از لحاظ بسیاری از

حقوق و تکالیف و مجازاتها وضع مشابهی نداشته باشند. در دنیای غرب ، اکنون سعی می شود میان زن و مرد از لحاظ قوانین و مقررات و حقوق و وظایف وضع واحد و مشابهی بوجود آورند و تفاوت های غریزی و طبیعی زن و مرد را نادیده بگیرند. تفاوتی که میان نظر اسلام و سیستمهای غربی وجود دارد در اینجاست . علیهذا آنچه اکنون در کشور ما میان طرفداران حقوق اسلامی از یک طرف و طرفداران پیروی از سیستمهای غربی از طرف دیگر. مطرح است مساءله وحدت و تشابه حقوق زن و مرد است نه تساوی حقوق آنها. (کلمه تساوی حقوق) یک مارک تقلبی است که مقلدان غرب بر روی این ره آورد غربی چسبانیده اند.

این بنده همیشه در نوشته ها و کنفرانسها و سخنرانیهای خود از اینکه این مارک تقلبی را استعمال کنم و این فرضیه را که جز ادعای تشابه و تماثل حقوق زن و مرد نیست به نام تساوی حقوق یاد کنم اجتناب داشتم .

من نمی گویم در هیچ جای دنیا ادعای تساوی حقوق زن و مرد معنی نداشته و ندارد و همه قوانین گذشته و حاضر جهان حقوق زن و مرد را بر مبنای ارزش مساوی وضع کردند و فقط مشابهت را از میان برده اند.

خیر، چنین ادعایی ندارم . اروپای قبل از قرن بیستم بهترین شاهد است . در اروپای قبل از قرن بیستم زن قانونا و عملا فاقد حقوق انسانی بود نه حقوقی مساوی با مرد داشت و نه مشابه با او. در نهضت عجولانه ای که در کمتر از یک قرن اخیر به نام زن

و برای زن در اروپا صورت گرفت . زن کم و بیش حقوقی مشابه با مرد پیدا کرد. اما با توجه به وضع طبیعی و احتیاجات جسمی و روحی زن . هرگز حقوق مساوی با مرد پیدا نکرد. زیرا زن اگر بخواهد حقوقی مساوی حقوق مرد و سعادتی مساوی سعادت مرد پیدا کند راه منحصرش این است که مشابهت حقوقی را از میان بردارد، برای مرد حقوقی متناسب با مرد و برای خودش حقوقی متناسب با خودش قائل شود. تنها از این راه است که وحدت و صمیمیت واقعی میان مرد و زن برقرار می شود و زن از سعادتی مساوی با مرد بلکه بالاتر از آن برخوردار خواهد شد و مردان از روی خلوص و بدون شائبه اغفال و فریب کاری برای زنان حقوق مساوی و احیانا بیشتر از خود قائل خواهند شد.

و همچنین من هرگز ادعا نمی کنم حقوقی که عملا در اجتماع به ظاهر اسلامی ما نصیب زن می شد ارزش مساوی با حقوق مردان داشته است . بارها گفته ام که لازم و ضروری است به وضع زن امروز رسیدگی کامل بشود و حقوق فراوانی که اسلام به زن اعطا کرده و در طول تاریخ عملاـ متروک شده به او باز پس داده شود، نه اینکه با تقلید و تبعیت کورکورانه از روش مردم غرب – که هزاران بدبختی برای خود آنها به وجود آورده – نام قشنگی روی یک فرضیه غلط بگذاریم و بدبختیهای نوع غربی را بر بدبختیهای نوع شرقی زن بیفزاییم . ادعای ما این است که عدم تشابه حقوق زن و مرد در حدودی که طبیعت زن

و مرد را در وضع نامشابهی قرار داده است ، هم با عـدالت و حقوق فطری بهتر تطبیق می کند و هم سعادت خانوادگی را بهتر تاءمین می نماید و هم اجتماع را بهتر به جلو می برد.

کاملاـ توجه داشته باشید ما مـدعی هستیم که لازمه عـدالت و حقوق فطری و انسانی زن و مرد عـدم تشابه آنها در پاره ای از حقوق است . پس بحث ما صددرصد جنبه فلسفه دارد، به فلسفه حقوق مربوط است ، به اصلی مربوط است به نام (اصل عدل) که یکی از ارکان کلام و فقه اسلامی است . اصل عدل همان اصلی است که قانون تطابق عقل و شرع را در اسلام به وجود آورده است ؛ یعنی از نظر فقه اسلامی - و لااقل فقه شیعه - اگر ثابت بشود که عـدل ایجاب می کنـد فلان قانون بایـد چنین باشـد نه چنـان و اگر چنان باشـد ظلم است و خلاف عـدالت است ، ناچار بایـد بگوییم حکم شرع هم همین است . زیرا شرع اسلام طبق اصلی که خود تعلیم داده هرگز از محور عدالت و حقوق فطری و طبیعی خارج نمی شود.

علمای اسلام با تبیین و توضیح اصل (عـدل) پایه فلسفه حقوق را بنا نهادنـد، گو اینکه در اثر پیشامدهای ناگوار تاریخی نتوانستند راهی را که باز کرده بودنـد ادامه دهنـد. توجه به حقوق بشر و به اصل عـدالت به عنوان اموری ذاتی و تکوینی و خارج از قوانین قراردادی ، اولین بار به وسیله مسلمین عنوان شد؛ پایه حقوقی طبیعی و عقلی را بنا نهادند.

اما مقدر چنین بود که آنها کار خود

را ادامه ندهند و پس از تقریبا هشت قرن دانشمندان و فیلسوفان اروپایی آن را دنبال کنند و این افتخار را به خود اختصاص دهند؛ از یک سو فلسفه های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی به وجود آورند و از سوی دیگر افراد و اجتماعات و ملتها را به ارزش حیات و زندگی و حقوق انسانی آنها آشنا سازند، نهضتها و حرکتها و انقلابها را به وجود آورند و چهره جهان را عوض کنند.

به نظر من گذشته از علل تاریخی یک علت روانی و منطقه ای نیز دخالت داشت در اینکه مشرق اسلامی مساءله حقوق عقلی را که خود پایه نهاده بود دنبال نکند. یکی از تفاوتهای روحیه شرقی و غربی در این است که شرق تمایل به اخلاق دارد و غرب به حقوق ، شرق شیفته اخلاق است و غرب شیفته حقوق ؛ شرقی به حکم طبیعت شرقی خودش انسانیت خود را در این می شناسد که عاطفه بورزد، گذشت کند، همنوعان خود را دوست بدارد، جوانمردی به خرج دهد اما غربی انسانیت خود را در این می بیند که حقوق خود را بشناسد و از آن دفاع کند و نگذارد دیگری به حریم حقوق او پا بگذارد.

بشریت ، هم به اخلاق نیاز دارد و هم به حقوق . انسانیت ، هم به حقوق وابسته است و هم به اخلاق ؛ هیچ کدام از حقوق و اخلاق به تنهایی معیار انسانیت نیست .

دین مقدس اسلام این امتیاز بزرگ را دارا بوده و هست که حقوق و اخلاق را تواما مورد عنایت قرار داده است . در اسلام همچنانچه گذشت و صمیمیت و نیکی به

عنوان اموری اخلاقی (مقدس) شمرده می شوند، آشنایی با حقوق و دفاع از حقوق نیز (مقدس) و انسانی محسوب می شود و این داستان مفصلی دارد که اکنون وقت توضیح آن نیست .

اما روحیه خاص شرقی کار خود را کرد. با آنکه در آغاز کار حقوق و اخلاق را با هم از اسلام گرفت ، تدریجا حقوق را رها و توجهش را به اخلاق محصور کرد.

غرض این است : مساءله ای که اکنون با آن روبرو هستیم یک مساءله حقوقی است ، یک مساءله فلسفی و عقلی است ، یک مساءله استدلالی و برهانی است ، مربوط است به حقیقت عدالت و طبیعت حقوق . عدالت و حقوق قبل از آن که قانونی در دنیا وضع شود وجود داشته است . با وضع قانون نمی توان ماهیت عدالت و حقوق انسانی بشر را عوض کرد.

منتسکیو می گوید:

(پیش از آنکه انسان قوانینی وضع کند روابط عادلانه ای بر اساس قوانین بین موجودات امکان پذیر بوده ، وجود این روابط موجب وضع قوانین شده است . حال اگر بگوییم جز قوانین واقعی و اولیه که امروز نهی می کنند هیچ امر عادلانه یا ظالمانه دیگر وجود ندارد، مثل این است که بگوئیم قبل از ترسیم دایره تمام شعاعهای آن دایره مساوی نیستند .)

هربارت سپنسر می گوید:

(عدالت غیر از احساسات با چیزی دیگر آمیخته است که عبارت از حقوق طبیعی افراد بشر است و برای آنکه عدالت وجود خارجی داشته باشد باید حقوق و امتیازات طبیعی را رعایت و احترام کنند.)

حکمای اروپائی که این عقیده را داشتند و دارند فراوانند. حقوق بشر - که اعلانها و

اعلامیه ها برای آن تنظیم شد و موادی به عنوان حقوق بشر تعیین شد - از همین فرضیه حقوق طبیعی سرچشمه گرفت ؛ یعنی فرضیه حقوق و فطری بود که به صورت اعلامیه های حقوق بشر ظاهر شد.

و باز چنانکه می دانیم آنچه منتسکیو، سپنسر و غیر آنها درباره عدالت گفته اند عین آن چیزی است که متکلمین اسلام در باره حسن و قبح عقلی و اصل عدل گفته اند. درمیان علمای اسلامی افرادی بودند که منکر حقوق ذاتی بوده و عدالت را قراردادی می دانسته اند، همچنانکه در میان اروپاییان نیز این عقیده وجود داشته است . هوبز انگلیسی منکر عدالت به صورت یک امر واقعی است . اعلامیه حقوق بشر فلسفه است نه قانون مضحک این است که می گویند متن اعلامیه حقوق بشر را مجلسین تصویب کرده اند، و چون تساوی حقوق زن و مرد جزء مواد اعلامیه حقوق بشر است پس به حکم قانون مصوب مجلسین زن و مرد باید دارای حقوقی مساوی یکدیگر باشند.

مگر متن اعلامیه حقوق بشر چیزی است که در صلاحیت مجلسین باشد که آن را تصویب یا رد کنند؟

محتویات اعلامیه حقوق بشر از نوع امور قراردادی نیست که قوای مقننه کشورها بتوانند آن را تصویب بکنند یا نکنند.

اعلامیه حقوق بشر حقوق ذاتی و غیر قابل سلب و غیر قابل اسقاط انسانها را مورد بحث قرار داده است ؛ حقوقی را مطرح کرده است که به ادعای این اعلامیه لازمه حیثیت انسانی انسانهاست و دست توانای خلقت و آفرینش آنها را برای انسانها قرار داده است . یعنی مبداء و قدرتی که به انسانها عقل و اراده و

شرافت انسانی داده است این حقوق را هم طبق ادعای اعلامیه حقوق بشر به انسانها داده است .

انسانها نمی توانند محتویات اعلامیه حقوق بشر را برای خود وضع کنند و نه می توانند از خود سلب و اسقاط نمایند. از تصویب مجلسین و قوای مقننه گذشته یعنی چه ؟!

اعلامیه حقوق بشر فلسفه است نه قانون ، باید به تصدیق فیلسوفان برسد نه به تصویب نمایندگان . مجلسین نمی توانند با اخذ راءی و قیام و قعود، فلسفه و منطق برای مردم وضع کنند. اگر اینچنین است پس فلسفه نسبیت اینشتاین را هم ببرند به مجلس و از تصویب نمایندگان بگذرانند، فرضیه وجود حیات در کرات آسمانی را نیز به تصویب برسانند. قانون طبیعت را که نمی شود از طریق تصویب قوانین قراردادی تاءیید یا رد کرد.

مثل این است که بگوئیم مجلسین تصویب کرده اند که اگر گلابی را با سیب پیوند بزنند پیوندش می گیرد و اگر با توت پیوند بزنند نمی گیرد.

وقتی که چنین اعلامیه ای از طرف گروهی که خود از متفکرین و فلاسفه بوده اند صادر می شود، ملتها باید آن را در اختیار فلاسفه و مجتهدین حقوق خویش قرار دهند. اگر از نظر فلاسفه و متفکرین آن ملت مورد تایید قرار گرفت ، همه افراد ملت موظفند آنها را به عنوان حقایقی فوق قانون رعایت کنند. قوه مقننه نیز موظف است قانونی برخلاف آنها تصویب نکند.

ملتهای دیگر تا وقتی که از نظر خودشان ثابت و محقق نشده که چنین حقوقی در طبیعت به همین کیفیت وجود دارد، ملزم نیستند آنها را رعایت کنند و از طرف دیگر این مسائل جزء مسائل

تجربی و آزمایشی نیست که احتیاج به وسایل و لابراتوار و غیره دارد و این وسایل برای اروپاییان فراهم است و برای دیگران نیست ؛ شکافتن اتم نیست که رموز و وسایلش در اختیار افراد محدودی باشد، فلسفه و منطق است ، ابزارش مغز و عقل و قوه استدلال است .

اگر فرضا ملتهای دیگر مجبور باشند در فلسفه و منطق مقلد دیگران باشند و در خود شایستگی تفکر فلسفی احساس نکنند، ما ایرانیان نباید اینچنین فکر کنیم . ما در گذشته شایستگی خود را به حد اعلی در بررسیهای منطقی و فلسفی نشان داده ایم . ما چرا در مسائل فلسفی مقلد دیگران باشیم ؟

عجبا! دانشمندان اسلامی آنجا که پای اصل عدالت و حقوق ذاتی بشر به میان می آید، آنقدر برایش اهمیت قائل می شوند که بدون چون و چرا به موجب قاعده تطابق عقل و شرع می گویند حکم شرع هم همین است ،یعنی احتیاجی به تایید شرعی نمی بینند. اما امروز کار ما به آنجا کشیده که می خواهیم با تصویب نمایندگان صحت این مسائل را تایید نماییم . فلسفه را با کوپن نمی توان اثبات کرد از این مضحکتر این است که آنجا که می خواهیم حقوق انسانی زن را بررسی کنیم به آراء پسران و دختران جوان مراجعه کنیم ، کوپن چاپ کنیم و بخواهیم با پر کردن کوپن کشف کنیم که حقوق انسانی چیست و آیا حقوق انسانی زن و مرد یک جور است و یا دو جور؟

به هر حال ما مساءله حقوق انسانی زن را به شکل علمی و فلسفی و بر اساس حقوق ذاتی بشری بررسی می

کنیم . می خواهیم ببینیم همان اصولی که اقتضا می کند انسانها به طور کلی دارای یک سلسله حقوق طبیعی و خدادادی باشند، آیا ایجاب می کند که زن و مرد از لحاظ حقوق دارای وضع مشابهی بوده باشند یا نه ؟ لذا از دانشمندان و متفکران و حقوقدانان واقعی کشور که یگانه مرجع صلاحیتدار اظهار نظر در اینگونه مسائل می باشند درخواست می کنیم به دلایل ما با دیده تحقیق و انتقاد بنگرند. موجب کمال امتنان اینجانب خواهد بود اگر مستدلا نظر خود را در تاءیید یا رد این گفته ها ابراز نمایند.

برای بررسی این مطلب لازم است اولا بحثی درباره اساس و ریشه حقوق انسانی انجام دهیم و سپس خصوص حقوق زن و مرد را مورد مطالعه قرار دهیم .

بد نیست قبلاـ اشاره مختصری به نهضتهای حقوقی قرون جدید که به نظریه تساوی زن و مرد منتهی شد بنماییم . نگاهی به تاریخ حقوق زن در اروپا (در اروپا از قرن ۱۷ به بعد به نام حقوق بشر زمزمه هایی آغاز شد. نویسندگان و متفکران قرن ۱۷ و ۱۸ افکرا خود را در باره حقوق طبیعی و فطری و غیرقابل سلب بشر با پشتکار عجیبی در میان مردم پخش کردند. ژان ژاک روسو و ولتر و منتسکیو از این دسته از متفکران و نویسندگان اند. اولین نتیجه عملی که از افکار طرفداران حقوق طبیعی بشر حاصل شد این بود که در انگلستان یک کشمکش طولانی میان هیاءت حاکمه و ملت به وجود آمد. ملت موفق شد در سال ۱۶۸۸ میلادی پاره ای از حقوق اجتماعی و سیاسی خود را طبق یک اعلام نامه

حقوق پیشنهاد کنند و مسترد دارند.)(۱۱)

نتیجه علمی بارز دیگر شیوع این افکار در جنگهای استقلال امریکا علیه انگلستان ظاهر شد. سیزده مستعمره انگلستان در امریکای شمالی در اثر فشار و تحمیلات زیادی که بر آنها وارد می شد سر به طغیان و عصیان بلند کردند و بالاخره استقلال خویش را بدست آوردند.

در سال ۱۷۷۶ میلادی کنگره ای در فیلادلفیا تشکیل شد که استقلال عمومی را اعلان و اعلامیه ای در این زمینه منتشر کرد و در مقدمه آن چنین نوشت :

(جمیع افراد بشر در خلقت یکسانند و خالق به هر فردی حقوق ثابت و لا-یتغیری تفویض فرموده است مثل حق حیات و حق آزادی ، و علت غایی تشکیل حکومتها حفظ حقوق مزبور است و قوه حکومت و نفوذ کلمه او منوط به رضایت ملت خواهد بود...)(۱۲)

اما آن که به نام (اعلامیه حقوق بشر)در جهان معروف شد آن چیزی است که پس از انقلاب کبیر فرانسه به نام اعلان حقوق منتشر شد. این اعلامیه عبارت است از یک سلسله اصول کلی که در آغاز قانون اساسی فرانسه قید شده و جزء لاینفک قانون اساسی فرانسه محسوب می شود. این اعلامیه مشتمل می شود بر یک مقدمه و هفده ماده .

ماده اول آن این است : (افراد بشر آزاد متولد شده و مادام العمر آزاد مانده و در حقوق با یکدیگر مساویند...).

در قرن ۱۹ تحولات و افکار تازه ای در زمینه حقوق بشری در مسائل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی رخ داد که منتهی به ظهور سوسیالیسم و لزوم تخصیص منافع به طبقات زحمتکش و انتقال حکومت از دست سرمایه دار به دست کارگر گردید.

تا اوایل

قرن بیستم هر چه در اطراف حقوق بشر بحث شده است مربوط است به حقوق ملتها در برابر دولتها و یا حقوق طبقات رنجبر و زحمتکش در برابر کارفرمایان و اربابان .

در قرن بیستم برای اولین بار مساءله (حقوق زن) در برابر حقوق مرد عنوان شد. انگلستان - که قدیمترین کشور دموکراسی به شمار می رود - فقط در اوایل قرن بیستم برای زن و مرد حقوق مساوی قائل شد. دول متحده آمریکا با آنکه در قرن هجده ضمن اعلان استقلال به حقوق عمومی بشر اعتراف کرده بودند، در سال ۱۹۲۰ میلادی قانون تساوی زن و مرد را در حقوق سیاسی تصویب کردند و همچنین فرانسه در قرن بیستم تسلیم این امر شد.

به هر حال در قرن بیستم گروههای زیادی در همه جهان طرفدار تحول عمیقی در روابط مرد و زن از نظر حقوق و وظایف گردیدند. به عقیده اینها تحول و دگرگونی در روابط ملتها با دولتها و روابط زحمتکشان و رنجبران با کارفرمایان و سرمایه داران ، مادامی که در روابط حقوقی مرد و زن اصلاحاتی صورت نگیرد وافی به تامین عدالت اجتماعی نیست .

از این رو برای اولین بار در اعلامیه جهانی حقوق بشر - که پس از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۸ میلادی (۱۳۲۷ هجری شمسی) از طرف سازمان ملل متحد منتشر شد - در مقدمه آن چنین قید شد:

(از آنجا که مردم ملل متحد ایمان خود را به حقوق بشر و مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق مرد و زن مجددا در منشور اعلام کرده اند...)

تحول و بحران ماشینی قرن نوزدهم و بیستم و به

فلاکت افتادن کارگران و بخصوص زنان بیش از پیش سبب شد که به موضوع حقوق زن رسیدگی شود. در تاریخ آلبرماله ، جلد ۶، صفحه ۳۲۸ می نویسد:

(تا زمانی که دولتها به احوال کارگران و طرز رفتار کارفرمایان با آن طبقه توجه نداشتند، سرمایه داران هر چه می خواستند می کردند... صاحبان کارخانه ها زنان و کودکان خردسال را با مزد بسیار کم به کار می گماشتند، و چون ساعات کار ایشان زیاد بود غالبا گرفتار امراض گوناگون می شدند و در جوانی می مردند.)

این بود تاریخچه مختصری از نهضت حقوق بشر در اروپا. چنانکه می دانیم همه موارد اعلامیه های حقوق بشر که برای اروپاییان تازگی دارد در چهارده قرن پیش در اسلام پیش بینی شده و بعضی از دانشمندان عرب و ایرانی آنها را با مقایسه به این اعلامیه ها در کتابهای خود آورده اند. البته اختلافی در بعضی قسمتها میان آنچه در این اعلامیه ها آمده با آنچه اسلام آورده وجود دارد و این خود بحث دلکش و شیرینی است ، از آن جمله است مساءله حقوق زن و مرد که اسلام تساوی را می پذیرد اما تشابه و وحدت و یکنواختی را در زمینه حقوق زن و مرد نمی پذیرد. حیثیت و حقوق انسانی (از آنجا که شناسایی حیثیت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر آنان ، اساس آزادی و عدالت و صلح را تشکیل می دهد.

از آنجا که عدم شناسایی و تحقیر حقوق بشر منتهی به اعمال وحشیانه ای گردیده است که روح بشریت را به عصیان واداشته ، و ظهور دنیایی که در آن

افراد بشر در بیان عقیده ، آزاد و از ترس و فقر فارغ باشند به عنوان بالاترین آمال بشر اعلام شده است .

از آنجا که اساسا حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر به عنوان آخرین علاج به قیام بر ضد ظلم و فشار مجبور نگردد.

از آنجا که اساسا لازم است توسعه روابط دوستانه بین ملل را مورد تشویق قرارداد .

از آنجا که مردم ملل متحد، ایمان خود را به حقوق اساسی بشر و مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق مرد و زن مجددا در منشور اعلام کرده اند و تصمیم راسخ گرفته اند که به پیشرفت اجتماعی کمک کنند و در محیطی آزادتر وضع زندگی بهتری به وجود آورند. از آنجا که ... مجمع عمومی ، این اعلامیه جهانی حقوق بشر را آرمان مشترکی برای تمام مردم و کلیه ملل اعلام می کند تا جمیع افراد و همه ارکان اجتماع این اعلامیه را دائما در مد نظر داشته باشند و مجاهدت کنند که به وسیله تعلیم و تربیت احترام این حقوق و آزادیها توسعه یابد و با تدابیر تدریجی ملی و بین المللی ، شناسائی و اجرای واقعی و حیاتی آنها، چه در میان خود ملل عضو و چه در بین مردم کشورهایی که در قلمرو آنها می باشد تامین گردد ...)

جمله های طلایی بالا- مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر است ؛ مقدمه همان اعلامیه ایست که درباره اش می گویند: (بزرگترین توفیقی است که تا این تاریخ در طریق تاءیید حقوق انسانی نصیب عالم بشریت شده است).

روی هر کلمه و هر جمله آن حساب شده است

، و چنـانکه در مقـاله پیش گفتیم مظهر افکار چنـدین قرن فلاسـفه آزادیخواه و حقوق شـناس جهان است . نکات مهم مقـدمه اعلامیه حقوق بشر این اعلامیه در ۳۰ مـاده تنظیم شـده است . بگـذریم از اینکه بعضـی مسائل در برخی مواد مکرر شـده و یا لااقـل ذکر یـک مطلب در یک ماده از ذکر منـدرجات بعضـی مواد دیگر بی نیاز کننـده است و یا بعضـی مواد اعلامیه به مواد مختلفی قابل تجزیه است . نکات مهم مقـدمه این اعلامیه که شایسـته است مورد توجه قرار گیرد چنـد تا است : ۱. بشر از یک نوع حیثیت و احترام و حقوق ذاتی غیر قابل انتقال برخوردار است .

۲. حیثیت و احترام و حقوق ذاتی بشر کلی و عمومی است ۰ تمام افراد انسانی را در بر می گیرد، تبعیض بردار نیست ، سفید و سیـاه ، بلنـد و کوتـاه ، زن و مرد یکسـان از آن برخوردارنـد. همـان طوری که در میان اعضای یک خانواده احـدی نمی تواند گوهر خود را از سایر اعضاء شـریفتر و اصیل تر بداند، همه افراد بشر نیز که عضو یک خانواده بزرگتر و اعضای یک پیکر می باشند از لحاظ شرافت متساویند، هیچکس نمی تواند خود را از فرد دیگر شریفتر بداند.

۳. اسـاس آزادی و صـلح و عـدالت این است که همه افراد در عمـق وجـدان خـود به این حقیقت (حیـثیت و احـترام ذاتی همه انسانها) ایمان و اعتراف داشته باشند.

این اعلامیه می خواهد بگوید منشاء کلیه ناراحتیهایی که افراد بشر برای یکدیگر به وجود می آورند کشف کرده است . منشاء بروز جنگها و ظلمها و تجاوزها و

اعمال وحشیانه افراد و اقوام نسبت به یکدیگر، عدم شناسایی حیثیت و احترام ذاتی انسان است . این عدم شناسایی از طرف عده ای ، طرف مقابل را وادار به عصیان و طغیان می کند و از همین راه صلح و امنیت به خطر می افتد.

۴. بالاترین آرزویی که همه در راه تحقق بخشیدن به آن باید بکوشند، ظهور دنیایی است که در آن آزادی عقیده و امنیت و رفاه مادی به طور کامل وجود داشته باشد؛ اختناق ، ترس ، فقر ریشه کن شده باشد. مواد سی گانه اعلامیه برای تحقق بخشیدن به این آرزو تنظیم شده است .

۵. ایمان به حیثیت ذاتی انسانها و احترام به حقوق غیر قابل سلب و انتقال آنها تدریجا به وسیله تعلیم و تربیت باید در همه افراد به وجود آید. مقام و احترام انسان اعلامیه حقوق بشر چون بر اساس احترام به انسانیت و آزادی و مساوات تنظیم شده و برای احیای حقوق بشر به وجود آمده ، مورد احترام و تکریم هر انسان با وجدانی است . ما مردم مشرق زمین از دیر زمان از ارزش و مقام و احترام انسان دم زده ایم . در دین مقدس اسلام - چنانکه در مقاله پیش گفتیم - انسان ، حقوق انسان ، آزادی و مساوات آنها نهایت ارزش و احترام را دارد. نویسندگان و تنظیم کنندگان این اعلامیه و همچنین فیلسوفانی که در حقیقت الهام دهنده نویسندگان این اعلامیه هستند، مورد ستایش و تعظیم ما می باشند. ولی چون این اعلامیه یک متن فلسفی است ، به دست بشر نوشته شده نه به دست فرشتگان ، استنباط

گروهی از افراد بشر است ، هر فیلسوفی حق دارد آن را تجزیه و تحلیل کند و احیانا نقاط ضعفی که در آن می بیند تذکر دهد.

این اعلامیه خالی از نقاط ضعف نیست ولی ما در این مقاله روی نقاط ضعف آن انگشت نمی گذاریم ، روی نقطه قوت آن انگشت می گذاریم .

تکیه گاه این اعلامیه (مقام ذاتی انسان) است ، شرافت و حیثیت ذاتی انسان است . از نظر این اعلامیه انسان به واسطه یک نوع کرامت و شرافت مخصوص به خود دارای یک سلسله حقوق و آزادیها شده است که سایر جانداران به واسطه فاقد بودن آن حیثیت و شرافت و کرامت ذاتی ، از آن حقوق و آزادیها بی بهره اند. نقطه قوت این اعلامیه همین است . تنزل و سقوط انسان در فلسفه های غربی اینجاست که بار دیگر با یک مساءله فلسفی کهن مواجه می شویم : ارزیابی انسان ، مقام و شرافت انسان نسبت به سایر مخلوقات ، شخصیت قابل احترام انسان . باید بپرسیم آن حیثیت ذاتی انسانی که منشاء حقوقی برای انسان گشته و او را از اسب و گاو و گوسفند و کبوتر متمایز ساخته چیست ؟ و همین جاست که یک تناقض واضح میان اساس اعلامیه حقوق بشر از یک طرف و ارزیابی انسان در فلسفه غرب از طرف دیگر نمایان می گردد.

در فلسفه غرب سالهاست که انسان از ارزش و اعتبار افتاده است . سخنانی که در گذشته درباره انسان و مقام ممتاز وی گفته می شد و ریشه همه آنها در مشرق زمین بود، امروز در اغلب سیستمهای فلسفه غربی مورد

تمسخر و تحقیر قرار می گیرد.

انسان از نظر غربی تا حدود یک ماشین تنزل کرده است ، روح و اصالت آن مورد انکار واقع شده است . اعتقاد به علت غایی و هدف داشتن طبیعت یک عقیده ارتجاعی تلقی می گردد.

در غرب از اشرف مخلوقات بودن انسان نمی توان دم زد، زیرا به عقیده غرب عقیده به اشرف مخلوقات بودن انسان و اینکه سایر مخلوقات طفیلی انسان و مسخر انسان می باشند ناشی از یک عقیده بطلمیوسی کهن درباره هیئت زمین و آسمان و مرکزیت زمین و گردش کرات آسمانی به دور زمین بود؛ با رفتن این عقیده جایی برای اشرف مخلوقات بودن انسان باقی نمی ماند. از نظر غرب ، اینها همه خود خواهیهایی بوده است که در گذشته دامنگیر بشر شده است . بشر امروز متواضع و فروتن است ، خود را مانند موجودات دیگر بیش از مشتی خاک نمی داند، از خاک پدید آمده و به خاک باز می گردد و به همین جا خاتمه می یابد.

غربی متواضعانه روح را به عنوان جنبه ای مستقل از وجود انسان و به عنوان حقیقی قابل بقا نمی شناسد و میان خود و گیاه و حیوان از این جهت فرقی قائل نمی شد. غربی میان فکر و اعمال روحی و میان گرمای زغال سنگ از لحاظ ماهیت و جوهر تفاوتی قائل نیست ؛ همه را مظاهر ماده و انرژی می شناسد. از نظر غرب صحنه حیات برای همه جانداران و از آن جمله انسان میدان خونینی است که نبرد لاینقطع زندگی آن را به وجود آورده است . اصل اساسی حاکم بر وجود جانداران و

از آن جمله انسان اصل تنازع بقاست . انسان همواره می کوشد خود را در این نبرد نجات دهد. عدالت و نیکی و تعاون و خیر خواهی و سایر مفاهیم اخلاقی و انسانی همه مولود اصل اساسی تنازع بقا می باشد و بشر این مفاهیم را به خاطر حفظ موقعیت خود ساخته و پرداخته است .

از نظر برخی فلسفه های نیرومند غربی انسان ماشینی است که محرک او جز منافع اقتصادی نیست . دین و اخلاق و فلسفه و علم و ادبیات و هنر همه رو بناهایی هستند که زیر بنای آنها طرز تولید و پخش و تقسیم ثروت است ؛ همه اینها جلوه ها و مظاهر جنبه های اقتصادی زندگی انسان است . خیر، اینهم برای انسان زیاد است ؛ محرک و انگیزه اصلی همه حرکتها و فعالیتهای انسان عوامل جنسی است . اخلاق و فلسفه و علم و دین و هنر همه تجلیات و تظاهرات رقیق شده و تغییر شکل داده عامل جنسی وجود انسان است .

من نمی دانم اگر بناست منکر هدف داشتن خلقت باشیم و باید معتقد باشیم که طبیعت جریانات خود را کورکورانه طی میکند، اگر یگانه قانون ضامن حیات انواع جانداران تنازع بقا و انتخاب اصلح و تغییرات کاملا۔ تصادفی است و بقا و موجودیت انسان مولود تغییرات تصادفی و بی هدف و یک سلسله جنایات چند میلیون سالی است که اجداد وی نسبت به انواع دیگر روا داشته تا امروز به این شکل باقی مانده است ، اگر بناست معتقد باشیم که انسان خود نمونه ای است از ماشینهایی که اکنون خود به دست خود سازد، اگر بناست

اعتقاد به روح و اصالت و بقای آن خودخواهی و اغراق و مبالغه درباره خود باشد، اگر بناست انگیزه و محرك اصلی بشر در همه کارها امور اقتصادی یا جنسی یا برتری طلبی باشد، اگر بناست نیك و بد به طور کلی مفاهیم نسبی باشند و الهامات فطری و وجدانی سخن یاوه شمرده شود، اگر انسان جنسا بنده شهوات و میلهای نفسانی خود باشد و جز در برابر زور سر تسلیم خم نکند، و اگر... چگونه می توانیم از حیثیت و شرافت انسانی و حقوق غیر قابل سلب و شخصیت قابل احترام انسان دم بزنیم و آن را اساس و پایه همه فعالیتهای خود قرار دهیم ؟! غرب درباره انسان دچار تناقض شده است در فلسفه غرب تا آنجا که ممکن بوده به حیثیت ذاتی انسان لطمه وارد شده و مقام انسان پایین آمده است . دنیای غرب از طرفی انسان را از لحاظ پیدایش و عللی که او را به وجود آورده است ، از لحاظ هدف دستگاه آفرینش درباره او، از لحاظ ساختمان و تار و پود وجود و هستی اش ، از لحاظ انگیزه و محرك اعمالش ، از لحاظ وجدان و ضمیرش ، تا این اندازه او را پایین آورده که گفتیم .

آنگاه اعلامیه بالابلند درباره ارزش و مقام انسان و حیثیت و کرامت و شرافت ذاتی و حقوق مقدس و غیر قابل انتقالش صادر می کند و همه افراد بشر را دعوت می کند که به این اعلامیه بالابلند ایمان بیاورند.

برای غرب لازم بود اول در تفسیری که از انسان می کند تجدید نظری بعمل آورد، آنگاه اعلامیه های بالا

بلند در زمینه حقوق مقدس و فطری بشر صادر کند.

من قبول دارم که همه فلاسفه غرب انسان را آنچنان که شرح داده شد تفسیر نکرده اند؛ عده زیادی از آنها انسان را کم و بیش آنچنان تفسیر کرده اند که شرق تفسیر می کند. نظر من طرز تفکری است که در اکثریت مردم غرب به وجود آمده و مردم جهان را تحت تاءثیر قرار داده است .

اعلامیه حقوق بشر را باید کسی صادر کند که انسان را در درجه ای عالیتر از یک ترکیب مادی ماشینی می بیند، انگیزه ها و محرکهای انسان را منحصر به امور حیوانی و شخصی نمی داند، برای انسان وجدان انسانی قائل است . اعلامیه حقوق بشر را باید شرق صادر کند که به اصل انی جاعل فی الارض خلیفه (۱۳) ایمان دارد و در انسان نمونه ای از مظاهر الوهیت سراغ دارد. کسی باید دم از حقوق بشر بزند که در انسان آهنگ سیر و سفری تا سر منزل یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه (۱۴) قائل است .

اعلامیه حقوق بشر شایسته آن سیستمهای فلسفی است که به حکم و نفس و ماسویها فالهمها فجورها و تقواها(۱۵) در سرشت انسان تمایل به نیکی قائلند.

اعلامیه حقوق بشر را باید کسی صادر کند که به سرشت بشر خوشبین است و به حکم لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم (۱۶) آن را معتدلترین و کاملترین سرشتها می داند.

آنچه شایسته طرز تفکر غربی در تفسیر انسان است ، اعلامیه حقوق بشر نیست بلکه همان طرز رفتاری است که غرب عملا درباره انسان روا دارد، یعنی کشتن همه عواطف انسانی ،

به بـازی گرفتن ممیزات بشـری ، تقـدم سـرمایه بر انسـان ، اولـویت پول بر بشـر، معبود بودن ماشـین ، خـدایی ثروت ، اسـتثمار انسانهـا، قـدرت بی نهـایت سـرمایه داری ، که اگر احیانا یک نفر میلیونر ثروت خود را برای بعـد از خودش به سگ محبوبش منتقل کند آن سگ احترامی مافوق احترام انسانها پیدا می کند؛ انسانها در خدمت یک سگ ثروتمند به عنوان پیشـکار، منشی ، دفتردار اسـتخدام می شوند و در مقابل او دست به سـینه می ایستند و تعظیم می کنند. غرب ، هم خود را فراموش کرده و هم خـدای خود را مسـاءله مهم اجتمـاع بشـر در امروز این است که بشـر به تعـبیر قرآن (خود) را فراموش کرده است ، هم خود را فرامـوش کرده و هم خـدای خـود را. مسـاءله مهم این است که (خـود) را تحقیر کرده است ، از درون بینی و تـوجه به بـاطن و ضمیر غافل شـده و توجه خویش را یکسـره به دنیای حسـی و مادی محدود کرده است . هدفی برای خود جز چشـیدن مادیات نمی بینـد و نمی دانـد، خلقت را عبث می نگـارد، خود را انکـار می کنـد، روح خود را از دست داده است . بیشتر بـدبختیهای امروز بشر ناشی از این طرز تفکر است و متاءسفانه نزدیک است جهانگیر شود و یکباره بشریت را نیست و نابود کند. این طرز تفکر درباره انسان سـبب شـده که هر چه تمـدن توسـعه پیدا کند و عظیم تر می گردد، متمدن به سوی حقارت می گراید. این طرز تفکر درباره انسان موجب گشته که انسانهای واقعی را همواره در گذشته باید

جستجو کرد و دستگاه عظیم تمدن امروز به ساختن هرچیز عالی و دست اول قادر است جز به ساختن انسان .

گاندی می گوید :

(غربی برای آن مستحق دریافت لقب خدایی زمین است که همه امکانات و موهبتهای زمینی را مالك است . او به کارهای زمینی قادر است که ملل دیگر آنها را در قدرت خدا می دانند. لکن غربی از یك چیز عاجز است و آن تاءمل در باطن خویش است . تنها این موضوع برای اثبات پوچی درخشندگی کاذب تمدن جدید کافی است .

تمدن غربی اگر غربیان را مبتلا به خوردن مشروب و توجه به اعمال جنسی نموده است ، به خاطر این است که غربی بجای (خویشتن جویی) در پی نسیان و هدر ساختن خویشتن است .

... قوه عملی او بر اکتشاف و اختراع و تهیه وسائل جنگی ، ناشی از فرار غربی از (خویشتن) است نه قدرت و تسلط استثنایی وی بر خود... ترس از تنهایی و سکوت ، و توسل به پول ، غربی را از شنیدن ندای باطن خود عاجز ساخته و انگیزه فعالیتهای مداوم او همینهاست . محرك او در فتح جهان ، ناتوانی او در (حکومت به خویشتن) است . به همین علت غربی پدید آورنده آشوب و فساد در سراسر دنیاست ... وقتی انسان روح خود را از دست بدهد، فتح دنیا به چه درد او می خورد... کسانی که انجیل به آنان تعلیم داده است که در جهان مبشر حقیقت و محبت و صلح باشند، خودشان در جستجوی طلا و برده به هر طرف روانند؛ به جای اینکه مطابق تعالیم انجیل در

مملکت خداوند در جستجوی بخشش و عدالت باشند، برای تبرئه سیئات خود از حربه مذهب استفاده می کنند و به جای نشر کلام الهی ، بر سر ملتها بمب می ریزند.)

و به همین علت اعلامیه حقوق بشر بیش از همه و پیش از همه از طرف خود غرب نقض شده است . فلسفه ای که غرب عملا در زندگی طی کند، راهی جز شکست اعلامیه حقوق بشر باقی نمی گذارد. نظام حقوق زن در اسلام شهید مطهری

زن و خانواده در سیره نبی اعظم (ص)

پای بندی به خانواده ، احترام متقابل بین دو همسر از یکسو و والدین و فرزندان ازسوی دیگر، پیشبرد امور بر مبنای مشورت ، اعتنا به همسر به عنوان شخصیت مستقل، حاضر و مشهود در خانواده، توجه به نیازها و احساسات زنان، حمایت از زنان در مقابل آداب و رسوم ظالمانه جاهلی، بخشی از سیره نبوی است.

رسول خدا(ص) زمانی که خدیجه کبری را به همسری برگزیدندتا آخرین لحظه حیات خدیجه، همراز و پای بند به نظام زوجیت بود. در امور تجاری با او مشورت می کرد و اخبار تجارت را به او گزارش می داد و او را از اسرار نبوت آگاه می ساخت . از کمک های او بهره مند می شد و به او و خاندانش احترام می گذاشت.

هیچگاه کلامی به درشتی به او نفرمود، همانطور که این رفتار را با باقی همسرانش پس از خدیجه کبری داشت. طبق متون تاریخی، گاهی برخی زنان رسول خدا(ص) گرداگرد او را می گرفتند و از او درخواستهای متفاوت و نفقه بیشتر می کردند به حدی که برخی اصحاب صدای آنها را می شنیدند؛ رسول خدا(ص)

از این برخورد غصه دار می شدند، ولی سکوت کرده و کلامی به زنان نمی گفتند. گفتنی است در حالی که برخی اصحاب به رسول خدا (ص) عرض می کردند اگر همسران ما از این درخواست ها داشته باشند گردن آنها را خواهیم زد، رسول خدا(ص) فقط تبسم می کردند.

خلیفه دوم می گوید: ما مردان قریش بر زنان خود حاکم و مسلط بودیم وقتی نزد انصار آمدیم مشاهده کردیم که در مدینه، زنان بر مردان خود غالبند . زنان ما نیز به تدریج اخلاق زنان مدینه را پیشه ساختند. روزی من بر همسر خود غضبناک شدم و او پاسخی به من داد. من از حرکت عصبانی شدم و او گفت: بخدا قسم زنان رسول خدا (ص) نیز گاهی پاسخ او را می دهند ولی او هیچگاه عضبناک نمی شود.

همکاری رسول خدا (ص) در امور منزل و انجام کارهای شخصی آن حضرت ،به کرّات در تاریخ نقل شده و جای هیچگونه انکاری را باقی نمی گذارد. جالب است که نقل این رفتار از زبان زنان رسول خدا(ص) در زمانی بوده که رسول خدا) ص) درسنین جوانی نیستند.

عایشه می گوید: رسول خدا(ص) (در خانه) همواره مشغول به کارهای مربوط به اهل و خانواده خود بود.

از روایات فوق برمی آید که مسلمانان با طرح سوالات مکرر خود از نظام خانوادگی حضرت، از همسران او می خواستند سیره رسول اکرم (ص) را بیان کنند؛ سیره ای که در آن دوره سابقه ای نداشته است.

رسول خدا(ص) در عین ملاحظه ی شأن و موقعیت همسران خود حکم اسلامی «قسم» را با عدالتی توصیف ناپذیر رعایت می کردند .

مراد

از قسم این است که رسول خدا(ص) برای زنان خود اوقات و اموال خود را به طور مساوی تقسیم می کرد و به شدت مراقب بود که احساسات یکی علیه دیگری تحریک نشود.

اگرچه روایات متعددی در شأن نزول آیه اول سوره تحریم، وارد شده اما طبق مفاد آیه، رسول خدا(ص) به خاطر جلب رضایت برخی زنان خود که با تنگ نظری خاطر مبارکش را آزرده بودند، بر خود سخت گرفت.

آیات اول سوره تحریم خطاب به پیامبر می گوید که این همه ملاحظه و حیا در مقابل همسران لازم نیست و زنان و سایر مؤمنین را به رعایت هر چه بیشتر حریم نبوی موظف ساخت.

رسول خدا(ص) می کوشید که این گونه رفتار را عرف مسلمین قرار دهد. مردان صالح را که شوهران وارسته ای بودند تشویق می نمود و همواره عموم مردان را به اخلاق کریمانه در حق همسران سفارش می نمود.

از آنجمله می توان به این قضیه اشاره کرد: خدیجه کبری (س) خواهر زاده ای داشت که وی زنی غیر قریشی به همسر گرفته بود.

دوستان و اقوام به او سفارش می کردند که همسر خود را طلاق داده و زنی از قریش اختیار کند. او پاسخ داد: «من هرگز شریک زندگی ام را ترک نخواهم کرد و حاضر نیستم که او را با زنی قریشی عوض کنم.»

خبر به رسول خدا(ص) رسید، رسول خدا(ص) او را دعا کرد و فرمود:

«همانا او دامادی کریم است که وفاداری را در حق زن و خانواده خویش تمام کرده است».

حمایت از زنان و حقوق آنها در خانواده های مسلمانان از اخلاق جدی رسول خدا(ص)

بـود. ایشـان علاوه بر نصایـح و موعظه هـای فراوان به رعـایت حقوق یکـدیگر بخصوص زنـان، سـفارش کرده در مواقع لزوم مستقیماً دخالت می فرمود.

آیه اول سوره مجـادله از زنی حکـایت می کنـد که شوهرش به رسم جـاهلی او را اظهار کرد. به این معنا که به او گفت که تو برای من مانند مادرم هستی.

زن نزد رسـول خـدا(ص) شـکایت کرد و گفت: این مرد جوانیم را گرفته و فرزنـدانش را بزرگ کرده ام و در زنـدگی یـار او بوده ام و الان در دوره نیازمندی و میانسالی مرا به خود حرام کرده است.

رسول خدا(ص) منتظر وحی الهی شد و آیه اول سوره مجادله نازل شد:

«ای رسول ما خدا گفتگوی آن زن با تو را شنید ...»

سپس رسول خـدا(ص) شوهر زن را خواست و فرمود: این رسم باطـل است تو بایـد کفاره بـدهی و زن خود را به خانه ببری و چون مرد تنگدست بود و رسول خدا(ص) از بیت المال مسلیمن کفاره را پرداخت نمود و زن را با مرد پشیمان به خانه شان باز گرداند.

این جریـان غیر از آنکه حمایت رسول خـدا(ص) از زنان و پیونـدهای خانوادگی را ثابت می کنـد ، به وضوح دلالت می کند که زنان حق مجادله و دادخواهی داشـته و به راحتی به محضـر آن بزرگوار می رسیدند و برای رفع مشکلاتشان از او یاری می جستند.

گاهی زنان از عدم ایفای وظایف زوجیت به رسول خدا(ص) شـکایت می کردند؛ از آن جمله ، همسر عثمان بن مظعون است که به محضر پیامبر (ص) آمد و گفت: شوهرم از شب ازدواج تاکنون شب ها به عبادت

و روزها به روزه مشغول است و به من توجهی نـدارد. درروایت آمده که رسول خدا(ص) کفش های خود را به دست گرفت و بـا شـتاب به خـانه مرد رفت و او را نصـیحت کرد که این رفتـار نـاروایی است که پیشه ساخته ای، خداونـد مرا به رهبانیت و ترک لـذت های دنیا مأمور نساخته ، بلکه به آئینی معتدل و آسان موظف نموده است،من خود نماز می خوانم، روزه می گیرم و با خانواده ی خود انس می گیرم.

از سوی دیگر حضرت ضمن تأکید بر اهمیت پیمان ازدواج، تداوم حیاتی خوش و سعادتمند بین زن و مرد را در سایه علاقه ی هر یـک به دیگری لازم می دانست. اگر چه گـاهی زنـان و مردانی هسـتند که بـا وجـود عـدم انس و محبت طرفینی به خـاطر مصالـح فرزنـدان زنـدگی را تحمل کرده و یا اخلاق ناروای همسر خود را بر می تابند، چنین مردان و زنانی در صورتی که به گناه نیفتد دارای اجر و ثوابی مضاعف هستند.

به هر تقـدیر در سـیره ی حضـرت هیچگـاه زنـان به رغم بی میلی و یـا نفرت نسـبت به شوهر ، وادار به ادامه حیـات خانوادگی نبودند.

ابن عبـاس می گویـد: «بریره» زنی بود که شوهرش مغیث نـام داشت. او از شوهر ش جـدا شـد. ابن عباس می گویـد: مغیث به دنبال همسـرش راه افتاد، گریه می کرد و اشکش بر محاسنش می ریخت! رسول خدا(ص) به ابن عباس فرمود: آیا تعجب نمی کنی از محبت شدید مغیث به بریره و نفرت بریره نسبت به مغیث؟ سپس رسول خدا (ص) میانجی گری کرد و به بریره

فرمود: کاش به زندگی ات بر می گشتی ؟ بریره (که می دانست اگر رسول خدا (ص) فرمان به چیزی دهد می بایست مسلمانان از حضرتش تبعیت کنند) پرسید: آیا مرا امر به بازگشت می کنید؟

رسول خدا(ص) فرمود: خیر ، فقط میانجی می شوم. آنگاه بریره (مطمئن شد) وگفت: نمی توانم و رسول خدا(ص) پذیرفت. نویسنده: فریبا علاسوند/www.women.gov.ir

جایگاه زن در اندیشه معصومین

از اعصار باستان تا «رنسانس و مدرنیته و پست مدرنیته»، در سراسر این تاریخ در هیچ عصری زن موفق به کسب مقام شایسته خود نشد. «اسلام» اگر چه در عصری ظهور کرد که مردمانش در «حضیض انحطاط و جاهلیت» به سر می بردند و سال ها پس از ظهور اسلام و ایمان آوردن بسیاری از مردمان عصر جاهلیت، هنوز هم ته مانده و رسوبات عقاید خرافی در سینه هاشان باقی ماند. اما به هر حال، در اصلاح نگاه زن و مقام وی و ارتقاء بخشیدن به آن بسی موفق بوده است.

دخترانی که تا دیروز مایه ننگ و ذلت خانواده بودند۱ و زنده به گور می شدند۲، و در مقابل، به کثرت قبرهای مردان فخر می فروختند.۳ و مباهات می ورزیدند، در سایه اسلام نه تنها مایه ذلت نبودند، بلکه مایه عزت و فخر خانواده شدند. در فضای اسلام، بانویی آن قدر مقام و رتبه پیدا کرد که عصاره و چکیده عالم تکوین و خلقت و هستی، در مقابلش قیام می کند و در برابرش خم می شود و بر دست و سینه اش بوسه می زند.۴ این بانو، لیاقت آن یافته است که به او الهام شود و صحیفه اش «مخزن اسرار تاریخ» گردد.۵ و دختری دیگر، قهرمان کانون حماسه های تاریخ و مبلّغ رسای «پیام های

سرخ عاشورایی» می شود که ساحتش، ساحت تاریخ را فرا گرفته است.

زیبا اینکه، معلم این اسوه های عالمین کسی جز علی بن ابی طالب علیه السلام نیست؛ شوهر زهرای مرضیه علیهاالسلام و پدر زینب کبری علیهاالسلام . اندیشه های انسان ساز علی علیه السلام در مجموعه نفیس «نهج البلاغه» برای ره پویان طریق معرفت و سالکان مسلک حقیقت باقی مانده است. اماچگونه ممکن است که بر علی علیه السلام بشورند ولی بر اندیشه علی علیه السلام نشورند؟ علی علیه السلام را خانه نشین کنند اما نهج البلاغه علی علیه السلام را به تاراج نبرند؟! جایگاه زن در نهج البلاغه برخی از فرازهای نهج البلاغه در مورد زن و ارزش وی به گونه ای است که برخی گمان کرده اند که حرمت و شأن زن در اسلام رعایت نشده است. از این رو به ذکر برخی عبارات که بیشتر در معرض شبهه قرار گرفته می پردازیم و تا حد امکان جواب می دهیم: روایت اوّل «معاشر الناس، ان النساء، نواقص الایمان، نواقص الحظوظ، نواقص العقول، فامّا نقصان ایمانهنّ فقعودهنّ عن الصلوه و الصیام فی ایام حیضهنّ و اما نقصان عقولهنّ فشهاده امرأتین کشهاده الرجل الواحد و اما نقصان حظوظهنّ فمواریثهنّ علی الانصاف من مواریث الرجال، فاتقوا شرار النساء و کونوا من خیارهنّ علی حذر و لا تطیعوهنّ فی المعروف حتی لا یطمعن فی المنکر.»۶ الف) تحلیلی از روایت ۱. روایت مذکور به عنوان یک «قضیه حقیقیه» نیست تا نکوهش مستفاد از آن، حمل بر گوهر و ذات زن شود، بلکه تقریباً نظیر «قضیه شخصیه» یا «قضیه خارجیه» است و ظاهراً این عبارت و سایر عبارات مشابه در «خصوص اهل بصره و کوفه»، به جریان «جنگ جمل» مربوط است. قضایای تاریخی در

یک مقطع حساس زمینه ستایش یا نکوهش را فراهم می کند و سپس با گذشت آن مقطع، زمینه مدح و ذم نیز منتفی می شود. به علت کوتاهی مردم بصره و کوفه و «خیانت عایشه» در جنگ جمل، حضرت علی علیه السلام این جملات را ناظر به همین اشخاص خاص و مقصر فرموده نه ناظر به تمام زنان.۷

این گونه سخنان امام که مربوط به شرایط و اوضاع ویژه ای بوده و هدف از آنها روشن ساختن علل و عوامل برخورد بین دو نوع اندیشه متضاد است، فقط مربوط به زنان نبوده بلکه حضرت در پاره ای اوقات در باره برخی از مردان، سخنان تندتر و سخت تری را بیان داشته است و بی شک مراد امام علیه السلام از این بیان ویژه در باره گروهی از مردان، آن نبوده که همه مردان را در همه شرایط و کیفیات یکسان بدانند و درباره همگان یک نوع قضاوت بنماید، چنان که مقصود امام علیه السلام هنگامی که سخنانی در باره زنانی خاص فرموده است، آن نبوده که عموم زنان را به طور کلی و در همه شرایط و اوضاع به شکل خاصّی معرفی نماید.۸

۲. زن در بُعد جسمی و روحی در آفرینش از همان گوهری آفریده شده که مرد آفریده شده است و بی شک زنان نیز از نظر امام علی علیه السلام در همان سطح انسانی مردان قرار دارند.۹ حتی یک آیه در قرآن وجود ندارد که در دو موضوع «عقل و ایمان» مردان را بر زنان و یا بالعکس زنان را بر مردان ترجیح دهد. «آیات قرآنی» هردو صنف را در اوصاف عالی انسانی مشترک می داند.۱۰

ادّعای بد رفتاری امام علی علیه السلام نسبت به

زنـان کاملاًـ بی اسـاس است، حتی یـک جمله از حضـرت در نکوهش زنان به طور مطلق نقل نشـده است. آری امام علی علیه السـلام زن را هنگامی که «عامل فساد و تباهی و آشوب و اغتشاش» باشـد، مورد تقبیـح و سـرزنش قرار داده است، چنان که بر مرد نیز به همین علت به شـدت حمله نموده است. بنابراین، در این موارد، در حقیقت حضـرت فتنه و آشوب و فساد و تباهی را مورد حمله و تقبیح قرار داده است نه زن یا مرد را.۱۱

۳. در روایت مذکور، «کلمه نقص» به کار رفته است. هیچ جای تردید نیست که مقصود از نقص، کاهش ارزش انسانی نیست، بلکه «بیان حدّ زن در برابر حدّ مرد» است که نمایش «نقص کمّی» دارند نه «نقص کیفی» که ملاک ارزشهاست.۱۲

از طرفی، چون از نظر علـل و «عوامـل بیرونی» مثـل «نژاد، قومیت، زمان، زبان» و... بین زن و مرد تفاوتی نیسـت۱۳ و راهی هم برای حکم به تفـاوت در «علل درونی» وجود نـدارد و یا لااقل حکم به تفاوت مشـکل است؛ زیرا کشف رابطه بین همه فضایل نفسـانی و ذرات مـاده و کشف این که برای رسـیدن به هر فضـیلت خـاص چه قسـمتی از «بخشـهای مغزی» لاـزم است، ممکن نیست، پس نمی تـوان گفت: مرد بر زن فضـیلتی دارد.۱۴ ب) نقص ایمـان ۱. در خصوص نقص ایمـان زن، حضـرت دلیل می آورنـد که زن در «دوران قاعـد گی»، نماز و روزه را ترک می کنـد. البته این نه بـدین معنی است که زن در «دوران قاعـد گی» فاسق است و عادل نیست و نه بدین معنی که «شخصیت اعتقادی» او مختل شده است، بلکه

به جهت «وضع روانی خاصّی» که پیدا می کند، تکلیف نماز و روزه از او برداشته شده است ولی در عین حال، رابطه زن با خدا به وسیله «ذکر» در نمازگاهش بدون احساس فشار از تکلیف معین، محفوظ و دائمی است. پس مقصود از نقص ایمان زن، نقص رابطه زن با خدا نیست.۱۵

۲. آمادگی هرکس برای طی «سبیل اللّه» نزدیک تر، زودتر و بیشتر باشد، برنامه های دینی هم برای او مناسب تر و بیشتر خواهد بود. «مؤیّد» این کلام، سلسله تکالیفی است که برای برخی «انبیاء علیهم السلام » وجود دارد در حالی که دیگران از آن تکالیف محرومند، مثل وجوب نماز شب برای «پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله وسلم » که این تکلیف بدین علت است که حضرت، لیاقت بیشتری برای کسب فضیلت و ارتباط با خدا دارد. در فرهنگ اسلام، زن در «تشرّف به تکلیف» بر مرد تقدم دارد. «بلوغ، مشرّف شدن است نه مکلّف شدن».

در دعای جوشن می خوانیم: «یا من ذکره شرف للذاکرین؛ ای کسی که ذکر تو شرف ذاکران است.» پس ذکر خدا که در سایه بلوغ، تحقق عینی و وجوبی به خود می گیرد، شرافت است و زن در تحصیل این شرافت به مدت شش سال بر مرد تقدم دارد. و این نشانه آن است که زن برای دریافت فضایل شایسته تر از مرد است. و اگر این منطق درست تبیین و اجرا گردد نتیجتاً معلوم خواهد شد که زن بالاتر از مرد و لا اقل همتای مرد است. زن اگرچه ممکن است در طی دوران عادت از برخی از عبادات محروم باشد، اما تمامی آنها جبران پذیر است. زیرا قضای روزه ها را بعداً به جا می آورد و

برای نماز هم وقت نماز اگر وضو بگیرد و در مصلّای خود رو به قبله بنشیند و به مقدار نماز ذکر بگوید، ثواب نماز را می برد همان گونه که اگر مسافری پس از خواندن دو رکعت واجب ۳۰ یا ۴۰ بار تسبیحات اربعه را تکرار کند، جبران آن دو رکعتِ ساقط شده خواهد شد. لذا این گونه فضایل جبران پذیر است. پس خانم ها اوّلاً: در طول عمرشان در ایام حمل و در پایان عمرشان پس از اتمام دوران قاعدگی (۵۰ یا ۶۰ سالگی»، عادت ماهانه ندارند و توفیق خواندن نماز و گرفتن روزه از آنها سلب نمی شود. ثانیاً: چون شش سال زودتر از مردان به بلوغ می رسند، این شش سال عبادت، جبران روزهای قاعدگی عمر را می کند.۱۶

۳. زنان به علت داشتن احساسات و عواطف شدیدتری نسبت به مردان از شفقت، مهربانی، رقت قلب و عطوفت بیشتری برخوردار هستند و همین خصائص باعث می شود که مضامین مجرد و ناب عرفان و اخلاق و دین را که نسبت زیادی با عاطفه انسانی دارند، بهتر، زودتر و حتی عمیق تر از مردان درک کنند. ج) سهم ارث ۱. داشتن مال، کمال نیست. پس نداشتن آن هم نقص معنوی نیست. حضرت علی علیه السلام نمی خواهد بفرماید که چون سهم ارث زن کم است، او کم ارزش است؛ بلکه می فرماید: همان مال را دین به زن می دهد اما با سرپرستی مرد و به عنوان مهریه و نفقه. دین حقّ زن را مستقیماً به خودش نمی دهد تا عهده دار دخل و خرج و زحمت تولید باشد.۱۷

۲. نقصان ارث زن نسبت به مرد کلیت ندارد بلکه در مواردی زن برابر مرد، و در

مواردی بیش از مرد ارث می برد. به عنوان مثال:

در صورتی که وارث میت، فرزند و پدر و مادر او باشند، والدین میت به طور مساوی هر کدام۶۱ ترکه را ارث می برند.

اگر میت چند برادر و خواهر مادری داشته باشد، مال به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود.

فرزندان برادر و خواهر مادری به طور مساوی ارث می برند.

اگر وارث میت هم دایی و هم خاله باشند و همه آنها «پدری و مادری» یا «پدری» یا «مادری» باشند، مال بین آنها به طور مساوی تقسیم می شود.

اگر وارث میّت تنها «جدّ و جدّه مادری» وی باشند، مال میان آن دو به طور مساوی تقسیم می شود.۱۸

۳. این اختلاف در تسهیم و تخصیص هرگز «جنبه ارزشی» ندارد و دو برابر بودن سهم الارث مردان به معنی دو برابر بودن ارزش معنوی آنها نیست؛ چرا که مبنای این تقسیم، لزوم رعایت تناسب و تعادل حقوق هرکس با وظایف اوست. و بر این اساس نه تنها در این تسهیم به زن ظلم نشده بلکه عملاً او بهره بیشتری از مرد می برد؛ چرا که:

مرد ملزم به پرداخت مهریه، نفقه و سایر مخارج زندگی است.

در صورت درخواست زن، مرد ملزم به پرداخت اجرت شیردهی، حضانت، انجام کارهای خانه و... است.

در برخی موارد پرداخت دیه مقتول منحصراً بر گردن مرد قرار می گیرد.

مرد اگر چه در «مرحله تملّک» دو برابر بیش از زن مالک می شود ولی در مرحله مصرف و اختصاص تقریباً زن بیش از مرد بهره می برد. زیرا سهم و دارایی خود را برای خود نگه می دارد و هیچ الزامی برای خرج کردن آن ندارد ولی

سهم مرد باید در موارد فوق الذکر خرج شود.

و از طرف دیگر شاید یکی از حکمت های این نحوه تخصیص و تسهیم این باشد که غالباً و نوعاً مرد بیش از زن می تواند از سرمایه خویش در گردش اقتصادی جامعه، استفاده کند و به این وسیله (اختصاص سهم بیشتر به مرد) از رکود اقتصادی جامعه پیش گیری می شود.۱۹

۴. اگر پدری از دنیا برود و یک پسر و یک دختر داشته باشد، پسر، دو برابر دختر ارث می برد. حال، همین خواهر و برادر اگر وارث برادر «مادری» خود شوند (یعنی برادر مادری آنها از دنیا برود و تنها همین خواهر و برادر وارث وی باشند) در این صورت، این خواهر و برادر به طور مساوی ارث می برند. پس اگر نقص ارث زن به معنی نقص معنوی وی باشد یا به معنی دو برابر بودن مقام معنوی مرد نسبت به زن باشد، لازمه اش این است که دختری که دیروز به هنگام مرگ پدرش ارزش معنوی اش نصف ارزش معنوی برادرش بوده است، امروز به علت یک امر غیر اختیاری مرگ برادر مادری ارزشش دو برابر شده است و از حیث معنوی، ارزشش برابر ارزش برادر شده است.

۵. اختلاف حقوق، به هیچ وجه ارزشی نیست لذا موجب تقسیم انسان ها به درجه یک و درجه دو نمی گردد. بیشتر این اختلافات مولود عناوین فقهی و حقوقی خاصّی است که هریک از زن و مرد در خانواده پیدا می کند؛ مثل زن و شوهر، مادر و پدر، خواهر و برادر و... نه مولود زن یا مرد بودن انسان. زیرا بیشتر اختلاف حقوقی زن و مرد به نظام حقوقی زن در

مجموعه نظـام حقوق خانواده مرتبط است.۲۰ اگر در مجموعه مکتب و نظـام حقوق اسـلام، و در کنار سایر نظامات اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و فرهنگی آن مطالعه شود، بسیاری از سؤالات پاسخ خود را به روشنی پیدا می کند و یا اساساً موضوع خود را از دست می دهـد.۲۱ د) نقص عقـل ۱. تعلیـل حضـرت در مورد نقصان عقل زن ،مسـتند به آیه ۱۴۲ سـوره بقره است که می فرماید: «شـهادت دو زن، در حکم شـهادت یک مرد است.» و علت این امر نه این است که زن، عقل و درکی ناقص دارد و در تشـخیص اشـتباه می کنـد، بلکه به این علت است که آیه اشاره کرده است: «ان تضل احـداهما فتـذکر احـداهما الاخری»۲۲ از آنجایی که زن مشـغول به امور جزیی، متشـتت و پراکنده منزل است مثل کارهای خانه، تربیت بچه و... ممکن است صـحنه ای را که دیده فراموش کند.۲۳

۲. عـدم تساوی شـهادت مرد و زن که امام علیه السـلام بیان فرموده انـد با نظر به «محدودیت طبیعی ارتباطات» زن با حوادث و رویـدادهای بسـیار گوناگون است که مرد در آنها غوطه ور است و توانایی دقت و بررسـی عوامل و مختصات و نتایـج آنها را بیش از زن داراست. کنجکـاوی مرد و نفوذ فکری او در ریشه هـای حوادث، یک امر طبیعی است که در نتیجه قرارگرفتن مرد در امواج گونـاگون و تلاـطم هـای متنوع زنـدگی به وجود می آیـد. لـذا اگر مردی را فرض کنیم که از قرار گرفتن در امواج خطوط پرپیـچ و خم حوادث زنـدگی بر کنـار بوده باشـد و ابن بر کنـار بودن، ارتباطات عادی وی را با جهان عینی و زنـدگی محدود کند، بدون تردید شهادت

او هم در باره اموری که معمولاً از آنها بر کنار است، دچار اشکال می شود و به همین جهت است که شـهادت زنها در موارد زیادی حتی بدون تعدد، مساوی شهادت مردهاست. آن موارد عبارت است از موضوعاتی که «لایعلم الاّ من قبلها».۲۴

۳. در آیین اسلام، شهادت زن مثل شهادت مرد به عنوان یک اصل پذیرفته شده است. هرچند که در برخی موارد قدرت اثبات شهادت مرد و زن متفاوت است. گاه فقط شـهادت زنان و گاه فقط شـهادت مردان و گاه شـهادت هردو پذیرفته می شود. مهم این است که اسلام در زمانی که اصولاً برای زن هیچ ارزشی قایل نبوده اند، شأن انسانی برای زن قایل شده و گواهی زن عادل را پذیرفته است.

۴. اصولاً شهادت، حق نیست تا در آنجایی که به طور استثنایی شهادت زن پذیرفته نیست، او را محروم از حق تلقی کنیم. بلکه شهادت، تکلیف است. لـذا در مواردی که شـهادت زن مسـموع نیست، او معاف از تکلیف است و وظیفه اش از مرد سـبک تر است.۲۵ زیرا؛ اولاً: شـهادت کذب، از گناهان کبیره است و علاوه بر مسئولیت مدنی، مسئولیت کیفری نیز دارد که در مواردی به محکومیت «قصاص نفس» هم منجر می شود و در تمام مصادیق شـهادت کـذب، دو مجازات قطعی است یکی اینکه شاهد، تعزیر می شود و دیگر این که در محدوده محلّ سـکونت وی، موضوع شـهادت کذب او به اطلاع عموم می رسد تا در دعاوی بعدی از پذیرش شـهادتش پرهیز شود. و در حقوق کشورهای غربی، شهادت کذب از جمله جرایم جنایی محسوب می شود و جریمه زندانی یا نقدی دارد.

ثانیاً: رجوع از شهادت در صورتی که

ناشـی از اشـتباه شهود باشد، اگرچه غالباً در فقه یا حقوق موضوعه دارای مسئولیت کیفری نیست ولی مسئولیت مدنی آن قطعاً باقی است.

ثالثاً: در صورتی که شـهادت، صـحیح و درست اداشود بـاز هم شاهـد بـا خطرات عدیـده ای از نظر امنیـتی و روانی خصوصـاً برانگیختن حس «انتقام جویی» محکوم علیه، مواجه خواهد شد. این خطر اگر چه برای مردان هم وجود دارد، لذا در فقه اسـلام وجوب شـهادت مقید به «عدم خوف ضـرر» شده است، اما از آنجا که خوف و ضرر در زنان به مراتب شدیدتر است ،به جهت این ضرر نوعی، زنان از تکلیف ادای شهادت در بعضی از دعاوی کیفری معاف گردیده اند.

نتیجتـاً شـهادت اگر به صورت کـذب اقـامه شود، مسـئولیت شـرعی، کیفری و مـدنی دارد. و اگر به نحو «اشـتباه» اقـامه گردد، مسـئولیت مـدنی و بعضـاً کیفری دارد و اگر صـحیح و درست ادا شود، برای زنـان نوعـاً خطر آفرین است. حال کسانی که می گوینـد شـهادت، «حق» است. این چه حقّی است که به خـاطر آن دادگـاه می توانـد او را احضـار و جلب کنـد. و بعـد از آن، مسئولیت های مختلف کیفری و مدنی و خطر امینتی متوجه اوست و در مقابل هیچ گونه نفعی عایدش نشده است؟!۲۶

۵. عـدم اسـتماع شـهادت زن در مواردی خاص، مختص به زن نیست بلکه در مواردی هم متقابلاً شـهادت مرد مسـموع نیست. مثلاً:

در مورد اثبات زنـده متولـد شـدن طفل، شـهادت مرد چیزی از ارث را برای طفل ثابت نمی کنـد ولی با شـهادت هر زن ۴۱ از ارث برای طفل ثابت می شود.

شهادت به بکارت و یا عیوب جنسی آنان نیز از مواردی

است که تنها شهادت زن در آن مسموع است.

۶. از آنجایی که زن تحت تأثیر فشار عاطفه و احساس شدیدتری نسبت به مرد قرار دارد، چون شهادت، ابزاری است برای اثبات یک واقعه یا ادّعا، لازم می آید که از جهت احتیاط در حفظ حقوق مردم، شهادت دو زن مساوی شهادت یک مرد باشد.۲۷

۷. مسأله فراموشی «حافظه زنان» در هنگام اداء شهادت، از نظر «روان شناسان» قابل توجیه است. زیرا از دیدگاه روانشناسی، فراموشی حافظه با میزان احساسات و هیجانات فرد رابطه مستقیم دارد. هرچه شخص بیشتر تحت تأثیر احساسات و هیجانات روحی واقع گردد، به همان نسبت حوادث و وقایعی را که به خاطر سپرده، زودتر فراموش می کند و دقت کمتری در نقل آن دارد. از سویی، به اعتقاد برخی از روان شناسان یکی دیگر از علل فراموشی حافظه اشخاص، شرم و حیا و عفت است که در زنان بیش از مردان است.۲۸

۸. عده ای می گویند: عقل در اسلام، معیار کمال انسانی است. یعنی هرکس که عاقل تر است، به کمال انسانی نزدیک تر است و مقرب تر. حال چون عقل در مرد بیش از زنان است، پس مردها بیش از زنها به خدا نزدیک ترند!

جواب این شبهه، این است که: در اینجا «مغالطه ای» رخ داده است؛ چرا که در این «قیاس»، «حدّ وسط» تکرار نشده است. اگرچه به ظاهر لفظ عقل در حدّ وسط تکرار می شود. اما معنی آن در دو مقدمه متفاوت است. یعنی اگرچه گفته می شود: زن و مرد در عقل تفاوت دارند و عقل معیار قرب الهی است (صغری)، و هرکس عقلش بیشتر است به خدا نزدیک تر است (کبری)، پس مرد به خدا

نزدیـک تر اسـت. (نـتیجه)؛ لیکن عقلی که در آن زن و مرد اختلاـف دارنـد غیر از عقلی است است که مـایه قرب الهی است. عقلی که در زن و مرد متفاوت است، عقل اجتماعی است. یعنی در نحوه مـدیریت، مسایل سیاسـی، اقتصادی، علمی، تجربی و ریاضـی تفاوت دارند نه عقلی که مایه تقرب الهی است، یعنی عقلی که «عُبِد به الرحمن و اکتسب به الجنان»[29]؛ عقلی که مایه تقرب الهی است عقلی است که به فرمـوده پیغمـبر اکرم صـلی الله علیه و آله وسـلم به وسـیله آن امیـال و غرایز کنـترل به معنی «تعـدیل» نه «تعطیـل» می شود؛ نه عقـل ریاضـی و... پس اگر کسـی در مسایل علمی، سیاسـی و اجرایی فکر برتری داشت، این نشـانه تقرب الی اللّـه نیست بلکه یـک فضـیلت بیشـتر است. یعنی «ذاک علم لاـ یضـرّ من جهله»[30]، بلکه چه بسـا همین هـوش سیاسـی یا اسـتعداد علمی او را به «جهنم» بکشاند. حال اگر کسـی ادعا کند که عقل مرد در جنبه «عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» قوی تر از زن است. هرگز اثبات آن مقدور نیست؛ چرا که نه تجربه و نه برهان آن را تأیید نمی کند.[31]

۹. عقل انسان، دو جنبه نظری و علمی[32] دارد:

الف) عقل نظری:

عقل نظری همان فعالیت اسـتنتاج هدف ها یا وصول به آنها یا انتخاب واحدها و قضایا و وسایلی است که می توانند رسیدن به هـدف هـا و وسایل را تضـمین کننـد. مثلاً وقتی می گوییم «انسان سـنگ است» و «هیـچ سـنگی تناسل نمی کنـد»، «پس انسان تناسل نمی کند»، از منظر منطقی که ابزار فعالیت عقل نظری است، درست است ولی مقدمه آن انسان سنگ است خلاف واقع است.

عقل نظری همواره با ابزار منطقی فعالیت می کند، کاری با واقعیت نـدارد، چنان که هیچ کاری با ارزش ها ندارد. در حقیقت عقل نظری می گوید که این ساختمان چگونه و با چه مقدار آهن و سیمان درست می شود اما این که این ساختمان جایگاهی برای تعلیم و تربیت خواهد بود یا کشتارگاهی برای انسانها؟ عقل نظری محض، کاری با این مسایل ندارد. عقل نظری همواره بر آن چه که از پیش صحیح فرض شده، حکم صادر می کند و کاری با آن ندارد که صحیح از نظر چه کسی؟ در چه شرایطی و از روی کدامین واقعیت؟ به عبارت دیگر، عقل نظری «محض» قدرت ورود به «حوزه ارزشها» را ندارد. «عقل نظری» کاری با واقعیات فی نفسه ندارد.

ب) عقل عملی:

عقل عملی هریک از نیروهای فعال درون بشری مانند «عقل نظری»، «وجدان»، «حدس»، «استشمام واقعیات»، «اراده»، «تجسم»، و «اندیشه» را هماهنگ می کند و همه آنها را در وصول به واقعیات و بایستگی ها و شایستگی ها بسیج می کند. «عقل عملی» قوه ای است که به واسطه آن انسان، اموری را به «وجدان غیر حسی» ادراک می کند و آنها «ذوات» هستند نه «عوارض». عقل به وسیله این قوّه انسان را بر «عمل نیک» بر می انگیزد و احکامش «بی واسطه» است نه با «برهان» و «استقراء»... این قوه یعنی «عقل عملی» برتر و شریف تر از «عقل نظری» است؛ زیرا محور «عقل نظری»، راجع به ظواهر و عوارض یا مصلحت اندیشی دنیوی است. اما «عقل عملی» متوجه حقایق است و حسّ «نیت و اراده خیر» را به انسان می دهد و بنیاد عقاید دینی و اخلاقی را استوار می سازد و منشأ «ایمان» است نه

آنچه در مردان بیشتر از زنان است، عقل نظری است نه عقل عملی. عقل نظری هم که معیار ارزش نیست. بنابراین آنچه که صنف مرد به او می بالد و مغرور می شود، فی نفسه دارای ارزش نیست و اعتباری بیش از شکل دادن به واحدها و قضایایی که آنها را صحیح تلقی کرده است، ندارد. حال اگر صنف زنان از عوامل تعلیم و تربیت کامل برخوردار شوند، به جهت نقش دانش اساسی در خلقت و چشیدن طعم واقعی حیات و برخوردار بودن از «احساسات عالی» یا «امکان تصعید احساسات خام به احساسات عالی» که در صنف زنان قوی تر است، می توان ادعا کرد که زمینه رشد شخصیت انسانی در زنان کمتر از صنف مردان نیست. پی نوشت ها: ۱. وقتی به یکی از ایشان مژده می رسید که زنت دختر آورده، از شدت خشم رویش سیاه می شد و خود را از مردم از خجالت این مژده پنهان می کرد و فکر می کرد آیا این ننگ را به خود بخرد و دختر را زنده نگه دارد یا در زیر خاک دفنش کند؟ (نحل / ۵۸ و ۵۹)

۲. و روزی که از دختران زنده به گور شده سؤال شود که به کدامین گناه کشته شدند؟ (تکویر / ۸ و ۹)

۳. مسابقه و مفاخره در داشتن مال و نفرات بیشتر، شما را از سعادت واقعی تان به خود مشغول کرد تا آنجا که برای شمردن گذشتگان خود به قبرستان رفتید. (تکاثر / آیات ۱ و ۲)

۴. فاطمه زهرا بانوی نمونه اسلام، ص ۱۰۷.

۵. «ما مفتخریم که... صحیفه فاطمیه که کتاب الهام شده از جانب خداوند تعالی به زهرای مرضیه است،

از ماست.» (وصیت نامه سیاسی الهی امام خمینی).

۶. ای مردم! همانـا زنـان در مقـایسه بـا مردان در «ایمـان و بهره وری از اموال» و عقل متفاوتنـد. اما تفاوت ایمان بانوان بر کنار بودن شـان از نماز و روزه در «ایام حیض» است و اما تفاوت عقل شان با مردان بـدان جهت است که «شـهادت دو زن» در برابر «شـهادت یـک مرد» است. و علت تفاوت شان در بهره وری از اموال این است که «ارث بانوان» نصف «ارث مردان» است. پس از زنان بد بپرهیزید و مراقب نیکان شان باشـید. در خواسته های نیکو، همواره فرمان بردارشان نباشید تا در انجام منکرات طمع ورزند. (نهج البلاغه، خ ۸۰)

۷. آیه اللّه جوادی آملی، زن در آیینه جلال و جمال، ص ۳۶۸۳۷۰.

۸. امام علی صدای عدالت انسانی، ج ۳، ص ۱۹۵.

۹. مرجان دواتگران، «آفرینش معنویت و عقل»، کتاب نقد، س ۳، ش ۱۲، ص ۳.

۱۰. علامه محمدتقی جعفری، زن از دیدگاه امام علی(ع)، تلخیص و تنظیم: محمدرضا جوادی، ص ۸۰.

۱۱. امام علی صدای عدالت انسانی، ج ۳، ص ۱۹۶.

۱۲. زن از دیدگاه امام علی (ع)، ص ۸۴.

۱۳. صاحب الغارات از امیرالمؤمنین، حدیثی درباره «بنی اسحق و بنی اسماعیل» نقل کرده که در آن حضرت به «تساوی علل و عوامل خارجی» اشاره کرده است. (زن در آیینه جلال و جمال، ص ۲۴۸.)

۱۴. زن در آیینه جلال و جمال، ص ۲۴۸ و ۲۴۹.

۱۵. زن از دیدگاه امام علی(ع)، ص ۸۴۸۵.

۱۶. زن در آیینه جلال و جمال، ص ۳۷۷۳۸۱.

۱۷. همان، ص ۳۷۲ و ۳۷۳.

۱۸. وسایل الشیعه، کتاب ارث، ب ۳، از ابواب

میراث الاخوه و الاجداد؛ من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۶۲۲۸۰.

۱۹. فلسفه حقوق، ص ۱۵۵ و ۱۵۶.

۲۰.همان، ص ۱۲۷.

۲۱. همان، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.

۲۲. اگر یکی از آن دو فراموش کرد، دیگری او را تذکر دهد. (بقره/ ۲۸۲)

۲۳. زن در آیینه جلال و جمال، ص ۳۷۳ و ۳۷۴.

۲۴. زن از دیدگاه امام علی، ص ۸۶ و ۸۷.

۲۵. فلسفه حقوق، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

۲۶. سیدحسین هاشمی، «گواهی زنان»، کتاب نقد، س ۳، ش ۱۲، ص ۱۹۳ ۱۹۵.

۲۷. فلسفه حقوق، ص ۱۷۲.

۲۸. گواهی زنان، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.

۲۹. اصول کافی، ج ۱، ب ۱، ح ۱۱.

۳۰. علمی که ندانستن آن زیان نمی رساند. (اصول کافی، ج ۱، ب ۳، ص ۳۲).

۳۱. زن در آیینه جلال و جمال، ص ۲۴۹۲۵۲.

۳۲. بسیاری از علمای بزرگ فعلی این تقسیم و تجزیه عقل را قبول ندارند؛ من جمله: آیه اللّه مصباح یزدی و استاد سیدمهدی میرباقری از مؤسسین و مدرسین برجسته «فرهنگستان علوم اسلامی». و لذا این جواب تنها بر فرض صحت تقسیم عقل به عقل نظری و عقلی عملی، قابل قبول می باشد.

۳۳. محمدعلی فروغی، سیرحکمت در اروپا، ج ۲، ص ۳۵۹. احمد راهدار

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹